

ماکس وبر

شهر در گذر زمان

با پیشگفتار تحلیلی مارتیندال



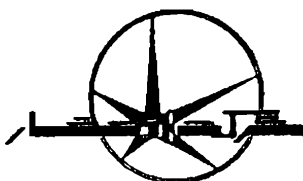
ترجمه و مقدمه: شیوا (منصوره) کاویانی

«شهر» در گذر زمان

ماکس وبر

با پیشگفتار تحلیلی مارتیندال

ترجمه و مقدمه: شیوا (منصوره) کاویانی

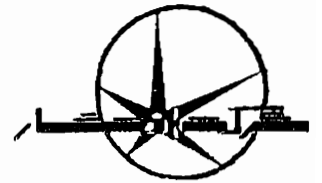


این کتاب ترجمه‌ای است از برگردان انگلیسی کتاب مستقلی با
عنوان *The City* اثر Max Weber جامعه‌شناس آلمانی که
برگردان انگلیسی آن با توضیحات و حواشی توسط
DON MARTINDALE and GERTRUD NEUWIRTH

انجام و بوسیله مؤسسه

COLLIER MACMILLAN PUBLISHERS London

در سال ۱۹۶۶ به طبع رسیده و در اصل جزء مجموعه آثار ماکس وبر
به آلمانی به نام : *Wirtschaft und Gesellschaft* و زیر
عنوان خاص *Die Stadt* نشر یافته است .



نام کتاب: شهر

مؤلف: ماکس وبر

ترجمه: شیوا (منصوره) کاویانی

ناشر: شرکت سهامی انتشار

نوبت چاپ: نخست

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپخانه: رستمخانی

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۶۹

پیشکش به بنیان گذار جامعه شناسی در ایران

دکتر غلامحسین صدیقی

فهرست مطالب

مقدمه مترجم

۹	درباره "وبر" و "کتاب شهر" او
۱۰	نگرشها و شخصیت وبر
۱۲	پیش زمینه روشنفکرانه در کار وبر
۱۳	موضع نظری
۱۵	تحلیل ساختار اجتماعی
۱۶	جامعه شناسی دین
۱۷	تحلیل عمل اجتماعی
۱۸	انواع قدرت

اظهارنظرهاي پیشگفتاری نظریه شهر

۲۳	نخستین چارچوب نظریه آمریکایی درباره شهر
۲۶	پیدایش نظریه اقلیمی شهر
۳۷	یادداشت‌هایی در مورد نظریه اجتماعی-روان شناختی شهر
۴۷	سیر تکامل نظریه شهر در اروپا
۵۷	

فصل ۱

ماهیت شهر

۶۳	خصیصه اقتصادی شهر: استقرار بازار
۶۳	

- ۶۸ انواع شهر مصرف‌کننده، تولیدکننده و شهر سوداگر
- ۷۲ ارتباط شهر با کشاورزی
- ۷۵ مفهوم سیاسی-اداری شهر
- ۷۸ دژ نظامی و ساخلو
- ۸۲ شهر، تلفیقی از دژ و بازار
- ۸۷ ویژگی‌های اتحاد و منزلت شهروندان و شهرباختری

فصل ۲

شهر باختری

- ۱۰۳ حقوق مالکیت و وضعیت حقوقی شخصی
- ۱۰۳ اخوت [برادری] و شکل‌گیری پولیس
- ۱۱۰ موانع جادویی در برابر رشد مدنی خاورزمین
- ۱۱۵ از هم گسیختگی طایفه‌ها به عنوان زمینه شکل‌گیری اخوت [برادری]
- ۱۲۲ اعتبار طایفه برای شهر دوران باستان و قرون وسطی
- ۱۲۶ کنفدراسیون هم‌پیمان در باختر
- ۱۲۸ اعتبار جامعه‌شناختی وحدت مدنی
- ۱۳۵ اخوت [برادری] در سرزمین شمالی ژرمن‌ها
- ۱۴۱ شایستگی نظامی شهروند به عنوان عنصر بنیادین پیشرفت در باختر

فصل ۳

شهر اشرافی در دوران باستان و سده‌های میانه

- ۱۴۵ ماهیت حکومت اشرافی
- ۱۴۸ حکومت اشرافی به مثابه فرمانروایی انحصارطلبانه بسته‌نجا درونیز
- ۱۵۵ رشد اشرافیت در دیگر کمون‌های ایتالیا بدون وجود قرارداد انحصاری
- ۱۶۰ اعمال محدودیت توسط نظام سلطنتی به الیگارشی مدنی شهرهای انگلستان
- ۱۶۷ سلطه اشراف سیاسی و صنفی در اروپای شمالی
- ۱۶۹ طایفه‌های کاریزمایی دوران باستان

- ۱۷۵ شهر باستانی اشراف نشین به مثابه زیستگاه ساحلی جنگاوران
- ۱۸۵ قرینه‌های گروه‌های اجتماعی در شهر قرون وسطایی
- ۱۸۸ شباهت ساختار اقتصادی شهر اشرافی باختر و خاور

فصل ۴

شهر توده مردم [پلب‌ها]

- ۱۹۷ منش انقلابی "پوپولو" به مثابه یک انجمن سیاسی غیرقانونی
- ۱۹۹ تقسیم قدرت میان طبقات اجتماعی شهر ایتالیایی قرون وسطی
- ۲۰۷ توازی میان تریبون‌های رومی و افورهای اسپارت
- ۲۱۹ ساختار دمکراسی باستانی در مقایسه با قرون وسطی
- ۲۲۴ جباریت شهری در دوران باستان و سده‌های میانه
- ۲۳۰ جایگاه ویژه شهر قرون وسطایی ایتالیا
- ۲۳۱ وضع کلی شهرهای قرون وسطایی در اوج خودمختاری سیاسی
- ۲۳۳ قانون خودمختار شهر و صنف‌های آن
- ۲۳۵ اتوسفالی: یک دادرسی خودمختار قانونی و دولتی
- اقتدار مالیات بندی بر بورگرها و اقتدار خراج بندی و معافیت از
- ۲۳۸ مالیات برای خارجیان
- مقررات بازار: سیاست صنعتی و تجارتي و قدرتهای استثنایی
- ۲۳۹ انحصاری
- ۲۴۳ برخورد مشروط شهر قرون وسطایی با قشر غیرمدنی
- ۲۴۷ شهر و کلیسا

فصل ۵

دمکراسی دوران باستان و قرون وسطی

- ۲۵۱ نمونه شهرهای جنوبی و شمالی اروپای قرون وسطی در مقایسه
- ۲۵۱ با شهرهای باستانی
- ۲۵۲ تضادهای طبقاتی در دوران باستان و سده‌های میانه

- دمکراسی باستانی دهقانان کوچک، دمکراسی قرون وسطایی سوداگران
 حرفه‌ای
 ۲۵۷
- وجود ناهمگونی در سیر تکامل هلاس و روم
 ۲۶۴
- نخستین سمت‌گیری گرایشهای نظامی در شهر دوران باستان
 ۲۶۷
- نخستین سمت‌گیری اقتصادی در شهرهای قرون وسطی
 ۲۷۲
- مقام اجتماعی گروههای فاقد امتیاز عرضه‌کننده تکنولوژی اقتصادی
 دوران باستان
 ۲۷۳
- بندگان
 ۲۷۴
- بردگان وابسته
 ۲۷۴
- تحت‌الحمايگان ارباب
 ۲۷۵
- آزاد کردن برده زر خرید
 ۲۷۷
- مقایسه پولیس دوران باستان به عنوان صنف جنگاور با شهر بازرگانی
 درون مرزی سده‌های میانه
 ۲۸۳
- منش ویژه دمکراسی رومی در مقایسه با همتای یونانی آن
 ۲۹۲

مقدمه مترجم .

درباره «وبر» و «کتاب شهر» او

چنانچه در هر زمینه‌ای از علوم انسانی داد سخن دهیم ، بی‌نام وبر آغاز و پایان گفتار و تحلیل آن ناممکن و گاه بی‌معنا خواهد بود . تمامی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان یکدل گفته‌اند که کثرت آثار ، گستردگی دانش و احاطه همه‌جانبه "وبر" بر تمامی علوم انسانی - فلسفه ، جامعه‌شناسی ، علوم اجتماعی ، فلسفه اجتماعی ، حقوق ، شهرشناسی ، تاریخ ، سیاست و . . . - در تاریخ اندیشه نادر است . او در واقع جامع‌الکمتین است ؛ با این همه ، گوناگونی و گستردگی اندیشه وبر را نمی‌توان دلیلی بر ناهمگونی یا سطحی‌گرایی او دانست ، چرا که او با وسواسی علمی و انضباطی آکادمیک به تعریف دقیق مفاهیم ، تحلیل پدیده‌ها و امور و تبیین روش شناختی مسایل می‌پردازد . گاه انسان دچار این تصور می‌شود که گویا ذهن او مانند طیف نوری است که به اقصی نقاط جهان ، و در هر زمان ، به هر مقوله‌ای شعاع اندیشه خود را می‌تاباند . مهمتر از همه نکات ، وبر در واقع پل ارتباطی فلسفه اجتماعی و جامعه‌شناسی قدیم و جدید است و از معدود کسانی است که با فهم و ادراک نقادانه فلسفه و جامعه‌شناسی مارکسیسم ، به نقد و تحلیل انتقادی آن می‌پردازد و دریچه‌هایی نو در برابر اندیشمند معاصر می‌گشاید .

ماکس وبر (۱۸۶۴ - ۱۹۲۰) در عصر بیسمارکی در برلین ، آلمان ، پرورش یافت . پدرش حقوقدان و نماینده مجلس هواخواه آزادی ملی و مادرش زنی با عقاید دینی و بشردوستانه بود . خانه وبرها محل ملاقات دانشمندان و سیاستمداران آزادیخواه بود ؛ گرایشهای روشنفکرانه وبر جوان از سنین کودکی در جو پرتحرک روشنفکرانه خانه رشد

یافت. او در دوره دبیرستان، آموزشی همه‌جانبه در زبان، تاریخ و مباحث کلاسیک به دست آورد. وبر در سالهای ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۶، به استثنای یک سال که در نظام و ارتش شرکت کرد، در دانشگاه‌های هایدلبرگ، برلین و گوتینگن تحصیل حقوق کرد؛ اما به‌طور همزمان در رشته‌های اقتصاد، تاریخ، فلسفه و سیاست صلاحیت علمی و حرفه‌ای کسب کرد. رساله دکترای او (۱۸۸۹) در مورد حقوق تجارت قرون وسطی بود؛ وی تحقیقات خود را در تاریخ حقوق با تحصیل حقوق ملکی رومی ادامه داد. بین سالهای ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۷ به تدریس اقتصاد در دانشگاه‌های فرایبورگ و هایدلبرگ پرداخت. چهار سال بعد دچار بیماری عصبی طاقت‌فرسایی شد و بر اثر همین بیماری ناچار از بازنشستگی و کناره‌گیری از کارهای آکادمیک شد. در سالهای قبل از جنگ اول جهانی در هایدلبرگ به عنوان معلم خصوصی گذران زندگی کرد، اما در سال ۱۹۰۳ ویراستار آرشیو علوم اجتماعی و سیاست اجتماعی^۱ شد. در سالهای جنگ گرداننده بیمارستانهای نظامی هایدلبرگ بود؛ به عنوان مشاور کمیسیون آلمانی آتش‌بس در ورسای، به تنظیم یادداشتی در مورد جرم و خطای آلمان در جنگ، کمک کرد. او همچنین با کمیسیونی که نخستین پیش‌نویس قانون اساسی وایمار را تنظیم می‌کرد، مشورت داشت. در اواخر جنگ وبر مقام معلمی موقت را در دانشگاه وین پذیرفت و در سال ۱۹۱۹ استاد اقتصاد دانشگاه مونیخ شد و کمی پس از آن درگذشت.

نگر‌ها و شخصیت وبر

جامعه‌شناسی، سیاست، اخلاق و اقتصاد

وبر علاوه بر دانش، مجذوب سیاست عملی و کاربردی نیز بود. آثار وبر آشکار-کننده کشاکشهای روشنفکرانه شگفت‌آور است. او از نظر سیاسی واقع‌گرا بود و با آنکه شخصی ملی‌گرا به شمار می‌آمد، اما کشور خود را نیز به طور اخص مورد انتقاد قرار می‌داد، تحلیل‌گر نیروهای سیاسی بود و مسایل نهادی روح ابرارسازی سیاسی را تجربه و مطالعه کرده بود. با این همه، خود عمیقاً "درگیر مشکلات اخلاقی و ویژگیهای

۱. Archiv für Sozialwissenschaft und Sozialpolitik.

فرهنگی مبارزه بر سر قدرت بود، و این در نهایت به تناقضهایی می‌انجامید؛ از موضع یک سلطنت‌طلب، صریحا "قیصر را به زیر سوءال می‌برد؛ سپس لیبرالی بود که نسبتا" به توده‌های مردم بدبینی نشان می‌داد و از نیاز به رهبری فردی آگاهی داشت؛ فردگرایی پرشور بود که با خیزشهای نیروی جمع‌گرا مصاف داده بود. این تنشها به منزله مانعی، راه و بر را در جهت یافتن روزهایی برای هدایت وی به سوی عملکردی قطعی سد می‌کرد و در مقابل سبب می‌شد که توان عظیم وی متوجه کار آموزشی شود. اما در کارهای آکادمیک نیز، این کشاکشها و تنشها آشکار می‌شد. هر جمله و گزاره و بزرگ پیروزی ناپایدار بر پیچیدگی حقایق است؛ تألیفات او، به رغم گستردگی ابعادش، پراکنده و بخش‌بخش است. کار و بر در ذات خود، با آگاهی از تناقضهای حل‌ناشده شرایط انسانی، که وی به اتکاء دانش تاریخی شگفت‌آورش قصد شناخت آنها را داشت، جنبه چند بعدی داشت که وجه تعیین‌کننده آن را پیوند میان توصیف تاریخی و نظریه جهانی جامعه‌شناختی تشکیل می‌داد. مطالعات او در مورد مسایل ارضی شرق آلمان، او را متقاعد کرده بود که سقوط یونکرها (اصیل‌زادگان) به عنوان یک نیروی سیاسی مثبت، پرورش طبقه‌ای از سیاستمداران حرفه‌ای را برای جهت دادن به ماشین اجرایی دولت آلمان، ضروری ساخته است. او بیسمارک را به دلیل عدم موفقیت در پرورش چنین طبقه‌ای محکوم می‌کرد، چرا که او موجب شده بود تا راه برای به قدرت رسیدن سیاستمداران ناوارد هموار شود؛ این موضوع از نظر و بر نشانه نهایت ضعف دیپلماسی آلمان بود. او همچنین معتقد بود که جستارهای علمی و فلسفی درباره پدیده‌های اجتماعی، قابلیت تأثیرگذاری بر مباحث مربوط به ارزشهای اخلاقی و فرهنگی را ندارد. تحقیقات تجربی علمی می‌توانست راهگشایی برای کشف علت‌های نهایی رفتار آدمی باشد؛ و این خود نخستین گام در تشریح دقیق علل وقایع تاریخی را تشکیل می‌داد و با آشکار کردن علل ریشه‌ای فرجامهای معلوم، نتایج فرعی تردیدناپذیر را ارائه می‌کرد. تجزیه و تحلیل‌های فلسفی می‌توانست ساختار نظری نظامهای ارزشی متفاوت را آشکار کند و آنها را در پیوند با ارزشهای نهایی احتمالی دیگر طبقه‌بندی کرده و حدود اعتبار نسبی آنها را تعیین کند. اما چنین مطالعاتی نمی‌توانست ثابت کند که تمامی پاسخهای مشخص به مسایل و پرسشهای ارزشگزار درست است. و بر نشان داد که یک انتخاب ارزشی، "منحصرا" به ملاحظات فنی انطباق یافته با فرجامهای معلوم، بستگی ندارد. او اعتقاد داشت که

عدم تشخیص و تمییز ارزش و حقیقت از یکدیگر، سبب بروز دو گونه پیشداوری مبهم در میان نویسندگان دانشگاهی شده است. نخست به دلیل آنکه وظیفه دانشگاهی بررسی تمام جوانب هر مسأله است؛ او خود در پی گسترش مقدمات دوره متوسطه بود. دوم به دلیل آنکه روشهای پژوهشگر علمی به ویژه خود را مقید به کشف نتایج احتمالی سیاستها کرده بود. و او تصور می کرد که ارزش هر سیاستی باید با ارجاع به نتایج آن بررسی شود. وبر ادعا می کرد که هر نوع فعالیت اجتماعی می توانست صرفاً "اقتصادی" باشد. تمامی فعالیتها، تا آنجا که مواجه با کمبود منابع بوده و نیازمند برنامه ریزی، تعاون و رقابت باشند، سیمایی اقتصادی دارند. اما مشاهدات اقتصادی به تنهایی نمی تواند بیانگر جهتی باشد که یک اجتماع یا نهضت خاص برمیگزیند؛ برای این منظور باید ارزشهای دیگر نیز بررسی شود. علاوه بر این، نوعی ذهنیت خاص ارزشی در شالوده جستار علمی و اجتماعی وجود دارد که لزوماً "عینیت نتایج این جستار را از بین نمی برد."

پیش زمینه روشنفکرانه در کار وبر

پیشینه های خردمندانه گوناگون در آثار وبر آشکار است؛ او از سویی در تحلیل خود در مورد پیوند میان دانش و عمل، تمایزی را که کانت میان خرد ناب و خرد عملی قایل بود، به کار گرفت؛ وبر از سوی دیگر، تمایز میان دولت و جامعه را که هگل در چارچوب اندیشه آلمانی قرن نوزدهم مطرح کرده بود، بر مبنای شیوه رفتارگرایی و با استفاده از فلسفه فایده نهایی و نظریه های آلمانی درباره حقوق جنایی، تفسیر دوباره کرد. به موازات تبیین آرمانگرا از تاریخ، تفسیر مادی مارکس از جهان، مورد توجه وبر قرار گرفت، اما او فقط به مثابه فرضیه از آنها استفاده کرد و در نهایت آموزه های هر دو نظریه را رد کرد. نظریات دیگری که در آموزش و پرورش او مؤثر بوده، ساختارهای آلمانی - نوعی مندرج در آثار یاکوب بورکهاات، اندیشه های اجتماعی داروینیستها، پیچیدگیهای ذهنی و نظری نیچه و شیوه های دیالکتیکی خاص مکتب و سنت هگلی بوده است. این فهرست نام افراد و نظریات را می توان تا جایی گسترش داد که دربرگیرنده نظریه های اجتماعی دیگر تا مقطع سده هفدهم باشد. به هر حال، موضع وبر یکی از اصیلترین پیچیدگیهای عظیم اندیشمندان را در خود نهفته دارد و باید به درستی

فهمیده و مطالعه شود. تنی چند از دانش‌پژوهان بعدی، این موضع فکری را در تمامیت آن مورد پذیرش قرار دادند، اما بسیاری از محققان از درون‌بینی و دیدگاه‌های نظری وبر بهره بسیار گرفته‌اند.

موضع نظری

وبر با بسیاری از سنت‌های اصلی روشنفکری برخورد داشت. بیشترین اوقات زندگی‌اش صرف مناقشه و جدل با مارکسیست‌ها و آثار مارکس شد، اما باید به یاد داشت که وی در عین حال با هگل، "تاریخ‌گرایان" و نظریه‌های تطوّر اجتماعی و مکتب فایده‌نمایی نیز درگیری و جدل داشت. ضدّیت نظری وبر با این گرایش‌های روشنفکری قدسی مآب وقشری، متکی بر پافشاری او بر این امر است که عمل فردی ملازم با تحلیل جامعه‌شناختی است. در مخالفت با این نگرش که کردارهای انسان دارای ویژگی غیرارادی صادر شده از یک روح مجرد است، کردارهایی چون فعالیت‌های سازمان‌تولیدی یا کوشش برای بقا، وبر مفاهیم خود را بر حسب معنایی گسترش می‌دهد که افراد، عمل اجتماعی خود را بدان متصف می‌کنند. این مسأله را می‌توان به‌ویژه در انتقاد وبر از نظریه دوستش زیمل مشاهده کرد: زیمل عناصر سنت هگلی را حفظ کرده و با تکیه بر اندیشه وبر، به گونه‌ای ناراست، زمینه تحلیل خود را از معنا و غایت فردی به معنا و غایت فراشخصی تجلی یافته در تأثیرات دوجانبه افراد بر یکدیگر، تغییر جهت می‌دهد.

نقطه آغازین نظری وبر او را با دو خطر مواجه می‌کرد: از یک سو در معرض درغلتیدن به ذهن‌گرایی شدید قرار داشت، که در زمان وی از طریق سنت غایت‌گرایی ارائه شده بود؛ و از سوی دیگر با خطر سمت‌گیری ضدّ علمی تاریخ‌گرایان، تهدید می‌شد؛ اما وبر از هر دو خطر پرهیز کرد.

مکتب فایده‌گرایی بر این عقیده بود که ساختارهای اقتصادی و سیاسی از کردار فرد در جهت لذت‌جویی و فایده‌گرایی ناشی می‌شود؛ البته این نگرش پس از مدتی، در زمان حیات وبر از سوی مکتب اقتصادی فایده‌نمایی گسترش یافت. وبر با اتکاء به بنیاد روش شناختی و آروین‌گرایی، با این رویکرد ستیز می‌کرد. او به‌طور تجربی نشان داد که سلوک اقتصادی نه‌تنها در غایت خود "خودانگیخته" است، بلکه متضمن ارزشها

و داوریهایی می‌باشد که بازتاب بافت اجتماعی هنجاری است که مکتب فایده‌گرایی آن را از فرد مصنوعاً " جدا کرده است. استدلال روش شناختی او که مخالف با فایده‌گرایی است، بر این اساس قرار داشت که هر نوع حساب جامعه و فاصله شادمانی ضرورتاً " آمیخته به یک " هست " و " بایست " عمل می‌کند، اگرچه از نظر علمی تأییدپذیر نیست. وبر در پی آن است که نشان دهد این " نظریه فردگرایانه " در واقع مجموعه‌ای از کلیتها یا هیأتی از قوانین نیست، بلکه در بهترین تبیین خود، نمونه‌ای ساخته شده از تجربیداتی است برگرفته از اشکال ابتدایی و اولیه رفتار، که به مثابه نقطه عطفی در مشاهدات نظام یافته رفتار، به کار گرفته شده.

سرانجام وبر درصدد رد و ابطال نظریه مکتب تاریخی با تأکید بر این نکته است که مطالعه تاریخ و فرهنگ با پرهیز از کاربرد مفاهیم نوع شناختی میسر نیست و اینکه مهمترین وظیفه پژوهشگر تلاش برای روشن کردن این مفاهیم است. مکتب تاریخ‌گرایی در اعتراض به خرد گرایی روشنگری که وحدت شخصیت فردی و فرهنگ ملی را بر مبنای دریافت و ادراک رمانتیکی بنا می‌کند، یگانگی منظومه رویدادهای تاریخی را مورد تأیید قرار می‌دهد. به هر حال، وبر از پذیرش ادعای تاریخ‌گرایان مبنی بر اینکه نظم حاکم بر منظومه تاریخی در کل، متفاوت از نظم و انتظام حاکم بر علوم طبیعی است، با وقوف بر اینکه علوم اخیر با رویدادهای ارجاعی و کشف قوانین کلی قانونمندیهای احتمال سروکار دارند، خودداری می‌کند. او به جای آنکه به بحث و جدل نظری درباره طبیعت و ماهیت واقعیت روی آورد، همان‌طور که مکاتب گوناگون بدان پرداخته‌اند، کوشش خود را صرف بازبینی شیوه‌های عملی پژوهشهای علمی کرد. به نظر وبر، تأملات فرهنگی از این جهت متشخص و متمایزند که ریشه در دریافت پژوهشگر از ویژگیهای فرهنگی دارند. اما همین که پرسشی به عنوان نشانه و دلالت پذیرفته شد، ضرورت دارد مفاهیمی را تنظیم کنیم که " به گونه‌ای نظام یافته و در ابعادی گسترده‌تر از واقعیت موجود " نمایشگر گواه پیوسته به آن است؛ و این " نمونه‌های اعلیٰ " به منزله نقاط عطف در تحلیل رفتار به کار گرفته خواهد شد.

عنصر حیاتی در رویارویی وبر با مارکسیستها، فایده‌گرایان و تاریخ‌گرایان، پای فشردن او بر " ارزش آزاد " در علوم اجتماعی است. در حالی که مارکسیستها حقیقت فرضیه‌های علمی اجتماعی را به مثابه تصادف در تاریخ به شمار می‌آوردند، اندیشه وبر

به او اجازه می‌داد تا امکان دستیابی به تحقیق علمی دربارهٔ جامعه را با جدا کردن ارزش‌گذاری شخصی از احکام علمی، فراهم آورد. دانشمندان ممکن است ارزشها و تصوراتی به موضوع مورد توجه خود اعمال کنند، اما باید توجه داشته باشند که ارزشها و اندیشه‌های خود را با عواملی که مورد مطالعه آنهاست، درهم نیامیزند؛ و این خطایی بود که فایده‌گرایان مرتکب می‌شدند، چرا که خوبی را با سودمندی همسان می‌انگاشتند. وبر در موضع‌گیری خود علیه جزئی‌گرایی ضد علمی تاریخ‌گرایان، توانست رهیافت و رویکرد علمی را از طریق بازنگری و نامحدود کردن بعد ذهنی نماد فرهنگی در مطالعات تاریخی و با تأکید بر ضرورت وجودی تصورات در تحلیل تاریخی، مشروعیت بخشد. به هر روی، برای شناخت درست و حقیقی وبر، باید مواضع اصلی و کلیدی او، یعنی نقد مارکسیسم، نقد نظریه‌های تطور و تکامل و نقد مکتب تاریخی را دریابیم.

تحلیل ساختار اجتماعی

نخستین نمونهٔ رویکرد وبر به تحلیل ساخت اجتماعی، پژوهش او دربارهٔ شرایط کار روستایی شرق الب در سال ۱۸۹۰ بود. این پژوهش در بر گیرندهٔ انگیزتگی ملی‌گرایی است که از مهاجرت ژرمن‌ها و نفوذ کارگران مهاجر اسلاو متأثر است؛ اما تحقیق وبر بیشتر متمرکز بر رشد فردگرایی در میان کارگران کشاورزی است که خطر استقلال شهرنشینی را به امنیت فردی در شرایط روستایی ترجیح می‌دهند و این کار را حتی با ضرر و زیان مالی به جان می‌خرند. وبر این فردگرایی را گواهی بر نفوذ مستقل اندیشه‌ها تلقی می‌کرد و مایهٔ اصلی تمامی پژوهش او را تشکیل می‌داد. او در عین حال از این تحقیق ویژه استفاده کرد تا به تحلیل کلیتری از آلمان سلطنتی دست یابد. به نظر وبر، یونکرها هنگامی که قدرت حکومتی پروس را تثبیت کردند، مالکانی صاحب نفوذ، دیوانسالارانی محلی و مردانی نظامی بودند. اما در جریان سدهٔ نوزدهم آنان به سرمایه‌دارانی روستایی تبدیل شدند که تنزل موقعیت اقتصادی خود را با زورگویی سیاسی جبران می‌کردند. علاوه بر این، به موازات نیمه‌بازاری شدن این اشراف، طبقهٔ متوسط صنعتی حالتی نیمه اشرافی به خود می‌گرفت؛ این طبقه در شرق آلمان زمین می‌خرید تا بتواند برای پسران خود عنوانهای دیوانی و نظامی دست و پا کند. بدین

ترتیب، و بر تحقیق خود دربارهٔ مسألهٔ کارگر کشاورزی را در جهت تحلیلی از ساختار اجتماعی گسترش می‌دهد - یعنی تحلیل کنش و واکنش "دلبستگی‌های مادی و آرمانی" در عملکرد متقابل طبقات و ساختارهای گروهی در آلمان امپراطوری. او بعدها این نحوهٔ برخورد را در پژوهشها و مطالعات تطبیقی خود دربارهٔ اندیشه‌های دینی و سلوک اقتصادی، به کار گرفت.

پدیده‌های اجتماعی متضمن فعالیت عواملی است که خود وابسته به کنشی هستند که انجام می‌دهند. بدین‌سان، جامعه‌شناسی نیازمند ادراکی است از مفهوم آنچه که مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بدون آن، به گفتهٔ وبر، جامعه‌شناس در موقعیتی نخواهد بود که حتی رویدادهایی را توصیف کند که قصد تبیین آنها را دارد. در این مورد او کاملاً "با هگل، ویلهم دیلتی و هاینریش ریکرت همعقیده بود؛ اما وبر این عقیدهٔ فلسفی را در روش‌شناسی رایج کرد و در گسترهٔ وسیعی از داده‌های آروینی^۲ به کار گرفت.

جامعه‌شناسی دین

اخلاق پروتستانی، پژوهشهای وبر در جامعه‌شناسی دین با انتشار اثر مشهور وی، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵)، آغاز می‌شود. مایهٔ اصلی این رساله را دو مشاهده و بررسی شکل می‌داد: ۱. یکی اینکه در بسیاری از کشورهای جهان موفقیت‌های بزرگ مادی، نتیجهٔ کاری است که مطابق نظم رهبانی، در جهت نوعی زندگی روحانی انجام‌گرفته است؛ ۲. دوم اینکه، فرقه‌های رهبانیت پروتستان، به‌ویژه در مرحلهٔ نخستین سرمایه‌داری نو، به دلیل موفقیت‌های اقتصادی‌شان مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این مورد یک پیوند مثبت تناقض‌آمیز میان اعتقادات زاهدانه و سرمایه‌گذاری اقتصادی برقرار می‌شود؛ این پیوند علی‌رغم این حقیقت که اصلاح‌گران پروتستان جستجوی ثروت را ناپسند شمرده و آن را برای روح خطرناک می‌دانستند، پدید آمد.

وبر کوشید این کشاکش متضاد را با توجه به این مسأله حل کند که مذهب

پوریتن و مؤسسات سرمایه‌داری، هردو، تا حدّ زیادی با نظام بخشیدن به زندگی و نوعی انتظام، متشخص می‌شوند؛ و این خود، ضرورت بررسی ریشه‌های پیوند میان این دو را القا می‌کند. تحقیق وبر سه ارتباط درونی را در مورد این مسأله نشان داد: انگیزه‌های عملی در جهان ناسوتی که در آیین کالوینی مستتر است و در تضاد با آیین کاتولیکی و لوتری قرار دارد؛ راه و روشهایی که الهیون پوریتنی سدهٔ هفدهم با آن، موضوعات کالوینی را در پند و اندرزهای دینی و روحانی خود تفسیر کرده‌اند؛ و روندهایی که از طریق آن، نظریه‌های مذهبی و نصایح روحانی در فرمان دادن به اجتماع مؤثر واقع شده‌اند.

وبر معترف است که برای کشف تناسبهای موجود میان آیین پوریتن و کالوینی با مسایل جهان مادی، تحقیقات گسترده‌تر ضروری است. او سعی کرده است در رسالهٔ خود به نام "فرقه‌های پروتستان"، تا حدی به این تحقیق جامهٔ عمل پوشد. او بعدها دیگر تحقیق و مطالعهٔ آیین پوریتنی را ادامه نداد، چرا که دوستش ارنست ترویلنتش، سیم الهی، بررسی دقیقتری را آغاز کرده بود که در سال ۱۹۱۲ با عنوان آموزش اجتماعی کلیساهای مسیحی منتشر کرد. در مقابل، او هم خود را صرف تحقیق دیگری کرد که در حدّ گسترده‌ای جامعه‌شناسی تطبیقی ادیان را در بر می‌گرفت و در عین حال، بررسی بنیادهای اجتماعی اعتقادات دینی و اعمال مربوط به آن و نیز واکنشهای درونی آموزهٔ دینی را مدّ نظر قرار می‌داد. در مجموع، هدف تحقیقات او دربارهٔ آیین‌های کنفوسیوسی، دائوی، هندویی، بودایی و یهود، چندان تفاوتی با اخلاق پروتستانی نداشت. وبر در پی آن بود که نشان دهد آیینها و ادیان گوناگون چه تأثیری بر جامعه و اقتصاد دارد؛ مثلاً "در آیین کنفوسیوس و آیین هندو، آموزه‌های خاصی وجود داشت که تأثیری منفی بر جنبهٔ عقلایی اقتصاد می‌گذاشت، حتی اگر به گسترش سرمایه‌داری می‌انجامید. او با مقایسهٔ نظامهای گوناگون مذهبی امیدوار بود که به دریافت درست‌تری از مذهب غرب، که نقشی بس مهم در گسترش سرمایه‌داری و نهضت ملی داشت، دست یابد.

تحلیل عمل اجتماعی

با آنکه اثر مهم وبر، جامعه و اقتصاد، نیمه کاره مانده‌است، اما در میان آثار

کلاسیک نو علوم اجتماعی طبقه بندی می‌شود. اعتبار این اثر از غنای مفاهیمی سرچشمه می‌گیرد که بر اساس طیف گسترده‌ای از مواد تاریخی تطبیقی تنظیم شده است. این مفاهیم اغلب به یک روش تاریخی به کار گرفته شده اما هدف وبر در واقع این مسأله نبوده است. او بیش از آنکه در پی طبقه‌بندی و تنظیم نظام نظری خود باشد، می‌کوشید از طریق تبیین مفاهیم و معنای اندیشه‌هایی که در آن زمان وسیعاً مورد استفاده قرار می‌گرفت، بنیاد مطمئنتری برای جامعه‌شناسی و تاریخ ایجاد کند.

در واقع وبر به جای انطباق یافتن با رهیافتی قدسی‌مآب یا جزئی‌گرا (یا ذهنی)، خواهان اتخاذ موضعی میانه‌رو بود تا بتواند در یک جریان پویا از سویی، از شواهد تاریخی به تنظیم مفاهیم دست یابد و از سوی دیگر، از مفاهیم و اندیشه‌ها به شواهد تاریخی بازگردد؛ با همین نگرش و برخورد است که بخش "جامعه‌شناسی دین" را در مجموعه آثارش سامان می‌دهد.

بخش نخست کتاب جامعه و اقتصاد در برگزیده خلاصه‌ای است از مفاهیم؛ بخش دوم برخوردی توصیفی و تطبیقی با شرایط اجتماعی و پیامدهای رفتار اقتصادی می‌کند. رفتار اقتصادی گرچه بسیار مورد توجه بوده، اما هسته اصلی بحث همانا استقرار طبقه‌بندی‌هایی است برای تحلیل عمل، همان طور که نویسنده با تعریف‌هایی بنیادی بدان اشاره می‌کند.

انواع قدرت

وبر معتقد بود که آزمون قدرت یک پدیده جهانی است و سه نوع سلطه‌جویی وجود دارد: کاریزمایی (فرهی)، سنتی و قانونی یا مشروع. این نمونه‌های اقتدار و سلطه‌جویی بیانگر پیوند میان یک فرمانروای والامرتبه (به طور مثال یک فره‌ور، یک پادشاه یا یک مجلس)، یک هیأت اداری (مثلاً "مریدان"، مستخدمان سلطنتی یا کارمندان) و انبوه مردمی است که تحت فرمانروایی قرار دارند (یعنی پیروان، رعایا یا شهروندان). در نمونه کاریزمایی (فره‌وری)، شخصیت دارای کاریزما و مریدانش به کیفیتی غیرعادی باور دارند که آزمون قدرت مبتنی بر اوست؛ در نمونه اقتدار سنتی، فرمانروا در حلقه آداب و رسوم بسیار قدیمی که در عین حال جواز حق وی در اعمال قدرت به حساب می‌آید، محاصره شده است؛ و در نمونه سلطه مشروع و قانونی،

آزمون قدرت موضوع مطالعه نظامی از قوانین عام است .

اندیشه‌های وبر علوم اجتماعی را بارور کرده است ؛ برشردن اثرات مستقیم و غیر مستقیم اندیشه‌های او بر علوم مختلف و موضوعات گوناگون علوم انسانی در اینجا ضرورت ندارد ، اما تأثیر کار ذهنی او را می‌توان به طور نمونه بر این عنوانها یافت : سازماندهی و مدیریت ، از خود بیگانگی ، قدرت ، دیوانسالاری ، کاریزما ، جامعه چینی ، مسیحیت ، شهر ، اقتصاد و جامعه ، امپراطوری ، اخلاق ، دین ، ایدئولوژی ، روشنفکران ، کنش متقابل اجتماعی ، قانون ، نظامهای قانونی ، مشروعیت ، سازمانها ، جامعه‌شناسی سیاسی ، نظریه سیاسی ، سیاست ، قدرت ، دین ، نهادهای اجتماعی ، قشربندی اجتماعی ، آموزش ، آیین هندو ، اندیشه سیاسی هندی ، یهودیت ، انسان - شناسی سیاسی ، فرقه‌ها و آیینهای دینی .

کتاب مهم و حجیم او ، جامعه و اقتصاد ، تا سال ۱۹۲۰ پس از مرگش انتشار نیافت ؛ اگرچه او در زمان حیات خود بسیاری مقالات و جزوه‌ها را به چاپ رسانده بود . آثاری که قبلاً " چاپ شده بود ، دوباره با شرح و تفسیر مفصلتر در مجموعه آثار جامعه - شناسی دین انتشار یافت (۱۹۲۰ - ۱۹۲۱) و بخشهای تکمیلی کتاب جامعه و اقتصاد نیز در سال ۱۹۲۲ منتشر شد .

در میان کتابها ، رسالات و مقالات بیشمار وبر که هر یک در زمینه خود آفرینشی علمی - اجتماعی است ، کتاب شهر از اهمیت بسیاری برخوردار است . این رساله در واقع بخشی از کتاب پر حجم او ، جامعه و اقتصاد است که به صورت مستقل به زبان انگلیسی همراه با پیشگفتار تحلیلی مارتیندال به چاپ رسیده است . در این اثر کلاسیک ، ماکس وبر ، یکی از بنیانگذاران علوم اجتماعی مدرن و کسی که به گفته کارل یاسپرس ، فیلسوف قرن خود نام گرفته ، نمونه‌ای از تأثیرگذارترین نظریه‌های زندگی شهری و رشد شهر را پیش می‌نهد . خواننده با خواندن این اثر که از دیدگاهی همه جانبه - جامعه‌شناسی ، فلسفی ، حقوقی ، دینی ، اقتصادی و تاریخی - به شهر و زندگی شهری در مقطعهای زمانی دوران باستان ، قرون وسطی و دوره جدید ، و از نظر جغرافیایی در ابعاد بسیار گسترده ، از اروپا تا آسیا و خاور دور ، از افریقا تا شمالیترین نقطه اروپا ، از مکه و مدینه تا ایران ، هند و چین و روسیه و ژاپن . . . با دیدی موشکافانه ، تطبیقی و تحلیلی می‌پردازد ، به آگاهی و ادراک عمیق نسبت به مساله

شهر و زندگی شهری در زمان گذشته و جدید دست می‌یابد تا در برخورد با مسایل دوران کنونی و جامعه خاص شهری خود، با روشنگری به حل مشکلات و تناقضها همت کند.

وبر با آن پیچیدگیهای ذهنی، بسیار عمیق و ژرف نویسی است. متأسفانه تاکنون بیش از یک اثر مهم از ماکس وبر به فارسی چاپ نشده است. البته آقای دکتر نیک گوهر کتابی درباره وبر ترجمه و چاپ کرده‌اند، که با همه سودمندی و اهمیت کار، چندان کمکی در شناخت خود وبر و نوشته‌هایش، به‌ویژه برای خواننده ایرانی، نخواهد کرد. جا داشته و دارد که محققین جامعه‌شناس و فیلسوف این راه جنگلی پرپیچ و خم را بگشایند، پس قرعه فال به نام ما افتاد و چه راه سهمگینی که جسارت می‌خواست و همت و وسواس پژوهشی. پس تن به این آزمون دادیم و کاوشها و تحقیقها کردیم تا شاید در آستان حقیقت و دانش، در برابر وجدان و اندیشه بیدار وبر و نیز محضر خوانندگان، به‌ویژه استادان و محققان علوم اجتماعی، چندان ملامت‌کش نباشیم. البته نبود سنت و سبک نگارش و واژگان فارسی اندیشه‌ها و آثار وبر، خود بر مشکل می‌افزود و نیز سوءولیت مترجم در انتخاب واژه، دریافت مفهومی و نیز افزودن پانوش و تحقیق در اشارات مبهم و پیچیده وبر. از آنجا که پیشتر هم نمونه‌هایی از ناهمگنی در ترجمه انگلیسی از متن آلمانی آثار نویسندگان دیگر دیده شده بود و نیز جنبه فلسفی داشتن نوشته‌های وبر حکم می‌کرد که به متن آلمانی رجوع شود، پس ترجمه را با متن آلمانی تطبیق دادم و به منظور اعتماد کامل به ترجمه اصطلاحات، شواهد و تفسیرهای وبر از موضوعات گوناگون، از دوست فاضل آقای دکتر فلامکی خواهش کردم تا ترجمه را با متن ایتالیایی نیز مقایسه کنند. ایشان با حوصله و دقت علمی وافر بر من منت گذاشتند و پیشنهادات سازنده‌ای ارائه کردند. از این رو، سپاس خود را به ایشان و تمامی دوستانی که به گونه‌ای مرا یاری داده‌اند، تقدیم می‌دارم.

از پیش می‌دانم که با همه تلاشها، ترجمه دارای نقایص و کاستیهای بسیار است، اما این فقط گامی بود که از راهی بس سترگ برداشته شد. پس با اعتقادی که به نقد و اندیشه انتقادی دارم، امیدوارم که استادان و پژوهشگران و خوانندگان گرامی با مدارای هرچه بیشتر و دیدگاهی نقاد به یادآوری کم و کاستیها همت گمارند تا پرده‌های تاریک از اندیشه و شخصیت وبر در جامعه علمی ما کنار رود.

در اینجا بویژه سپاس خود را از دوست دانشمند از دست رفته آقای فیروز شیروا نلو
که مشتاق چاپ کتاب بود، اعلام می‌دارم.

منصوره (شیوا) کاویانی

اظهارنظرهای پیشگفتاری نظریه شهر

نوشته: دون مارتیندال^۱

همبسته‌ترین همانندیها با نظریه نظام یافته شهرنشینی^۲ را می‌توان در رساله هوشمندانه ماکس وبر به نام "شهر"^۳ و مقاله ماندگار رابرت ای. پارک^۴ با عنوان "شهر: پیشنهادهایی برای بررسی رفتار انسانی در محیط شهری"^۵، یافت.

لوئیز ویرث^۶

برای تشخیص این امر که نظریه آمریکایی معاصر درباره شهر دچار بحران شده است، هیچ نیازی به ادراک زیرکانه نیست. هر فصل، محصولی تازه از کتابهایی درباره شهر به بار می‌آورد. این کتابها صرفاً "محصولی هستند نه چندان درخور، بیش از

1. Martindale, Don

2. Urbanism

3. "Die Stadt" (= The City)

4. Park, Robert E. (1864-1944)

5. "The City: Suggestions for the Investigation of Human Behavior"

6. Louis Wirth (1897-1952) (A. J. S. Vol. XLIV, July, 1938, no. 1, P. 8)

غذایی برای فکر - توشه‌ای بنجل که هر آموزگاری به هنگام حضور شاگردانش در جلسه امتحانات با دریافت این امر که متنهای درسی او را درباره شهر نخوانده‌اند، بر آن گواهی می‌دهد. شاگرد خود را در دام گردبادی چنان عظیم می‌بیند که به زودی او را با چشم‌انداز رد شدن در امتحان روبرو خواهد کرد. با تغییر این چشم‌انداز، انسان اغلب اوقات با مطالعه مطالب کتابی معمولی درباره شهر، خود را در شهری مرده همچون گورستانی می‌یابد که زندگی به تمامی از آن رخت بر بسته است. و به نظر می‌آید که خود نویسندگان این کتابها نیز همین حس را داشته باشند، چرا که گویی با تلاشی دیر هنگام برای دمیدن زندگی به مطالب کتابشان، بحث از این امر می‌کنند که شهرنشین برای پاسخگویی به محیط شهر، نوعی فرهنگ "تجزیه شده" و منش "تفکیک شده" را می‌پرورد. چنین می‌نماید که گویی هیچ نقطه پایانی بر تفسیرهای مربوط به شهر، چه به عنوان عامل افزایش تسهیلات امور بهسازی، چه به عنوان یک آسایشگاه روانی وجود ندارد. یقیناً در این دره استخوانهای خشکیده، انسان ممکن است همنوا با حزقیال نبی^۷ بپرسد که "آیا این استخوانها زنده خواهند شد؟"

از طرفی نظریه شهر نمی‌تواند شهر را، آن گونه که هر روزنامه‌نگار، شاعر و رمان‌نویس آن را می‌شناسد - موجودی زنده - معرفی کند. شهر به عنوان یک نظام زیستی توانایی نفوذ در ساخت تکامل خود زیستی را ندارد و نمی‌تواند ساختنهایی از شهرهای حشره‌ای یا حیوانی نوین ایجاد کند. حشرات بی‌بال کوچک، بید لباس، ساس و سوسک همان قدر ویژه شهر هستند که طبقات پرولتاریا و بوروکرات. موش آزمایشگاهی و گربه‌های کوچه و خیابان همان اندازه جانوران شهری به‌شمار می‌آیند که در اولین نگاه فلسفه سوفستایی و انزواجو. شهر از دنیای پرندگان نیز نمایندگانی دارد گنجشک، سار و کبوتر، که با همان خونسردی دیگر شهرنشینان، در ترافیک به این سو و آن سو می‌روند، در چهارراهها ستیزه، و بر پشت بامها انجمن می‌کنند، تا توشه‌ای از فراورده‌های فرعی بازار به چنگ آورند. در هر شهر، آنگاه که به نظر می‌رسد دایره‌ها، چهارگوشها، چند ضلعیها و سه‌گوشها - هندسه شهر - همچون گوهر روح بشری که

۷. Ezekiel، حزقیال نبی از انبیای بنی اسرائیل که در دوره اسارت بابلی به

بابل انتقال داده شد و در قرن ۶ پیش از میلاد می‌زیست. [م.]

گویی از زمین کنده و آزاد می شود در مه شناورند . لحظه های درخششی هم پدید می آید . در شبهای پر ستاره ، زمانهایی وجود دارد ، آن هنگام که شهر برج و بارویش سر به فلک کشیده ، آنچنان که گویی تاریکی رها شده از ستارگان پولکین را از هم می درد و به نظر می آید که شهر حکم ترساننده^۶ نوع انسان ضدّ خود زمان را داشته باشد .

هنگامی که انسان به مطالعه کتابهای شهر می پردازد ، بی درنگ بر او آشکار نمی شود که این کتابها در کجا دچار کاستی هستند . این امر مسلم است که این کاستی در جدولهای آماری آن نیست - چرا که هر شهر خود به نحوی یک گزاره^۷ درهم و شلوغ در ریاضیات کاربردی است ؛ بحث از میلیونها کیلووات ساعت ، میلیونها تن ذغال فشرده ، آهن ، فولاد ، بتون و آجر در میان است . بیان متریک کیلومترها ریلهای فولادی در خطوط طولی ؛ مقابلهای است در فوتهای مکعب فضای هوایی ؛ گواه دادخواست انسان برای شکست دادن اخلاقیات کودکانه و بیماری سل . اعتراضی بیان شده در قالب درصدهایی از تبهکاری ، بزهکاری نوجوانان ، فحشا ، تکرار جرم ، بیماری روانی و سالخوردگی . تضمین موءدبانهای است مندرج در معاملات متعدد ، فروش ناخالص ، حسابهای اعتباری ، ارقام خردهفروشی و عمدهفروشی ، میزان پرداختها و ذخایر نقدی و موازنهها .

حتی نمی توان ادعا کرد که کتابهای "شهر" از نظر نوع مواد گنجانده در آن دچار کاستی است . یک شهر بدون حزبهای سیاسی ، مدیران ، ماشینها ، اتاقهای بازرگانی ، شرکتهای اعتباری ، اتحادیههای کارگری ، کارخانهها ، روزنامهها ، کلیساها ، مدرسهها ، آژانسهای رفاهی ، انجمنهای خیریه ، اجتماعات انسانی ، موزهها ، گالریهای هنری ، پناهگاهها ، باغ وحشها ، تالارهای کنفرانس ، پارکها ، زمینهای بازی ، محلههای کثیف ، شهرنوها ، خیابانهای ساحلی یا جنگلی ، خیابانهای اصلی ، جنگلها ، استقرار گاههای بهسازی و شرکتهای تاکسیرانی ، چه خواهد بود؟

انسان می تواند هر نوع چیزی یا همه چیز را در متن کتابهای "شهر" بیابد ، جز اصل آگاهانندهای که خود شهر را می آفرینند . درواقع ، این امر نمایشنامه^۸ شش شخصیت در جستجوی یک نویسنده^۹ اثر پیراندلو^{۱۰} را در ذهن انسان تداعی می کند ؛ همه چیز

حضور دارد جز آن چیز دقیقا " حیاتی که به کل ، زندگی می بخشد . پس از آنکه همه چیز گفته و انجام شد ، باز این پرسش بر جای می ماند که شهر چیست ؟

سرانجام پس از مدتها که از طرح این پرسش در جامعه شناسی امریکایی می گذشت ، اکنون می توان گفت که تنها بر حسب شرایط توسعه یافته نظریه جامعه شناختی امریکایی است که پرسش تبیین پذیر شده است . همین اواخر بود که پرسش خود به روشنی کامل آشکار شد . و این امر به ویژه مدیون درنگ بر سرچشمه های آغازین نظریه شهر در اروپاست که از آن میان بررسی ماکس وبر از اهمیتی غیر معمول برخوردار است . ارتباط وبر به پرسش شهر را می توان از راه نگرش دوباره بر مراحل رشد نظری مفهوم شهر در امریکا تحقیق و اثبات کرد .

نخستین چارچوب نظریه امریکایی درباره شهر

شهر مدرن اروپایی قرنهای قدیم دارد ؛ در مقایسه ، محدودی از شهرهای امریکایی سابقه شان تا قرن نوزدهم می رسد . شهرهای امریکایی از ویژگیهای سنتهای محلی دراز مدت ، به آن طریقی که در اروپا تنها در مورد شهرهای نوبنیاد ژرمنی شرق ۱۰۰ صادق بود ، به دور افتاده اند . یک شهر نوبنیاد دارای ساختی نسبتا " ساده شده در تقابل با نمونه منشاء خود است ، چرا که نقطه آغاز آن به طور اجتناب ناپذیر برگردانی ساده شده از مرحله نهایی یک شهر توسعه یافته است . شهرهای امریکایی برگردانهایی ساده شده از نمونه های شهر رایج در انگلستان هنگام بنیاد گرفتنشان بودند ، و با آنکه در اروپا به طور کلی ، قدرت ملی تا حدی همزمان با تکامل شهر رشد کرد ، اما در امریکا تا سیس قدرت ملی پیشتر از شکل بندی بسیاری از شهرها صورت گرفت . اندک شهرهای امریکایی پیش از آن که انقلاب امریکا بر اساس الگوی انگلستان طرحریزی و قدرتهای محدودی از طریق مجلس استعماری به آنها اعطا شود ، متحد شدند . این قدرتها متمرکز در شورایی بود که با اختیارات محدود انتخاب می شد . در آغاز قرن نوزدهم تنها ۴٪

۹. *Pirandello, Iuliji* (۱۸۶۷ - ۱۹۳۶) ، نمایشنامه نویس و داستان نویس

ایتالیایی . [۰۴]

از افراد در شهرهایی با جمعیت ۸۰۰۰ نفر زندگی می‌کردند. همچنان که شهرها در قرن نوزدهم آغاز به پدیدار شدن کردند، برای اداره آن، عمدتاً "با تقلید از حکومت‌های ایالتی الگوبرداری شد و آن شورایی بود شامل دو مجلس، که یکی از آنها از طریق حوزه‌های انتخاباتی شهر برگزیده می‌شد. فعالیت سیاسی ترویج شده از سوی این نظام فوق‌العاده بود، چرا که پرهیز از پذیرفتن سوءولیت مشخص و تعریف شده را آسان می‌کرد. در سالهای ۱۸۸۰، جیمز بریس^{۱۱} بر این امر تأکید داشت که حکومت شهر در ایالات متحده برجسته‌ترین نوع اشتباهات سیاسی را بروز داد. رویدادهایی که منجر به این داوری شد، در شکل‌گیری نخستین نظریه شهری امریکایی مهم بود.

از تأثیرات محسوس انقلاب صنعتی، رشد کمی شهرها در دنیای غرب بود. برای مثال در سال ۱۸۸۰، جمعیت شهرهای پروس رشدی تا دو میلیون، شهرهای فرانسه یک میلیون، شهرهای انگلیس و اسکاتلند افزایشی معادل سه چهارم میلیون نفر داشته‌اند؛ در سال ۱۸۹۰ لندن و پاریس جمعیتی معادل دو برابر جمعیت خود را در نیمه قرن، دارا بوده و در همان زمان بولین رشد جمعیتی چندین برابر داشته‌است^{۱۲}. در امریکا نیز همین پدیده آشکار شده بود. در سال ۱۸۹۰ یک سوم جمعیت امریکا در شهرهایی با جمعیت ۴۰۰۰ نفر یا بیشتر زندگی می‌کردند^{۱۳}. بین سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰، شمار شهرهای دارای جمعیت ۱۲ تا ۲۰ هزار نفر، از ۷۶ شهر به ۱۰۷ شهر رسید و شهرهایی با جمعیت ۲۰ تا ۴۰ هزار نفر، تعدادشان از ۴۵ شهر به ۹۱ شهر و شهرهایی با جمعیت ۴۵ تا ۷۵ هزار نفر از ۲۳ شهر به ۳۹ شهر افزایش یافت. در این دهه، جمعیت شهر شیکاگو از نیم میلیون نفر به بیش از یک میلیون نفر رسید. وسعت شهرهای همزاد^{۱۴} (یعنی میناپولیس و سن‌پل) به سه برابر افزایش یافت. شهرهای دیترویت، میلواکی، کلمبو و کلیولند افزایشی معادل ۸٪، دارا بودند. در سال ۱۸۹۰ هنوز

11. Bryce, James

12. A.F. Weber, *The Growth of Cities in the Nineteenth Century* (New York: Macmillan, 1899).

13. U.S. Eleventh Census, I, 698-701.

14. Twin Cities (= Minneapolis & Saint Paul)

ایالات و حتی بخشهایی وجود داشتند که بیش از نیمی از جمعیت آن در شهرهایی با جمعیتی بیش از چهار هزار نفر زندگی می‌کردند. (برای مثال بیش از $\frac{3}{5}$ جمعیت آتلانتیک شمالی را می‌توان در این تقسیم‌بندی منظور کرد).

در شهرهای آمریکا و نیز در شهرهای اروپا رشد فوق‌العاده جمعیت متناسب با کاهش نسبی جمعیت روستایی بوده است. همچنین رشد جمعیت‌های متولد شده در خارج از آمریکا را می‌توان یکی از عوامل رشد و توسعه شهرها دانست. یک پنجم تمام بومیان شهرهای آمریکا در سال ۱۸۹۰ را کسانی تشکیل می‌دادند که در خارج از کشور زاده شده بودند. در سال ۱۸۸۰ جمعیت خارجی‌ان در شهرها به اندازه کل جمعیت شهرها بود. در سال ۱۸۹۰ فقط دو شهر آلمانی (برلین و هامبورگ) وجود داشت که جمعیت آلمانی نسب آن بیشتر از شیکاگو بود، و فقط استکهلم و گوتنبرگ ۱۵ بیشتر سوئدی بودند؛ اسلو و برگن تنها شهرهایی بودند که افراد نروژی بیشتری داشتند. یک چهارم مردم فیلادلفیا و یک سوم مردم بوستون بیگانه بودند. نیویورک و بروکلین از بزرگترین شهرهای مهاجرنشین دنیا بودند؛ تعداد ایتالیایی‌های ساکن در این شهرها درست به اندازه ایتالیایی‌های ناپل، آلمانی‌های آن به اندازه هامبورگ، ایرلندی‌های آن دوبرابر ایرلندی‌های ساکن دوبلین و یهودی‌های آن یک برابر و نیم جمعیت یهودی ورشو بود ۱۶.

تجمع افراد و جمعیت در فضای کوچک بالمآل افزایشی فوق‌العاده در تقاضاهای ویژه را با خود به همراه خواهد داشت. مردم نیاز به خیابانها، منابع تأمین آب عمومی، شبکه‌های فاضلاب عمومی، محل دفن زباله، پلیس امنیتی، آتش‌نشانی، پارک، زمینهای ورزشی، مراکز شهری، مدارس، کتابخانه‌ها و سیستم حمل و نقل دارند.

15. Göteborg

16. Kate H. Claghorn, "The Foreign Immigrant in New York City," U.S. Industrial Comm., Reports, XV, 465-492 and J. A. Riis, *How The Other Half Lives* (New York: 1890). For a general summary of this movement see Arthur Meier Schlesinger, *The Rise of the City* (New York: Macmillan, 1933), pp. 53-57.

سیستمهای پیچیده تر اداری مورد نیاز است تا مسایل پیچیده مهندسی ، قانون ، امور مالی و امنیت اجتماعی را مورد بررسی قرار داده و به مورد اجرا درآورد . سرعت بیش از حد انتظار رشد شهری همراه با انقلاب صنعتی ، مسایل پیش بینی نشده ای را در تمامی موارد گفته شده به همراه داشت . برای نمونه به ذکر برخی از مشکلات شهری در اینجا می پردازیم .

در سال ۱۸۹۰ در امریکا حتی یک شهر بزرگ و شهرداری مربوط به آن دارای تسهیلات ترافیکی کافی نبود . اکثر خیابانها بدون اسفالت و ناقص بود ، به نحوی که در مواقع بارندگی تبدیل به دریاچه ای از گل می شد . در سال ۱۸۷۰ در واشنگتن متجاوز از چهارصد هزار یارد مربع عملیات اسفالت کاری به عمل آمد و در ادامه آن ، در شهرهای بوفالو و فیلادلفیا اقدام به این کار شد . در همان زمان در چارلستون ، ویرجینیای غربی ، بلومینگتون و ایلینویز فرش کردن خیابانها با آجر آغاز شد و به زودی این روش متداول گردید . ۱۷ . در سال ۱۹۰۰ واشنگتن و بوفالو از لحاظ خیابان و پیاده روی سازی از بهترین شهرهای دنیا بودند . پس از این شهرها ، در بوستون و بوروگ از ایالت مانهاتان شروع به این کار شد که در این زمان شیکاگو در ابتدای راه بود . ۱۸ . در این هنگام چون بیشتر شهرها در مسیر آبراهها بنا شده بود ، مسأله پل سازی مطرح نظر قرار گرفت . ساختمان پل بروکلین در سال ۱۸۸۳ به وسیله روثبلینگز ۱۹ ، پیشاهنگ در احداث پلهای عظیم ، تکمیل شد . پیش از تکمیل این پل ، مسأله ترافیک نیویورک بسیار پیچیده تر و بدتر از آنچه در ابتدای کار بود ، جلوه نمود . بقیه شهرها تجربه پل مذکور را به کار گرفتند . پل معلق خیابان هفتم پیتزبورگ روی رودخانه آلگنی ۲۰ ایجاد شد ؛ فیلادلفیا به ساختن پل پایه ای روی رودخانه شوپلکیل ۲۱ و ایالت ریچموند به

17. G. W. Tillson, *Street Pavements and Paving Materials*

(New York: 1900)

18. J. A. Fairlie, *Municipal Administration* (New York: 1901).

19. Roebblings

20. Allegheny

21. Schuylkill

احداث پل معلق همت گماشتند^{۲۲}. به همین منوال وسایل نقلیه‌ای که با اسب کشیده می‌شد، اتوبوسهای کوچک، تاکسیها و دلیجانها، دیگر برای حمل و نقل بار و مسافران شهر کافی نبود. در سال ۱۸۷۹ در نیویورک یک خط آهن بر سطح زمین تکمیل شد که به‌طور غیر بهداشتی و زیان‌آوری، غبارهای داغ و روغن حاصل از سوخت را به اطراف پراکنده می‌کرد. این خط آهن برای حمل و نقل موفقیت‌آمیز بود، به نحوی که به زودی یک شاخه دیگر نیز به آن اضافه شد. این نوع خط آهن در کانزاس سیتی، شیکاگو و بوستون هم ساخته و برقرار شد. ۲۳ در سال ۱۹۰۱ در بوستون نقب زدن و احداث تونل‌های زیرزمینی شروع شد که هنوز ادامه دارد. در سال ۱۸۷۳ ماشینهای برقی در سانفرانسیسکو تولید شد و به دنبال آن در شیکاگو، فیلادلفیا و نیویورک نیز به تولید آن مبادرت گردید. در سال ۱۸۷۰ سرانجام استفاده عملی از دینامو (مولد) برای تولید جریان کافی و ارزان برق به تحقق پیوست. در دهه ۱۸۸۰ خطوط واگن برقی به‌طور آزمایشی در بوستون و دنور به کار افتاد و پس از موفقیت در شهر ریچموند ایالت ویرجینیا، تقریباً در تمام جهان مورد استفاده قرار گرفت و بالاخره در سال ۱۸۹۰، پنجاه و یک شهر از سیستم واگن برقی بهره‌مند شدند. ۲۴ هیاهو بر سر موضوع ارتباطات کمتر شد و تا سال ۱۸۷۸ تلفن دیگر بازیچه‌ای بیش نبود. و زمانی که منازعه حقوقی میان شرکت تلگراف وسترن یونیون و شرکت بل حل شده بود، تاثیر همه جانبه دستگاه فرستنده کربنی فرانسیس بلیک^{۲۵} و سیستم مداری ج. ج. کارتی^{۲۶} و صفحه تقسیم برق چارلز اسکریبنر می‌توانست کاملاً محسوس باشد. در سال ۱۸۸۰، ارتباط تلفنی در هشتاد و پنج شهر برای پنجاه هزار مشترک به کمک سی و پنج هزار میل سیم ممکن شده

22. H.G. Tyrrell, *History of Bridge Engineering* (Chicago: 1911).

23. Allan Nevins, *The Emergence of Modern America* (New York Times, May 24, 1883), P.90.

24. H.H. Vreeland, "The Street Railways of America" in C. M. Depaw, *One Hundred Years of America* (New York: 1895).

25. Francis Blake's Carbon transmitter

26. J. J. Carty's metallic Circuit System

بود. ۲۷ در این ضمن، تلگراف هرچند در شروع آهسته، اما بعداً با سرعت توسعه پیدا کرد. فشارهای فوق‌العاده زیاد شهری منجر به تثبیت تدریجی، سرعت عمل و انسجام نظام پستی شد؛ به طوری که در دهه ۱۸۸۰ فروش تمبر پستی از هفتصد میلیون به دو میلیارد افزایش یافت. در همین زمان شاهد فشار فوق‌العاده برای بکارگیری روشهای موءثر روشنایی هستیم که سیر تحول آن از لامپ نفتی آغاز شد، به چراغ گازی و پس از آن به چراغ برق که به وسیله مولد کار می‌کرد و سرانجام به اختراع لامپ برق توسط ادیسون انجامید. ۲۸ در جریان رقابت این تسهیلات، روند ساختن گازآبی کامل شد؛ به‌علاوه، در همین دوره، احداث سردابه و چاه آبریز متداول گردید که از آن طریق مواد زاید شهری به وسیله فاضلاب در برکه‌های آب مجاور ریخته می‌شد و ذخایر آب را مسموم می‌کرد. سیستم دفع زباله چند مرحله را طی می‌کرد که از ریختن آشغال در دریا و شهرهای ساحلی تا خوراندن زباله به خوکها در شهرهای دورافتاده، متفاوت بود. با شیوع امراض مسری، مسأله آلوده کردن ذخایر آب شکل حادثتری به خود گرفت و سبب اتخاذ تدابیر جدی در مورد سیستم آبرسانی و در نهایت موجب بهبود وضع دفع زباله شد. پس از یک رشته آتش‌سوزیهای وحشتناک (که در سال ۱۸۷۸ تلفات آن بالغ بر شصت و چهار میلیون، در سال ۱۸۸۲ یک میلیون و در سال ۱۸۹۰ بیش از صدوپنجاه میلیون بود) ۲۹، سیستمهای آتش‌نشانی تقویت شد و وسایل ضد حریق به بازار آمد و در ساختمانها مواد نسوز به کار گرفته شد و مقدمات وضع قوانین ایمنی و پیشگیری از حریق فراهم گردید. مسأله اسکان توده مردم سبب ساخته شدن کلبه‌های محقر و انواع و اقسام هتل و خانه‌های اجاره‌ای شد که به سرعت محله‌های فقیرنشین را ایجاد کرد.

البته بحث در مورد این جزئیات مورد نظر نیست، اما برای نشان دادن موقعیت و

27. H.N. Casson, *The History of the Telephone* (Chicago: 1910).

28. J.B. McClure, ed. *Edison and his Inventions* (Chicago, 1879). and Henry Schroeder, *History of the Electric Light* (Smithsonian Miscel. Colls.) LXXVI, no. 2.

مسایل محیط شهری از آن سخن گفتیم . رشد روزافزون جمعیت مصرف کننده ، ارزشهای جدیدی برای تولید انبوه و استاندارد کردن به وجود آورد : زیرا اگر کسی از هر قلم جنس یک پنی سود می برد و مورد توجه میلیونها ساکن شهر قرار می گرفت ، میلیونر می شد . در ضمن توده های کارگر بیگانه در پاسخ به نیاز کمبود کارگر ارزان به شهر هجوم می آوردند . حذف صنایع دستی از محصولات موجب شد که تخصص در تولید محصول از بین برود . چنین به نظر می رسید که محیط جدید شهری باید قبل از ساخته شدن از بین می رفت ؛ اصول نوین شهری می بایست به شهر قدرت ساده کردن مسایل را داده باشد و نه پیچیده کردن آنها را ، و خود شهر بیش از همه مشوق مصرف بود . قراردادهای اعتباری صنایع مدرن سبب شد که نسل جدید صاحب چیزی شود که نسل قبلی بهای آن را پرداخته بود . شهر به صورت هیولایی درآمد که آماده بلعیدن همه چیز بود : آجر ، آسفالت ، سیمان ، فولاد و شیشه در مقادیر بسیار زیاد . در عین حال ، شهر به عنوان یک عامل مهم اقتصادی در زمینه های دیگر نیز تجلی کرد و قادر به کسب امتیازات انحصاری به شکل روا داشتن معافیت های مختلف بر یک رشته از " امور رفاهی " تأثیر گذار بر منابع طبیعی و حیاتی زمین ، آب و هوا شد .

نخستین واکنشها و تبیین این پدیده ها ، کمتر چیزی به نظریه اصلی شهر افزود . در واقع ، این تفسیرها به دو مقوله کلی می انجامید : کوشش برای توضیح و تعیین موقعیت شهر و پیامدهای اخلاقی آن .

چارلز اچ . کولی^{۳۰} در تبیین و توضیح موقعیت شهرها تلاش داشت . در زمان

۳۰ . متن اصلی در مورد موقعیت شهرها را می توان در آثار روشر زیر عنوان :
System der Volkswirtschaft, vol. III, Die Nationalökonomie
 " Ueber die - مقاله او به نام -
Ansichten der geographische Lage der grossen Städte در کتاب
Die Verkehr همچنین اثر ای . ساکس به نام
Volkswirtschaft, vol. I
smittel in der Volkswirtschaft (Vienna, 1878) کتاب آ . دو فویل
 به نام *De la Transformation des Moyens de Transport et ses*
Consequences economiques et Sociales (Paris, 1880).

گذشته شهرها در نزدیکی مراکز مذهبی و پایگاههای نظامی قرار داشت و برخی شهرها از لحاظ موقعیت تابع ملاحظات سیاسی بود، اما زمینه‌های نخستین موقعیت شهرها را مسأله حمل و نقل تشکیل می‌داد. یک وقفه در حمل و نقل، هرچند که بیشتر از جابه‌جایی کالا از یک وسیله نقلیه به وسیله دیگری نباشد، مستلزم داشتن تجهیزات و تسهیلات فراوان است. بنابراین شهرها معمولاً "در مصب رودخانه‌های مهم و مناطق ویژه‌ای از تپه‌ها و دشتهای بنا می‌شد. اکثریت مطلق شهرهای ایالات متحده در کنار رودخانه‌های قابل کشتیرانی بنا شده است. اهمیت شهر نیویورک در این است که در نقاط ترمینالهای زمینی و دریایی قرار دارد.

نظریه کولی در مورد حمل و نقل گواهی این مدعا است که نظریه "شهر" روزبه‌روز جایز اهمیت بیشتر می‌شود و در عین حال بیانگر این مسأله است که چرا شهرها در جایی که هستند، قرار گرفته‌اند. یک مطالعه عمومی مشابه در خصوص شهرها به وسیله آدنا وبر در کتابی به نام رشد شهرها در قرن نوزدهم ۳۱ صورت گرفته است. این اثر معروف خدمت درخشانی به فراهم آوردن یک تصویر آماری در مورد رشد کمی شهرها در جهان غرب کرده است. علاوه بر این، آدنا وبر پژوهشهایی در مورد علل تمرکز مردم در شهرها انجام داده و نتیجه‌گیری می‌کند که این پدیده در درجه نخست محصول نیروهای اقتصادی است؛ او همچنین تأثیر انقلاب صنعتی را در ارتباط با شهرها بررسی می‌کند و عوامل دیگر مانند ماشین‌آلات، تجارت، راه حل مسایل حمل و نقل مدرن، ازدیاد محصولات کشاورزی، رشد مراکز تجاری و غیره را دخیل می‌داند. علاوه بر عوامل اولیه رشد اقتصادی در شهرها، آدنا وبر یک رشته عوامل درجه دوم را در نظر داشت، یعنی عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. در بُعد دیگر اقتصادی، او عقیده داشت که شهرها نه تنها به دلیل تحول در امور حمل و نقل، بودجه، تولیدات و تجارت رشد می‌کنند، بلکه عوامل دیگر نظیر فریبندگی دستمزد بیشتر و امکانات متنوعتر در رشد شهرها مؤثرند. در میان علل سیاسی رشد شهر، وبر از تأثیر عواملی چون

و کتاب کولی به نام *The Theory of Transportation* یافت.

31. Adna Ferrin Weber, *The Growth of Cities in the Nineteenth Century* (New York: Macmillan, 1899).

لایحه تشویق تجارت آزاد، لایحه تشویق مهاجرت، امور اداری تمرکز یافته و آزادی اجاره زمین، و در میان عوامل اجتماعی از امکان تحصیلات، سرگرمیها، سطح بالاتر زندگی، روابط و معاشرتهای گسترده افراد تحصیلکرده و اندیشمند و عادت به محیط شهری، یاد می‌کند.

آدنا وبر به هیچ وجه بر این باور نبود که رشد شهر و شهرنشینی، تباهی اخلاقی نوع بشر را به دنبال خواهد داشت و حتی یک فصل از کتاب خود به نام وضعیت کالبدی و اخلاقی شهرها را به تأکید بر رجحان شهرنشینی بر زندگی روستایی اختصاص داده است. ۲۲ بحثهای اصلی و مهم این مقاله [برتر شمردن شهرنشینی] که از سوی اندیشمندان دیگر به اشکالی متفاوت مطرح شده، عبارتند از: ۱. افراد زاده شهر در فقیرترین محله‌ها سکونت دارند؛ ۲. عمدتاً "پست‌ترین مشاغل مربوط به پایین‌ترین طبقات اجتماعی را دارند؛ ۳. بالاترین آمار جنایت، جنون و خودکشی را دارند؛ ۴. درصد کمی افزایش طبیعی زاد و ولد را دارا هستند و گاه حتی نقص عضو نیز در میان آنان دیده می‌شود؛ ۵. جمعیت شهر از افراد شهری و روستایی تشکیل می‌شود؛ ۶. تیپ طبقه شهری قادر به حفظ بقای خود نیست. ۲۳ آدنا وبر این پیش‌فرضها را صرفاً "بحثهایی" اخلاقی "نمی‌داند، بلکه آنها را فرضیه‌هایی آزمون پذیر می‌انگارد. او پس از مروری بر آمار شهرنشینی، نتیجه می‌گیرد که این مفروضات یا نادرستند یا تنها بخشی از آنها قابل قبول است. مثلاً "انکار می‌کند که در امریکا تفاوتی میان میزان درصد بچه‌های نامشروع شهر و روستا وجود دارد. علاوه بر این، در اروپا با آنکه کشتن نوزاد در نواحی روستایی بیشتر است، اما سقط جنین کمتر متداول است. فحشا اگرچه حرفه‌ای شهری است، لیکن از خانواده‌های تباه شده روستایی تغذیه می‌شود. ضمناً در مورد میزان شرارت و جنایت در شهرها غالباً "از طریق مطبوعات غلو می‌شود. ۲۴ علی‌رغم تمامی این مسایل، وبر تأکید دارد که نباید چند بعدی و چند جانبه بودن مسایل شهری را فراموش کرد.

32. Georg Hansen's *Die Drei Bevölkerungsstufen* (Munich: 1889).

33. Weber, *op. cit.*, P. 370.

34. *Ibid.*, P. 407.

در حالی که نوعی هوشیاری بیدار کننده^{۳۵} نظری در آثار کولی و وبر، به‌ویژه در مورد پیشرفت، اندازه و موقعیت شهرها مشاهده می‌شود، با این همه، دریافت یوشیا استرانگ از تأثیرات اخلاقی شهر مشتمل بر نوعی توجه نظری مشهود است. ۳۵ طبق نظر استرانگ، تمدن مدرن، تصویری یک بعدی از توسعه^{۳۶} مادی مغایر با امور معنوی و اخلاقی ارائه می‌دهد. این رشد مادی در توسعه^{۳۷} شهر "مادی‌گرا" نمایان است، شهری که رشد بی سابقه آن مدیون توزیع دوباره^{۳۸} جمعیت در نتیجه^{۳۹} توسعه^{۴۰} کشاورزی علمی و جانشین شدن نیروی مکانیکی، و توسعه^{۴۱} حمل و نقل است. به نظر استرانگ جامعه در روندی بازگشت ناپذیر از یک مزرعه تبدیل به شهر شده است. "ما باید این حقیقت اجتناب ناپذیر را بپذیریم که تمدن جدید تحقیقا^{۴۲} تمدن شهری خواهد بود و مسأله^{۴۳} عمده^{۴۴} قرن بیستم نیز مسأله^{۴۵} شهر است." ۳۶

بر اساس نظر استرانگ یک شهر زمانی مادی‌گرا خوانده می‌شود که رشد عقلایی و اخلاقی آن متناسب با رشد فیزیکی آن نباشد. برای مثال، در نتیجه^{۴۶} عدم رعایت بهداشت، ۱۵۰ هزار مرگ ناروا در سال ۱۸۹۰ در شهر رخ داد. در زمره^{۴۷} مسایل اساسی که انقلاب صنعتی برای شهر به وجود آورد، انطباق یک نظام اشراف سالار صنعتی با یک نظام مردم سالار دولتی بود. به موازات پیچیده‌تر شدن تمدن، افراد به نظام وابسته‌تر شده و ناکامی فرد در انجام وظیفه^{۴۸} اجتماعی فاجعه^{۴۹} آمیزتر می‌شود. همزمان با پیشرفت و ترقی فزاینده شهر، جریان علایق و دل‌بستگیها سبب فراهم آوردن فرصتهای فراوانی برای تباهی و فساد می‌شود. به گفته^{۵۰} استرانگ، "اگر ما دارای حس سوءولیت اخلاقی و عمومی برای جلوگیری از تسلط صاحبان قمارخانه‌ها، دزدان، مدیران کازینوها و جنایتکاران بر سیاستهای خدمات شهری نباشیم، دارای همان سوءولینی خواهیم بود که شایسته^{۵۱} آنیم." ۳۷ خانه‌ها در هر دو قطب فقیر و غنی جامعه در حال ناپدید شدن است. در بین ثروتمندان، هتلها و باشگاهها جانشین خانه می‌شود و در میان طبقه^{۵۲}

35. Josiah Strong, *The Twentieth Century City* (New York : Baker and Taylor, 1898).

36. *Ibid.*, P. 53.

37. *Ibid.*, P. 61.

فقیر، توده مردم که بی خانمان هستند، در پانسیونها و خانه‌های اجاره‌ای سکنی می‌گزینند. قدرت کلیسا به نسبت افزایش جمعیت رو به ضعف است. جهل، شرارت، بدبختی و نکبت، توأمًا نوعی دینامیت اجتماعی را تشکیل می‌دهد که محله‌های فقیرنشین انبار باروت آن است. ۳۸ به عقیده استرانگ این شواهد سقوط اخلاقی در شهر در ارتباط تنگاتنگ با افزایش جمعیت زاده شده در خارج و نیز افزایش تعداد کاتولیک‌هاست. ۳۹

بین دو نقطه نظر مورد بحث یعنی اهمیت قایل شدن به رشد و موقعیت شهر و ارزش دادن به مسأله "سقوط اخلاقی" در شهر، توجه زیادی به مسأله فساد سیاسی-اقتصادی شده است. به این مسأله هم مدارکی که فساد و تباهی اجتماعی را فاش می‌کند، مانند کتاب لینکلن استنفن به نام شرمساری شهرهای ما، و هم سازمان جنبشهای اصلاح خدمات شهری سندیت بخشیده‌اند.

این تحولات مختلف مایه اولیه بخشهایی از تفسیرها و مواد سازنده یک نظریه شهر را شکل داده است، که البته به سختی می‌توان آن را نظریه شهر نامید. کولی و وبر تفسیرهای نظری در مورد شهر ارائه نمی‌دهند. آنان وجود یک شهر را زمانی مفروض می‌دارند که فقط تلاش در اهمیت دادن به اندازه، رشد و موقعیت جغرافیایی آن دارند. "نظریه‌های" آنان فقط به جنبه‌های فیزیکی و بیرونی شهر توجه دارد. از سوی دیگر، عکس‌العمل اخلاقی نسبت به "مادیگرایی" شهر یک توجیه نارسا و نامربوط از پدیده شهری است که کاملاً "از جنبه اخلاقی آن جداست. به عقیده استرانگ شهر به خودی خود "عامل" سقوط اخلاقی شناخته شده، یا حداقل افراد متولد شده در خارج، کاتولیکها و توده فقیر عامل این سقوط‌اند. دقیقاً آن افراد و گروهی که خود بیش از همه قربانی روند شهری شدن هستند، هم ایشان مسوول تباهی سرنوشت خودند. این عقیده (به نظر نویسنده مقاله) تفسیر خوبی برای شهر نیست. در نهایت منتقدین دولت و مردم ناراضی طرفدار آنها که از فساد شهری به ستوه آمده‌اند، منشاء

38. *Ibid.*, P. 78.

۳۹. برای توضیح دیگری درباره عکس‌العمل اخلاقی نسبت به شهر نگاه کنید به: Jane Addams, *The Spirit of Youth* (New York: Macmillan, 1909).

فساد را در دولت و راه حلهای اصلاح مدنی آن می‌دانند. در این مورد نیز فقط بخشهایی از پدیده‌های شهریگری مفروض شده است.

پیدایش نظریهٔ اقلیمی شهر

همزمان با توجه شدید و روزافزون متفکران امریکایی به ماهیت و مسایل شهرهایشان، جامعه‌شناسی نیز رو به تکامل رفته و چارچوب دقیقتری به خود می‌گرفت. در سال ۱۹۰۰، اولین رشتهٔ جامعه‌شناسی تأسیس شد. رشتهٔ جدید هنوز نیاز به زمان داشت تا نخستین جامعه و رسانهٔ تخصصی خود را بیابد. جنبش تحول از یک مرحلهٔ ماقبل تخصصی شدن به مرحلهٔ تخصصی شدن، در اولین دههٔ قرن بیستم انجام یافت. در این دوره نخستین دورهٔ کارشناسی ارشد تأسیس شد. به علاوه، اگر کسی به دنبال یافتن نقطهٔ شروعی باشد که در آن علم جامعه‌شناسی به صورت مستقل پا به عرصه نهاد، باید در پی یافتن زمانی باشد که مواد لازم برای بررسی دقیق اطلاعات گردآوری شد. به کمک یک گروه نخبه به سرپرستی آلبیون اسمال، در دانشگاه شیکاگو، گامهای بسیاری در جهت تخصصی شدن علم جامعه‌شناسی و تثبیت آن به مثابه یک علم مستقل برداشته شد.

شهر به عنوان یک موضوع طبیعی مطالعهٔ علم جدید جامعه‌شناسی می‌بایست سه شرط را برآورده کند: ۱ جستجو برای یافتن نقطه نظری که امکان دستیابی به هر دو جنبهٔ پدیده‌های شهری را بدهد، یعنی: الف. جنبه‌های عینی موقعیت، اندازه و رشد (که چارلز کولی، آدنا وبر آن را بحث کرده‌اند) و ب. جنبه‌های اجتماعی (که نقدهای اخلاقی را استرانگ، اصلاحات را جین آدامز و فساد و تباهی را استفن متذکر شده است)؛ ۲. نقطه نظر "عینی"، آن نقطه نظری است که امکان فهم ساده از قضیه را بدون الزامات ارزشی پیشینی برای دفاع یا انهدام آن پدید می‌آورد؛ ۳. دیدگاهی که مطالعهٔ دست اول "واقعیات" محیط شهری را فراهم می‌کند. تمامی این موضوعات در یک رشته مدارک و مقالات مندرج بود و طرحهای پژوهشی ویژه‌ای هم از سوی دانشگاه شیکاگو در سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۵ ارائه شد. در نهایت، مجموع مطالعات کتاب کوچک و کم حجمی به نام شهر ۴۰ بود که به وسیلهٔ ربرت ای. پارک، ارنست دبلیو. بورگس و رودریک دی. مکنزی تدوین شد که شروع یک نظریهٔ نظام یافته

در مطالعه شهر به وسیله جامعه‌شناسان را نوید می‌داد .
 پارک چارچوبی کلی برای نظریه اقلیمی شهر ارائه داد. ۴۱ او بر این عقیده شد که شهر یک "محل سکونت طبیعی برای انسان متمدن است" ، بدین معنا که شهر نمایانگر یک "ناحیه فرهنگی" با نمونه‌های فرهنگی ویژه است . پارک این پیش‌فرض را ارائه داد که شهر به منزله یک ساخت طبیعی ، تابع قوانین ویژه خود است و "برای تغییر و تحول اکتسابی : ۱ . در ساخت فیزیکی و ۲ . نظم اخلاقی آن ، محدودیت وجود دارد. " ۴۲ آنچه که در مورد کل شهر مصداق عینی دارد ، در مورد بخشهای فرعی و جزئی نیز صادق است و بخشهای همجوار تابع خصوصیات ساکنان خود و در عین حال نماینده ادامه حیات تاریخی خود است . در هر صورت ، این مطلب نباید پرده بر این حقیقت کشد که همجواری ، گرایش به از دست دادن بسیاری از امتیازات دوران قبیله‌ای انسان دارد . با این همه ، در شهر ، کلبه‌های مهاجر و نژادی یا گتو^{۴۳}ها و نواحی دارای جمعیت تجزیه شده نژادی ، گرایش به حفظ و بقای خود دارند .

هر اختراع جدید در شهر که سبب تسهیل تجارت و صنعت می‌شود ، راه را برای تشدید تقسیم کار و تخصصی شدن وظایف هموار می‌کند . در نتیجه ، گونه‌های فروپاشی دایمی بنیانه‌های قدیم اجتماعی و اقتصادی در جریان است و نظام جدید مبتنی بر رویکردهای حرفه‌ای و صنعتی جایگزین می‌شود . در میان دیگر امور ، این امر بدان معناست که رشد شهری در اثر جایگزینی نوعی روابط غیر مستقیم "ثانویه" با روابط مستقیم "اولیه" ، تکامل می‌یابد . کلیسا و مدرسه و خانواده در حال تغییر و اصلاح‌اند ، مدرسه تا اندازه‌ای مسوءولیت‌های خانوادگی را به عهده می‌گیرد ، در حالی که کلیسا

←

40 . Robert E. Park, Ernest W. Burgess, Roderick D. Mckenzie, *The City* (Chicago: The University of Chicago Press, 1925).

41 . Robert E. Park, *The City*, "Suggestions for the Investigation of Human Behavior in the Urban Environment." PP. 1-46.

42 . *Ibid.*, P. 4.

۴۳ . Ghetto ، محله کلمیها [مخصوصاً در ایتالیا] ، محل کوچکی از شهر که محل

سکونت اقلیتهاست . [م.]

نفوذ خود را از دست می‌دهد. این تحول ممکن است باعث منزوی شدن طبقات شغلی شود، به طوری که در یک حالت انزوا و در شهرکهای مجاور شهر به زندگی خود ادامه دهند.

در چنین شرایطی، انتخاب مسوؤلان شهر از راه آراء عمومی عملی نمی‌شود؛ برای رودررویی با بحران انتخابات که در نتیجه زندگی شهری ایجاد شده، دو نوع سازمان برای کنترل آراء وجود دارد؛ مدیریت سیاسی و تشکیلات حزب دولتی. ماشین سیاسی بر اساس عواملی چون روابط محلی، شخصی و "اولیه"، و مؤسسات دولتی بر پایه روابط ثانویه استوار است که این روابط به آراء عمومی سازمان یافته بستگی دارد.

شهرهای بزرگ نه تنها مسایل و نمونه‌های حرفه‌ای متناوب ایجاد می‌کند، بلکه تجربه نشان داده که ارتباط میان اجتماعات کوچک نیز کمتر می‌شود. موقعیت افراد با نشانه‌هایی عرفی مانند طرز لباس پوشیدن و رفتار ظاهری و تشریفاتی سنجیده می‌شود و هنر زندگی کردن بیشتر در حد این ظاهرسازیها و آموختن شیوه و اسلوب زندگی کردن تنزل می‌کند؛ این امر ارتباط نزدیک با جدایی و تفکیک محیط اخلاقی دارد.

تصور پارک از شهر را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: شهر نشان دهنده یک واحد سازمان یافته بیرونی در فضایی است که با قوانین خودش پدید آمده. بیان دقیق این سازمان بیرونی شهر در فضا - که با آن می‌توان نظریه اکولوژیکی را تبیین کرد - به وسیله ارنست دبلیو. بورگس و اظهار نظر دقیق و نظام یافته "قوانین" درون شهری از سوی رودریک مکنزی صورت گرفته است.

رشد شهر از نظر بورگس بر حسب انبساط فیزیکی و تفاوت در فضای آن انجام می‌گیرد. به زعم او توسعه شهر گرایش به پذیرش نوعی از گسترش به شکل یک رشته حلقه‌های انضمامی دارد که نشان دهنده حوزه‌های پیشرفته توسعه شهری است. اگر عامل دیگری دخالت نداشته باشد، شهر یا شهرک به سرعت از حومه تجاری مرکزی خود توسعه می‌یابد، مانند مرکز خرید و تجارت در ناحیه تجاری شهر شیکاگو (لوپ)، و ۱. این نخستین ناحیه است، که با در بر گرفتن ناحیه مرکزی شهر به طور طبیعی ناحیه‌ای در حال انتقال است؛ ۲. مکانی است که در آن اموال و داراییها برای تجارت نگاهداری می‌شود و مسأله مسکن با وجود ارزانی خانه، بسیار حاد است؛ ۳. کارگران

صنایع که از نواحی رو به زوال گریخته‌اند و تمایل دارند در نزدیکی محل کار خود زندگی کنند، در آن سکنی گزیده‌اند. این ناحیه با ترکیب خاص خود مستعد تبدیل به یک زاغه‌نشین است؛ ۴. آپارتمانهای لوکس و سطح بالا و محله‌های "محدوده‌نشین". باز هم اندکی دورتر، ورای محدوده شهر، ناحیه پر رفت و آمد و ترابری است که به صورت اقماری در فواصل زمانی بین نیم ساعت تا یک ساعت از مرکز شهر قرار دارد. ۴۴

بورگس در بحثی که در آن، از توصیف فیزیکی شهر دفاع می‌کند، اظهار می‌دارد که پدیده رشد شهری نتیجه سازمان‌یافتگی و سازمان‌نیافتگی در یک گونه روند انابولیگی - کاتابولیگی است. سازمان‌نیافتگی مقدم بر سازمان‌یافتگی گرایشها و رفتارهاست و شخص تازه وارد به شهر، در همان حالی که نقطه‌نظرهای عادت‌ی و اخلاق سنتی خود را به دور می‌افکند، نوعی کمبود ذهنی و زوال شخصی را تجربه می‌کند. در جریان بسط و توسعه شهر روندی پدیدار می‌شود که در آن افراد و گروهها را از نظر محل اقامت و شغل جابه‌جا، دسته‌بندی و تعیین موقعیت مجدد می‌کند. در ناحیه رو به زوال که بخش مرکزی و تجاری را در میان گرفته، همواره زاغه‌ها قرار دارد که نواحی فساد و جنایت و مرض خوانده می‌شود.

گستره‌ای که پارک و بورگس در آن جو خلاق پدید آورده‌اند و برانگیزنده پژوهش دست اول در ابعاد گوناگون شهر است، در شماری از طرحها تصویر شده که زیر نظر آنان، هنگام نگارش این مقاله چاپ شده است. برخی مطالعات نیز انجام شده که به مثابه آثار کلاسیک جامعه‌شناسی به شمار می‌رود. زاغه: ناحیه منحنی در رشد شهرها، اثر نلس آندرسون؛ از هم پاشیدگی خانوادگی در شیکاگو، اثر ارنست آر. مورر؛ تاریخ طبیعی مراکز فساد و جنایت در شیکاگو، اثر والتر سی. رکلز؛ سازمان تجاری خرد به منزله راهنمای تشکیلات تجاری، ای. اچ. شیدلر؛ باند هزار نفری پسران در شیکاگو، اثر اف. ام. تراشر؛ سمت شمال پایینی: مطالعه‌ای در سازمان اجتماع، اثر اچ. دبلیو. زورباو. ۴۵

پارک و بورگس فرض می‌کردند که "شهر" تصویری فیزیکی ارائه می‌دهد که مشخصه

آن نواحی و مناطق نمونه است. آنان برای توجیه نظر خود به دفعات به قوانین استناد می‌کردند. کاملترین اظهار نظر درباره این به اصطلاح "قوانین" از سوی همکارشان، مکنزی، ابراز شده است. ۴۶ اقلیم‌شناسی آن بخش از زیست‌شناسی است که به مطالعه درباره حالات حیوانات و گیاهان همان گونه که در طبیعت و در ارتباط با محیطشان زیست می‌کنند، می‌پردازد. اقلیم‌شناسی انسانی در واقع مطالعه‌ای است مشابه و موازی درباره ارتباطات زمانی و مکانی انسانها که تحت تأثیر محیط اجتماعی قرار دارد. تصور می‌شد که جامعه متشکل از افرادی است که در نتیجه رقابت و انتخاب از نظر قلمرو، توزیع شده‌اند. نهادهای انسانی با محیط زیست انسانها در ارتباط است، همچنان که این ارتباطات محیطی تغییر می‌کند، روابط اجتماعی نیز متحول شده و مشکلاتی اجتماعی و سیاسی پدید می‌آید.

نخستین مورد استفاده اقلیم‌شناسی اجتماعی، طبقه‌بندی اجتماعات به چهار دسته بود: ۱. اجتماعات خدماتی ابتدایی که نمونه آن شهرهای کشاورزی، ماهیگیری، کانی و جنگلی است و به عنوان اولین گام در روند توزیع نمایان می‌شود. ۲. نوع دوم اجتماعات وظیفه‌توزیع را به عهده دارند، یعنی مواد اساسی را از شهرهای مجاور جمع‌آوری کرده و آنها را در بازارهای جهانی توزیع می‌کنند. ۳. نوع سوم این اجتماعات در شهرهای صنعتی نموده می‌شود. ۴. نوع چهارم فاقد بنیان اقتصادی ویژه‌ای است، مانند اماکن تفریحی، مراکز فرهنگی و سیاسی، یا جمعیت‌های خیریه و حقوقی.

اجتماعات به منظور دفاع و امتیازات اقتصادی دوجانبه تشکیل می‌شود. هنگامی که یک جامعه به اوج رشد خود می‌رسد، یعنی به حدی از رفاه که سبب هجوم جمعیت بسیار به آن می‌شود، باید تثبیت یا تجزیه و یا متحول گردد. "جامعه‌ای که به نقطه اوج خود رسیده و هیچ شکلی از رهایی را تجربه نکرده است به احتمال بسیار دچار رکود

46. R.D.Mckenzie, "The Ecological Approach to the Study of the Human Community", *American Journal of Sociology*, XXX287-301 and "The Scope of Human Ecology", *Pub.A.S.S.*, XX141-45 and in E.W.Burgess, *Urban Community*, pp. 167-82.

می‌شود ۴۷ و با آغاز افول آن، بی‌نظمی و ناآرامیهای اجتماعی پدیدار می‌شود. در این حالت رقابت شدیدتر شده و تعداد عوامل ضعیفتر در جامعه به اجبار کاهش یافته یا حتی از جامعه طرد می‌شود. بنابراین از یک مرحله به بعد رقابت اقتصادی که خود موجب سازماندهی شهر است، حادثتر شده و به منزله یک عامل سرکوب کننده در آن عمل می‌کند. در این مرحله عوامل نوظهور به منظور اصلاح جامعه نمایان می‌شود، عواملی که سبب تشکیل اولین دوره تهاجم می‌شود، و این دوره به نوبه خود ممکن است منتهی به تغییر و تحول کامل در ساخت و تشکیلات جامعه شود. هرچه یک جامعه از نظر شمار افزایش پیدا می‌کند، بهتر می‌تواند خود را با حملات و تغییرات ناگهانی وفق دهد.

در جریان این روند، تحولاتی از سادگی به پیچیدگی و از عام به خاص صورت می‌گیرد. شدت تمرکز، عدم تمرکز را به دنبال خواهد داشت؛ با رشد جامعه تعداد خانه‌ها و جاده‌ها افزایش فراوان می‌یابد و روند تفاوتها و جداییها آشکار می‌شود. بخشهای مسکونی به انواع مختلف، بسته به ترکیب اقتصادی جمعیت، تقسیم و تفکیک می‌شود. برخی از تسهیلات ویژه فراهم نمی‌آید مگر آنکه جامعه به حد مشخصی از توسعه برسد. دو نوع اصلی تهاجم که نتیجه جداییها و شکل‌گیری انجمنها در اجتماع انسانی است، محصول تغییر در کاربرد زمین و نوع جدید استقرار ساکنان است. این تهاجم پیامد عواملی چند است از آن جمله: ۱. تغییر در حمل و نقل عمومی؛ ۲. مستعمل شدن و زوال یافتن فیزیکی؛ ۳. ایجاد ساختمانها و پلها؛ ۴. ظهور صنایع جدید؛ ۵. تغییر در اساس توزیع درآمدها؛ ۶. ارتقاء حقیقی مراتب. این تهاجمات به سلسله وقایع منظمی می‌انجامد که دارای سه مرحله آغازین، میانی و نهایی است. مرحله اوج زمانی فرا می‌رسد که نیروهای مهاجم نوعی تشکیلات غالب اقلیمی برقرار می‌کنند که قادر به مقابله با مخالفان باشد. آنگاه که عملکرد مسلطی در یک ناحیه تثبیت می‌شود، رقابت کمتر حالت بی‌رحمانه پیدا می‌کند و هجوم تازه در نتیجه پیدا شدن قوانین کنترل شده، برای مدتی کاهش می‌یابد؛ و واحدهای خاصی از زندگی اجتماعی استقرار می‌یابد که می‌توان آن را نواحی طبیعی نامید.

بنابراین؛ جریان‌های عمده‌ای که سبب تشکیل "شهر" می‌شود، به ترتیب عبارتند از: رقابت، تمرکز، جداسازی، تهاجم و توالی. عملکرد این عوامل "نواحی طبیعی" را که تشکیل دهنده ساخت فیزیکی شهر است، پدید می‌آورد.

هرگاه کسی آثار نوشته شده درباره شهر را از آغاز شکل‌گیری این نوشته‌ها تا دهه ۱۹۵۰ مرور کند، درمی‌یابد که در ربع دوم قرن بیستم در جامعه‌شناسی آمریکا نظریه اقلیم‌شناسی شهر حکمفرما بوده است. طراحان اصلی این نظریه پارک، بورگس و مکنزی بوده‌اند. از سال ۱۹۲۸ به بعد آشکار شد که مطالعه شهر در چارچوب علوم اجتماعی، بر اساس این نظرات شکلی استاندارد به خود گرفت. در همین سال نلس آندرسن و ادوارد سی. لیندمن "جامعه‌شناسی شهری" خود را ارائه دادند. هشتادونه صفحه نخستین کتاب آنان به وجهی مبسوط از اقلیم‌شناسی شهری و محیط اطراف آن، اختصاص داده شده بود. بخش دیگری از کتاب به نقش ویژه شهر می‌پرداخت که شامل وظایفی چون تدارکات شهر، فاضلاب، حمل و نقل، بازسازی، و مکانیزه کردن محیط شهری است. نویسندگان در قسمت دیگر از کتاب خود به مسایل شخصیت شهری و گروه‌ها و تشکیل تیپ‌های شهری و تأثیرات روان‌شناختی تخصص‌گرایی بر افراد و گروه‌ها اهتمام کرده بودند. این اثر در خاتمه به مروری بر مشکلات محیط شهری، فقر، نندرستی ذهنی، پیری، فروپاشی خانه و کاشانه، نابسامانی سیاسی و غیره پرداخته است.

در اینجا ارزش کمی به بررسی مطالعات مربوط به شهر اختصاص داده شده است، اما می‌توان گفت که اگر شهر در آمریکا به همان میزانی تحول می‌یافت که تعبیر و تفسیرهای مربوط به آن دگرگون شده، مسایل آن مدت‌ها پیش حل شده بود. در سال ۱۹۳۲ دو اثر گرانبها به وسیله دیوی ۴۸ و کارپنتر ۴۹ انتشار یافت، که حتی در کتاب دیوی نوعی عدم تمایل و اگرچه نظری نسبت به برداشت مفاهیم در مورد شهر شیکاگو وجود دارد. اثر مزبور با پیشنهادی آغاز می‌شود مبنی بر اینکه توسعه شهری تقریباً "مهمترین چیزی است که اخیراً" در جامعه روی داده است؛ اگرچه نویسنده آن چنان نسبت به مسأله نظریه شهری بی‌توجه بوده که پرسش "شهر چیست" اظهار شده

48. Davie

49. Carpenter

به وسیله مونرو^{۵۰}، از قلم افتاده است. در این کتاب دیوی به طور اجمالی از مسأله طرح شهرداری و ترافیک شهری یاد می‌کند و در نتیجه چیزی به نظریه شهر نمی‌افزاید. مطالعات کارپنتر از جنبه نظری، به ویژه به دلیل تداوم مطالب آن با سنت ادبی، غنیتر است. صد و هشتاد و هشت صفحه نخست، به شرح مسایل زمین‌شناسی و اقلیم‌شناسی شهر اختصاص داده شده و پس از آن فصلی در مورد رشد و طرح و برنامه‌ریزی شهری آمده است. در بخشهای بعدی، ترکیب جمعیت شهری بررسی شده و بحثی نیز در مورد تأثیرات شهر بر شخصیت عنوان شده و در پایان کتاب تأثیر شهرنشینی بر ازدواج و خانواده، خانه و کاشانه، دین، جنایت، اخلاق‌گریزی، اختلال و بیماری ذهنی و خودکشی مورد بررسی قرار گرفته است. در هر دو کتاب حجم زیادی از تحقیقات برای آگاهی عموم مطرح شده که در نوع خود بسیار کامل و جدید است؛ هرچند که دیوی به بررسی گذرای مسایل و آراء یک چارچوب نظری بسنده کرده، کارپنتر نظریه اقلیم‌شناسی را بی هیچ تردیدی پذیرفته و فقط به شیوه‌های جزئی، با توجه بیشتر به نهادها آن را گسترش داده است.

از آن به بعد، تغییرات کلی بسیار اندکی در زمینه این تحقیقات صورت گرفت. در سال ۱۹۵۵ دو جلد کتاب تألیف شد. ۵۱ در مطالعه‌ای که به وسیله رزهام لی انجام شده، موضوع قدیمی رشد شهر، با تکیه بر مواد و منابعی که از مطالعات مربوط به اروپای غربی، آسیا، آفریقا و ایالات متحده فراهم شده، گسترش بیشتر یافته است. چارچوب اساسی تبیینی این موضوع با تصویری اقلیم‌شناختی و جمعیت‌شناختی معین شده است. گرایش نویسنده در جهت توجه بیشتر به نهادهاست - در واقع نود صفحه، یعنی یک پنجم کار به نهادهای شهری تخصیص داده شده. بحث مربوط به شیوه‌های زندگی شهری، تفریحات، شخصیت، مشکلات و برنامه‌ریزی شهری به همان اسلوب سنتی مطرح

50. Davie, *Op. Cit.*, PP. 4-5. reference to: William Bennett Munroe, *The Government of American Cities* (New York: Macmillan, 1926) PP. 13-16.

به هر حال باید یادآور شد که اظهار نظر مونرو از جنبه نظری به نگرش مکتب شیکاگو برتری دارد.

51. Rose Hum Lee, *The City* (New York: Lippincott, 1955) and Egon Ernest Bergel, *Urban Sociology* (New York: McGraw-Hill, 1955).

شده است .

در مطالعه دیگری که از سوی برگل انجام شده، همان قاعده مرسوم در مطالعه و بررسی موضوع شهر به کار رفته است. او نیز توجه اندکی به جنبه نظری شهر کرده و شهر را این گونه تعریف می‌کند: "هر مجموعه مسکونی که اکثریت ساکنان آن شغلی غیر از کشاورزی داشته باشند. ۵۲" تعریف لی نیز ناپخته و شتابزده است؛ او می‌گوید "شهرها اصولاً از توده‌های متراکم و نامتجانسی تشکیل شده‌اند که در یک ناحیه محدود جغرافیایی استقرار یافته‌اند. ۵۳" در این مطالعات و تعریفها علاوه بر اینکه علاقه‌ای به جنبه نظری ابراز نشده، سبک نگارش و برخورد نیز همان سبک سنتی است. تقریباً صدوشصت و هشت صفحه از کتاب برگل به بحث درباره دستورات عملی فیزیکی و اقلیم‌شناختی شهر در گذشته و حال اختصاص داده شده؛ یک فصل طولانی به مسأله جمعیت‌شناسی شهری پرداخته و بررسی سازمانها و نهادهای شهری در هشتاد صفحه خلاصه شده، که از مطالب کتاب لی در این مورد هم کمتر است.

اظهار نظر لویی‌ویرث در سال ۱۹۵۸ درباره موقع و وضع نظریه شهر همان اندازه اعتبار داشت که در سال ۱۹۳۸. ویرث یک عضو رسمی و طرفدار مکتب شیکاگو در ارتباط با نظریه اقلیم‌شناختی بود. او در مطالعه و تحقیق درخشان خود به نام *The Ghetto*، بهترین پژوهشها را در مورد اجتماعات فرعی و اقلیتهای شهری انجام و ارائه داده است و حاشیه روشنگری نیز بر اثر پارک، بورگس و مکنزی به نام شهر، افزوده است. او به اکثر تحقیقاتی که زیر نظر پارک انجام شده، دسترسی و آشنایی کامل داشته است. ویرث در سال ۱۹۳۸ چنین نوشت:

در ادبیات غنی موجود درباره شهر، جستجو برای یافتن نظریه‌ای درباره شهرنشینی که به شیوه‌ای نظام یافته دانش قابل دسترسی مربوط به شهر، به عنوان یک جوهر اجتماعی را بیان کند، بیهوده می‌نماید. در واقع نظریه‌های تنظیم شده فراوانی درباره مسایل ویژه‌ای چون رشد شهر به عنوان یک جریان تاریخی و نیز به منزله یک روند در جریان وجود دارد؛ در عین

52. Bergel, *op.Cit.*, P.8.

53. Lee, *op.Cit.*, P.7.

حال دانش غنی و گسترده‌ای که نشان دهنده بینشهایی درباره تطبیق جامعه‌شناختی و مطالعات تجربی در مورد شهر است نیز در دست داریم که اطلاعات مبسوط و گسترده‌ای درباره گونه‌گونی جنبه‌های ویژه زندگی شهری ارائه می‌دهد. اما علی‌رغم تعداد کتابها و مطالب مربوط به شهر، هنوز فاقد یک طرح کلی و همه‌جانبه برای تحقیق فرضیه‌های موجود هستیم.

روشن است که پدید آوردن تغییرات جزئی در نظریه‌های پارک، بورگس و مکنزی، به هیچ وجه جوابگوی نظریه شهری نیست. در نظریه ناحیه متمرکز تغییر داده شده و یک نظریه جدید به نام هسته‌های جداگانه، و نظریه دیگری زیر عنوان نظریه ناحیه‌ای پیشنهاد شده است. اما این نظریه‌ها هم، مستلزم پذیرفتن ادعاهای اولیه‌اند. در مورد مسأله جمعیت‌شناسی شرح‌های جدیدی ارائه شده، لیکن هیچ یک موضوع اصلی نظریه شهر را دقیقاً نکاویده‌اند. و نظریه ویرث همچنان بلامنازع می‌ماند.

به طور کلی سه نوع اشکال نظری در ارتباط با نظریه اقلیم شناختی شهر وجود دارد. نخست آنکه این نظریه، تحلیل را به روش نادرستی بنیان می‌نهد؛ چرا که به جای توجه به زندگی اجتماعی، جنبه‌های ژئوفیزیکی را مد نظر قرار داده است. زندگی اجتماعی ساختی است متداخل نه ساختی متشکل از سنگ و فولاد، سیمان و قیرو غیره. یقیناً "این امر کلاً" بیهوده نیست که در بررسی و تحلیل امور یک خانواده، سیستم فاضلاب آن نیز مورد توجه قرار می‌گیرد، اما به عنوان مسأله‌ای فرعی. در حالی که بخش عمده مطالعات اقلیم شناختی شهر به نحوه استقرار کیفیتهای نواحی مختلف - نواحی طبیعی، محله‌های سکونت - اختصاص داده شده و کمتر توجهی به خود زندگی که مولد این امکانات است، شده. مطالعات دقیق درباره صحنه جنایت شده، اما خود جنایتکار به کلی فراموش گشته است. در واقع نظریه اقلیم شناختی شهر قربانی این خواسته گردیده که این علم را مستقل، دقیق و خودمختار تلقی کرده. بسیاری از نقشه‌ها، جدولها، منحنیها و آمار فقط به منظور رفع نیاز تهیه شده و نمایانگر مسأله‌ای مهم نیست.

دومین مشکل اساسی در ارتباط با نظریه اقلیم شناختی شهر، ابتدایی و خام بودن مفاهیم آن است. این مفاهیم به وسیله مکنزی به طور فشرده زیر عنوانهایی چون رقابت، تمرکز، تجمع، تفکیک، تهاجم و جانشینی خلاصه شده است. البته زندگی

اجتماعی مدنی برای این مفاهیم اعتبار قایل است ، اما مسأله مهم این نیست ؛ بلکه مشکل این است که اصول زندگی اجتماعی را صرفاً " نمی توان در قالب این مفاهیم متمایز کرد . این اصول همان اندازه در زندگی شهری مؤثرند که در زندگی روستایی ؛ هم در گذشته به کار می رفته اند و هم در آینده . هم در زندگی انسانی و هم در زندگی حیوانی و غیر انسانی می توان این اصول را تطبیق داد .

سوم اینکه نظریه اقلیم شناختی شهر مفهیمی را که دقیقاً "مربوط به جامعه شناسی است ، از قبیل گروه ، نهادها و ساختار اجتماعی ، عملاً " حذف کرده است . در بررسی اندرسون و لیند اسمیت ، شهر را بی نیاز از داشتن نهادها می بینیم — فقط به طور اتفاقی و در ارتباط با مسایل اجتماعی به آنها اشاره شده . در مطالعه دیوی نیز اثری از نقش نهادها نمی یابیم . پس از سی سال که از رشد نظریه اقلیم شناختی شهر گذشته ، نهادها جایی در کتابهای مربوط به شهر یافتند ، البته تنها یک پنجم حجم کتابها به این امر اختصاص داده شد .

یقیناً " نظریه اقلیم شناختی شهر دستاوردهای مهمی را عرضه کرده است . این نظریه بررسی عوامل فیزیکی بیرونی و جنبه های درونی اجتماعی پدیده شهر را آسان ساخته . مهمتر از همه اینکه ، نظریه اقلیم شناختی مستلزم تحقیقات دست اول و بنیان نهادن یک علم مستقل بود ؛ نهایتاً " می توان گفت که همان خامی و سادگی مفاهیمش نیز نوعی امتیاز به شمار می رود . یعنی آن چنان در کل بی طرف است که به سهولت می توان زیر عنوان این نظریه هر نوع بررسی و مطالعه ای انجام داد . دستورالعمل این بود که : اندکی پا پیش گذار و اطلاعات به دست آور . در نتیجه مجموعه ای از داده های گوناگون گردآوری شد ؛ البته این یک امتیاز بود که با قیمت گزافی حاصل شد ، چرا که بار دیگر مطالعه شهر به چارچوبی مکانیکی برای سیاهه برداری از مسایل اجتماعی محیط شهری تقلیل می یابد . چارچوب این مطالعه بقدری سست است که داوریهای اصولی و اخلاقی قادر به نادیده گرفتن خواسته های نظریه تجربی اجتماعی می باشند .

یادداشتهایی در مورد نظریه اجتماعی- روان شناختی شهر

مشاهده این امر که انسان در شهر متفاوت از خارج از آن می اندیشد ، احساس می کند و پاسخ می دهد ، همان قدر قدمت دارد که خود شهر . هیچ اشتباهی فاحشتر از

این نیست که تصور شود مردمان زمانهای گذشته کم هوشتر از ما بوده‌اند. شواهد سنتی گواه این حقیقت است که انسانهای باستانی به کیفیتهای شهر خود ارزش و اهمیت ویژه‌ای قایل بودند. مثلاً "در مصر قدیم پدران، فرزندان خود را تشویق به سوادآموزی می‌کردند تا بتوانند شغل "آبرومند" نویسندگی در دربار شاهان را پیدا کنند. ترقی اجتماعی در نتیجه برخورداری از یک شغل شهری، پدیده‌ای باستانی است. در بابل قدیم مشاغل دفتری برای افرادی خاص، یک امتیاز به شمار می‌آمد. زمانی که یهودیان به اسارت بابلیان درآمدند، با وجود برخورداری از آزادی نسبی، از دسترسی به مدارس دینی و در نتیجه احراز مقامهای سیاسی وابسته به آن به شدت محروم شدند. در چین قدیم، دستیابی به مقام شهری بستگی به میزان صبر، استقامت و کار سخت فرد برای کسب آمادگی به منظور گذراندن امتحانات خدمات شهری و نیز بستگی به میزان امکانات مالی تخصیص داده شده از سوی خانواده و طایفه او برای احراز مقامات عالیرتبه داشت. در یونان، شهروند به شهر نشین بودن خود افتخار می‌کرد و امتیاز شهرنشینی را وجه تمایز میان خود و بربرهای وحشی می‌پنداشت. شواهد و گرایشهای مشابهی نیز دال بر تمایز اعتبار مدنی و شهری بومی روم، وجود دارد.

جامعه‌شناسی در قرن نوزدهم به وسیله اندیشمندانی غیرآکادمیک چون آگوست کنت در فرانسه، هربرت اسپنسر در انگلیس و لستر وارد در امریکا، پایه‌گذاری شد. بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی در واقع بیشتر تخیل‌گرا و خوشدل و کمتر تجربه‌گرا بودند. اما آنان در کارشان چنان پیشرفت کردند که جامعه‌شناسی در طول عمر بنیانگذاران خود، روند استقرار نظم آکادمیک را از سر گذراند.

زیمل در مقام یک جامعه‌شناس آکادمیک متعلق به نسل دوم بود. او از نظر فلسفی پیرو کانت و از نظر جامعه‌شناسی پیرو مکتب نوکانتی بود. علوم اجتماعی نوکانتی با چشم‌پوشی از جزئیات، تلاش می‌کرد تا به تعریفی دقیق و محدود از علوم اجتماعی از راه قیاس به شیوه فلسفه کانت دست یابد. این شیوه عملکرد مستلزم کشیدن خط تمایز قاطع میان صورت و محتوای تجربه و یافتن هر چیز دارای ارزش کلی از نظر علم، در مطالعه فرمها بود.

به عقیده زیمل، وظیفه علوم اجتماعی عبارت از بررسی و مطالعه تمامی ابعاد تأثیرگذار در زندگی انسان می‌باشد؛ وظیفه ویژه جامعه‌شناسی مطالعه فرمهای کنشهای

متقابل اجتماعی جدا از محتوای آنهاست. زیمل بر این فرض بود که یک "فرم اجتماعی" معین می‌تواند در بر گیرندهٔ محتوای کاملاً "جدیدی باشد و یک محتوای اجتماعی معین می‌تواند در فرمهای متفاوت مندرج باشد. با این همه، باید یادآور شد که رفتارها و کنشهای متقابل انسانها به هیچ وجه به اعمال فیزیکی خلاصه نمی‌شود، بلکه شامل اندیشه‌ها، احساسات و گرایشها نیز هست.

اگر شیوهٔ مطالعهٔ زیمل در جامعه‌شناسی و تحلیل شهری پی گرفته شود، چیزی جز جزئیات جمعیت شناختی و صرف ساعتهای متوالی برای یافتن مشخصات نواحی جغرافیایی و همجوار و مسایلی سطحی از این نوع عاید نخواهد شد. یک تحلیل جامعه شناختی از شهر بهترین زمینهٔ مطالعهٔ خود را در فرمهای روان شناختی زندگی درونی انسان در محیط شهری می‌یابد؛ و درواقع ذهنیت شهروند دقیقاً "موضوع اصلی مطالعه است. بنابراین، اگر مقولاتی چون "کلان شهر و زندگی عقلایی ۵۴" از نظر جامعه شناختی برای زیمل بس غریب، حاشیه‌ای و تصادفی می‌نماید، برعکس زمینهٔ مناسب خود را در جامعه‌شناسی می‌یابد.

زیمل با بسیاری از ناظران امروزی هم عقیده است که شهر موضوع مرکزی و اساسی در تعیین سرنوشت انسان معاصر است. او اعتقاد دارد که عمیقترین مسألهٔ زندگی امروزی در این حقیقت نهفته است که فرد سعی در حفظ خودمختاری و فردیت خود در برابر نیروهای اجتماعی فراگیر وابسته به یک میراث تاریخی، فرهنگ خارجی و فن زندگی دارد. برای جامعه‌شناسی که تلاش در فهم این مسأله دارد، دریافت اساس روان - شناختی اشکال فردیت کلان شهر، از اهمیت بسیار برخوردار است. زیمل این بنیان روان شناختی را منتج از تشدید انگیزش عصبی ناشی از حرکت ناگسستهٔ گذار از انگیزش بیرونی به درونی، می‌داند.

انسان کلان شهر در معرض محرکهای بی شمار و بسیار قوی قرار دارد؛ پس برای محافظت خود در برابر عوامل محیط خارجی که به نابودی او می‌انجامد، نوعی ذهنیت را می‌پرورد. این بدان معناست که او باید با عقل خود و نه با احساسش واکنش نشان

۵۴. جامعه‌شناسی گئورگ زیمل، ترجمهٔ کورت ولف (Glencoe: The Free Press

(1950)، صص ۴۰۹-۴۲۴.

دهد - چرا که تسلیم شدن به واکنش احساسی ژرف، برابر است با نابودی. محیط پیرامون بر آگاهی و نه احساس او می‌افزاید و این امر خود منجر به برتری و حاکمیت هوش می‌شود. بنابراین، خرد گرایی که از بسیاری جهات، با تخصصی شدن محیط شهری گسترش می‌یابد، در واقع خصلت ویژه شهر است.

نهادهای شهر به ذهنیت آن قوام می‌بخشد، چرا که اقتصاد پولی و سلطه هوش ذاتاً " به هم پیوسته‌اند؛ هر دو در پرداختن به مسأله انسانها و اشیاء با یک ماده موضوعی سروکار دارند. پول فقط با آن چیز مشترک در تمامی اجناسی سروکار دارد که به نوعی به ارزش مبادله مربوط می‌شود و هر کیفیت و فردیتی را تا حدّ این پرسش که قیمت آن چند است، فرو می‌آورد. علاوه بر این، پول نهاد طبیعی بازار است که در مرکزیت اصلی کلان شهر قرار دارد. این حسابگری و دقتی که اقتصاد پولی به ارمغان آورده، در ارتباط با آرمان علوم طبیعی است، آرمانی که خواهان تبدیل و دگرگونی جهان به یک مسأله حساب و گنجاندن بخشهای مختلف آن در فرمولهای ریاضی است. در زندگی اجتماعی شهری، وقت شناسی، حسابگری و دقتی بودن لازمه زندگی پیچیده بوده و در ارتباط بسیار تنگاتنگ با اقتصاد پولی و هوش‌گرایی قرار دارد. زیمیل بر این باور بود که این ارتباط، دقیقاً " بیانگر آن است که چرا طبایع اصلی چون راسکین و نیچه که ارزش زندگی را در هستی چارچوب‌ناپذیر می‌یافتند، نه تنها از تکلف و یکنواختی کلان شهر بیزار بودند، بلکه این بیزاری را به اقتصاد پولی و هوش‌گرایی هستی و علم امروزی نیز تعمیم می‌دادند.

همان عواملی که دقیق بودن و یکنواختی را تقویت کرده و آن را تبدیل به ساختی دارای برترین بی‌شخصیتی می‌کند، در عین حال سبب بروز یک ذهنیت شخصی برتر می‌شود. نوعی گرایش به وازدگی به عنوان محصول بافت سریعاً " در تغییر تجربه‌های متضاد، در شهر پرورده می‌شود. تحریک بیش از حد باعث از بین رفتن قابلیت پاسخ و واکنش می‌شود. سرچشمه گرایش به وازدگی را باید در عدم قابلیت تشخیص و تمیز دانست. در اینجا است که بار دیگر نقش اقتصاد پولی شهری آشکار و با گرایش شهری سازگار می‌شود. اقتصاد پولی به منزله وجه مشترک تمامی ارزشها، بی‌رنگ و بی‌تفاوت است؛ هسته اشیاء - یعنی فردیت، ارزش ویژه یا بی‌همتا بودن آنها - را میان تهی می‌کند. هرچه شهر بزرگتر باشد، نقش پول به عنوان ایفاگر واسطه مبادله و خرید

مشهودتر است. در عین حال، صیانت ذات شخصیت فردی به بهای بی‌ارزش شدن جهان وارد معامله شده و نهایتاً "منجر به بی‌ارزش شدن شخص می‌شود.

رسالهٔ زیمل به نام شهرهای بزرگ و زندگی معنوی ۵۵، تقریباً "چندان تأثیر مستقیمی آن‌چنان که نظریهٔ اسوالد اسپنگلر داشته، بر بنیانگذاران نظریهٔ اقلیم - شناختی نداشته - اگر چه از همان نخستین مراحل شکل‌گیری از نظرات زیمل بهره گرفته است. رسالهٔ معروف پارک با ارجاع به اسپنگلر و نه زیمل آغاز می‌شود: "شهر . . . چیزی بیش از مجموعه‌ای افراد انسانی و امکانات اجتماعی - خیابانها، ساختمانها، چراغهای برق، قطارهای زیرزمینی و تلفنها و . . . است؛ چیزی بیش از صرفاً "کهنکشان‌ها از نهادها و بخشهای اداری - دادگاهها، بیمارستانها، مدرسه‌ها، و . . . است. شهر بیشتر یک قلمرو ذهنی است، هیأتی از سنتها و آداب و رسوم و گرایشهای سازمان یافته و عواطف . . . بر اساس نظریهٔ اسپنگلر، شهر هم‌اکنون فرهنگ خاص خود را فرا گرفته: آنچه که برای روستایی خانه شمرده می‌شود، همان برای انسان متمدن، شهر محسوب می‌شود؛ همان‌طور که خانه سرور و آقای خود را دارد، شهر هم دارای الههٔ محافظ خویش است. شهر نیز همچون کلبهٔ روستایی، ریشه در خاک دارد." ۵۶ با آنکه توصیف اسپنگلر از ذهنیت شهری، در اصل از آن زیمل است - همچنان که از نقل پارک از گفتهٔ اسپنگلر هویدا است - با این همه، چارچوب تبیین آنان از ذهنیت شهری متفاوت است.

اسپنگلر تعبیر خود از شهر را در اثری به نام افول غرب ۵۷ ارائه داده، که در خلال جنگ جهانی اول نوشته شده و در سال ۱۹۱۸ به چاپ رسیده است. این اثر پرفروشترین کتاب در جهان غرب بوده است و در برگیرندهٔ مایه‌های ایدئولوژیکی قدرتمند توسعهٔ غربی است. مطالعهٔ اسپنگلر در مورد شهر در آلمان، توجه‌برانگیز است.

رومیه‌ها نوعی سیستم شهرهای دفاعی در طول معابر طبیعی، مانند رودخانه‌های

55. *Die Grosstädte und Geistesleben*, Dresden, 1903.

56. *The City*, p. 1.

57. Oswald Spengler, *The Decline of the West* (New York: Alfred A. Knopf, 1928), 2 vols. Translated by Charles Francis Atkinson

راین و دانوب، در خاک آلمان برپا کردند؛ این شهرها پس از سقوط روم منهدم شد. با رونق یافتن تجارت در قرون وسطی، این شهرها دوباره سر برافراشتند. بعدها، توسعه شهری در آلمان با شکل‌گیری شهرها در مجمعیهای محافظ، مانند هانس در دریای شمال و بالتیک، و مجمع شهرهای جنوب، صورت گرفت. علاوه بر این، جنبش پیشرو آلمانها به سوی شهرهای مرزی شرق، با پیدایش بسیاری شهرهای جدید توأم شد. این شهرهای در حال توسعه به سرعت مراحل تکامل خود را طی کرد و زمینه اجتماعی پیشرفتهای مؤثر در هنر، علوم و ادبیات را فراهم آورد. با این همه، جنگهای دینی سبب بروز خسارات جبران ناپذیر و فقر شدید در سراسر خاک آلمان شد. جنگهای سی‌ساله فقط یک ثلث جمعیت شهرها را زنده گذاشت و دقیقاً افراد متمدن را تصفیه و نابود کرد. در عین حال، گشایش نیمکره جدید، تمرکز تجارت را از قاره اروپا به مراکز اقتصادی دیگری چون مجمع مدنی هانزا منتقل کرد. زندگی شهری از بین رفت و دوباره در قرن ۱۸ در آلمان، تجدید حیات یافت؛ اما نباید از یاد برد که در این زمان نواحی روستایی پروس در شمال شرقی آلمان، بنیادگذار و مؤسس آلمان شد. سیاست پروس تا حد زیادی در نتیجه کوشش برای به کنترل درآوردن شهر از نظر سیاسی، تعیین می‌شد، در حالی که سلطه سیاسی در امور اداری و کشورداری و درجات بالای ارتش، در دست اشراف روستایی که یونکر خوانده می‌شدند، قرار داشت. بنابراین، در همان زمانی که در دیگر سرزمینهای اروپای غربی و ایالات متحده شهرنشین نقش اصلی و تعیین‌کننده‌ای در امور مملکت داشت، در آلمان، شهروند به ویژه از مسوولیت‌های سیاسی محروم بود.

در نتیجه این رویدادها در سرزمینهای آلمان، شهرنشین گرایش به تمرکز استعداد و مهارت‌های خود در امور شهری و فرهنگی و انزجار از سیاست پیدا کرد. طبقه حاکمه اگرچه در سیاست بسیار زیرک و بازیگران ماهری در عرصه شطرنج سیاسی بودند، اما در واقع، افرادی بی‌فرهنگ و خام به شمار می‌آمدند. طبقه شهری از سوی دیگر، بسیار با فرهنگ، اما از نظر سیاسی بی‌کفایت بود و این خود زمینه را برای رشد عرفان روستایی و طرد احساساتی شهر و شهرنشین فراهم آورد، که بعدها نازیسم هم از آن بهره‌برداری کرد. اسپنگلر نظریه‌ی زمیل درباره شهر را برگرفته و آن را در قالب نوعی عرفان زمینداری [روستایی] ارائه می‌دهد. محبوبیت فراوان اثر اسپنگلر در

آلمان پس از جنگ، تطبیق و ترکیب عرفان روستایی و طرد شهرگرایی با یکدیگر و تحمیل آن به یک ملت شکست خورده است. اما قبول عام یافتن این اثر در امریکا، دلایل متفاوت دارد. این نظریه نوعی منطق نظام یافته را به احساسات برانگیخته شده و پر شور که در نتیجهٔ فساد و تباهی سرکوب گشته، عرضه می‌دارد.

از نظر اشپنگلر^{۵۸}، تضاد اساسی در نظم زندگی انسانی میان شهر و روستاست. ریشه‌های زندگی انسانی همواره در خاک است؛ و فقط در عرصهٔ تمدن با شهرهای غول آسایش، پیوند انسان با این ریشه قطع می‌شود. یک انسان شهری صحرائنشینی است هوشمند، کاملاً بی‌خانمان، و عالمی کوچک؛ او از نظر عقلی همانقدر آزاد است که شکارچی و شبان از نظر حسی. تاریخ جهان، تاریخ انسان متمدن است؛ روح یک شهر، یک روح جمعی از نوع اساساً جدید است. شهر به سرعت نواحی روستایی را به نواحی پیرامون شهری بدل می‌کند.

تمدن انسان دورانی است. هر شکوفایی فرهنگی شاهد زایش یک انسان شهری جدید و نوعی تمدن متحول است. این امر مستلزم پدید آمدن وضعیتی است که در آن انسان به آرامش دست می‌یابد، در عین حال که احساس و خرد از قدرت بیشتری برخوردار می‌شود. در این روند، علم و دین متوازن با فهم اندیشمندان شهری، عقلایی شده و هرچه بیشتر از دریافت روستایی فاصله می‌گیرد.

اشپنگلر می‌افزاید، "ما نمی‌توانیم تاریخ سیاسی و اقتصادی را درک کنیم مگر با وقوف به این امر که شهر با جدایی تدریجی خود از زمین، به مرور روستا را نیز به تباهی می‌کشد. تاریخ جهان تاریخ شهر است و هر فرهنگی در شهر مرکزی یا پایتخت متمرکز می‌شود. در تمامی کشورها در دوره‌های متأخر فرهنگی‌شان، احزاب، انقلابات، حکومت‌های مطلقه، دموکراسیها و پارلمانها به اشکالی پدیدار می‌شوند که پایتخت به مثابه گردانندهٔ آنها پاسخگوی انتظارات مردم است. میدان باستانی و رسانه‌های غربی ابزار عقلی شهر حکومتگراست. هنر گوتیک بر بستر خاک و روستا رشد کرد، در حالی که سبک رنسانس فقط در شهر شکوفا شد. دهقان طرفدار هنر گوتیک باقی ماند و مناطق حومهٔ روستاهای هلنی اسلوب هندسی را حفظ کرد. ادبیات رزمی و حماسی متعلق به میدانگاه

و بارگاه است و داستان نمایشی که در آن زندگی بیدار و پر جوش خود را به آزمون می‌نهد، در واقع ادبیات منظوم شهری است.

شهر جایگاه خرد است و "کلان شهر" مکان خرد آزاد. هوش و آگاهی ریشه در مقاومت بورژوازی در برابر قدرتهای سنتی و خونی فئودال دارد که در نتیجه آن بورژوا به منزله طبقه خردمند به هستی خود آگاه می‌شود. با رشد بورژوازی، خرد شهری سبب اصلاح در مذهب ابتدایی شده و مذهب قدیمی نجیب‌زادگان را کنار گذاشته و علم و هنر را جانشین آن می‌کند. شهر کنترل زمین را در دست می‌گیرد و مفهوم مطلق پول را که متمایز از کالا است، جایگزین ارزشهای ابتدایی وابسته به زمین می‌کند، ارزشهایی که همواره از زندگی و اندیشه روستایی جدایی‌ناپذیر بوده‌اند. بنابراین، شهر نه تنها توجیه‌گر خرد، بلکه پول نیز هست؛ و "شهروندان کلان شهر" هوشمند نیز در صورت برآورده شدن انتظاراتشان، شهر را مکانی مأنوس خواهند یافت. به موازات بسط شهرها، بازار پول به خودی خود جانشین قدرت پول می‌شود. پول برای انسان به عنوان آن شکلی از فعالیت شعور بیدار جلوه می‌کند که دیگر ریشه در وجود انسانی ندارد؛ تمدن همواره نمایانگر نوعی دیکتاتوری بی قید و شرط پول است.

سرانجام شهر، جایگاه ستونهای سنگی عظیم و "کلان شهر"، خود در پایان مسیر زندگی هر فرهنگ بزرگ قرار دارد. شهر ناب در واقع همان توده عظیم سنگ است؛ و شهر غایی، خرد ناب است. تمدن چیزی نیست جز تنش مطلق؛ و هوش همانا قابلیت فهم در حالت تنش فوق‌العاده است. در هر فرهنگی، فرزاتگان نمونه‌های والای انسانی هستند. هنگامی که تنش جنبه روشنفکری می‌یابد، هیچ راه بازآفرینی در برابر آن گشوده نیست، جز خود شهر ناسوتی - آرامش و رهایی و تجزیه تنش. انسان متمدن با چرخشی غیر ناسوتی به مرگ، گرایش خود را به زندگی و شکوفایی از دست داده و با محیط خود بیگانه می‌شود.

لوویز ویرث^{۵۹} بسی بیشتر نمونه شهری بود که بتواند با جو ضد شهرگیری و عرفان زمینی اسپنکسر خود را سازگار بیابد. او معتقد بود که، "تا زمانی که شهرگرایی را

59. Louis Wirth, "Urbanism as a Way of Life." *American Journal of Sociology*, XLIV (July, 1938), 1-24.

با موجودیت فیزیکی آن شناسایی می‌کنیم، امکان دست یافتن به مفهومی دقیق از شهرگرایی را نخواهیم داشت.^{۶۰} تعریف روشن جامعه‌شناسانه درباره شهر در جستجوی برگزیدن عناصری است که شهر را به مثابه جایگاه ویژه‌ای برای زندگی گروهی انسان، متمایز کند.

مسئله قابل توجه آن است که رساله مشهور پارک نیز تقریباً "با همین نگرش و با جملات مشابه آغاز می‌شود؛ البته روشن است که پارک نظریات اشپنگلر را در ذهن داشته و ویرث نیز نقطه عطف نظریات خود را در اندیشه زیمل می‌یابد.^{۶۱} شهرگرایی به عقیده ویرث به گرایش فزاینده‌ای اطلاق می‌شود که نسبت به نحوه خاص زندگی شهری ابراز می‌شود. شهرگرایی نباید با صنعت گرایی یا سرمایه‌داری مدرن یکسان انگاشته شود. موضوع و مسئله اصلی برای جامعه‌شناس شهری همانا کشف اشکال کنش اجتماعی و آن سازمانی است که به طور نمونه در مقرهای متراکم و نسبتاً "دائمی شمار زیادی افراد نامتجانس پدیدار می‌شود.

به اعتقاد ویرث، ازدیاد تعداد افراد پراکنده مشغول به کار، تماس کامل شخصیتها را ناممکن می‌کند؛ شهروندان با یکدیگر روابط درجه دوم داشته و تماسهایشان سطحی، زودگذر و بسیار شخصی است. این پیوندها سرانجام به نوعی بی تفاوتی و بینش پوچ‌گرا می‌انجامد که فرد را به عنوان عنصری منزوی در برابر جمع قرار می‌دهد. استقلال داخلی و ثبات توأمان، با گرایش فرد شهری برای تخصص یافتن در وظایفی که از آن مزایای زیادی عایدش می‌کند، افزایش می‌یابد. به عقیده ویرث، می‌توان به طور تجربی از سه جنبه به هم پیوسته، به شهرگرایی به منزله یک شیوه زندگی دست یافت؛ همچون ساختی فیزیکی بر مبنای جمعیت و نظم اقلیمی و تکنولوژی؛ به منزله یک نظام سازمان اجتماعی دارای ساختی خاص و یک سلسله نهادها؛ به مثابه

60. *Ibid.*, P. 4.

۶۱. ویرث کتابشناسی الحاقی درباره شهر را به آثار پارک، بورگس و مکنزی افزوده است؛ یادآوری این نکته مهم است که او کتاب "کلان شهر و زندگی معنوی" اثر زیمل را هم ضمیمه کرده است، چرا که از نظری این اثر "مهمترین کتاب منحصر به فرد درباره شهر از نقطه نظر جامعه‌شناسی است." شهر، ص ۲۱۹.

درونی چشمگیر را تجربه کرد. برخی از ویژگیهای نظریه شهر در امریکا نشان می دهد که نظریه های امریکایی در حد قابل توجهی خود را از نظریه های آغازین اروپایی، به استثنای دو مورد، منفک کرده است. مورد نخست، موردی بود که اندیشه های اسپنگر به دلیل محبوبیت همه گیر، توجه دیگران را به خود جلب کرد و مورد دوم دیدگاه زیمل بود که به دلیل تکیه زیاد بر "مدنیت" مقبولیت یافت. به هر حال، باید یادآور شد که در نخستین روزهای قرن بیستم، زمانی که جامعه شناسی جنبه آکادمیک یافت و علم شمرده شد، بنیانگذاران خود را مورد تردید قرار داد و ادعاهای محدود آنان، از جمله کاربرد اسناد تاریخی به عنوان شواهد جامعه شناختی، را رد کرد. باید یادآور شد که برخلاف نظریه "شهر" امریکایی که به بررسی مسایل اجتماعی موجود و زمان حاضر می پرداخت، نظریه پردازان "شهر" در اروپا، در پژوهشهای خود بیشتر به جنبه تاریخی مسأله توجه می کردند. اگر شهرهای اروپایی هزاران سال سابقه تاریخی داشت، در امریکا چند دهه ای بیشتر از عمر شهر نمی گذشت؛ لذا پژوهشگر امریکایی به هنگام مطالعه اسناد تاریخی محقق اروپایی درباره شهر، آن را نوعی تاریخچه باستانی می پنداشت. از این رو، دانش پژوه امریکایی در مطالعه و بررسی مقوله شهر خود را کاملاً از نگرشهای تاریخی مسأله برحذر داشت. یکی از نتایج نظریه "شهر" امریکایی که از تحقیق درباره سابقه تاریخی شهر خود را منفک کرده بود، همانا تسلط نوعی نگرش ساده انگار و سطحی بر جامعه شناسی شهر بود، نگرشی که در علوم دیگر به هیچ وجه مجاز نبود.

با این همه، یک مثال نمونه کافی است که ارزش دانش تاریخی را در بررسی مسایل شهر امریکایی نمایان کند. الگوهای حکومت شهری در شهرهای اروپایی به تدریج تکامل پیدا کرد و پس از چند قرن توسعه، تثبیت شد و در جریان این روند، دستگاههای حکومت اداری در ساخت شهرداری و انجمن شهر سامان گرفت. شهرهای امریکایی به وسیله افراد با فرهنگ اروپایی بنا شد، اما اکثریت شهرهای بزرگی که در قرن نوزدهم استقرار یافت، از الگوی حکومت ایالتی و نه شکل اداری معمول در اروپا، پیروی کرد. جامعه شناسان احتمالاً این جریان را نوعی "آزمون" ناآگاهانه حکومت شهری در امریکا می دانند. بریس اعتقاد داشت که دولت شهری بزرگترین شکست سیاسی در امریکا بود. در این شرایط یک رشته رویدادهایی پیش آمد که توجه جامعه شناسان را

مجموعه‌ای از گرایشها، اندیشه‌ها و شخصیتها.

سیر تکامل نظریه شهر در اروپا

در آخرین ربع قرن نوزدهم و دو دهه نخست قرن بیستم، نظریه شهر یک تحول به خود معطوف کرد - شهرهای امریکایی شروع به برگزیدن شهردار و انجمن شهر به شیوه دولت شهری اروپایی کردند.

رویدادهای یادشده، اعترافی سخت به این نکته بود که شهرهای امریکا فقط از نظر فیزیکی "جدید" بود، نه از نظر جامعه‌شناسی. شهر در واقع یک نظام ویژه متشکل از نهادهایی بود که به طور تدریجی، برای پاسخگویی به وظیفه اقتصادی زمان خود نضج می‌گرفت. این روند رشد در چارچوب محدود خود نمی‌توانست به هر انتخاب دلخواه و شیوه مغایر تن دهد، مگر به بهایی بس گزاف و استثنایی؛ و بهایی که امریکا در قرن نوزدهم برای "آزمونهای" خود پرداخت، در واقع تن دادن به بسیاری انحرافات باورنکردنی در رشد شهری بود. نه تنها جامعه‌شناسان این نکته را به کلی نادیده می‌گیرند، بلکه در ارجاع به پیوندهای سنتی شهردار و شورا در شهرهای امریکایی نیز، استنتاجات مربوط به این امر شدیداً "سوء تعبیر می‌شود."

مبارزه برای آزادی، در واقع مبارزه‌ای است برای گرفتن قدرت از یک فرد و یا معدودی افراد و سپردن آن به گروه کثیری از مردم، یعنی نامتمرکز کردن حکومت. زمانی که حکومت مردمی سرنگون می‌شود، یک مرد مقتدر جامعه را از هرج و مرج نجات می‌دهد، یا به عبارت دیگر قدرت متمرکز می‌شود. در نتیجه، جنبش برای متمرکز کردن حکومت، از طریق انتقال قدرت از شورا به شهردار، اعترافی بود به اینکه حکومت مردمی در شهرهای بزرگ امریکا با شکست روبرو شده است. ۶۲

در امریکا، تحت نظام قدیمی اقتدار مدنی از هم پاشیده، چنان ساختارهای پیچیده‌ای از تحت‌الحمایگی حزبی پدید آمد که حتی بازگشت به شکل سنتی حکومت شهری با یک شورا و شهردار نیز غالباً ناموفق بود. آن چنان ماشینهای قدرتمند حزبی به وجود آمده بود که بلافاصله حکومت شهری را از بین برده و به آن شکل و الگوی خویش را

بخشیده و بدون وقفه به اداره حکومت ادامه داده بود. قداما، بنا به نظر آندره پی‌گانیول^{۶۳}، فهم و درک اندکی از شهر داشتند. افلاطون و ارسطو، طبقات متوسط یعنی قشر نمونه شهری را تحقیر کرده و نیکو می‌دانستند که این طبقه از جنگاوران و فیلسوفان تبعیت کنند. مالکیت شخصی (مایملک قابل انتقال شهری) مشکوک و پول خطرناک تصور می‌شد. قرار گرفتن شهر در کنار دریا را اشتباه می‌پنداشتند؛ و شهر مطلوب خود آنان نیز اسپارت بود که به سختی می‌شد آن را شهر واقعی محسوب داشت و بیشتر یک قرارگاه دایمی باز نظامی بود. همچنان که "شهر" به طور فزاینده‌ای خود را به عنوان مسأله‌ای برای دانشمندان اجتماعی مطرح می‌کرد، به موازات آن تبیین مشخصی نیز مطرح می‌شد دال بر اینکه ریشه و سرچشمه اجتماع شهری مدرن، شهرهای رومی و ادامه حیات آنهاست. اگر چه شک اندکی وجود دارد که شمار قابل ملاحظه‌ای از شهرهای قرون وسطی در همان مکانهایی به وجود آمد که پادگانها و مراکز تجاری رومی واقع بود - شهرهایی مانند کولون، ماینس، استراسبورگ، راین و پاریس، یعنی در واقع قلعه‌های فتودالی و قلمروهای اسقفی که در سیر تحول خود تبدیل به شهرهای مدرن شدند؛ با این همه، این واقعیت تعریف و توضیحی از شهر ارائه نمی‌کند، بلکه مسأله‌ای را طرح می‌کند که به تاریخ گذشته ارجاع می‌دهد.

نظریه‌های مربوط به شهر که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم پدیدار شدند، علی‌رغم تفاوت‌های بسیارشان، دو ویژگی عام داشتند: تمامی آنها فرضشان بر این بود که اولاً "هر واحد زندگی اجتماعی با نهادهایش مشخص می‌شود؛ ثانیاً"، اجتماع انسانی یک دستاورد تاریخی یا تکاملی است و در نتیجه تبیین و توضیح رویدادهای اجتماعی، متضمن کشف سرچشمه‌های آن است. از این رو، در ابتدای این قرن، نظریه اروپایی شهر برخلاف نظریه اقلیم شناختی و نظریه اجتماعی - روان شناختی شهر، یک نظریه نهادی شهر را ارائه داد. تعریف شهر به شکل خاصی مطرح گردید و از نقطه نظر تقدم تاریخی مؤسسات و نهادهایش بررسی شد. نظریه‌های ویژه گوناگون بر حسب اینکه کدامیک از نهادهای خاص را به عنوان نهاد اصلی یا

مرکزی تلقی می‌کردند، از هم متمایز می‌شدند.

فوستل دوکولانژ^{۶۴} که ارائه دهنده و پیشگام نظریه شهر محسوب می‌شود، نهاد حساس شهر را دین دانسته است. هسته اصلی اجتماع پیش از شهرنشینی، خانواده بود که نقطه تمرکز و تجمع خود را در قلب، نماد دینی خود، و ستایش پدر به عنوان کشیش، می‌یافت؛ و اتحاد چند خانواده، قلب یا هسته فراتری [قبیله] را تشکیل می‌داد.

قبیله نیز مانند خانواده و فراتری، به عنوان یک جرثومه مستقل بنا شده بود، چرا که دارای نوعی آیین پرستش خاص بود که بیگانه بیرون از قبیله از آن محروم می‌شد و زمانی که چنین قبیله‌ای شکل می‌گرفت، هیچ خانواده جدیدی را به عضویت نمی‌پذیرفت. همان طور که چند فراتری به یکدیگر ملحق شده و یک قبیله را می‌ساختند، چند قبیله نیز مشروط بر اینکه دین هر یک محترم شمرده شود، با هم متحد می‌شدند؛ روزی که چنین اتحادی صورت گرفت، شهر به وجود آمد.^{۶۵}

نقطه تعیین کننده در پیدایش شهر، اتحاد دینی و استقرار قلب و مرکز شهر بود. شهر شکل جدیدی از تقدیس را برای پرستش عمومی پیش گذارد؛ در واقع، شهر باستانی نوعی اجتماع دینی بود.

گلوتز^{۶۶} در مورد دریافتش از طیف گونه‌های محتمل شهر بر حسب پیوندهای گوناگون خانواده و شهر با یکدیگر، از فوستل دوکولانژ بسی فراتر رفت. او نیز مانند کولانژ خانواده را به مثابه یک ساختار هسته‌ای و اصلی برای ظهور قدرت حکومتی و اندیشه فردگرایی می‌دانست. بنابراین سه مرحله در زندگی شهری یونانی مفروض داشته شد، و هریک با نظم نهادی و سازمانی خود.

شهر یونانی گرچه نهاد خانواده را حفظ می‌کرده، اما به بهای از بین رفتن همین نهاد نیز رشد نمود، چرا که ناچار بود تا به نیروهای فردی که گروه

64. Fustel de Coulanges

65. Fustel de Coulanges, *The Ancient City* (New York: Doubleday Anchor Books, 1956), pp. 126-7.

66. Glotz

نخستین با آن مخالف بود، نوسل جوید. برای زمانی طولانی شهر می‌بایست با ژنس بجنگد، و هریک از پیروزبهایش نیز به بهای پذیرش سلطهٔ بندگی پدر سالار به دست می‌آمد. ما نباید فقط دو نیروی معارض، یعنی خانواده و شهر را مورد بررسی قرار دهیم، بلکه باید سه نیرو، یعنی خانواده، شهر و فرد را که هر کدام به نوبهٔ خویش غالب بوده‌اند، در نظر بگیریم. در نتیجه، تاریخ نهادهای یونانی به سه دوره تقسیم می‌شود: در نخستین دوره، شهر از خانواده‌ها تشکیل می‌شده که با تعصب بسیار از حقوق باستانی خود دفاع کرده و تمامی اعضای خویش را در مصالح و خیر عمومی شرکت داده و محق می‌دانست در دورهٔ دوم، شهر خانواده‌ها را به خود وابسته دانسته و آنها را واحدهایی آزاد شده خوانده است. در دورهٔ سوم، فردگرایی سبب آشوب و طغیان شده و شهر را به ویرانی کشانده، پس ایجاد و شکل‌گیری ایالت‌های بزرگتر لازم شده بود.

این برخورد و تحلیل گلوتس، نسبت به نگرش فوستل دوکولانژ مبنی بر احتمال وجود روند پیشرفت درون نهادی پیچیده‌ای که شکل‌گیری شهر را ممکن می‌سازد، بسی فراتر و عمیقتر است.

شهر از نقطه نظر ماین ۶۷، یک ساختار قانونی است که بیشتر مبتنی بر تمامیت ارضی و قرارداد است تا خانواده و خویشاوند. تأثیر تحلیل او این بوده که پیوندهای خویشاوندی و ارضی را به کانون مرکزی نهادی منتقل کند و توجه پژوهشگر را از نظریهٔ شهر به روند تکامل قانون بکشاند؛ این نقطهٔ شروعی بود برای بررسی‌های عمیقتر و تأمل بر اهمیت تمامی پدیده‌های قانونی و نیمه قانونی دخیل در توسعهٔ شهرها. این بررسی‌ها مسایلی از این قبیل را شامل می‌شود: ۱. اهمیت منشورها برای امکان به وجود آمدن شهر و اساس قانون آن؛ ۲. اهمیت نقش ظاهری شهر در توسعهٔ دادگاه‌های ویژهٔ شهری و قانون؛ ۳. اهمیت قایل شدن برای مفهوم قانونی شهر رومی در مورد یک بنگاه مدنی با شخصیت حقوقی اش.

میتلاند ۶۸ که کارهای برجسته و درخشانی در مورد توسعه و تکامل شهر انجام

داده، در بعضی از موارد با مابین هم‌منظر است و اظهار می‌دارد که جامعهٔ قصبه‌ای متحد و صنفی بوده، اما جامعهٔ روستایی متحد نبوده است.^{۶۹} با این همه، هستی و موجودیت آن به منزلهٔ یک موجود حقوقی و شخصیت موهومی که هویت آن متکی به مشارکت و اتحاد ناشی از منشور سلطنتی است، مرحلهٔ بعدی توسعهٔ شهر است؛ منشاء توسعهٔ شهر معطوف به گذشته است، به قلعه، بزرگ و قصبه، و به بورژوازی ویژه‌ای که ناچار از تأسیس قلعه و دژ بود. مینلاند اظهار می‌دارد که "برای من محتمل به نظر می‌رسد که مردان بزرگ ایالات مجبور بودند تا خانه و ملازمان و شوالیه‌های خود را در قلعه نگهداری کنند." او این گواه را در تأیید نظریهٔ دژ و ساخلو می‌آورد. نظریهٔ "نظامی" شهر که از سوی کوینگن^{۷۰} در آلمان گسترش یافت، مشابه و همانند با نظریهٔ ساخلو است. شهرها در موارد اضطراری به عنوان دژ به کار گرفته می‌شد و ساکنان آن نیز می‌توانستند در مواقع لزوم از خود دفاع کنند. در زمان صلح، لردها عده‌ای از کارکنان و ملازمان را در خدمت نگاه می‌داشتند و همین گروه، نخستین کارکنان شهری به شمار آمدند. در انگلستان، برخی شهرها مانند کانتربوری و چیچستر بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ خانه داشت که به ترتیب متعلق به ۴۴ و ۱۱ ارباب بود.

تلاش برای توضیح و تعریف شهر بر اساس نهادهای اقتصادی، از سوی مارکس و افراد دیگر و به طور کاملتر به وسیلهٔ پیرن صورت گرفت. پیرن اظهار داشت که دو خصلت ویژه در تشکیل یک شهر لازم می‌آید، جمعیت طبقهٔ متوسط و یک سازمان اجتماعی. از این نقطه نظر، شهر یک پناهگاه و حصار بود، جایی که افراد در مواقع خطر به آن پناه می‌بردند، پس شهر هنوز به مفهوم اصلی خود وجود نداشت. مردم در ایام مذهبی خاصی به این پناهگاهها می‌آمدند و به همین دلیل این اماکن تبدیل به جایگاههای مقدس و معابد و نیز مقر دولتمردان شد. با این حال، این مناطق اگرچه با پیچیدگی و دشواری رشد کردند، اما هنوز هم شهر محسوب نمی‌شدند. از نظر

69. Frederick William Maitland, *Township and Borough* (Cambridge: Cambridge University Press, 1898), P. 18.

70. Henri Pirenne, *Medieval Cities* (Princeton: University Press, 1946). Trans. by Frank D. Halsey.

تاریخی، سیستم شهرداری روم با سیستم قانون اساسی خود مشخص می‌شد. به مرور زمان، مراکز شهرداری رومی رو به نقصان گذاشت، تا اینکه در قرن هشتم به مرحله زوال رسید. در همین احوال، کلیسا مرزهای اسقف نشینی خود را بر اساس مرز شهرهای رومی پایه‌گذاری می‌کرد. این موضوع به نوبه خود بدین معناست که شهرهایی که اسقفها در آن سکونت داشتند، با زوال شهرهای رومی، تبدیل به قلمرو اسقفی شد. مناطقی که مراکز حکومتی شهرداری رومی بود، قدرت و کنش خود را از دست داد. در قرن نهم "شهر" معادل بود با شهر اسقفی؛ البته برای پیرن شهر اسقفی فقط یک نام است. تأثیر و نفوذ اسقفها دقیقاً به دلیل زوال آخرین نشانه‌های زندگی مدنی و شهری، بی‌بدیل شده بود. زندگی شهری در حال نابودی بود؛ این مراکز اغلب دارای یک بازار هفتگی بود که دهقانان و کشاورزان محصولات خویش را بدانجا می‌آوردند و بعضی اوقات یک بازار مکاره سالانه نیز تشکیل می‌شد. اسقف از هر دو قدرت مذهبی و غیر مذهبی برخوردار بود، چرا که او تعریف روشن و صریحی از قدرت سیاسی به دست داده بود؛ نظارت بر بازارها، گذرگاهها و پلها و باروها. شهرکها در واقع دژ و تشکیلات اسقفی بود. اگر چه پیرن این شهرکها را به عنوان شهر به رسمیت نمی‌شناسد، اما بسیاری از شهرها در همین مراکز آغاز به شکل‌گیری کرد و این محلها در واقع سنگ بنای شهرها را نهاده است. پس از رنسانس اقتصادی، در اطراف دیوارهای این اماکن، شهرها پا گرفتند؛ شهرها یک محصول جنبی و فرعی فعالیت کاروانهای تجار بودند که خارج از دیوارها سکنی می‌گزیدند و در موارد بحرانی از شهر برای دفاع استفاده می‌کردند.

تحت نفوذ و تأثیر تجارت، شهرهای رومی حیات تازه‌ای یافتند و دوباره پر از جمعیت شدند؛ گروههای تجاری در اطراف باروهای نظامی تشکیل شد و در سواحل دریا، رودخانه و در محل تلاقی راههای طبیعی ارتباطی، اسکان یافتند. آنان، هر یک اقدام به ایجاد بازاری کردند که نسبت به اهمیت خود دارای جاذبه بود.

نکته قابل توجه و مسأله برانگیز برای پیرن، رشد و توسعه یک طبقه جدید بازرگان بود که خود را با حومه شهر و اتباع آن بیگانه می‌یافت. این گروه جدید، برای وضع قانون جدید، دادگاه خصوصی، مالکیت آزاد و در نهایت برای پایه‌گذاری یک سازمان اجتماعی ممتاز و مجزا می‌جنگید - از نظر پیرن شهر اجتماع بازرگانان است.

فصل ۱

ماهیت شهر

خصیصه اقتصادی شهر:
استقرار بازار

تعریفهای بسیاری برای شهر داده شده، که تنها یک وجه مشترک در آنها وجود دارد: بدان معنا که شهر، به بیان ساده، متشکل از یک یا چند بنای مسکونی جدا از یکدیگر است، اما به طور نسبی یک زیستگاه بسته است. اگر نه انحصارا" اما به طور معمول، در شهرها، خانهها نزدیک به هم و امروزه اغلب دیوار به دیوار ساخته می‌شوند. این انبوه عناصر از نظر کمی در مفهوم روزمره "شهر" به عنوان مکان زیستی بزرگ، نفوذ متقابل می‌کند. به خودی خود، این مفهوم شهر، چندان هم نادرست نیست، چرا که شهر اغلب نمایانگر مکان و مرکز مسکونی متراکم از خانههایی است که زیستگاه جمعی چنان گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند که فاقد برقراری آشناییهای دو طرفه و شخصی میان ساکنان است. به هر صورت، اگر مفهوم شهر این گونه بیان

۱. اول بار در: *Archiv für Sozialwissenschaft und*

Sozialpolitik, Vol. 47, P. 621 ff. (1921). چاپ شد و آخرین ویرایش آن:

Wirtschaft und Gesellschaft (Tübingen: J.C.B. Mohr, 1956) Vol.

2, p. 735 ff. تمام یادداشتهای در ترجمه انگلیسی از آن ویرایشگران آلمانی است.

شود، تنها مکانهای زیستی بسیار بزرگ به عنوان شهر شناخته خواهند شد؛ در عین حال، این مفهوم مبهم نیز هست، چرا که عوامل فرهنگی گوناگون، تعیین کننده مقیاسی است که در آن "نامتعیین"^۲ بودن گرایش به پدیدار شدن دارد. دقیقاً این نامتعیین بودن در بسیاری از مکانهای تاریخی که دارای نهاد قانون شهرها بودند، حضور نداشت. حتی در عصر حاضر در روسیه^۳ معاصر روستاهایی با هزاران نفر سکنه وجود دارد که در نتیجه از بسیاری "شهرها"ی قدیمی (برای نمونه ناحیه "لوکونیال"^۳ لهستانی شرق آلمان) که تنها چند صد نفر سکنه داشت، بزرگترند. عامل اندازه به تنهایی، چه بر حسب اینکه چیزی را در بر بگیرد یا چیزی را مستثنی کند، مشکل می‌تواند برای تعریف شهر کافی باشد.

اگر شهر از نظر اقتصادی تعریف شود، همانا زیستگاه ساکنانی است که در درجه اول از راه بازرگانی و نه کشاورزی زندگی می‌کنند. اما با این همه، به طور کلی درست نیست که تمام مکانهایی را که بازرگانی و تجارت بر آن غالب است، شهر بنامیم. این امر متضمن آن خواهد بود که زیستگاههای جمعی را که از اعضای خانواده تشکیل می‌شود و دارای یک بنیاد معاملات عملاً "موروثی" است، مانند نمونه "روستاهای مبادله‌گر"^۴ روسیه و آسیا، نیز در مفهوم شهر بگنجانیم. لازم است که نوعی "تنوع" در انجام معاملات را به خصیصه‌های شهر افزود. با این همه، این خصیصه نیز به خودی خود به عنوان یگانه خصیصه^۴ ممیزه شهر، مناسب به نظر نمی‌آید.

2. "Impersonality"

۳. Colonial (رایج = استعماری)، حوزه‌های مسکونی، زیستگاه‌ها، مراکز مسکونی و حتی شهرهایی وجود دارند که به منظور بهره‌وری‌های گوناگون - از اقتصادی تا استراتژیک، از سیاسی تا فرهنگی - به دست کسانی موحودیت می‌یابند که خود در این فضاها نمی‌زینند. این گونه فضاها سکونت جمعی، که گاه قرن‌ها می‌توانند پابرجا بمانند، جای به شهرهایی نو و خودیار دهند یا از میان روند، در طول تجارب شهرسازانه - شهرنشینی اروپاییان بسیار دیده می‌شوند. از آنجا که مترادف واژه "کولونی" و مشتقات آن را در زبان فارسی نمی‌یابیم، آنها را عیناً در برگردان فارسی انتقال می‌دهیم [م. ۰]

4. "trade Villages"

تنوع اقتصادی شهر می‌تواند حداقل بر دو پایه استوار باشد: اول، برپایه وجود املاکی که به صورت فئودالی اداره می‌شوند؛ و دوم، بر پایه وجود بازار، به مثابه مکان مبادله ثروت. نیازهای اقتصادی و سیاسی مدیریت املاک به روال فئودالی یا مدیریت املاک به روال شاهزادگان (پرنسی^۵) به نوبه خود می‌تواند تخصص را در مبادله محصولات به منظور فراهم آوردن تقاضایی که برایش کار انجام شده و کالا داد و ستد شده، تشویق کند. با آن که اویکوس^۶ متعلق به یک لرد^۷ یا شاهزاده، به بزرگی یک شهر است، یعنی زیستگاه جمعی افزارمندان و پیشه‌وران خرده‌پا که وابسته به خدمات رعیت است، اما مرسوم نیست که آن را "شهر" بنامند؛ اگرچه از نظر تاریخی، خاستگاه بخش بزرگی از "شهرها"ی مهم چنان زیستگاههایی است^۸. در شهرهایی با خاستگاههایی از این نوع، محصولات متعلق به درگاه پرنس اغلب به عنوان منبع درآمد بسیار مهم و حتی اصلی افراد آن زیستگاه بشمار می‌آید.

روش دیگر ایجاد تنوع اقتصادی، اهمیت جامعه‌تری برای "شهر" دارد؛ و آن حضور داشتن در مکان استقرار یک مرکز داد و ستد کالا، آنهم به طور منظم و نه‌اتفاقی است. بازار یک جزء اصلی و حیاتی در زندگی ساکنان این زیستگاه است. به‌طور

۵. بزرگان محلی، اعم از شاهزادگان یا حکامی که فاتح آبادیها و یا شهرها می‌شدند و در مکان تسخیر شده سکونت دائمی می‌گزیدند و بعدها محلی قلمداد می‌شدند؛ صاحب اختیاراتی گسترده بر روابط اقتصادی و اجتماعی بوده و آنگاه که استقرارشان امری قطعی به شمار می‌آمد، به این نوع سرزمین زراعی مدیریت شده، لقبی عام می‌دادند که ریشه در واژه "پرنس" داشت [م. ۰]

۶. Oikos، اقتصاد خانوادگی

7. Lord (= ارباب)

۸. برای اطلاعات درباره مکان خانواده یا اقتصاد اویکوسی نگاه کنند به:

Max Weber, *General Economic History*, trans. Frank H. Knight (Glencoe: The Free Press, 1950) pp. 48, 58, 124 ff., 131, 146, 162 and Johannes Hase Broek, *Griechische Wirtschaftsgeschichte* (Tübingen: J.C.B. Mohr, 1931) pp. 15, 24, 27, 29, 38, 46, 69, 284.

دقیقت می‌توان گفت که هر "بازار"ی لزوماً مکان استقراری را که در آن بنیاد گرفته، به شهر بدل نمی‌کند. بازار مکاره‌های فصلی و بازارهای سالانه دادوستد خارجی که در آنجا بازرگانان مسافر در زمان معینی گرد هم می‌آمدند تا کالاهای خود را به صورت عمده یا خرده به یکدیگر یا به مصرف‌کنندگان بفروشند، اغلب در مکانهایی برپا می‌شد که ما آنها را "روستا" می‌خوانیم.

بنابراین، در پی آن هستیم که از "شهر" فقط در مواردی سخن بگوییم که آن را مکانی بدانیم که ساکنان محلی، بخش مهمی از خواسته‌های اقتصادی روزانه خود را در بازار محلی، و تا حدّ ضروری با محصولاتی برآورده می‌کنند که سکنه محلی و اهالی آبادیهای همجوار شهر برای فروش در بازار تولید کرده‌اند و یا از راههای دیگر به دست آمده. "شهر" در معنایی که در این جا به کار برده شده، "مکان بازار"^۹ است. بازار محلی نوعی مرکز اقتصادی زیستگاه جمعی را تشکیل می‌دهد که در آن، بسته به اختصاصی شدن محصولات اقتصادی، هم جمعیت غیر شهری و هم شهرنشینان، خواسته‌های خود را در زمینه معاملات و تجارت کالا برآورده می‌کنند. هر جا که شهر به عنوان یک مجموعه شکی متفاوت از ده نمایان شود، در آن صورت شهر به طور طبیعی می‌تواند هم اقامتگاه پرنس یا لردی باشد و هم مکان بازار. شهر همزمان دارای مراکزی از هر دو نوع، هم "اویکوس" و هم بازار است و گهگاه نیز علاوه بر بازار معمولی و منظم، به عنوان محل بازارهای فصلی خارجی بازرگانان مسافر، نقش خود را ایفا می‌کند. مفهوم لغوی شهر در اینجا "محل استقرار بازار"^{۱۰} است.

وجود یک بازار اغلب وابسته به دادن امتیاز و تضمین پشتیبانی از سوی لرد یا پرنس بود. آنان بیشتر اوقات علاقه‌مند به چیزهایی مانند محموله‌های تجاری خارجی به طور مرتب و محصولات مبادله‌ای، باج و خراج، پول برای نگهبانان، و دیگر هزینه‌های امنیتی، تعرفه‌های بازار و مالیاتهای اخذ شده از دادخواست‌های حقوقی^{۱۱}، بودند. به هر صورت، لرد یا پرنس ممکن بود در عین حال به سود حاصل از استقرار

9. Market Place

10. Market Establishment

11. Law Suits

محلی سوداگران و بازرگانانی که قادر به پرداخت مالیات بودند و نیز، به محض برپا شدن مرکز خرید و فروش در اطراف بازار، به بهره‌های مالکانه ناشی از آن، دلبسته باشند. چنان فرصتهایی برای لرد یا پرنس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، چرا که به او امکان درآمدهای مالی و افزایش گنجینه طلا و نقره‌اش را می‌داد.

به هر جهت، شهر ممکن بود هیچ‌گونه وابستگی کالبدی یا غیره، به اقامتگاه ارباب یا شاهزاده نداشته باشد. و این وضع زمانی پیش می‌آمد که شهر خاستگاه، مرکز استقرار بازار منحصربه‌فردی در محل تلاقی [مرکز بارگیری] ۱۲ مناسب باشد، جایی که مالکیت وسایل حمل و نقل بر حسب دادن امتیاز به لردها یا پرنس‌های غیر ساکن و یا غصب شده از سوی دسته‌های ذی‌نفع، تغییر می‌کرد. این مسأله می‌توانست شکل امتیازات داده شده به کارگزاران را تعیین کند - یعنی به آنان اجازه دهد که طرح یک بازار را بریزند و داوطلبانی را برای آن بیابند. چنین شیوه شکل‌گیری سرمایه‌داری در شهرها به‌ویژه در مناطق مرزی قرون وسطی و بخصوص در جنوب، شمال و مرکز اروپا، متداول بود. اگرچه از نظر تاریخی نمی‌توان به عنوان یک قاعده از این شیوه نام برد، اما این تجربه در سراسر جهان نمود یافته است.

شهر بدون هیچ‌گونه پیوستگی به قلعه یک پرنس یا امتیازات پرنسی، می‌توانست از طریق اتحاد مهاجمان بیگانه، جنگاوران دریایی، یا استقرار یافتگان تجاری، یا نهایتاً "دسته‌های بومی ذی‌نفع در حمل کالای مبادله‌ای پدید آید. این امر بارها در آغاز سده‌های میانه مشاهده شده است. شهر پدید آمده، می‌توانست صرفاً "یک مکان بازار باشد. به هر صورت، معمولتر آن است که خاندان موروثی یا پرنسی بزرگ و یک بازار پیوسته به آن را پیگیری کنیم. در این مورد، خاندان ممتاز به عنوان نوعی نقطه تلاقی شهر می‌توانست خواست‌هایش را یا در درجه اول، از طریق یک اقتصاد طبیعی (یعنی از طریق خدمات شهرنشینان، یا از طریق خدمات طبیعی معمول یا از طریق مالیات‌هایی که بر عهده افزارمندان و سوداگران وابسته به آن گذاشته می‌شد)،

۱۲. *Umschlage Platz*، نظریه چارلز اچ. کولی درباره حمل و نقل؛ در ارتباط فیزیکی یا اقتصادی، به عنوان بحرانیترین عامل در میان تمامی عوامل شکل‌گیری شهر، به شکست انجامید.

برآورده کند یا آنکه کم و بیش به طور فرعی با داد و ستد کالا در بازار محلی به عنوان مهمترین خریدار آن بازار، نیازهای خود را مرتفع کند. هرچه ارتباط اخیر بیشتر مشخص شود، بنیاد بازار شهر بیشتر ممتاز و نمودار شده و شهر، تدریجا " از این موضع که صرفاً" مرکز استقرار بازار پیوسته به اویکوس باشد، دور می‌شود. در آن صورت، شهر علی‌رغم پیوستگی‌هایش به اقتصاد وابسته به یک خاندان بزرگ، به شکل یک "شهر - بازار" ۱۳ در می‌آید. به عنوان یک قاعده، گسترش کمی شهر نوظهور پرنسی و اهمیت اقتصادی آن، تنگاتنگ افزایش برآورده شدن خواسته‌ها در بازار از سوی خاندان پرنس و دیگر خانوارهای بزرگ شهر که به مثابه درگاهیان ("واسال"ها) یا صاحب‌منصبان عالیرتبه^۴ وابسته به شاهزاده هستند، ادامه می‌یابد.

انواع شهر مصرف‌کننده، تولیدکننده و شهر سوداگر

به موازات شهر پرنسی (شاهزاده‌های) که ساکنان آن از نظر اقتصادی وابسته به قدرت خرید و اقتصاد خانوادگی نجبا هستند، شهرهایی وجود دارد که در قدرت، خرید دیگر مصرف‌کنندگان سخاوتمندتر، یعنی کسانی چون موجران، امکانات اقتصادی سوداگران و پیشه‌وران مقیم را تأمین می‌کند. چنان مصرف‌کنندگانی بر حسب نوع و منبع درآمدشان ممکن است از قشرهای اجتماعی کاملاً متفاوتی باشند. این افراد ممکن است مقامات عالیرتبه اداری باشند که درآمد قانونی یا غیر قانونی خود را در شهر خرج می‌کنند، یا لردها و دیگر صاحبان قدرتی باشند که بهره‌های مالکانه^۵ غیر شهری یا درآمدهای خاص سیاسی خود را خرج می‌کنند. در هریک از این موارد، شهر دقیقاً "شهر پرنسی را تداعی می‌کند؛ چرا که این شهر وابسته به درآمدهای سیاسی و موروثی است که قدرت خرید مصرف‌کنندگان سخاوتمند

۱۳. market city، منظور شهری است که موجودیت سرزمین و توان اقتصادی و در نتیجه مجموعه روابط تولیدی - اجتماعی‌اش معطوف به بازار - یا بهتر، به یگانه بازار - ی است که نمی‌تواند در مجاورت خود تحمل رقیب کند. در مجموعه^۶ شکلی چنین شهری، بازار نقطه^۷ عطف اصلی قلمداد می‌شود، از این روی مؤلف به ارائه^۸ چنین اصطلاحی پرداخته است [م. ۰]

را فراهم می‌آورد. پکن شهر مقامات عالیرتبه اداری و مسکو پیش از وقفه اقتصادی، شهر بهره مالکانه بود.

شهرهای به ظاهر همسان که در اصل متفاوتند، شهرهایی هستند که در آنها بهره‌های زمین شهری برحسب انحصارات دادوستد دارایی زمینداران معین می‌شود. خاستگاه چنان شهرهایی مبادله و تجارت است که در دست طبقه اشراف شهری متمرکز شده. این نمونه از توسعه همواره شایع بوده است: در دوران باستان؛ در خاور نزدیک تا دوره امپراطوری بیزانس؛ و در سده‌های میانه. از نظر اقتصادی چنین شهری نمونه یک شهر با عایدات مستمر سالانه نیست، بلکه بیشتر یک شهر سوداگر و بازرگان است که بهره‌های آن، همانا باج تحصیلداران به مالکان خانه‌هاست. وجه امتیاز مفهومی این مورد با موردی که در آن بهره‌ها نه با تعهدات باجگیرانه به انحصارات، بلکه از سوی منابع غیر شهری تعیین می‌شود، نباید مناسبات مشترک هر دو شکل را مبهم کند. مصرف کنندگان و لخرج و سخاوتمند می‌توانند بهره‌گیرانی باشند که درآمدهای شغلی خود را (که امروزه در اصل همان سود وام، سود بهره و سود سهام است) در شهر خرج کنند. در نتیجه در چنین جایی، قدرت خرید متکی به منابع بهره پولی محدود سرمایه‌ای است، مانند شهر آرنه‌ایم^{۱۴}. یا آنکه قدرت خرید متکی به مقرریه‌های دولت یا دیگر بهره‌های دولتی است، همان‌طور که در یک "شهر مستمری بگیران"^{۱۵} نمود پیدا کرد، مانند ویسبادن^{۱۶}. در تمام موارد مشابه، می‌توان این شکل شهری را به عنوان یک شهر مصرف کننده^{۱۷} توصیف کرد، چرا که حضور در اقامتگاه مصرف — کنندگان بزرگ با نهاد اقتصادی ویژه، دارای اهمیت قطعی اقتصادی برای مبادله‌گران و سوداگران محلی است.

شکل مقابل این نوع شهر، همانا شهر تولید کننده^{۱۸} است. افزایش جمعیت و

14. Arnheim

15. "Pensionopolis"

16. Wiesbaden

17. Consumer City

18. Producer City

قدرت خرید در شهر ممکن است ناشی از استقرار کارخانه‌ها، صنایع دستی یا صنایع خانوادگی باشد، مانند نمونه^{۱۹} اسن یا بوهم^{۲۰}، که محصولات خود را در خارج از قلمرو داخلی عرضه می‌کنند - و در نتیجه نمایانگر شهر مدرن هستند. یا آنکه صاحبان صنایع دستی و دادوستدی متعلق به محل استقرار ممکن است کالاهای خود را برای خارج بارگیری کنند، مانند نمونه^{۲۱} شهرهای آسیایی، باستانی و انواع شهرهای قرون وسطی. در هر دو مورد، بخشی از مصرف‌کنندگان بازار محلی را کارگزارانی تشکیل می‌دهند که زیر عنوان مصرف‌کنندگان بزرگ یا عمده قرار می‌گیرند - و این، هنگامی است که آنان در خود محل زندگی می‌کنند (چیزی که همیشه اتفاق نمی‌افتد) و بخشی دیگر به ویژه شامل کارگران و افزارمندان، به مثابه توده^{۲۲} مصرف‌کننده است؛ و سرانجام بخش بعدی شامل مصرف‌کنندگانی چون بازرگانان و سودجویان^{۲۱} زمیندار است که به صورتی غیر مستقیم، بخشی از مصرف‌کنندگان بزرگ را تشکیل می‌دهند.

شهر سوداگر و بازرگان در مقابل شهر مصرف‌کننده قرار می‌گیرد، شهری که در آن، قدرت خرید قسمت اعظم مصرف‌کنندگان آن متکی به خرده‌فروشی برای کسب سود از محصولات خارجی در بازار محلی است (برای مثال، دلالهای قماش پشمی در سده‌های میانه)، یا فروش خارجی برای کسب سود از محصولات یا کالاهای محلی که به وسیله^{۲۳} تولیدکنندگان بومی به دست آمده، (مثلاً، خیاطان شهرهای قرون وسطایی) یا خرید محصولات خارجی و فروش مجدد آنها به خارج، با یا بدون انبار کردن در محل (شهرهای تجاری واسطه). بیشتر اوقات هماهنگی میان تمام این فعالیت‌های اقتصادی لازم می‌آید: وجود شرکتهای تضمین شده دریایی دلالت بر آن دارد که تراکتاتور^{۲۲} (بازرگان مسافر) با محصولات خریداری شده به کمک سرمایه‌ای که سرمایه‌داران مقیم به او سپرده بودند، به بازارهای لوانت^{۲۳} سفر می‌کرد. ^{۲۴} اغلب

19. Essen

20. Bochum

21. Benefactors (= نیکوکاران؟)

۲۲. *tractator*، سوداگر و فروشنده^{۲۴} دوره‌گرد [م. ۰]۲۳. *Levant*، شرق طالع، اصطلاحی برای نواحی مجاور مدیترانه^{۲۴} شرقی، که شامل

اوقات تراکتاتور در مواقع معین و ثابت سفر می‌کرد. او این محصولات را در شرق به فروش می‌رساند و با عایدات آن، کالاهای شرقی را خریداری کرده، برای فروش در بازار محلی، با خود می‌آورد. آن‌گاه، بر اساس قوانین از پیش تنظیم شده، سودهای تضمین یافته، میان تراکتاتور و سرمایه‌دار تقسیم می‌شد.

قدرت خرید و توانایی پرداخت مالیات شهر تجاری متکی به استقرار اقتصاد محلی بود، همان‌طور که در مورد شهر تولید کننده در مقایسه با شهر مصرف کننده نیز صدق می‌کرد. امکانات اقتصادی بارگیری و حمل و نقل کالا و فروش کلی و جزئی بسیار و فعالیت‌های خرده فروشی، بسته به نظم و ترتیب بازرگانان بود. با این همه، فعالیت اقتصادی این فرارگاهها در مورد داد و ستد خرده فروشی محلی کاملاً به اجرا در نمی‌آمد، بلکه در حد قابل توجهی به مبادله خارجی محدود می‌شد. در اصل اوضاع امور به وضع شهر مدرن که محل استقرار متخصصین امور مالی داخلی و بین‌المللی یا بانکهای بزرگ است (لندن، پاریس، برلین) یا شرکتهای سهامی یا کارتلها (دوسلدورف) شباهت داشت. نتیجه آنکه امروزه بیش از هر زمان دیگر بخش عمده درآمدهای شرکتهای به مکانهای استقرار و نه محل درآمد، سرازیر می‌شود. علاوه بر این، بخش فزاینده‌ای از عایدات شغلی و تجاری به مصرف دریافت کنندگان محق آن در محل کلان شهر^{۲۵} تجاری نمی‌رسد، بلکه در ویلاهای حومه شهر، پناهگاههای روستایی یا هتل‌های بین‌المللی به مصرف می‌رسد. موازی با این رشد و توسعه، مراکز ویژه فعالیت‌های بازرگانی^{۲۶} به وجود می‌آیند یا، در بسیاری موارد، محله‌های

اسرائیل، اردن، لبنان و سوریه است. این اصطلاح را سابقاً "تجار مسیحی که به سواحل مسلمان‌نشین مدیترانه رفت و آمد داشتند، به آن نواحی اطلاق می‌کردند و بدین گونه شامل سواحل یونان تا مصر بود [م. ۰]

24. Weber, *General Economic History*, pp. 205, 206 and W. Silberschmidt, *Die Commenda in ihrer Frühesten Entwicklung* (1884).

25. Metropolitan

۲۶. "City-towns" = مرکز بازرگانی و بازرگانی خدماتی شهر، مراکز قدیمیتر

شهری خاصی ۲۷ شکل می‌گیرند که منحصرا " - یا تقریبا " به شکلی انحصاری - در آنها بناهای تجاری به چشم می‌خورد .

در این جا قصد نداریم درباره تمايزات توجیه‌گزارانه دیگری که متضمن نظریه اقتصادی محض درباره شهر است اظهار نظر کنیم . علاوه بر این ، نیازی به یادآوری نیست که شهرهای واقعی تقریبا " همواره نمایانگر اختلاط انواع اقتصادها هستند . از این رو ، چنانچه لازم باشد که شهرها به طور کلی از نظر اقتصادی طبقه‌بندی شوند ، این کار باید بر حسب مؤلفه اقتصاد غالب آنها صورت گیرد .

ارتباط شهر با کشاورزی

ارتباط شهر با کشاورزی به روشنی مشخص نشده است . مکانهای استقرار از نوع "شهرهای نیمه روستایی" (آکربورگراشته^{۲۸}) بوده و هست . یعنی در عین حال که به مثابه مکانهای بازار خرید و فروش و مراکز مبادلات شهری نمونه ، ایفاء نقش می‌کنند ، با حضور یک قشربندی گسترده از بورگرها^{۲۹} ی ساکن در این مکانها ، که بخش بزرگی از نیازهای غذایی خود را از طریق کشت و حتی تولید غذا برای فروش برآورده می‌کنند ، به شدت از شهر متعارف مجزا می‌شوند . معمولا " هر چه شهر بزرگتر باشد ، فرصت تنظیم وسعت زمین در ارتباط با نیازهای غذایی ساکنانش کمتر بوده و در عین حال نظارتی بر یک چراگاه خودکفا و منطقه جنگلی به شیوه روستایی هم نخواهد بود . کلن^{۳۰} ، بزرگترین شهر آلمان در قرون وسطی ، تقریبا " از آغاز ، به طور کامل فاقد آلماندا^{۳۱} (کمون) بود ، گرچه در آن زمان هیچ روستایی بدون کمون نبود . دیگر

شهر (با توجه به متنهای آلمانی و ایتالیایی) [م ۰]

27. City-districts (حوزه‌های شهر =)

28. Ackerburgerstaedte (= Semi rural Cities)

۲۹. Burghers ، قشری خاص از قشرهای صاحب منزلت اجتماعی که شهرنشین نیز

خوانده می‌شد [م ۰]

۳۰. Köln am Rhein یا Cologne = کولون ، کلن آم راین ، شهر ایالت نوردراین

وستفالن ، آلمان غربی ، کنار رود راین [م ۰]

شهرهای آلمان و خارج آن در قرون وسطی حداقل، چراگاهها و جنگلهای قابل ملاحظه‌ای را در دسترس بورگرایشان قرار داده بودند.

چنانچه انسان توجه خود را به زمانهای دور یا به عقب و به دوران باستان، معطوف دارد، پی می‌برد که همیشه هکنارها زمین گسترده در دسترس شهرنشینان قرار داشته است. در حالی که امروزه اگر منصفانه یک "شهرنشین" نمونه را در نظر بگیریم، می‌بینیم که او نیاز غذایی شخصی خود را با تولید روی زمین خود برطرف نمی‌کند و این امر در اصل با وضع اکثر شهرهای باستانی در تضاد است. شهرنشین دوران باستان در مقایسه با قرون وسطی، از نظر حقوقی به وسیله مزرعه شخصی^{۳۲}، به مدیریت فردی یا فردی - خانوادگی که آن را متعلق به خود می‌دانست مشخص می‌شد و آن عبارت از قطعه زمینی بود که او را تغذیه می‌کرد.^{۳۳} شهرنشین کامل دوران باستان در واقع نیمه دهقان بود.

در قرون وسطی، همچون دوران باستان، مالکیت کشاورزی در اختیار قشر سوداگر بود. این امر بیشتر در جنوب اروپا صدق می‌کرد نه شمال آن. هم در قرون وسطی و هم در دولت‌شهرهای باستانی، مالکیت‌های کشاورزی که گهگاه وسیع و به طور گسترده پراکنده نیز بود، یا از نظر سیاسی زیر سلطه مقامات اداری شهرهای قدرتمند قرار داشت، یا با مالکیت اربابان شهروند فرد ممتاز اداره می‌شد. از نمونه‌های این شیوه اداره شهر می‌توان از سلطه چرونزیک^{۳۴} میلیتادها یا مرتبه‌های اربابی یا سیاسی

۳۴. *Allmende* (= Commons)، در تاریخ قرون وسطی، هریک از شهرهایی که پس از سقوط امپراطوری روم، در برّ اروپا تأسیس شد. به‌طور اخص، این اصطلاح به شهرهایی اطلاق می‌شود که سلاطین یا خاندان بزرگ فئودال بر طبق منشوری، حقوق و آزادی‌هایی به آنها اعطا می‌کردند. کمون‌ها منابع درآمد برای فرمانروایان بودند. در

کشمکش بین شاهان و اشراف، شاهان معمولاً "کمون‌ها را تقویت می‌کردند [م. ۰]

32. *Kleros, fundus* (= *Chelek*: در اسرائیل)

33. Pohlmann, *Aus Alter tum und Gegenwart*, p. 124 ff, Weber, *General Economic History*, p. 328; Weber, *Ancient Judaism*

(Glencoe: The Free Press, 1952), p. 465.

خانواده‌های اشرافی قرون وسطی، مانند خانواده گریمالدی^{۳۵} اهل جنوا، در ایالات یا سرزمینهای ماوراء بحار یاد کرد.

سلک‌های میان محلی^{۳۶} و حقوق حکمرانی فردی شهروندان به عنوان یک قاعده کلی، موضوعهای مورد نظر سیاست اقتصاد شهری نبود. به هر جهت اراضی تصاحب شده‌ای که از نظر مکانی با یکدیگر مرتبط بودند و حقوق اربابی مربوط به فرد فرد شهروندان، قاعدتا "تحت تأثیر سیاست اقتصادی شهر قرار نمی‌گرفت، زیرا بدین عنوان، گاه چنان وضعیتهای مختلط اقتصادی پیش می‌آمد که شرایط محیط، مالکیت املاک شهری یک فرد را تضمین می‌کرد. این مورد به طور طبیعی تنها زمانی پیش می‌آمد که افرادی که سلک‌هایشان (مرتبه‌هایشان) از طرف شهر تضمین شده بود، خود از نجیب‌زادگان قدرتمند بودند. در چنان مواردی، املاک را از طریق کمک غیرمستقیم قدرت مدنی کسب و حفظ می‌کردند که به نوبه خود ممکن بود در حقوق سیاسی و اقتصادی آن املاک هم شریک شوند، و این امر در گذشته بسیار معمول بود.

ارتباط شهر به عنوان عامل مبادله و سوداگری با زمین در مقام تولید کننده غذا، جنبه‌ای از "اقتصاد شهری^{۳۷}" را در بر می‌گیرد که "مرحله اقتصادی^{۳۸}" ویژه‌ای را میان "اقتصاد خانوادگی^{۳۹}" از یک سو و "اقتصاد ملی^{۴۰}" از سوی دیگر، تشکیل می‌دهد. اگر شهر بدین شیوه تصویر شود، جنبه‌های اقتصادی - سیاسی از نظر مفهومی با جنبه‌های اقتصادی محض در هم آمیخته و به شکل یک کل دریافت می‌شود. این واقعیت که سوداگران و مبادله‌گران به صورت جمعی با یکدیگر زندگی

←

34. Cheronetic

35. Grimaldi

36. inter-local

37. "Urban economy

38. "economic Stage"

39. "household economy"

40. "National Economy"

۴۱. وبر تمایزاتی را که گوستاو اشمولر طرح کرده، در نظر داشته است.

کرده و به برآوردن نیازهای معمول روزمره خود در بازار می‌پردازند، توجیه‌کننده مفهوم "شهر" نیست. جایی که نیازهای کشاورزی فقط در درون زیستگاههای بسته برآورده می‌شود و جایی که همانند شهر نیست - که تولید کشاورزی از تملک غیر کشاورزی پدید می‌آید و جایی که تفاوت مهم و اصلی در وجود یا عدم بازار است، شهر نیست، بلکه مکانهای سوداگری و دادوستدی و بازارهای قدیمی کوچک نام دارد. بنابراین، ابعاد غیر اقتصادی نهفته‌ای در این پدیده وجود داشته که در بخشهای گوناگون این اثر مورد بازخوانی قرار گرفته است. اکنون زمان آن فرا رسیده که مفهوم "شهر" را با گنجاندن عواملی جز عوامل اقتصادی، بررسی کنیم.

مفهوم سیاسی - اداری شهر

شهر علاوه بر آنکه نشانه‌هایی از تجمع مسکن و توقفگاه را دارد، در عین حال به نوعی، با دارایی اراضی خود و بودجه درآمد‌ها و هزینه‌هایش شریک هم هست. در روستا نیز ممکن است با وجود تفاوت‌های کمی بسیار زیاد، چنان پیوستگی و مشارکتی موجود باشد. به علاوه، این وجه تمایز که یک نهاد، هم قانونی باشد و هم اقتصادی، حداقل در زمان گذشته، فقط ویژه شهر نبوده است. در روستا نیز که محدودیتهای تخلف، مقررات چراگاه، منع صادرات چوب و ساقه گیاه و مقررات مشابه دیگر که به نوبه خود تشکیل دهنده و سامان دهنده سیاست اقتصادی خاص نهادی از این نوع بود، مشاهده شده است.

در گذشته شهرها فقط بر اساس نوع مقرراتی که در آنها وضع شده بود، از هم تفکیک می‌شدند. خصوصیت اصلی این شهرها، فقط مواضع ملحوظ در مقررات اقتصاد سیاسی بر پایه مشارکت و دامنه معیارهای مشخصی بود که در این مقررات گنجانده شده بود. واضح است که معیارهای "سیاست اقتصاد شهری" به طور اساسی این واقعیت را مورد ملاحظه قرار می‌داد که تحت شرایط حمل و نقل (ترابری) زمان، اکثریت شهرهای داخلی (مرکزی) به منابع کشاورزی مناطق عقب‌افتاده وابسته بودند. همان‌طور که در سیاستهای نهادی آتن و روم هم مشاهده می‌شود، این مطلب در مورد شهرهای وابسته به بازرگانی دریایی صدق می‌کرد. نه در تمام حوزه‌های بازرگانی شهری بلکه در اکثر آنها، به طور طبیعی امکان "حرکت فعال بازار" فراهم بود. بازار شهری

معمولا" و نه منحصرآ محلی برای داد و سند انواع فراورده‌ها ، به‌ویژه مواد غذایی ، را فراهم می‌کرد .

مسألهء دیگری که باید در نظر گرفته شود ، این واقعیت است که تولید برای مبادله ، عمدتاً " در چارچوب حرفهء پیشه‌وری صورت می‌گرفت که در مؤسسات تخصصی کوچک سازمان یافته بود . این نوع تولید یا بدون سرمایه و یا با سرمایهء اندک و شمار محدود کارگران مزدور که در دوره‌های طولانی کارآموزی تربیت شده بودند ، صورت می‌گرفت . چنین تولیدی از نظر اقتصادی با روش استفاده از کارگر مزدبگیر و کار قیمت‌گذاری شده برای خریداران انجام می‌شد . فروش به خرده‌فروشه‌ای محلی ، در واقع به معنای فروش به خریداران بود .

با توجه به واقعیت‌های ذکر شده شرایط بازار آن زمان به گونه‌ای بود که به طور طبیعی پیش می‌آمد . " سیاست اقتصاد شهری " مذکور اساساً با تلاش برای تثبیت شرایط اقتصاد محلی به کمک قوانین اقتصادی و با توجه به تغذیهء ارزان و پایدار مبادله‌گران و سوداگران ، مشخص می‌شد . به هر صورت ، همان گونه که خواهیم دید ، نظام اقتصادی موضوع منحصر به فرد سیاست اقتصاد شهری نبوده ، و از دیدگاه تاریخی هم مطلب آنچنان گسترده‌ای به شمار نمی‌رفته‌است . بلکه این قوانین تنها در چارچوب رژیم سیاسی صنفی نمودار شده‌اند . و بالاخره نمی‌توان ثابت کرد که این دوره به‌طور ساده به منزلهء مرحلهء انتقالی در گسترش تمام شهرها وجود دارد و در مواردی وجود سیاست اقتصاد شهری نمایانگر یک مرحلهء کلی در تکامل اقتصادی نیست .

بازار محلی بر پایهء مناسبات خریدار و موسسات کوچک تخصصی که بدون سرمایه عمل می‌کنند ، با مبادلاتش بین تولید کنندگان محصولات کشاورزی از یک طرف و غیر کشاورزی و سوداگران مقیم از طرف دیگر ، گونه‌ای قرینهء^{۴۲} اقتصادی در دادوستد کالا ایجاد می‌کند به شکلی که گویا ضد عملکردهای نظام یافته‌ای است که بر حسب کار و مالیات‌های یک اقتصاد وابستهء تخصصی در ارتباط با اویکوس تقسیم شده است و براساس تجمع کار به شیوه‌ای که مبادله در درون آن روی نمی‌دهد ، استوار است . از آنچه گفته شد می‌توان این جمله را نتیجه‌گرفت : مقررات (سیاست اقتصاد شهری) مبادله و

شرایط تولید در شهر نمایانگر قرینه‌های است بر سازمان (قراردادی فئودالی و سنتی) فعالیت‌های هماهنگ در اقتصاد اویکوسی .

واقعیت این است که برای بیان تمایزات ، لزوماً " باید به مفاهیمی چون " ناحیه اقتصادی شهری " و " ناحیه شهری " و " اقتدار شهری " توجه داشته باشیم و این خود نشان می‌دهد که مفهوم " شهر " می‌تواند و باید بر حسب یک رشته مفاهیم دیگر به غیر از مقولات اقتصادی صرف که تاکنون مدّ نظر بوده است ، مورد بررسی قرار گیرد .

مفاهیم دیگری که برای تحلیل شهر مورد نیاز است ، مفاهیم سیاسی است . این مورد هم‌اکنون با این واقعیت آشکار می‌شود که سیاست اقتصاد شهری ، خود می‌تواند عملکردهای پرنسی (شاهزاده) ای باشد که شهر و ساکنانش تحت سلطه سیاسی او قرار دارند . در این حالت سیاست اقتصاد شهری به معنای سیاستی است برای ساکنان شهر که به وسیله خود آنان تعیین نشده است . با این همه ، حتی زمانی که این مسأله مورد نظر باشد ، باز هم شهر باید به عنوان انجمنی نسبتاً مستقل ، " گروه شهروندی " یا جایگاه " ملت " برخوردار از نظام سیاسی و اداری ، مورد بررسی قرار گیرد .

مفهوم اقتصادی شهر که پیشتر مورد بحث قرار گرفت ، باید کاملاً از مفهوم اداری - سیاسی شهر جدا شود . یک ناحیه خاص تنها از جهت سیاسی است که به شهر تعلق دارد . به عنوان یک مکان زیست جمعی می‌توان صرفنظر از خصوصیات اقتصادی ، شهر را از دیدگاه اداری و سیاسی آن مدّ نظر قرار داد . در سده‌های میانه مناطقی وجود داشتند که از نظر حقوقی به عنوان " شهر " تعریف می‌شدند و نود درصد یا بیشتر عایدات ساکنان آنها از کشاورزی به دست می‌آمد ، و این خود نشان می‌دهد که عایدات حاصله آنان از راه کشاورزی حتی بیش از مردمی بود که محل سکونت آنان به زعم قانون " روستا " نامیده شده است .

طبیعتاً ، انتقال این شهرهای نیمه روستایی به شهرهای تجاری ، تولیدکننده و مصرف کننده ، امری بدیهی بود . چنان زیستگاههایی که از نظر اداری متفاوت از روستاهاست ، بالطبع همچون شهرها درگیر نوعی مقررات مربوط به مالکیت زمین است که به طور معمول متفاوت از شرایط مالکیت زمین روستایی است . از نظر اقتصادی مشخصه این گونه شهرها این است که مالکیت خانه در مرتبه اول مورد نظر است و تملک اراضی فرع آن محسوب می‌شود و بهره مالکانه بر این اساس متجلی است . موقعیت

واقعی شهر از نظر اداری مرتبط با اصول ویژه^{۴۳} مالیاتی و حتی بیش از آن، در ارتباط نزدیک با عنصر دیگری است که از نظر مفهوم اداری - سیاسی شهر نقش تعیین کننده دارد و ورای تحلیل صرفاً "اقتصادی شهر می باشد، و آن چیزی نیست جز دژ نظامی .

دژ نظامی و ساخلو^{۴۳}

این امری بدیهی است که شهر در زمانهای گذشته، در دوران باستان و قرون وسطی، چه در داخل و چه در خارج اروپا به منزله^{۴۴} دژ و قلعه نیز بود. در عصر حاضر، شهر این جنبه^{۴۵} ویژه را به طور کامل از دست داده، اما در گذشته هم این صفت در مورد همه^{۴۶} شهرها صادق نبود؛ برای مثال، این خصیصه در ژاپن به صورت یک قاعده^{۴۷} کلی مطرح نبود. از نظر اداری حتی می توان مانند راتگن^{۴۴}، اصلاً "در وجود شهرها شک کرد. برخلاف ژاپن، در چین، هر شهری بین دیوارهای زنجیره ای عظیم محصور بود، با این همه، بسیاری از مکانهایی که از نظر اقتصادی مکان روستایی به شمار آمده و به مفهوم اداری شهر محسوب نمی شدند، نیز همیشه دارای دیوار بودند. در چین، چنان مکانهایی جایگاه دولتمردان به شمار نمی آمد.

در بسیاری از نواحی مدیترانه مانند سیسیل، تقریباً "کسی پیدا نمی شود که به عنوان یک کارگر روستایی و اهل ده، خارج از دیوارهای شهری زندگی کند، و این نتیجه^{۴۸} قرنها عدم امنیت است. در مقابل این وضعیت، در هلاس قدیم، شهر اسپارت بدون دیوار، و در عوض دارای پادگان یا شهرک استحکامات بود. اسپارت دیوارها را به این دلیل خوار می شمرد که "شهرک استحکامات" اردوگاه نظامی بی حصار و دایمی به شمار می آمد.

با این همه، هنوز بحث و جدل بر سر اینکه آیا آتن چه مدت مانند تمام شهرهای هلنی بدون دیوار بوده است، ادامه دارد. البته اسپارت در این مورد

43. Garrison

44. Karl Rathgen, "Gemeindefinanzen" in *Verein für Sozialpolitik* (Leipzig: Duncker & Humblot, 1908-10) and *Allgemeine Verfassungs und Verwaltungsgeschichte* (Leipzig: Huebner, 1911)

استثناست، چرا که در آکروپولیس آتن، با همان روش اکباتانه و پرسپولیس، قلعه‌ای روی صخره ساخته شده بود، یعنی به شیوه قصرهای سلطنتی توأم با زیستگاههای مجاور. قصر یا دیوار معمولاً، متعلق به شرق و نیز شهرهای مدیترانه‌ای باستانی و شهرهای عادی قرون وسطایی بود. نمی‌توان گفت که قدیمترین و یا منحصر به فردترین دژ دنیا شهر است. در درگیریهای مرزی و در دوران و شرایط حاد جنگی، روستاها نیز از خود دفاع می‌کردند. در مواقع احتمال خطر حمله در نواحی رودخانه‌های الب و ادر، مناطق اسلاو نشین دارای استحکامات بود و به نظر می‌آید که ترکیب جا افتاده هر دهکده روستایی از همان ابتدا به صورت دایره‌ای محصور بین بوته‌ها طرح‌ریزی شده که تنها یک دروازه دارد و می‌توان آن را در شب بست و گله را به منطقه امن واقع در مرکز دایره هدایت کرد. همانند این استحکامات، پناهگاههای محصور بین تپه‌ها بود که در سراسر جهان، از اردن شرق اسرائیلی تا قلمروهای آلمانی، وجود داشت. افراد غیر نظامی و گله‌ها در زمان خطر در این محلها پناه می‌گرفتند. "شهرها"ی منسوب به هانری^{۴۵} اول در شرق آلمان، درواقع از همین دژهای نظامی سازمان یافته، تشکیل شده بود.

در انگلستان، در دوره انگلو-ساکسون‌ها، یک "بورگ"^{۴۶} (بورگ) متعلق به یکی از کنت نشین‌هایی بود که به نام آن کنت نامگذاری می‌شد. قدیمترین وظایف ویژه "مدنی" گارد محافظ و ساخلو به برخی اشخاص و به قطعاتی از زمین مربوط می‌شد. این دژها هنگامی که در شرایط عادی اشغال می‌شد، پاسداران محافظ یا واسال‌ها به عنوان ساخلوی دائمی ابقا می‌شدند و پول یا قطعه‌ای زمین به عنوان حقوق دریافت می‌کردند. به طور پیوسته، بین اهالی دژ ساخلویی و بورگ انگلو-ساکسونی یا به تعبیر میتلاند^{۴۷}، "شهر-ساخلو"، مقربورژوا، نقل و انتقال‌هایی صورت می‌گرفت.

۴۵. Henry I [هانری شکارچی = هاینریش به آلمانی] (۱۹۳۶ - ۱۹۷۳)،

نخستین پادشاه رایش آلمان [۰ م]

۴۶. Borough=Burgh، به هر منطقه محصور و مستحکم و قابل دفاع اطلاق

می‌شد [۰ م]

۴۷. Maitland, Irederic William (۱۸۵۰ - ۱۹۰۶)، حقوقدان و تاریخ-
←

بورژوا^{۴۸} لقب خود را از طریق مقام سیاسیش دریافت می‌کرد، مقامی که ماهیت آن نیز همچون حق قانونیش نسبت به زمین و ملک خانه شهریش از طریق وظیفه^{۴۹} محافظت و نگهداری دژ، تعیین می‌شد.

به هر صورت، از نظر تاریخی، نه روستاهای محصور در نرده و پرچین و نه استحکامات اضطراری، هیچ یک نخستین پیشاهنگان دژ شهر به شمار نمی‌روند، بلکه دژ شهر بیشتر یک قلعه^{۵۰} اربابی (سنیوری) بوده است. قلعه^{۵۱} اربابی (سنیوری) دژی بود که امیر (لرد) و جنگاوران او به عنوان گماشتگان یا پیروانش در آن ساکن بودند و البته خانواده‌ها و خدمه^{۵۲} ایشان نیز در همان محل زندگی می‌کردند.

قدمت بنای قلعه^{۵۳} نظامی بی‌شک حتی از ارابه و استفاده^{۵۴} نظامی از اسب نیز بیشتر است. هرچه که جنگهای شاهانه و شهسواریه‌ها بیشتر می‌شد اهمیت قلعه^{۵۵} نظامی هم مثل ارابه^{۵۶} جنگی بیشتر نمودار می‌شد. درچین قدیم عصر سرودهای کلاسیک، در هندوستان وداها، در مصر و مدیترانه، در کنعان^{۴۹}، در اسرائیل زمان سروده^{۵۷} دبور^{۵۰}، در یونان دوران حماسه‌های هومری، و در میان اتروسک^{۵۱}ها، سلتها و ایرلندیها، خلاصه در همه‌جا بناهای قلعه مانند و قلعه‌های اربابی به چشم می‌خورد. در منابع کهن مصری به قلعه‌ها و فرماندهانشان اشاره شده است. این فرض منصور است که این قلعه‌ها در اصل منزلگاه بسیاری از امرای جزء^{۵۸} به شمار می‌رفت. با مراجعه به اسناد قدیمی، این طور برمی‌آید که در مدیترانه رشد و توسعه^{۵۹} شاهزاده‌نشینهای ایالتی همان ادامه^{۶۰} قلعه – واحد مسکونی امیری بود که نمونه‌های آن را می‌توان در

نگار قانونی انگلیس [م. ۰]

۴۸. bourgeois=burgess، شهرنشین ساکن بورگ [م. ۰]

۴۹. Canaan، سرزمینی مطابق فلسطین قدیم، بین رود اردن، بحرالمت و دریای

مدیترانه که گاه سرزمین اردن را هم شامل بود [م. ۰]

۵۰. Deborah [عبری = زنبور عسل]، از داوران بنی اسرائیل و یگانه زنی که به

این مقام رسید [م. ۰]

۵۱. Etruscans = قوم اتروسک، لفظ اتروسک منسوب به اتروریا، سکنه، زبان و

تمدن آن است. این قوم حدود ۸۰۰ ق م از آسیای صغیر به ایتالیا مهاجرت کرد [م. ۰].

هند غربی در عصر وداها و یا احتمالاً" در ایران دوران قدیمترین گاتا^{۵۲}ها مشاهده کرد. به طور قطع قلعه کلا" در هند شمالی، کنار رود گنگ و در دوران تجزیه سیاسی رواج داشته است. در مورد اخیر، منابع قدیمی نشان می‌دهند که بین دو طبقه شاه و نجبا، کشتی^{۵۳}های قدیمی قرار داشته‌اند و واضح است که اینان همان شاهزادگان بودند.

در دوره مسیحیت، در روسیه، همچنین در دوران سلسله تحوطمس^{۵۴} در سوریه و در زمان کنفدراسیون اسرایلی (Abmilech) هم وجود قلعه مسلم شده است. در ادبیات قدیم چین نیز مدارکی دال بر وجود قلعه‌های اولیه یافت می‌شود. قلعه دریایی آسیای صغیری و هلنی به همان اندازه جنبه جهانی و فراگیر پیدا کرده بود که دزدیهای دریایی. احتمالاً" یک دوره فترت توأم با آرامش عمیق وجود داشته که اجازه داده به جای قلعه، قصرهای بی‌حصار کرتی پدید آید. در این زمینه، قلعه‌های متأخر مانند دسلیا^{۵۵}، که در جنگهای پلوپونز بسیار اهمیت داشت، در اصل قلعه خانواددهای نجیبزاده (اشرافی) بود.

رشد طبقه متوسط از نظر سیاسی مستقل در قرون وسطی، با پیدایش قلعه در ایتالیا، شروع شد. در اروپای شمالی استقلال واسال‌ها نیز وابسته به بنای قلعه‌های بی‌شمار بود که این مطلب از سوی پلو^{۵۶} هم تأیید شده است. حتی در قرون جدید،

۵۲ *Gathas*، اوستایی گاتاها [= سرودها]، کهنترین بخش اوستا و جزیی از یسنا، که قسمتی از آن به خود زرتشت منسوب است [م. ۰]

۵۳ *Kshatriyas*، هریک از اعضای طبقه حکام و نظامیان، که دومین طبقه در نظام طبقه‌ای هند است [م. ۰]

۵۴ *Thutmose* یا تحوطمس، نام چهار پادشاه (فرعون) مصر قدیم، از سلسله XVIII. تحوطمس III، فوت ۱۴۴۷ ق م، پسر دیگر تحوطمس، مؤسس واقعی امپراطوری مصر در سوریه و فلسطین بود [م. ۰]

۵۵ *Decelia*، تپه فرماندهی که گذری میان دو کوه پنتلیکوس و پونز بود و در سال ۴۱۳ به وسیله اسپارتی‌ها اشغال شد.

56. Georg Below, *Der deutsche Staat des Mittelalters* (Leip-

حق داشتن نمایندگی فردی در آلمان، منوط به آن بود که قلعه‌ای در تملک خانواده باشد، حتی اگر تنها ویرانه‌هایی از قلعه باقی مانده بود. واگذاری یک قلعه، در اصل نمایانگر سلطه نظامی بر کشور بود. و تنها یک سؤال مطرح بود که سلطه در دست چه کسی است؟ این حق می‌توانست در اختیار شخص لرد، کنفدراسیونی از جنگاوران، یا قانونگذاری باشد که متکی به اعتماد خود نسبت به واسال‌ها، وزرا و افسران خود بود.

شهر، تلفیقی از دژ و بازار

شهر دارای استحکامات، در نخستین مرحله رشد و انتقال خود به یک شکل سیاسی ویژه، غالباً به یک قلعه، دژ یک پادشاه، نجبا یا اتحادیه جنگاوران وابسته بود. چنین نجبایی یا خودشان در دژها مستقر می‌شدند یا آنکه ساخلوبی از سربازان مزدور، واسال‌ها، یا خدمه را به عنوان ایادی خود در آنجا نگه می‌داشتند. در انگلستان انگلو-ساکسون، حق داشتن "حصار"، یا یک خانه محصور شده در یک "بورگ"، به عنوان امتیاز به مالکین معینی پیشکش می‌شد که حومه شهر را احاطه کرده بودند. در ایتالیای عهد باستان و قرون وسطی، خانه شهری نجیب‌زاده در کنار قلعه روستایی او بر پا می‌شد. ساکنان و افراد مقیم قلعه، گاه همگی و گاه قشرهای ویژه‌ای از آنان، به عنوان شهروندان (بورژواها) موظف به اجرای وظیفه‌های نظامی معینی می‌شدند. مثل ساختن و تعمیر دیوارها، نگهبانی، خدمات دفاعی و برخی مواقع، خدمات نظامی دیگری چون برقراری ارتباطات و تدارکات، و اینها همه برای نجیب‌زاده نظامی شهری انجام می‌گرفت. در این مورد، بورگر عضوی از سلک خود است، چرا که او در اتحادیه نظامی شهر شرکت فعال دارد.

میتلاند^{۵۷} با روشنی خاصی این وضعیت را در انگلستان مورد بررسی قرار داده است. یک "بورگ" در مالکیت مردمانی بود که وظیفه حفظ و نگهبانی از استحکامات

zig: Zuelle & Meyer, 1914); *Territorium und Stadt* (München: R. Oldenberg, 1900).

57. Frederic William Maitland, *The Charters of the Borough of Cambridge* (Cambridge: University Press, 1901) and *The Court Law* (London: Quaritsch, 1891).

را داشتند. این وضع در روستاها مصداق نداشت. در کنار بازار مطمئن سلطنتی یا اشرافی امنیت و صلح، حاکمیت قضایی نظامی تجلی می‌کرد. قلعه‌ای که جهتگیری سیاسی خود را کرده و بازاری که در راستای اقتصادی معینی گام برمی‌دارد، همراه با ناحیه بازار شهرکها، همزمان، دو کنش توأمان دارند؛ یعنی هم میدان مشق نظامی و شورای نظامی هستند و هم مکان مبادله اقتصادی صلح‌آمیز. به عبارت دیگر حضور این دو، در کنار هم است، اما در کالبد و بافتی دوگانه.

میدان مشق نظامی و بازار اقتصادی همیشه در دو فضای مجزا از هم تشکیل نمی‌شود. پنیکس^{۵۸} آتنی خیلی دیرتر از آگورا^{۵۹} که در اصل هم مبادله اقتصادی و هم فعالیت‌های سیاسی و دینی را انجام می‌داد، رشد کرد. به عبارت دیگر، از دوران باستان، در روم مجلس شورا^{۶۰} و فضای باز^{۶۱} نظامی، جدا از بازار اقتصادی بود، همان طور که در سده‌های میانه، میدان^{۶۲} در سیهنا^{۶۳} (محل برای مسابقات ورزشی که هنوز هم به عنوان مکان برپا داشتن مسابقه در شهر مورد استفاده قرار می‌گیرد) به مثابه نمای پیشین مکان شهرداری جدا از بازار پشت آن است. به طور مشابه، در شهرهای اسلامی، قصبه^{۶۴} فضای اردوگاه جنگاوران، جدا از محوطه بازار بود. در هند

۵۸. Pnyx، میدان بزرگ شهر آتن در دوران باستان [م. ۰]

۵۹. agora، محل تشکیل مجمع خلق در آتن [م. ۰]

60. Comitium

61. Campus martius

62. Piazza del Campo

۶۳. Siena، شهر، مرکز ایالت سیهنا در توسکان، ایتالیای مرکزی. سیهنا احتمالاً

از دوره اتروسک‌هاست [م. ۰]

۶۴. Kasbeh، قصبه به گفته مقدسی پایتخت ایالتی بوده، اما در دوره‌های بعد

پایتخت هریک از واحدهای اصلی تقسیمات کشوری را به این نام می‌خوانده‌اند. به

گفته هم او، سه نوع شهر در دوره رونق شهرنشینی در دوره اسلامی می‌توان تمیز

داد: مصر (به مثابه پادشاهان)، قصبه (همچون پاسداران) و مدینه (به مثابه

سربازان) [م. ۰]

جنوبی، برای افراد ممتاز به‌طور جداگانه یک شهر سیاسی بنا می‌شد که در کنار شهر اقتصادی قرار داشت.

ارتباط میان ساخلوی دژ نظامی و جمعیت اقتصادی کشور، امر پیچیده‌ای است، اما همواره در شکل و ترکیب شهر نقشی بسیار مهم و ضروری دارد. هر جا که قلعه‌ای وجود داشته، افزارمندان به آنجا رفته یا در آن مستقر می‌شدند تا خواسته‌های ارباب و نیازهای جنگاوران را برآورده کنند. قدرت خرید خدمه نظامی یک امیر و نیز امنیتی که در سایه وجود آن امیر وجود داشت، سوداگران را مجذوب می‌ساخت. در عین حال، ارباب (لُرد) نیز علاقه‌مند به جذب این طبقات بود، چرا که او در مقامی بود که درآمدهای پولی را به کمک آنان از طریق مالیات بستن بر تجارت یا مبادلات یا شرکت در مبادله به روش پیش‌پرداخت سرمایه، فراهم می‌آورد. گاهی نیز ارباب مستقلاً "یا با به انحصار در آوردن داد و ستد، به این کار می‌پرداخت. در قلعه‌های وابسته به بازرگانی دریایی، ارباب (لرد) به عنوان صاحب کشتی یا حکمران بندر، در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست سهمی از دزدی دریایی به چنگ آورد یا از طریق صلح‌آمیز، سودهایی از تجارت دریایی حاصل کند. پیروان او و واسال‌هایش که در همان محل اقامت داشتند، نیز در موقعیتی بودند که یا با اجازه و خواست ارباب سود ببرند یا آنکه با حسن نیتشان او را وادار به دادن چنین اجازه‌ای می‌کردند.

بسیارند مدارک و شواهدی که دلالت بر شرکت اربابان (لردان) دوران باستان در فعالیتهای تجاری می‌کند. ظروف نقره‌ای متعلق به شهرهای هلنی مانند کورنه ۶۵، پادشاهی را در حال توزین کالا (سیلفیون ۶۶) نشان می‌دهد. در مصر، در آغاز دوران تاریخی وجود یک ناوگان تجارتي متعلق به فرعون مصر سفلی گزارش شده است. بهره اقتصادی خانواده‌های نظامی به‌طور گسترده در سراسر دنیا رایج شده بود، به‌ویژه در "شهرها"ی بازرگانی دریایی که کنترل حمل کالا آسان بود. و این درآمد آنان به عنوان نتیجه مشارکت شخصی ایشان در سودهای تجاری و در کنار انحصار سالار قلعه رشد می‌یافت. توانایی این خانواده‌ها برای مشارکت در اقتصاد مدنی،

۶۵. Cyrene، شهر قدیم در شمال افریقا [م.]

اغلب امتیازات انحصاری امیر (اگر این امتیازات وجود داشت) را در هم می‌شکست. در چنین صورتی، امیر تنها به عنوان نخستین فرد در میان نزدیکان مقیم خود^{۶۷} در حلقه حاکمیت در نظر گرفته می‌شد. یا حتی ممکن بود به سادگی برابر با دیگران قلمداد شود. حلقه حاکمه در بر گیرنده^{۶۸} خانواده‌های شهری بود که با مالک شدن زمین، در شهر اقامت گزیده و سرمایه را از طریق تجارت صلح‌آمیز، به‌ویژه سرمایه^{۶۸} تضمین شده^{۶۸} در قرون وسطی، یا با مشارکت شخصی در تجارت یا جنگ دریایی، به دست می‌آورد. امیر یا پرنس اغلب برای دوره^{۶۹} کوتاهی انتخاب می‌شد و در هر صورت، قطعا "محدودیت‌هایی هم در اقتدار او بود. در شهرهای بازرگانی دریایی باستانی، از زمان هومر به تدریج شورای سالانه^{۶۹} شهرداری ایجاد شد. غالبا "تشکیلات کاملا" مشابهی در آغاز سده‌های میانه پدید می‌آمد. در ونیز^{۶۹}، شوراها با فرمانروایان^{۷۰} و قدرتهای هم‌سنگ تشکیل می‌شد که از نظر رهبری شرایط گوناگونی داشت. این شرایط با اتکاء به کنت درباری یا ویکنت^{۷۱} یا اسقف یا هر کس دیگری که ارباب (لرد) شهر بود، فراهم می‌شد و طبیعتا" متفاوت بود. تحول مشابهی در دیگر شهرهای تجاری نمونه هم پدید آمد.

بنابراین در آغاز دوران باستان و در قرون وسطی، سرمایه‌داران تجاری شهری، کارشناسان امور مالی تجاری و اشخاص برجسته^{۷۰} معین شهر، در اصل بایستی جدا از دارندگان اقامتگاه قانونی "مؤسسات" تجاری، یعنی سوداگران شایسته، شناخته شوند. یقینا" این قشرها اغلب با یکدیگر در هم آمیخته‌اند، و در این مورد بعدا" توضیح داده خواهد شد.

در اراضی شهری^{۷۲}، مناطق کشتیرانی، ترمینالها، محل تقاطع رودخانه‌ها و

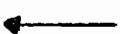
67. *Primus inter Pares*

68. *Commenda Capital*

69. *Venice*

۷۰. doges، لقب رییس جمهور یا فرمانروای جمهوریهای باستانی "ونیز" و "ژنوا" در ایتالیا [م. ۰]

۷۱. Viscount، نجیب زادگانی که در انگلستان قدیم مقامشان یک درجه پایین‌تر از کنت و بالاتر از بارون بود [royal count م. ۰]



جاده‌های کاروان رو (مانند بابل) امکان رشد و تحول مشابهی وجود داشت. بارها پیش می‌آمد که میان موبد یک معبد و ارباب (لرد) کشیش مآب شهر رقابت ایجاد می‌شد. چرا که حوزه‌های معابد خدایان مشهور، به افراد یک قوم حمایت روحانی ارزانی می‌داشتند. این گونه نواحی توانست مکانی باشد برای تجارت‌هایی که مورد حمایت سیاسی قرار گرفته بود. از این رو، زیستگاه‌های شهرگونه، که از نظر اقتصادی با درآمدهای معابد تأمین می‌شدند می‌توانستند خود را به حوزه معبد خاصی وابسته بدانند، همان گونه که شهر امیری (پرنسی) با باج و خراج‌هایش خود را به پرنس (امیر) متصل می‌کرد.

امور فردی به نسبت کثرت و دل‌بستگی امیر (پرنس) به درآمدهای مالی، متفاوت بود و منوط به اعطای امتیازاتی برای تولید و سوداگری مستقل از خانواده اربابی (لردی) و درآمدهایی می‌شد که ارباب (لرد) به آنها مالیات بسته بود. از طرف دیگر، ارباب (لرد) می‌توانست علاقه‌مند به برآورده ساختن نیازهای خود باشد، و برای رسیدن به این منظور از راه‌های گوناگون وارد عمل شود تا نیروهای شخصی خود را تقویت کرده و داد و ستد کالا را به انحصار خود درآورد. ارباب (لرد) هنگام جذب خارجیان، با پیشکش کردن امتیازات ویژه، در عین حال ناچار بود توقعات و ظرفیت استقرار اهالی آن شهر را (که برای خود او هم مهم بود) که وابسته به حمایت سیاسی یا تولید اربابی او بودند، در نظر بگیرد.

باید اضافه کرد که یکی دیگر از عوامل مؤثر در این همه امکان رشد و تحول گوناگون، همان ساخت سیاسی - نظامی گروهی است که تحت تسلط آنان بنیان شهر و رشد شهر روی داده است، و ما باید برابر نهادی را که جایگاه رشد و تحول شهر است، مورد بررسی قرار دهیم.

۷۲. hinterland، معرف سرزمین زیر نفوذ شهر (از دیدگاه اکوبیولوژیک، از دیدگاه استراتژیک و در ارتباط با سلسله امکانات مساعد برای توسعه) و گاه متعلق به شهر است [م. ۰]

ویژگیهای اتحاد و منزلت شهروندان و شهر باختری^{۷۳}

نه "شهر" به مفهوم اقتصادی آن و نه ساخلو که ساکنانش از ساخت سیاسی - اداری ویژه‌ای برخوردارند، هیچ یک لزوماً "یک" گروه شهروندی مشترک^{۷۴} را تشکیل نمی‌دهند. یک "گروه شهروندی مشترک" شهری در کاملترین معنای واژه، به عنوان یک پدیده^{۷۵} عمومی، فقط در باختر پیدا می‌شود. استثناها به گونه‌ای اتفاقی در خاور نزدیک (در سوریه، فنیقیه و بین‌النهرین) دیده شده است، اما بسیار نادر و به شکلی خشن و قوام‌نایافته. برای آنکه یک زیستگاه به معنای کامل تشکیل یک "گروه شهروندی مشترک" بدهد، باید به عنوان یک کل، نسبت به زیستگاه معین دیگری، از نفوذ و برتری نسبی در ارتباطات مبادله‌ای - تجاری برخوردار بوده و دارای این نشانه‌ها باشد: (۱) برج و بارو؛ (۲) بازار؛ (۳) دادگاهی مستقل و برخوردار از حداقل قوانین داخلی مستقل؛ (۴) اتحاد و اشتراک نسبی؛ (۵) حداقل استقلال داخلی جزئی و قدرت اداره امور به وسیله کارگزارانی که برگزیده بورگرها (بورژواها) باشند.

در زمان گذشته، حقوقی که معرف "گروه شهروندی مشترک" بود، به طور طبیعی امتیاز سلک‌های سه‌گانه^{۷۵} به شمار می‌آمد. حق مشارکت سیاسی "گروه شهروندی مشترک" تنها با حضور یک قشر خاص، یعنی قشر صاحب سلک نو، مشاهده می‌شد. بر اساس این معیار، "شهرها"ی باختری سده‌های میانه نیز فقط تا حدی خصوصیات شهرهای حقیقی را داشتند؛ حتی شهرهای قرن هجدهم را هم کمتر می‌توان در شمار "گروه شهروندی مشترک" حقیقی قرار داد. سرانجام با تکیه بر این قاعده، می‌توان گفت، شهرهای آسیا نیز جز در مواردی نادر، به هیچ وجه "گروه شهروندی مشترک" نبودند، حتی اگر همه آنها دارای بازار و برخوردار از دژ نظامی بوده‌اند. تمام حوزه‌های داد و ستد و تجارت در چین و بخصوص حوزه‌های کوچک آن،

73. Occidental

74. Community

75. estates، در دوره فئودالی به هریک از طبقات اجتماعی سه‌گانه لردها

(اربابان)، نجبا و بورژواها اطلاق می‌شد [م. ۰]

محصور شده بودند و این مسأله در مورد مراکز داد و ستد و تجارت مصر، خاور نزدیک و هند نیز صادق بود. در این کشورها، مراکز بزرگ داد و ستد و تجارت بسیار دیده می‌شد که در عین حال قلمروهای جداگانه حاکمیت قضایی نیز بودند. در چین، مصر، خاور نزدیک و هند، مراکز بزرگ تجاری همزمان حوزه‌های انجمنهای بزرگ سیاسی نیز به‌شمار می‌آمد. و این وضعیت در شهرهای باختری قرون وسطی، و بخصوص شهرهای شمالی دیده نمی‌شد. از این رو، بسیاری از عناصر حیاتی شهر حقیقی موجود بود، اما نه همه آنها. به هر حال شهرهای آسیایی با دستگاہ قضایی حاکم بر امور شهروندان و با قانون جزای ویژه و با دادگاههایی که اهالی شهر با استقلال کامل اعضای آنها را نصب کرده باشند، بیگانه بودند. فقط تا آن حدی که صنفها و کاست^{۷۶}ها (در هند) در شهرها مستقر شده بودند، امکان توسعه دادگاهها و قوانین ویژه هم بود. از نظر حقوقی جایگزینی این انجمنها در پیکره شهرها، ضروری بود. مدیریت مستقل در این زیستگاهها امری ناشناخته یا بسیار کم اهمیت بود.

در هر صورت، مهمتر از جای خالی مدیریت مستقل، وجود انجمنی از شهرنشینان در برابر روستاییان بود که این امر هم خیلی به ندرت اتفاق می‌افتاد. شهرنشین چینی از نظر قانونی به خانواده و روستای بومی خود تعلق داشت که معبد نیاکان او نیز در همان محل بود و او با علم و اراده وابستگی خود را با این روستا حفظ می‌کرد. مثل روستا - یار روسی که در عین کسب معاش روزمره خود در شهر، از نظر قانونی دهقان بود؛ و مثل یک شهرنشین هندی که او نیز عضوی از کاست محسوب می‌شد. همچون یک قاعده، شهرنشینان مقیم در عین حال اعضای انجمنهای حرفه‌ای معین نیز بودند، مثل اصناف و افزارمندان مقیم و شاغل در محل شهر. در نهایت، آنان به حوزه‌های اداری، مانند پستهای نگهبانی و حوزه‌های شهر که به وسیله پلیس راهنمایی تقسیم‌بندی شده بود، تعلق داشتند.

اهالی شهر در داخل واحدهای اداری شهر، پستهای نگهبانی و حوزه‌های خیابانی، وظایف، تکالیف و گاه حقوق معینی داشتند. به منظور حفظ و برقراری امنیت حوزه‌های شهر یا خیابان به صورت جمعی مسوول امنیت افراد بودند و این مسوولیت

۷۶. Cast (= طبقات بسته).

از سوی پلیس به آنها سپرده می‌شد. این امکان برای شهروندان وجود داشت که به‌کمک مقامات محلی برگزیده یا سالمندانی که از خانواده‌های سرآمد شهر بودند، یک "گروه شهروندی مشترک" تشکیل دهند. این روش در ژاپن هم اعمال می‌شد که در آن جا یک یا چند نفر عضو اداری مدنی (ماچی - بوگیو ۷۷) را به عنوان ارشد "گروه شهروندی مشترک" خیابانی خود گردان تعیین می‌کردند. با این همه، هنوز هم شبیه به شهرهای باستانی و اروپای قرون وسطی قوانین شهری ناشناخته مانده بود. شهر دارا شخصیت حقوقی خاص خود نداشت، بدیهی است که شهر به تدریج به عنوان یک کل، نوعی واحد اداری مجزا شبیه به امپراطوریهای مرونژین ۷۸ و کارولنژین ۷۹، تشکیل داد، اما آنچنان که متداول باختر دوران باستان و سده‌های میانه بود، خودفرمانی و مشارکت شهروندان در مدیریت محلی اعمال نشد. در واقع مشارکت افراد در اداره امور منطقه و استقلال داخلی از روستاها شروع شد و کم‌کم رایج گردید و نه از شهرهای نسبتاً "بزرگ و از نظر تجاری سازمان یافته".

در روستاها، برای مثال در چین، در بسیاری از امور، کنفدراسیون سالمندان عملاً "تمام قدرت را در دست داشت و پائوچیا^{۸۰} وابسته به آنان بود، با وجود اینکه این مسأله در قانون تصریح نشده بود. همچنین در هندوستان، "گروه شهروندی مشترک" روستایی تقریباً در بیشتر رویدادهای مهم محیطی استقلال و خودمختاری

77. Machi-Bugyo

۷۸. Merovingian، از سلسله پادشاهان فرانکی که در سرزمین گل (فرانسه قدیم) از ۵۰۰ تا ۷۵۱ م حکمروایی داشتند [م. ۰]

۷۹. Carolingian، سلسله‌ای از فرمانروایان فرانکی که در قرن ۷ م. به وسیله پین دولاند تاسیس شد [م. ۰]

۸۰. Pao-Chia، حتی تا دورانهای اخیر، هر ده خانواده از نظر صوری یک "Pao" را زیر نظر یک سرپرست تشکیل می‌داد. صد خانواده یک "Chia" را زیر نظر یک "Pao-Chia" تشکیل می‌داد که "Ti-Pao" خوانده می‌شد. در تاریخ از Pao-Chia ی شهر تا عوتای نام برده شده است.

داشت. در روسیه، یک میر^{۸۱} روستایی دهقانی معمولاً "استقلال کامل داشت تا زمانی که در دوره سلطنت الکساندر سوم^{۸۲} امور دیوانی (بوروکراتیک) شد.^{۸۳} در سراسر خاور نزدیک، "سالمندان" (در اسرائیل: سکنیوم^{۸۴}) که در اصل از خانواده و رؤسای طایفه‌های اشرافی و نجیب‌زاده بودند، در شمار نمایندگان و مدیران امور و مسؤولان دادگاههای محلی قرار می‌گرفتند. این وضع در شهر آسیایی پیش نمی‌آمد، چرا که شهر آسیایی معمولاً "قرارگاه مقامات والای اداری یا خود شاهزادگان و امیران بزرگ بود و از این رو مستقیماً" زیر فرمان فرمانروا و کارگزاران اداری وی قرار داشت. بدین ترتیب، شهر یک دژ شاهزاده‌ای (پرنسی) بود و به وسیله مقامات سلطنتی (در اسرائیل: سریم^{۸۵}) اداره می‌شد که ایشان در عین حال تمام قدرت قضایی را نیز در اختیار داشتند.

در اسرائیل، دوگانگی مقامات عالی‌رتبه اداری و سالمندان در دوره سلطنت را می‌توان مورد بررسی قرار داد. این دیوانسالارهای سلطنتی تمام قدرت را در دست نداشتند، اما اغلب تا حد حیرت‌آوری تابع افکار عمومی بودند. چنان که در چین، کارگزاران محلی در برابر سازمانهای محلی و حرفه‌ای تا حد زیادی ضعیف بوده‌اند. اگر طایفه‌ها و اصناف برای بحث بر سر موضوع خاصی گرد می‌آمدند و جبهه مشترکی تشکیل می‌دادند و با کارگزاران محلی به مخالفت برمی‌خاستند، امکان داشت که مقام اداری محلی شغل خود را از دست بدهد. تحریم، اختلال، تعطیل بازارها و امتناع از کار، از واکنشهای متداول کسبه و پیشه‌وران و اصناف در برابر کارگزاران زورگوی محلی بود و تا حد زیادی قدرت خودسرانه مقامات محلی را محدود می‌کرد. در چین و هند، اصناف و دیگر انجمنهای محلی و حرفه‌ای دارای حقوق و

81. mir

82. bureaucratization

83. Alexander III (پاپ)، فوت ۱۱۸۱، پاپ (۱۱۵۹ - ۱۱۸۱)، اهل

سینا و اصلاً "نامش رولاندو باندینلی بود [م. ۰]

84. *Sekenim, Weber, Ancient Judaism, P. 16.*85. *Sarim*، همان کتاب، ص ۱۸.

اختیاراتی بودند، از این رو کارگزاران محلی مجبور بودند با آنها کنار بیایند. رؤسای این انجمنها در مواردی حتی به افراد غیر عضو نیز زورگویی می‌کردند. اما قدرت انجمنهای صنفی در برابر کارگزاران حکومت بنیان استواری نداشت و صرفاً "مربوط می‌شد به مواردی که صنفی در زمان معینی در مورد امر بخصوصی، برای دفاع از منافع مشخص اعضایش که به خطر افتاده بود، اقدام به حفظ منافع گروهی می‌کرد. به بیان دیگر، انجمن صنفی و محلی نماینده "گروه شهروندی مشترک" بورگرهای غیر متشکل بود و هم از این رو بود که حتی به صورت یک نهاد اجتماعی مستقل درنیامد. در نتیجه مفهوم شهروندی به مثابه مقام و منزلت ویژه شهروندین به دست نیامد. در چین، ژاپن و هند نه "گروه شهروندی مشترک" و نه هیچ شهروندی را نمی‌توان یافت، بلکه تنها در خاور نزدیک نشانه‌هایی از آن پدیدار می‌شود.

در ژاپن سازمان سلکها (نظام طبقاتی) کاملاً "فئودالی" بود. مقامات اداری سامورایی ۸۶ و کاسی در کنار دهقانان و پیشه‌وران و بازرگانان، که برخی از آنان در انجمنهای حرفه‌ای بودند، قرار داشتند. با این همه، در این کشور نیز جای مفهوم "شهروندی" و "گروه شهروندی مشترک" خالی بود. این امر در مورد چین، در عهد فئودالی هم صادق بود. پس از دوره فئودالی در چین، یک مدیریت بوروکراتیک از اهل فضل و دانش که شایسته برای انجام امور اداری بوده و بر حسب آزمونهایی به درجه‌های آکادمیک دست می‌یافتند، در برابر قشر بی‌سوادی قرار داشتند که در میان آنان صنفهای پیشه‌وری و انجمنهای حرفه‌ای اقتصادی پدیدار شده بود. اما در این

۸۶. Samurai، شهبانان نظام فئودالیت در ژاپن، که در استخدام طبقه دایمیو بودند. این طبقه اشرافی در جنگهای داخلی قرن ۱۲ م. پیدایش یافت و در دوره توکوگاوا متشکل شد. از مزایای آنان حق آویختن دو شمشیر بود، و زمانی حق داشتند که اگر کسی از مردم عادی به آنان توهین کند، او را به قتل برسانند. اعمال و رفتار ایشان تابع مقررات پوشیده بود. طبقه سامورای قرن‌ها در ژاپن نفوذ و قدرت داشتند و ناراضیان این طبقه سهم عمده‌ای در برانداختن (۱۸۶۷) رژیم شوگونی داشتند. اگرچه سامورای به عنوان یک طبقه منسوخ شد، اعضای آن سهم عمده‌ای در ایجاد ژاپن نو داشته‌اند [م. ۰]

دوره هم در چین نمونه‌های عینی "شهروندی شهری" و "گروه شهروندی مشترک" وجود نداشت. این موضوع یک حقیقت است، گرچه هم در چین و هم در ژاپن، انجمنهای حرفه‌ای مستقل و صاحب اختیار بودند. و در عین حال که روستاها نیز مستقل بودند، اما شهر از این خصیصه برخوردار نبود. در چین، شهر پایگاه نظامی و مقرر رسمی مقامات سلطنتی به مفهومی بود که در ژاپن اصلاً ناشناخته بود. شهر در هند، قرارگاه پادشاهان یا مرکز رسمی دستگاههای اداری سلطنتی و در عین حال پایگاه نظامی و مکان بازار بود. صنغهای بازرگانان و کاستها که به طور عمده با انجمنهای حرفه‌ای هماهنگی داشتند، پدید آمده بودند که به طور چشمگیر از خودمختاری برخوردار بودند و البته با توجه به صلاحیت حقوقی و عدالت. اما نظام کاستی که عامل ایجاد جدایی میان حرفه‌ها و مشاغل مختلفی بود که به کاستهای گوناگون تعلق داشت، از پیدایش "گروه شهروندی مشترک" یکپارچه و مستقل شهری جلوگیری می‌کرد. هرچند که کاستهای بازرگان و تعداد زیادی کاستهای پیشهور با گروههای فرعی بیشتر وجود داشت، اما نمی‌توان هیچ یک از آنها را شبیه قشرهای بورژوازی غربی تصور کرد. امکان متحد شدن کاستهای افزارمند و بازرگان حتی به شکلی نظیر صنغهای شهری قرون وسطی هم وجود نداشت؛ چرا که موانع کاستی از توسعه روابط میان کاستها جلو می‌گرفت.

در دوره مذاهب بزرگ در هند، همه اصناف، زیر رهبری ریش سفیدان (شرشتها ۸۷) خود، در بسیاری از شهرها انجمنهای مستقل و خودمختار تشکیل دادند. آثار این دوره را در شهرهایی/ (اللہآباد) با ریش سفید دو جانبه شهری که شبیه به لرد شهردار غربی است، می‌توان دید. همچنین پیش از پیدایش نظامهای دیوانسالاری سلطنتی، برخی از شهرهای هندوستان دارای خودمختاری سیاسی بودند و به وسیله نجبای محلی که تأمین فیل برای ارتش به عهده آنان بود، اداره

۸۷. hereditaryelders (= Schreschths)، عنوان افراد معتمد و معتبر و خوش سابقه اصناف که در حل اختلافهای عادی و جزئی افراد صنف، به کمک کدخدا اهتمام داشته‌اند، و در امر بنیچه‌بندی و توزیع عادلانه میزان مالیات هر یک از افراد صنف نیز مداخله و نظارت می‌کرده‌اند [م. ۰]

می شدند. اما بعدها این پدیده نیز به طور کامل از میان رفت. تشریفات سلسله مراتبی و موانع کاستی، انجمنهای صنفی را از میان برد و دیوانسالاری سلطنتی به همراهی برهنها مانع رشد این انجمنها شد. تنها بازماندههایی از این انجمنهای شهری توانستند در شمال غربی هند به زندگی خود ادامه دهند.

در خاورمیانه و مصر دوران باستان، شهرها و قلعههای نظامی، پایگاه و مرکز کارگزاران اداری بودند و بازار صادرات برای آنها به شمار می رفتند. با این همه، در زمان اقتدار امپراطوریهای بزرگ، شهرها از استقلال بی بهره بود و سازمانهای شهرداری و قشر ممتاز شهروندان یا "بورگر"ها وجود نداشت. در مصر، در دوران سلطنت میانه، نشانههای وجود فنئودالیسم دیوانی و در عهد سلطنت جدید، مدیریت دیوانسالاری کاملاً "مشهود است." امتیازات مدنی "به فنئودال یا مستمری بگیران دیوانی ۸۸ در مکانهای استقرار اعطا می شد و نظیر امتیازات اسقفهای آلمان قدیم بود. اما حقوق مدنی بنا بر قاعده شهروندی خود مختار اعطا نمی شد و حتی مقدمات "اشرافیت شهری" هم فراهم نیامده بود.

در مقابل این نبود کامل شهروندی در مصر باستان، می بینیم که در بین النهرین و سوریه، و از همه مهمتر در فنیقیه، در زمان شهر - پادشاهیهای نمونه، در محل تقاطع رفت و آمد دریایی و کاروانی، شهرهای بازرگانی ایجاد می شد. این گونه امپراطوریهای مدنی قویا "قائل به تفکیک عوام - خواص بودند. نمونههای این امپراطوریها را می توان با ظهور قدرت خانوادههای اشرافی در خانه - شهر (بیتو^{۸۹} در کتیبههای تل العمارنه^{۹۰})، در زمان باستان نیز مشاهده کرد. ۹۱ در شهر کنعانی، توسط شهسواران ارابههای جنگی که مقیم در شهر بودند، اتحادیهای تشکیل شد. این شهسواران، موجب می شدند که برزگر و دهقان همان گونه که در دولت شهر هلنی قدیم

88. Prebendal office holders (= وظیفه بگیران دیوانی)

89. bitu

۹۰. Tel-el-Amarna، محلی نزدیک رود نیل، پایتخت اخناتون و در آنجا

در ۱۸۸۷ - ۸۸ (لوحههایی با کتیبههایی از آمنحوتپ III و اخناتون کشف شد [م. ۱۰])

91. Weber, Ancient Judaism, p. 14 f.

هم مرسوم بوده است همیشه وابسته، بنده و گماشته باقی بمانند. این مورد در بین‌النهرین نیز به وضوح مشاهده می‌شود؛ در این ناحیه "طبقه اشراف" به عنوان بورگرزمینداری که از نظر اقتصادی مقید به خدمات جنگی است، از دهقان مجزا شده است. مصونیتها و امتیازات این قشر از سوی پادشاه اعطا می‌شد. اما هرچه به قدرت نظامی سلطنتی افزوده می‌شود شباهت شهرهای بین‌النهرین با دولت‌شهر یونانی هم کمتر می‌شود. از آن پس، در بین‌النهرین نه شهری با خودمختاری سیاسی می‌یابیم و نه نوع غربی شهروندان یا بورگرها را. قانون خاص شهری را هم، که ضامن استقلال شهر است و در کنار قانون سلطنتی، به نشانه خودسری و خودفرمانی تلقی می‌شود دیگر نمی‌بینیم.

تنها فنیقی‌ها بودند که زیر سلطهٔ نجبای زمیندار شهرنشین، که سرمایه‌شان را در بازرگانی به کار می‌بردند، دولت‌شهر را حفظ کردند. با این همه، سکه‌های زمان ام‌صور ۹۲ و ام‌کارتاداس ۹۳ در صور ۹۴ و کارتاز ۹۵ وجود حاکمیت "دموس" را نشان نمی‌دهد و اگر هم چنین موردی بوده باشد، حتماً "بعدا" پدیدار شده. از این رو، شهروند حقیقی فقط به طور جزئی رشد کرد. در اسرائیل، یهودا ۹۶ به صورت یک

92. *am sôr*

93. *am karthadast*

۹۴. *Tyre* (یونانی توروس)، شهری در لبنان، در کنارهٔ دریای مدیترانه. صور در جنوب صیدا یکی از مشهورترین شهرهای باستانی فنیقیه است. تاریخ بنای شهر معلوم نیست، اما در ۱۴۰۰ ق.م. پیر رونق بود. صوری‌ها در قرن ۹ ق.م. شهر کارتاز را بنا نهادند [۰ م]

۹۵. *Carthage*، شهر قدیم، بر ساحل شمالی افریقا، کنار خلیج تونس، که در قرن ۹ ق.م. به دست فنیقی‌های صوری تأسیس شد. کارتاز، که حکومتش به دست اقلیتی از اشراف و منتفدین اداره می‌شد، به تدریج یک دولت - شهر تجارتي مقتدر و بزرگترین رقیب و دشمن روم شد. در سال ۱۴۶ ق.م. امپراطوری کارتاز سقوط کرد. امروز از حومه‌های تونس است [۰ م]

۹۶. *Juda*، امپراطوری جنوب فلسطین قدیم که از قبیله‌های یهودا و بنیامین پس از

دولت‌شهر درآمد، اما ریش سفیدان (سکنیم^{۹۷}) که در زمان قدیم به عنوان رؤسای قبیله اشرافی حکمروایی و مدیریت داشتند، توسط مدیریت سلطنتی به عقب رانده شدند. گیبوریم‌ها^{۹۸} (شہسواران) به صورت ملازمان و سربازان سلطنتی درآمدند. کارگزاران (سریم^{۹۹}) سلطنتی نه در حومه و آبادیهای اطراف شهر، که در شهرهای بزرگ فرمان می‌راندند. تنها پس از تبعید بود که "گروه شهروندی مشترک" (کعل^{۱۰۰}) و جامعه مذهبی (چبر^{۱۰۱}) به عنوان نهادی که بر اساس اقرار و مطیع احکام خانواده‌های کشیشی بود^{۱۰۲}، به وجود آمد.

به هر جهت، تمامی اینها نشانه آن است که در این ناحیه، در سواحل دریای مدیترانه و رود فرات، نخستین تمثیل‌های حقیقی توسعه مدنی پدیدار شد همانند آنچه در روم در زمان حکمروایی خاندان کلاودی^{۱۰۳}، پدید آمد. شهر به وسیله اشرافیت مقیم در شهر اداره می‌شد که قدرت او بر اساس ثروت مالی حاصله از تجارت در درجه اول و سرمایه‌گذاری در مالکیت زمین در درجه دوم استوار بود و نیز بر بردگان مقروض و بردگان جنگی اتکا^{۱۰۴} داشت. نیروی نظامی اشرافیت شهری محصول آموزش سوارکاری جنگی بود، آموزشی که اغلب در جهت دشمنی و ستیزه‌جویی گروهها با

انفصال از ده قبیله دیگر تشکیل شد. ضمناً یکی از قدرتمندترین قبيله از قبایل دوازده‌گانه اسراییل است [م. ۰]

97. *Sekenim*

98. *Gibborim*

99. *Sarim*

100. *Kahal*

101. *Cheber*

102. *Weber, Ancient Judaism, P. 14 f.*

103. *Claudia*

۱۰۴. در تمام این نواحی در دوره قدیم، برده کردن به دلیل بدهی، پدیدار شد و بردگان وابسته در کنار بردگانی یافت می‌شدند که در نبردها - نبردهایی که گاه در واقع یورش بردگی بود - به چنگ افتاده بودند.

یکدیگر به کار می‌آمد. اشراف (نجبا) از نظر درون محلی پراکنده بودند و با پادشاه یا امیر یا ریش سفید و به هر حال با شخصیت درجه اول متحد می‌شدند. اشراف زادگانی از قبیل نجیب‌زاده‌های رومی و کنسول‌ها در معرض تهدید ستم جنگ الهی پادشاه قرار داشت که متکی به نیروهای جنگی تازه نفس (ابیملک ۱۰۵، یفتاح ۱۰۶، داود ۱۰۷) بود. این مرحله رشد شهری پیش از دوره هلنی، در هیچ محل دیگر به طور پایدار سپری نشده.

بدیهی است که این گونه اشرافیت، در شهرهای سواحل عربستان در صدر اسلام نیز اقتدار داشته و بیشتر در آن شهرهایی به موجودیت خود ادامه داده که خودمختاری شهر و اشرافیت آن، مانند ایالت‌های بزرگتر، کاملاً از میان نرفته بود. غالباً اوضاع و احوال عهد باستان همراه با خصوصیات نظام‌های شرقی، زندگی شهری را در حکومت اسلامی شکل می‌داد که متکی بر نسبت معین و متغیر اقتدار میان خانواده‌های شهری و کارگزاران پرنسی بود. در این شهرها اقتدار در دست خانواده‌های شهرنشین بود که قدرتشان را از راه به کار انداختن سرمایه‌های به دست آمده از بازرگانی شهری و سرمایه‌گذاری در زمین و از بردگان به چنگ آورده بودند. شاهزاده‌ها و کارگزارانشان بدون رسمیت صوری قانونی، ناچار از به حساب آوردن و تأیید قدرت اشرافیت به همان شیوه‌ای بودند که پائوچیای چینی هم مجبور بود مواعی را که ریش سفیدان طایفه روستاها و بازرگانان و انجمن‌های حرفه‌ای پیش می‌آوردند، مدّ نظر داشته باشند. بنابراین شهر لزوماً به شکل یک اتحادیه مستقل در نیامد، بلکه اغلب عکس این امر دیده شده که می‌توان مثالهایی از آن به دست داد.

شهرهای عربستان، مانند مکه، زیستگاه طایفه‌هایی بود که گونه‌ای از آنها در قرون وسطی و تا زمان حال نیز بر جای مانده‌اند. اسنوک هورگرونیه^{۱۰۸} ثابت کرده

۱۰۵. Abimelech، پسر کنیز جدعون، کتاب مقدس، سفر داوران، هشتم، ۳۱ [م.]

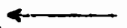
۱۰۶. Jephthah، یفتاح جلعادی مردی زورآور و شجاع، پسر فاحشه‌ای بود و جلعاد،

یفتاح را تولید کرد، کتاب مقدس، سفر داوران، یازدهم، ۱ [م.]

۱۰۷. David، پسر یساع که به نواختن ماهر، صاحب شجاعت، مرد جنگ آزموده

و فصیح زبان و شخص نیکو صورت بود، کتاب مقدس، شانزدهم، ۱۸ [م.] ←

است که شهر مکه به وسیلهٔ بلاد^{۱۰۹}هایی محصور شده بود که نمایانگر مالکیت اربابی (لردی) یک نفر دویس^{۱۱۰} بود که از خویشاوندان حضرت علی بشمار می‌آمد - مانند سادات حسنی^{۱۱۱} و دیگر خاندانهای اشرافی. این بلاد مسکن دهقانان، موالی و بدویان^{۱۱۲} باقی مانده بود؛ بلادها اغلب با هم درآمیخته بودند. یک دویس درواقع آن خویشاوندی بود که زمانی یکی از اجدادش شریف^{۱۱۳} بوده. از سال ۱۲۰۰ به بعد، خود شریف هم بدون استثنا به خاندان علویان قتاده^{۱۱۴} وابسته بود. از نظر قانونی شریف می‌بایست از طرف عامل یا والی خلیفه (که اغلب از بندگان و غیر - آزادگان بوده و یکبار هم در زمان خلافت هارون الرشید یک غلام بربر والی خلیفه بود) منصوب می‌شد. اما درواقع شریف از میان خانواده‌های با صلاحیت و به وسیلهٔ رؤسا و شیوخ دویس که مقیم مکه بودند، انتخاب می‌شد. به این دلیل و نیز با توجه به این واقعیت که اقامت در مکه امکاناتی را فراهم می‌آورد که از وجود زائران



08. Shouck Hurgronje, *Mekka in The Latter Part of The 19th Century* (London: Luzac, 1931).

109. *Bilad*

۱۱۰. dewis. (دویسه به عربی، المنجد)، جماعت؛ املاک اربابی جماعت واحدی از خانواده^۶ منسوب به حضرت علی [م.]

111. *hasnaidic*

112. *Bedouins*

۱۱۳. Sherif، (عربی به معنای نجیب و برتر، رفیع و قوی)، به طور کلی هر مرد آزاده‌ای که به سبب مفاخر اجدادی خویش از اشخاص عادی برتر شناخته می‌شود. در میان اعراب قبل از اسلام شرط احراز شرف غالباً "آن بوده که در سلسلهٔ نیاکان مرد، چند تن صاحب مفاخر باشند. در عهد اسلامی با آنکه مبنای هر نوع شرف و برتری، تقوی اعلام شده است، به سبب تکریم و احترام پیغمبر و خاندان او، عنوان شریف غالباً "به بنی‌هاشم (اعم از آل عباس یا آل ابی‌طالب) اطلاق شده است. شریف به معنای داروغه، کدخدا و کلانتر هم آمده [م.]

114. *Katadahs*

در مکه بهره‌برداری شود، لذا امیران در شهر مکه زندگی می‌کردند. گاهی اوقات میان امیران پیمان‌هایی مبنی بر حفظ صلح و تثبیت سهم خود در تقسیم غنائم، بسته می‌شد. این پیمان در هر زمان قابل فسخ بود و فسخ پیمان علامت شروع جنگ و ستیز در درون و بیرون شهر بود. گروه‌هایی از بردگان در چنین جنگ‌هایی به کار گرفته می‌شدند و گروه شکست خورده، از شهر اخراج و تبعید می‌شد. با این همه، علی‌رغم شکست، اشتراک منافع میان خانواده‌های متخاصم و نیز دشمنان بیرونی، بر اساس رعایت نزاکت و موافقت در تقسیم کالاها و حفظ زندگی اعضای خانواده‌ها و گماشتگان تبعیدیها، صورت می‌گرفت.

در قرون جدید قدرت اداری این نهادها به رسمیت شناخته شده‌اند: (۱) به‌طور صوری شورای مدیریت هم‌منصبان (مجلس ۱۱۵) که از طرف ترک‌ها منصوب شده، و به عنوان قدرت حاکم قلمداد می‌شود؛ (۲) والی ترک که در واقع قدرت مؤثری است و مقام نایب‌السلطنه (که در زمانهای پیشین معمولاً "حکمران مصر بود) را احراز کرده؛ (۳) چهار قاضی ۱۱۶ سنی که همواره از اشراف مکه بوده بلند مرتبه‌ترین آنها (قاضی شافعی) قرن‌ها از یک خانواده به وسیله شریف مکه انتخاب یا از طرف نایب‌السلطنه پیشنهاد می‌شده؛ (۴) شریف، همزمان، ریاست اتحادیه شهری اشراف را نیز داشت؛ (۵) اصناف به‌ویژه اصناف سیاح که سلاخان، بازرگانان غله و دیگران را به دنبال خود داشتند؛ (۶) محافظ شهر و ریش سفیدان آن که نیمه مستقل می‌باشند. این کارگزاران از راه‌های گوناگون و به شیوه‌های تثبیت شده، با هم به رقابت می‌پرداختند. دو طرف دعوا که دعوی حقوقی داشتند، آن قاضی را که بهترین بشمار می‌رفت، یا نسبت به جناح مقابل، از نظر چهار مذهب (حنفی، شافعی، سنی، جعفری) قویترین بود، انتخاب می‌کردند. والی نمی‌توانست از استیناف قاضی که در موضوعات قانون شرعی و روحانی با او رقابت می‌کرد، پیشگیری کند. شریف ابقا شده بود تا کارگزار صدیق بومیان مکه و به‌ویژه ناظر بر تمامی مسایل مربوط به بدویان و کاروانهای زائران باشد. والی برای همکاری وابسته به میل و اختیار شریف بود. در

115. *Medschlis*116. *Cadis*

آخر باید یادآور شد که در مکه نیز مانند دیگر نواحی عربستان، به‌ویژه در شهرها، اتحادیه‌اشراف در تأثیر و نفوذ حاکمیت نقشی قطعی داشت.

در قرن نهم، مهاجرت طولونیان^{۱۱۷} و جعفریان^{۱۱۸}، باعث شد که به‌خاطر موقعیت اصناف ثروتمند، یعنی قصابان و بازرگان غله، توازن قدرت برقرار شود و نوعی رشد و توسعه شبیه اوضاع و احوال غربی پدیدار شد. با این همه، در زمان حضرت محمد هم اهمیت و اقتدار سیاسی و نظامی فقط برای خانواده‌های اشرافی قریش مسلم بود. به همین دلیل هرگز دولت متشکل از اصناف پدید نیامد. سپاه بردگان که به وسیله سود سهام خانواده‌های مقیم در شهر نگهداری می‌شدند، پیوسته قدرت این خانواده‌ها را حفظ و از آنان پشتیبانی می‌کردند. بر همین سیاق، در شهرهای ایتالیای قرون وسطی نیز قدرت پیوسته در دست خانواده‌های شهسواری به‌عنوان گردانندگان قدرت نظامی قرار می‌گرفت.

اندیشه وجود یک انجمن که می‌توانست شهر را در یک واحد سازمان یافته متحد کند، در مکه موجود نبود. این امر در واقع بیانگر تفاوت مشخصه مکه با دولت‌شهرهای باستانی و کمون‌های ایتالیایی در ابتدای قرون وسطی است. به هر جهت، پس از همه بحث‌ها می‌توان گفت که، این شرایط عربستان - البته با حذف شاخصهای ممتاز و ویژه اسلامی یا جایگزینی آنها با قرینه‌های مسیحی - را می‌توان به‌عنوان نمونه دوره پیش از ظهور انجمن "گروه شهروندی مشترک" شهری تلقی کرد. این شرایط همچنین نمونه‌ای از شهرهای تجارتنی دریایی غربی را به دست می‌دهد.

تا آنجا که از اطلاعات معتبر برمی‌آید، در زیستگاههای شرقی و آسیایی با خصیصه اقتصاد شهری، معمولاً "تنها وسیله عمده فعالیت‌های دسته‌جمعی و سازمان یافته اهالی شهر، خانواده‌های توسعه یافته و انجمنهای حرفه‌ای بودند. فعالیت

۱۱۷. Tuluniden یا بنی طولون، اولین سلسله مستقل حکام و امرای مسلمان مصر، و نخستین سلسله فرمانروایان مصر که شام را به قلمرو خود ملحق کردند. این سلسله که از حدود ۲۵۴ تا ۲۹۲ هجری قمری در مصر و شام فرمانروایی کرد، به غلامی به نام طولون منسوب است [م. ۰]

دسته‌جمعی نتیجه اقدامات قشر بورگر (بورژوازی) شهری از نوع غربی آن نبود. البته گذارها و انتقالاتی جریان داشته، اما زیستگاه‌های بزرگی که گاه جمعیتی حدود صدها هزار و حتی میلیونها نفر را در خود جای می‌دادند، دقیقا "همین نقش را به عهده داشتند. در شورای قسطنطنیه^{۱۱۹} روم شرقی در قرون وسطی، نمایندگان حوزه‌های (محلات) شهری در واقع رهبران احزاب گوناگونی بودند که تامین هزینه مسابقات سیرک را به عهده داشتند. (همان طور که هنوز هم این مسأله در مورد مسابقه اسب‌دوانی در شهر سیه‌نای ایتالیا صادق است). شورش نیکا^{۱۲۰} به رهبری ژوستینین^{۱۲۱} محصول این گونه انشقاق محلی در شهر است. از سده‌های میانه اسلامی تا قرن شانزدهم، در شورای قسطنطنیه هم تنها بازرگانان، اتحادیه‌ها و اصناف هستند که به عنوان نمایندگان منافع بورگرها، در کنار انجمنهای صرفا "نظامی مانند پنی‌چری‌ها^{۱۲۲} و سپاهیان^{۱۲۳} و سازمانهای دینی علما و درویشان، پدیدار می‌شوند. با این همه، در قرن شانزدهم، هنوز هم شورای قسطنطنیه نماینده شهر نیست. همچنان که در اسکندریه روم شرقی، درکنار قدرت اشراف که متکی بر پشتیبانی راهبان ثابت‌قدم بودند و قدرت رقابت‌آمیز فرمانروا که وابسته به یک ساخلوی کوچک بود، هیچ نوع نیروی نظامی برای حوزه‌های خاص شهر وجود نداشت.

۱۱۹. Constantinopole، نام چهار شورای جامع کلیسای کاتولیک رومی که در شهر قسطنطنیه تشکیل یافت. اولین شورای قسطنطنیه دومین شورای جامع بود و به دعوت امپراتور ثئودوسیوس I در ۳۸۱ تشکیل شد. دومین شورای قسطنطنیه پنجمین شورای جامع بود و به دعوت امپراتور یوستی‌نیانو I در ۵۵۳ تشکیل یافت. سومین شورای قسطنطنیه ششمین شورای جامع بود، و به دعوت امپراتور قسطنطین IV در ۶۸۰ منعقد شد. چهارمین شورای قسطنطنیه هشتمین شورای جامع بود. این شورا به پیشنهاد امپراتور باسیلیوس I در ۸۶۹ منعقد شد [م.].

120. Nika

121. Justinian

۱۲۲. Janitscharen، گارد سلطان عثمانی در قرن ۱۴ تا ۱۹ میلادی [م.].

123. Sipahis

در درون حوزه‌های شهر فقط احزاب آشوبگر دو جناح رقیب " سبزها " و " آبی‌ها " بود که نمایندهٔ تشکیلات دارای رهبری بودند .

فصل ۲

شهر باختری

حقوق مالکیت و وضعیت حقوقی شخصی

شهر باختری قرون وسطایی^۱ با قرینه‌های آسیایی خود مفايرتهای بسیار دارد . این موضوع به‌ویژه در مورد شکل‌گیری شهر در شمال آلپ ، جایی که شهر غربی در بکرترین شکل خود رشد کرد ، صادق است . این گونه‌شهرها ، مثل شهرهای خاوری و آسیایی^۲ ، جایگاه یک بازار ، یک مرکز مبادله و تجارت و یک دژ نظامی بود . و صنفهای سوداگری و سازمان تعاونی افزارمندان در هر دو ناحیه دیده می‌شد که فقط باتفاوتهایی جزئی اقدام به تنظیم اساسنامه خود مبتنی بر خودیاری اعضا می‌کردند . علاوه براین ، شهر باختری باستانی و نیز قرون وسطایی – باکیفیت‌های ویژه^۲ دومی – دارای مزرعه‌های اجاره‌ای و اقامتگاههایی برای خانواده‌هایی بود که علاوه بر داشتن زمین موروثی خود در خارج از شهر ، اغلب داراییهای شهری قابل ملاحظه‌ای هم داشتند که مرتبا^۲ افزایش می‌یافت و دلیل این افزایش دارایی سود حاصله از مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی شهر بود .

1. Medieval occidental city

2. Asiatic and Oriental city

شباهتهای دیگری هم میان شهرهای شرق و غرب وجود دارد. شهر باختری قرون وسطی نیز به عنوان محافظ یا صاحب منصب عالیمقام، یک حکمروای^۳ سیاسی داشت. که در داخل حصارهای شهر به اعمال قدرت و حاکمیت می پرداخت. همچون بسیاری از مناطق جهان، در باختر نیز قوانینی که در مورد مالکیت زمین شهری به اجرا گذارده می شد، متفاوت از قوانین مربوط به زمین کشاورزی بود. جدا از پدیده های گذرا، در قرون وسطی میان قانون زمین شهری باختری و شهرهای دیگر نقاط جهان، تفاوت های اساسی نمایان بود. در اصل، مالکیت زمین شهری همیشه به طور نامحدود قابل انتقال و بی چون و چرا موروثی است یا تنها به یک اجاره زمین ثابت محدود می شود، در حالی که در خارج از شهر، به چندین جهت مالکیت زمین روستایی و پدیری در محدودیت قرار می گیرد: گاه به نفع روستا، گاه به نفع بازار و گاه به نفع هردو. این امر در آسیا و دنیای قدیم به آن شدتی که در شهرهای باختری قرون وسطی مرسوم بود دیده نمی شود، اما این اختلاف نسبی در قانون زمین، مایه تضادی مطلق در وضعیت حقوق فردی اشخاص نیز می شد.

شهر در هر دوره ای که پدیدار شده - چه در قرون وسطی، چه در دوران باستان، در خاور دور و یا نزدیک - به عنوان زیستگاهی همبسته، با مهاجرت ساکنان آن از خارج، نمایان شده. به این دلیل که شرایط بهداشتی شهر در سطح پایینی بود، فقط از طریق جذب مهاجرین جدید، شهر می توانست به حیات خود ادامه دهد.^۴

3. Lord

۴. البته وبر تلاش داشته این واقعیت را شرح دهد که شهر در گذشته یک "گروه شهروندی مشترک" خودکفا نبوده، چرا که بیشتر مردمی که می مردند، در شهر متولد نشده بودند. در واقع، به ندرت در آثار وبر می توان به اندکی رفتار ناآگاه عوامانه برخورد کرد که باعث گمراهی در بررسی شود. یقیناً "شرایط بهداشتی طبقات پایین شهر دوران باستان و سده های میانه نامطلوب بود - گوا اینکه شرایط بهداشتی طبقات بالا نیز چنین بود. ضمناً "سرچشمه نظریه بیماری فقط یک پدیده قرن نوزدهم است. بازخوان پیچیده عوامل اجتماعی و نیز عوامل اقتصادی در شهر به واسطه میزان تغییرپذیر تولد - مرگ، مهم است. علاوه بر این نباید فراموش کرد که میزان

از این رو، همیشه ساکنان یک شهر از طبقات و تیپهای اجتماعی بسیار گوناگونی بوده‌اند. نامزدهای عهده‌دار امور اداری که با آزمون در نظر گرفته می‌شدند و در اثر آمیزش با توده‌های بی‌سواد، به عنوان مردمان پست و کارورز در مشاغل ناپاک در آسیای خاوری، خوار شمرده می‌شدند. بسیاری از گونه‌های کاست در هند، فعالیت‌های خود را در کنار یکدیگر دنبال می‌کردند. خویشاوندیهای خونی که در یک طایفه سازمان یافته بود، توأم با افزارمندان بی‌زمین، در خاور نزدیک پدیدار شد. در دوران باستان، مردمان آزاد، بردگان وابسته، و بندگان در کنار نجبای زمیندار، کارگزاران حقوقی آنان و گماشتگانشان، حضور داشتند. و در شهر اولیه قرون وسطی، کارگزاران شهباز و سربازان مزدور، کشیشها و کاهنهارو در روی یکدیگر بودند.

ترکیب تیپهای اجتماعی در شهر نه‌تنها ناشی از این واقعیت است که همه گونه‌های مانورها^۵ در شهر قرار داشتند، بلکه خود شهر نیز به عنوان یک کل، می‌توانست متعلق به مانور یک ارباب (لرد) باشد. از این رو، در شهر حتی فعالیت‌هایی چون امر مرمت و بازسازی و محافظت از دیوارها را می‌شد به واسال‌های قلعه یا از راه اجاره دادن قلعه به دیگر اشخاص صاحب امتیاز قانونی واگذار کرد.

تمامی این امور با تغییری اجتناب‌ناپذیر در منزلت اجتماعی شهروندان رواج داشت؛ همان طور که در نواحی مدیترانه‌ای در دوران باستان با شدت و به میزایی خفیفتر، در مورد شهرهای ابتدای قرون وسطی و روسیه تا زمان کنونی، حتی پس از آزادی از قید سرفها، صادق بود. یقیناً "همه جا تفاوت‌هایی در قشر بندی اجتماعی افرادی که از خارج شهرها به داخل آن روانه می‌شوند، وجود داشت. برای مثال، در هند ظهور فعالیت‌های شهری ویژه لزوماً منتهی به شکل‌گیری کاست‌هایی می‌شد که در واقع خاص شهر نبودند. در خاور نزدیک، در دوران باستان، در ابتدای قرون وسطی و در روسیه، به‌ویژه پیش از رهایی سرفها از قید بندگی، ظهور قشر شهری به طور جداگانه، طی مراحل صورت گرفت.

تولد طبقات بالا گرایش به پایین آمدن داشت، در حالی که میزان مرگ طبقات پایین

گرایش به افزایش داشت [م. ۱]

۵. Manor [= دستکرد، سنیوری].

در واقع ، قشر وسیعی از افراد مقیم در شهر به عنوان غیر آزاد یا بنده به ارباب خود عوارض می پرداختند ، هر چند این امر در ابتدا جنبه قانونی نداشت . آنان همراه با افرادی که از نظر حقوقی آزاد بودند ، طبقه خرده بورژواهای مستقل اقتصادی را تشکیل می دادند . این واقعیت که شهر بازاری بود با فرصتهای نسبتاً دایمی برای اندوختن پول از راه مبادله و تجارت ، بسیاری از اربابان (لردها) را وسوسه و وادار می کرد تا از سرفها و بندگان خود نه به عنوان کارگران خانهها و مؤسساتشان ، بلکه با تربیت آنان به عنوان افزارمندان یا پیشه‌وران خرده پا ، بهره‌کشی کنند . به آنان به چشم درآمدهای اولیه خود نگاه می کردند و به تدریج (همچنان که در دوران باستان صورت گرفت) آنان را با سرمایه کار تجهیز کرده به آنها اجازه می دادند تا به ازاء آزادی خود به گذران زندگی در شهر بپردازند . به همین دلیل ، این امکان وجود داشت که در بناهای عمومی آتن ، بتوان بردگان و آزادگانی را یافت که در مقابل دستمزدی که برای کار دریافت می کردند ، به کار گماشته می شدند . در دوره استیلای رومی ، افراد آزاد و غیر آزاد که به عنوان خدمتکاران خانه^۶ ارباب (لرد) یا به عنوان بورژواهای خرده پا برای بازار منحصر به فرد^۷ کار می کردند ، به طور مستقل در کنار یکدیگر در مبادله و تجارت حضور داشته و متعلق به یک "گروه شهروندی مشترک" واحد بودند . امکان دستیابی یک فرد به آزادی ، باعث تشدید فعالیت اقتصادی خرده بورژواهای غیر آزاد می شد .

تصادفی نیست که در دوران باستان و در روسیه ، بخش اعظم ثروت اولیه از راه مدیریت خردمندان^۶ مبادله یا تجارت حاصل می شد که در دست آزادگان متمرکز بود . در دوران باستان ، همچنان که در روسیه ، شهر باختری مکانی بود که در آن ، صعود از مرحله بندگی به مقام آزادی از راه دارایی مالی امکان پذیر بود . اهمیت این پدیده در شهر قرون وسطی حتی بیشتر می شد و بخصوص در شهر قاره‌ای^۸ ، که در آن هرچه

۶. *instmen* ، کارگران دم دست که در خانه ارباب ازدواج کرده و زندگی می کردند .
General Economic History, P.90 f .
 نقل از :

7. *merx Peculiaris*

۸. "Continental City" ، شهر اروپایی واقع در خشکی - و نه بندرو غیره [م .]

"گروه شهروندی مشترک" قدیمتر بود، این امر بیشتر صادق بود. در چنین مکانی، بورژواهای شهر با آگاهی کامل این سیاست را اتخاذ کرده بودند که از میان همه امکانات پیشرفت مدنی شناخته شده خواهان دستیابی به آزادی بودند.

در دوران نخستین، به دلیل امکانات اقتصادی فراوان شهرها، سود سرشاری برای ساکنان تضمین شده بود. تسهیلاتی در امر مهاجرت فراهم شده بود که دلیل آن افزایش فرصتهای فروش و کسب بود. نوعی اشتراک منافع میان شهرنشینان به منظور پیشگیری از این امکان پدید آمد که هریک از بندگان به محض اینسکه در شهر کامیاب می شد، ناچار از اخراج یا قبول خدمت تحمیلی از سوی اربابش نشود، البته اگر به دلیل دیگری وادار به پرداخت قدیّه اجباری از سوی او نمی شد. این مورد بارها از سوی نجبای سیلزی^۹ در قرن هجدهم و به وسیله روسها، حتی در قرن نوزدهم اعمال شده است. از این رو، شهرنشینها حق نقض کردن قانون اربابی را غصب کردند و این اقدام در مقایسه با شهرهای دیگر در واقع انقلابیترین بدعت گذاری در شهرهای باختری قرون وسطی است.

در شهرهای شمالی و مرکزی اروپا مردم بر این باور شدند که: "هوای شهر انسان را آزاد می کند." طول مدت متفاوت بود، اما همیشه پس از مدت نسبتاً کوتاهی ارباب (لرد) یک برده یا بنده، این حق را که برده را وابسته و تابع قدرت خویش کند از دست می داد؛ و این امر در مراحل گوناگون انجام می گرفت. در واقع، اغلب اوقات شهرها ناچار بودند متعهد شوند که افراد غیر آزاد را نپذیرند و هنگامی که امکانات اقتصادی محدود می شد، چنان ممنوعیتهایی با حسن استقبال شهر هم روبرو می شد. به هر صورت، علی رغم چنان استثنائاتی، اصل آزادی به عنوان یک قاعده، حکمفرما بود. از این رو، تفاوتهای مبتنی بر مرتبه و سلک، حداقل تا آنجا که این تفاوتها متکی بر بندگی و آزادی بود، در شهر ناپدید می شد. از طرف دیگر، در شمال اروپا،

۹. Silesia [آلمانی شلزی]، ناحیه ای در شمال اروپای مرکزی، دارای اهمیت تاریخی و اقتصادی که بعد از جنگ جهانی دوم تقریباً به تمامی، جزء لهستان جنوبی و جنوب غربی می باشد، اما قسمتهای کوچکتری از آن نیز جزء چکسلواکی و آلمان شرقی است. قبلاً "قسمت اعظم سیلزی جزء پروس آلمان بود" [م. ا.]

در بسیاری زیستگاههای مدنی که در اصل متکی بر برابری سیاسی داخلی ساکنان و انتخابات آزاد کارگزاران شهرداری بود، یک قشر اشرافی رشد کرد.

همچنان که تفاوتها بر حسب سلکهای قرون وسطایی کاهش می‌یابد، نوعی تفکیک منزلت جدید با پیدا شدن خانواده‌های اشرافی پدیدار می‌شود که مقام را با تکیه بر استقلال اقتصادی و قدرت داشتن بر یا در مقابل دیگر بورگرها، به انحصار خود در می‌آورند. علاوه بر این، از آغاز، در بسیاری از شهرهای ثروتمند شمالی و نیز جنوبی (به انضمام شهرهای آلمانی) همانند دوران باستان، شهسوارانی پدیدار می‌شوند که هر یک دارای یک اصطبل هستند. (امروزه ما از "اصطبل مسابقات" سخن می‌گوییم، چرا که فرض بر این است که از این محل به منظور شمشیربازی سواره در قرون وسطی استفاده می‌شد). این گونه شهسواران یا "نگهبانان دژ" به موازات بورگرهای معمولی، شامل نجبای شهر نیز می‌شدند و قشربندی بر حسب منزلت اجتماعی پدیدار شد.

به هر صورت، این امر مواجه با پیشرفت دیگری بود که بر همانندی منزلت شهروندان، قطع نظر از اینکه آنان به عنوان نجبا یا قشر دیگری تفکیک می‌شدند، می‌افزود - و این کشاکش فزاینده‌ای بود با اشرافیت خارج از شهر. در اواخر سده‌های میانه، حداقل در اروپای شمالی، اشرافیت شهر در سود اقتصادی شریک بود و همراه با اصناف در حکمرانی شهرداری تشریک مساعی می‌کرد - در این مورد به‌ویژه زیاد پافشاری می‌شد. با این همه، "طبقه" نجیب زاده "ی این اشرافیت مدنی از سوی طبقه" نجیب‌زاده" شهسواری دهات به رسمیت شناخته نمی‌شد. علاوه بر این، اشرافیت شهری منکر صلاحیت مراسم شمشیربازی و قوانین کلیسایی بود. همچنین ازدواج و اعاده ملک و اسال متوفی به ارباب یا دولت در صورتی که و اسال وارثی نداشته باشد (که در مورد دوم فقط با استثنای نادر برای بورگرهای ممتاز شهرهای سلطنتی آلمان وجود داشت) به رسمیت شناخته نمی‌شد. در جوامع گسترده‌تر، نیروهای قدرتمندی وجود داشتند که می‌خواستند شهر را به عنوان یک کل به صورتی متعادل و هماهنگ درآورند. علی‌رغم تفاوت‌های داخلی شدید درون شهر، این تمایل به طور کلی از اولویت خاصی برخوردار بود.

در اواخر قرون وسطی و آغاز قرون جدید، شهرهایی که همچون شهرهای ایتالیا

دولت‌شهرهای سلطنتی مطلقه نشدند، تقریباً "همگی - ایتالیایی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی - زیر سلطه شورای اشرافیت شهری یا اتحادیه‌ای از بورگرها قرار داشتند. این سلطه که علیه خارجی‌ان بود، حالت انحصاری داشت، اما در مورد افراد درون شهر، بر سلطه اشخاص متنفذ نیز دلالت می‌کرد. این امر حتی در مواردی صادق بود که این بزرگ‌زادگان همچنان که از ابتدای قدرت گرفتن صنف متداول بود، ناچار بودند که به طور صوری در یک صنف عضویت داشته باشند.

قطع پیوندهای منزلت با نجیب‌زاده روستایی، فقط در اتحادیه‌های مدنی اروپای شمالی به شکل نسبتاً کاملی انجام شد. در جنوب اروپا و به طور عمده در ایتالیا، وقتی که با فزونی گرفتن قدرت شهرها، نجبای روستایی اقامت شهری را برمی‌گزیدند، عکس این امر روی می‌داد. این مورد اخیر هم، به شکلی گسترده در دوران باستان پدیدار می‌شود، هنگامی که شهر اصل خود را دقیقاً به مثابه جایگاه طبقه نجیب‌زاده می‌یابد. از این رو، شهر دوران باستان و تا حدی شهر اروپای جنوبی سده‌های میانه، به مثابه مرحله انتقال بین شهرهای اروپای شمالی و شهرهای آسیایی می‌باشند.

علاوه بر این تفاوتها، کیفیت ممتاز نمونه یک شهر مدیترانه‌ای دوران باستان، در اتحادیه نهادی بورگرها نیز وجود داشت که به اعضای شاخص ویژه اعطا می‌شد. در این مورد، شهرنشین تابع یک قانون عمومی بود که آن را در چارچوب صنفی از "اتحادیه حقوقی" قرار می‌داد. تا آن جا که شناخته شده، این "پولیس" یا "کمون" خود فرمان حقوقی در نواحی دیگر، جز در شهرهای باختری و مدیترانه‌ای، فقط به طور ابتدایی موجود بوده. با این همه، چنین پولیس‌هایی مشخصه نواحی مدیترانه، فنیقیه و فلسطین در دوره نبردهای اتحادیه سوگند خوردگان اسرایلی با طبقه نجیب‌زاده شهری کنعانی نیز بود. شاید بتوان چنین نمونه‌هایی را در برخی شهرهای تجاری دریایی در نواحی دیگر و در زمانهای دیگر هم یافت. در شهرهای سیاهپوستان فانتی^{۱۰} در ساحل طلا^{۱۱}، همان طور که به وسیله کرویک شانگ^{۱۲} و سپس از سوی

10. Fanti Negroes

۱۱. Gold Coast، مستعمره و تحت‌الحمایه سابق بریتانیا، در افریقا، کنار ساحل

پست ۱۳ توصیف شده، "شورا" بی تحت سرپرستی یک پادشاه شهر، به عنوان نخستین فرد در میان اقران پدیدار شده است. اعضای شورا عبارت بودند از: (۱) کابوسیرها ۱۴، یا سرپرست خانواده‌هایی که ثروت و آداب پسندیده معاشرشان در اجتماع (مهمان - نوازی و جلوه‌گری) آنها را متمایز می‌کرد؛ (۲) پیشگامان منتخب بخشها که همچون اتحادهای نظامی، با انتخاب سرپرستها و ریشسفیدان به طور کاملاً "مستقل از یکدیگر و اغلب در کشمکش با هم، سازمان داده می‌شدند؛ (۳) کارگزاران پولیس موروثی (پورینه ۱۵) نگهبانان شهر که دادگاه و اداره شهر را نیز در اختیار داشتند. مراحل ابتدایی مشابه در تشکیل یک پولیس یا کمون ممکن است بارها در آسیا و افریقا نیز پدیدار شده باشد. با این همه، هیچ نشانی از حقوق قانونی "شهروندی" شناخته نشده است.

اخوت (برادری) و شکل‌گیری پولیس

شهر کاملاً "رشد یافته" دوران باستان و سده‌های میانه بیش از هر چیز دیگر، به عنوان یک انجمن برادری تشکیل و تعبیر شده ۱۶ بود. از این رو، این شهرها علی‌القاعده، دارای یک نماد دینی برابری بودند که نمایانگر آیین جمعی زیستن و

عاج واقع شده. مشتمل بود بر مستعمره فرمانگزار ساحل طلا، توگولند بریتانیا سرزمینهای تحت‌الحمایه آشناتی و سرزمینهای شمالی. در سال ۱۹۵۷ کشور غنا از آن تشکیل یافت [م].

12. Earl F. Cruikshank, *MOROCCO* (Philadelphia: 1935).

13. Albert Herman Post *Grundriss der ethnologischen Jurisprudence* (Leipzig: Schwartz, 1894-5) and *Afrikanische Jurisprudence* (Leipzig: Oldenburg, 1887).

14. *Kabossirs*.

15. *Pyrrine*

۱۶. بررسی کلاسیک درباره نهاد های اداری و دینی شهرهای یونان و روم دارای چنین مشخصاتی است: *Fustel de Coulanges, The Ancient City* (Garden City: Doubleday, 1956).

همبستگی بورگراست . معمولاً " یک شهر خدا یا شهر مقدس وجود داشت که در دسترس بورگرها بود . چنان نمادهایی حتی در چین هم پیدا می‌شد (اغلب کارگزاران عالی‌رتبه در حد خدایی پرستیده می‌شدند) ، با اینکه در چین نماد الوهیت‌ها ، معبد اصلی شهر را حفظ می‌کرد .

در باختر ، اختیار و اداره دارایی با انجمن شهر بود . این امر خلاف آن چیزی است که در نواحی دیگر اعمال می‌شده ، همان‌طور که در مورد منازعهٔ اصحاب علی (بازماندگان حضرت علی (ع) ، چهارمین خلیفه) با "گروه شهروندی مشترک" حاکم بر "بوستانهای فدک ۱۷" نیز توضیح داده شد ، منازعه‌ای که نخستین امکان را برای جدایی اقتصادی شیعه فراهم آورد . این منازعه کشمکش بر سر مالکیت خانوادگی یا "گروه شهروندی مشترک" بود . "گروه شهروندی مشترک"ی که خلیفه تحت نام آن ادعای مالکیت زمین می‌کرد ، یک "گروه شهروندی مشترک" اسلامی بود ، نه یک "گروه شهروندی مشترک" سیاسی از نوع مکه - درواقع دومی اصلاً وجود نداشت . اما در باختر ، اتحادیهٔ سیاسی ، خود به عنوان مالک دارایی پدیدار می‌شود . نمونه‌ای از این نوع مالکیت ، کمون‌های زیستگاه‌های شهری بود که شاید در نواحی دیگر و حتی در "گروه‌های شهروندی مشترک" روستایی نیز وجود داشته است . به طور مشابه ، گرچه شاهزاده‌ها (پرنس‌ها) گاهی اوقات منابع مالیاتی شهری داشتند ، اما در عین حال "گروه شهروندی مشترک" شهری دارای یک ساختار مالی واحد در دوران باستان و سده‌های میانه نیز بود . در نهایت فقط شکل بسیار ابتدایی چنین ساختاری در نواحی دیگر پدیدار می‌شود . در میان دلایلی که نشانهٔ آزادی خاص شهرنشینان در شهر مدیترانه‌ای نسبت به شهر آسیایی است ، مهمترین دلیل ، غیبت کاست جادویی و جان‌گرایانه ۱۸ و قید و بندهای خویشاوندی است . شکل‌گیریهای اجتماعی مانع از ترکیب و به هم آمیختن ساکنان شهری در یک گروه متجانس است . در چین ، ساخت اجتماعی ، مبتنی بر خویشاوندی برون همسری و درون قبیل‌های بود ؛ در هند - از زمان

17. "Gardens of Fadak"

۱۸ . Animism (= جان‌گرایی ، همزادگرایی ، همزاد آیینی ، جانگری) ، باور به این که هر پدیدهٔ طبیعی نمودگار نیرو یا جانی غیبی است [م . ا]

پیروزی پادشاهان پدر سالار و برهمن‌ها - کاست برون همسری با تابوهای انحصاری خود از به هم آمیختن ساکنان شهر در یک گروه صاحب منزلت که در آن، افراد از برابری حقوقی و اجتماعی بهره‌مند باشند، جلوگیری می‌کرد. به دلیل نیرومندی تابوهای کاست انحصاری در هند در مقایسه با چین، حتی وجود چنین امکانی، بعید می‌نمود. علاوه بر این، هند از جمعیتی برخوردار بود که ۹۰ درصد آن را روستاییان تشکیل می‌دادند، در حالی که در چین، شهر دارای اهمیت بیشتری بود. همان‌طور که ساکنان هند هیچ‌گونه امکانی برای انجام نیایش عمومی و گستردن سفره‌های آیینی ۱۹ عمومی نداشتند، چینی‌ها نیز به سبب سازمان خویشاوندی خود، هیچ فرصتی برای انجام این مراسم به دست نمی‌آوردند، به‌ویژه که پرستش نیاکان در چین از هر نیایش دیگری مهمتر بود. البته تنها مردمی چین وابسته به قیود تابویی چون هندیان و (در حدی بسیار کمتری یهودیان) تا آن جا پیش رفته بودند که حتی وعده غذای خصوصی "گروه شهروندی مشترک" را طرد کنند. به هر صورت، در هند این مورد به حدی مسأله آفرین بود که حتی یک نظر گذرای یک فرد خارج از کاست، برای بی حرمت کردن آشپزخانه کافی می‌نمود.

با این همه، این امر در دوران باستان نیز صادق بود که مجموعه مراسم مربوط به خانواده همان اندازه دور از دسترس بود که آیین پرستش نیاکان چینی‌ها. شواهد تاریخی گواه آن است که یک عامل اصلی (واقعی یا خیالی) در استقرار "گروه شهروندی مشترک"، همانا جایگزین مراسم سفره آیینی ۱۹ عمومی شهر یا پریتانیوم ۲۰ به جای مراسم خانواده است. ۲۱ مراسم سفره عمومی پولیس، در اصل برای شهر مراسمی ضروری بود، چرا که این مراسم نمادی بود از نهاد "گروه شهروندی مشترک" خانواده‌های شهری به عنوان پیامد اخوت آنان.

پولیس دوران باستان از نظر اداری و شغلی اساساً "مبتنی بر سازمان خانوادگی

19. Communal Cult meals

20. Prytaneium

۲۱. این نظریه اصلی فوستل دوکولانز است. مراسم Synoikia هنوز هم در یونان، در ایام تاریخی جشن گرفته می‌شود.

بود. برخی پولیس‌ها که به دلایل صرفاً " محلی از نظر مقام برتر از دیگران بودند، بر "گروه‌های شهروندی مشترک" موروثی (حداقل به طور فرضی) تکیه داشتند. چنان "گروه‌های شهروندی مشترک" از انجمن‌های آیینی، انحصاری و در برابر عوامل بیرونی شدیداً بسته، تشکیل می‌شد. یک واقعیت عمده و مهم آن بود که در ذهن اعضای چنان انجمن‌هایی، شهرهای دوران باستان، جوامعی با اراده آزاد بشمار می‌آمد. در واقع این انجمن‌ها کنفدراسیون‌هایی بودند از گروه‌های تقریباً "هم‌خون و از نظر خصوصیات قومی دارای خصیصه نظامی. گروه‌های ترکیب‌کننده این کنفدراسیون‌ها، بعدها به طور نظام‌یافته در چارچوب تقسیمات مدنی با ماهیت اجرایی و فنی، تجدید سازمان شدند. از این جهت، شهرهای دوران باستان نه تنها ساختارهایی مقدس و بسته در برابر نیروهای بیرون از آن بود، بلکه از نظر درونی نیز برای هر کس که متعلق به خانواده‌های هم‌پیمان نبود، یعنی در واقع برای توده مردم، بسته بود. درست به همین دلیل، در درجه نخست، این شهرها انجمن‌های آیینی و انحصاری را تشکیل می‌دادند.

کنفدراسیون‌های خانواده‌های نجبا در شهرهای اروپای جنوبی در آغاز سده‌های میانه، نه انحصاراً، اما عمدتاً در شهرهای تجاری دریایی، دقیقاً " نمایانگر شهر دوران باستان بود. در درون دیوارهای شهر، هر خانواده نجیب زاده دژ خاص خود را داشت، و در غیر این صورت، در دژ دیگران سهم می‌شد، که در این صورت (مانند شهر سیه‌نا)، نحوه استفاده از آن به تفصیل تنظیم شده بود. ستیز میان خانواده‌ها با شدتی همسان در درون و بیرون شهر اوج می‌گرفت و بسیاری از قدیمی‌ترین حوزه‌های مدنی (برای مثال آلبرگی)، احتمالاً "حوزه‌هایی از این نوع با حاکمیت فئودالی بودند. با این همه برخلاف آنچه که در دوران باستان مشاهده می‌شود، هیچ بازمانده‌ای از منع آیینی و دینی خانواده‌ها، چه علیه افراد داخل و چه علیه افراد خارج از خانواده‌ها وجود نداشت. این امر نتیجه منطقی وقایعی تاریخی است که در شهر انطاکیه ۲۲ سابقه دارد و در رساله پولس رسول به غلاطیان ۲۳، دقیقاً بدان

۲۲. Antioch، باستانی آنتیوخیا، شهر قدیم سوریه و کنونی ترکیه، این شهر را سلوکوس اول بنا کرد و به نام پدرش آنتیوخوس نامید. در ۶۴ ق.م. پومپیوس آن را

اشاره شده است. در آن جا، پطرس "مراسم دینی" دادن غذای "گروه شهروندی مشترک" به برادران دینی نامختون را سرپرستی می‌کرده. در شهر دوران باستان نیز مراسم دینی انحصار طلبی کم کم ناپدید می‌شد.

پلب‌های بی‌طایفه برابری تشریفاتی در اصل را به پایان بردند. در قرون وسطی، و به طور عمده در شهرهای اروپای شمالی و مرکزی، طایفه‌ها از ابتدا ضعیف بودند و پس از مدتی کوتاه، اهمیت خود را به عنوان عناصر تشکیل دهنده شهر بکلی از دست دادند. بدین‌سان شهرها تبدیل به کنفدراسیون‌هایی از بورگرهای منفرد (مالکان‌خانه) شدند. در واقع، حتی در امور غیر مدنی هم انحصار بورگرها تمامی اهمیت عملی خود را در "گروه شهروندی مشترک" شهری از دست داد.

پیشتر یادآوری شد که ساکنان پولیس دوران باستان به‌طور فزاینده‌ای میل داشتند که به یک "گروه شهروندی مشترک نهادی شده"^{۲۴} تبدیل شوند. حتی در دوران باستان نیز مفهوم "گروه شهروندی مشترک" به تدریج از مفهوم "دولت" متمایز شد. یقیناً این امر فقط با پیوستن و ادغام در دولتهای بزرگ رومی و هلنی روی می‌داد که "گروه‌های شهروندی مشترک" شهر را از استقلال سیاسی‌شان محروم می‌کرد. در مقایسه، شهر قرون وسطی از آغاز موجودیت خود، گونه‌ای "کمون" بشمار می‌آمد، صرفنظر از اینکه مفهوم حقوقی بنگاه صنفی تا چه حد از وضوح ممکن بود به ذهن

گرفت و انطاکیه بزرگترین و مهمترین شهرهای آسیای روم و کرسی ایالت آسیای روم شد. انحطاط آن از دوره ساسانیان آغاز شد. انطاکیه در تاریخ مسیحیت، به سبب شوراهای دینی که در آن جا تشکیل شده، اهمیت دارد. در آن جا بود که پیروان عیسی برای دفعه اول مسیحی خوانده شدند (اعمال رسولان، انجیل، ۱۱، ۲۶). انطاکیه یکی از سه بطرک نشین قدیمی و مقر بطرک‌های ملکاییه، مارونیه و یعاقبه است. انطاکیه کنونی فقط قسمت کوچکی از انطاکیه قدیم است [م.].

۲۳. Galatians، انجیل مقدس، رساله پولس رسول به غلاطیان، ص: ۳۰۵ - ۳۰۷ [م.]

۲۴. وبر در این مورد، این اصطلاح را به مفهوم آگاهانه تشبیت شده یا آزادانه اراده شده "یا عمدی"، بکار گرفته است.

متبادر شود.

موانع جادویی در برابر رشد مدنی خاور زمین

در محرمات (تابوی) باختر زمین، موانع بازدارنده‌ای چون کاست‌های بسته ناحیه استوایی هند وجود نداشت. پرستش نیاکان و توت‌م و پشتیانان جادویی کاستی مربوط به سازمان طایفه، که از دگرگونی و تبدیل نهاد اخوت (برادری) به بنگاه صنفی مدنی در آسیا پیشگیری می‌کرد، نیز مرسوم نبود. اثرات توت‌میسیم و انجام امور به روش اخلاقی مربوط به طایفه درون همسری، مدتی دراز به گونه‌ای تثبیت شده و مؤثر، دقیقاً "در مکانهایی باقی ماند که انجمنهای شهری و سیاسی - نظامی در ابعاد گسترده، هرگز در آن رشد نکرد. تنها بقایایی از توت‌میسیم در دینهای دوران باستان بر جای ماند. تا آن جا که این بازمانده‌ها به طور مشخص دینی نباشد، در تعیین دلایل وجودی ابهام وجود دارد. نامنویسی در لژیون‌های خارجی، شرکت در فعالیت‌های ماجراجویانه و دزدی دریایی در دوره قدیم، ماجراهای نظامی و استقرارهای استعماری بسیار زیاد قاره‌های و ماوراء بحار، می‌بایست به‌طور اجتناب‌ناپذیر اشخاص را درگیر انجمنهای خصوصی ثابت و یا با بیگانگان قبیله‌ای یا حداقل طایفه‌ای کرده باشد. چنان تجربه‌هایی ناگزیر می‌بایست بر جمود جادویی انحصارطلبانه طایفه‌ای سرپوش می‌گذاشت. همان طور که در سنت تأیید شده، اگر تمایزات طایفه‌ای، همه جا به طور تصنعی، با تقسیم "گروه‌های شهروندی مشترک" نوبنیاد به "طایفه‌ها"، انجمنها و واحدهای قومی نو، نهاد دوباره‌ای می‌یافت، درواقع، دیگر اثری از انجمنهای طایفه‌ای نبود، بلکه آنچه بر جای می‌ماند، سازمانهای نظامی پولیس بود که هم‌اکنون بنیان وحدت را فراهم می‌آورد.

می‌توان فرض کرد که در شمال اروپا هم عوامل مشابهی در این امر دخالت داشته‌اند. یک قرن شگفتیهای جنگ پیروزمندانه و سلطه‌جویانه توتون‌ها ۲۵ هم قبل و

۲۵. Teutons = ژرمن‌ها، ضمناً "شهبواران توتونی یا فرقه آلمانی شهبواران، عنوان یک سازمان مذهبی و نظامی ژرمنی که در ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ در طی محاصره عکا در سومین جنگ صلیبی، از روی سازمان شهبواران پرستشگاه و شهبواران مهمان نواز

هم در طول دوران مهاجرت‌های افراد، نام‌نویسی آنان در لژیون‌های بیگانه و لشکر-کشی‌های ماجراجویانه آنان زیر نظارت رهبران برگزیده خودشان، لزوماً باید موانع چندگانه‌ای را علیه تشدید بندهای توتمی و تابویی، شکل داده باشد. بر اساس داده‌هایی که ما درباره قبیله‌های توتونی در دست داریم، زیستگاهها از نظر شکل حقیقی یا افسانه‌ای خود مناسب با وضع طوایف ساخته می‌شده است. به هر جهت انجمن نظامی و لجستیکی "بخشهای قضایی ۲۶"، شورای مخفی به عنوان مدیریتی متکی بر وضع مالیاتها، و بعد، رابطه پیرو بودن و واسال شاهزادگان بودن را باید عناصر تعیین کننده در ساخت شهر، بدانیم و این عوامل بیش از قید و بندهای جادویی خانواده بسط یافته‌ای که شاید به سبب همان شرایط محیطی هرگز به رشدی کامل دست نیافت، در این نواحی بر جای ماند.

مسیحیت، دین این مردمی شد که در تمامی سنت‌هایشان دچار تکانی ژرف شده بودند. در واقع، می‌توان گفت، که دقیقاً به سبب ضعف یا غیبت این گونه موانع جادویی و تابوها بود که مسیحیت توانست آنچنان اهمیت یابد. مسیحیت خود عنصر غایی در تباهی ویژگی دینی طایفه‌ها بود. نقشی که "گروه شهروندی مشترک" روحانی در سازمان مدیریت سیاسی شهر قرون وسطی ایفا می‌کرد و اغلب هم نقش بسیار مهمی بود، تنها یکی از نشانه‌های بسیار زیاد تأثیر شاخص مسیحیت در از هم پاشیدن انجمن‌های طایفه‌ای بود که به طور اساسی در پی‌ریزی شهر قرون وسطی مهم می‌نمود. در مقایسه با این مورد، تمام تاریخ کشمکش‌های درونی حکومت خلفا نشان می‌دهد که

تشکیل یافت که اعضای آن از اشراف بودند. در قرن ۱۳ میلادی فرقه به اروپای شرقی منتقل شد و در ۱۲۲۶ به جنگ با پروس که در آن زمان بت‌پرست بود، خوانده شد [م. م.]

۲۶. hundreds، بخشهای کوچک قضایی را در زبانهای ژرمن و رومی، "یک هندرد" می‌گفتند. ریشه و منشاء این واژه برای آن منظور، مبهم و نامعلوم است و شاید مأخوذ از نهادهای بسیار کهن ملل ژرمن و سیستم عدد نویسی ایشان باشد که با دستگاه شمار علمی امروز فرق داشته است. قدیمترین معنای این واژه که در زبان آلمانی امروز آن را هوندرت می‌نویسند یک واحد "یکصدویست نفری" از آدمها بوده است [م. م.]

دین اسلام هرگز بر قیدوبندهای روستایی انجمنهای طایفه‌ای و قبیله‌ای عرب چیره نشد، اما دین به عنوان بخشی از نیروهای نظامی فاتح با ساخت طایفه‌ای و قبیله‌ای، همراه شد.

از هم گسیختگی طایفه‌ها به عنوان زمینه شکل‌گیری اخوت (برادری)

در هر جایی که شهر پیدا شده، اساساً به مفهوم بازسازی زیستگاه مردمی بوده که بیشتر نسبت به این مکان بیگانه و ناسازگار بوده‌اند. در جنگهای چینی، بین‌النهرینی، مصری و گاه حتی هلنی، شاهزادگان شهرها را بنیاد نهاده و نه تنها کوچندگان داوطلب بلکه دیگران را نیز بر اساس تقاضا و امکان، برای کار اجباری به آن جا منتقل می‌کردند. این امر بیشتر در بین‌النهرین رخ می‌داد، چرا که کوچندگان اجباری در آن محل، در ابتدا ناگزیر از حفر کانالهای آبیاری بودند، زیرا این امر امکان ایجاد شهر در کویر را به وجود می‌آورد. شاهزاده با تشکیلات کارگزاری و کارگزاران اداریش، ارباب و کارفرمای مطلق شهر باقی می‌ماند. این نوع حکمروایی، مانع از پیدایش هرگونه انجمن فراگیر اجتماعی می‌شد، یا به بیان بهتر، فقط به انجمنهای در سطح ابتدایی، فرصت پدیدار شدن می‌داد. افراد در ناحیه‌ای که غالباً از قبیله‌های جدا همسری بر جای مانده بود، با هم اسکان داده می‌شدند^{۲۷} و در صورتی که به این امر اقدام نمی‌شد، تازه واردان، اعضای انجمنهای طایفه‌ای و محلی پیشین خود باقی می‌ماندند. شهروند مقیم در چین، به طور طبیعی به "گروه شهروندی مشترک" روستایی بومی خود تعلق داشت. همین‌طور قشر وسیعی از ساکنان غیر هلنی ناحیه خاور هلنی هم دارای این پیوند بودند. علاوه بر این، افسانه مکتوب در "عهد جدید"، زادگاه فرد نصرانی پیرو عیسی را بیت‌الحم (محل پرستش خدا) می‌داند، چرا که خانواده پدر (بنا به گفته هلیاندر) آن ناحیه را سرزمین موعود و موروثی خود می‌انگاشتند. از این رو، بر اساس این افسانه، باید این فرد را جزء آن محل بشمار آورد. تا همین اواخر، دهقانان روسی نیز که به شهر مهاجرت کرده بودند، وضعیت مشابهی داشتند؛ آنان همچنان که حق مالکیت خود را بر زمین حفظ می‌کردند، بنا به تقاضای "گروه

۲۷. اخراج یهودیان بابلی فقط یک مورد مهم و خاص از این مسأله است.

شهروندی مشترک" روستا، وظیفه خود را در سهیم شدن در کار روستایی نیز به عهده داشتند. در چنین شرایطی، هیچ‌گونه حق مدنی وجود نداشت، بلکه فقط وظیفه سنگین و انجمن انحصاری افراد مقیم شهر برقرار بود. اتحاد و آمیزش جوامع شهری هلنی مبتنی بر گروه‌های طایفه‌ای بود. بر اساس سنت، بازسازی شهر اورشلیم به وسیله عزرا و نحمیا ۲۸ از سوی طایفه‌ها، یا به عبارت دیگر در نتیجه گردهمایی نمایندگان از هر طایفه مقیم روستایی که از حقوق سیاسی کامل برخوردار بودند، صورت می‌گرفت. در شهر دوران باستان، تنها توده‌های بی‌طایفه از نظر سیاسی و غیر قانونی بر حسب اقامت محلی سازمان داده می‌شدند. ۲۹ یک فرد می‌توانست در شهر دوران باستان، یک شهروند باشد، اما فقط به عنوان عضوی از طایفه خود. در آغاز دوران باستان، حداقل از آنچه که افسانه‌ها می‌گویند این طور برمی‌آید هر "گروه شهروندی مشترک" هلنی و رومی، و نیز هر قرارگاه استعماری، به شکلی مشابه با تجدید بنای اورشلیم، سامان می‌یافت. حتی دمکراسی هم توان انحلال سازمان بورگرها و تبدیل آن به سازمانهای خانوادگی، طایفه‌ای، هم‌خونی، و عشیرهای را نداشت. انجمنهای آیینی صرفاً "شخصی، در واقع زیر سلطه خانواده‌های نجبا قرار داشتند و دمکراسی فقط می‌توانست از راه‌های غیر مستقیم و مع‌الواسطه در جهت خنثی کردن این سلطه و تغییر اوضاع مؤثر باشد. در آتن هر کسی که خواهان کسب مقام اداری بود، ناگزیر بود که موجودیت مرکز آیینی طایفه خود (*Zeus epkaios*) در آتن را به رسمیت شناسد.

روایت‌های رومی همچنین گزارش می‌کنند که شهر از پیوستگی و اتحاد زیستگاه‌های بومی با مردمی که نسبت به قبیله‌ها بیگانه بودند، پدیدار می‌شد. این اتحاد و پیوستگی با انجام اعمال تشریفات دینی برادری، به صورت "گروه شهروندی مشترک" دینی شکل می‌گرفت و دارای آتشدان اشتراکی و خدایی بود که نقش قدیس جمعی و اشتراکی را ایفا می‌کرد. این گروه‌های اشتراکی همزمان در چارچوب طایفه‌ها (ژنس‌ها)،

۲۸. کتاب مقدس، عهد قدیم، کتاب عزرا، باب اول و دوم [م].

۲۹. جابجایی مکان استقرار در مورد گروه‌های خویشاوندی، از سوی اچ. ام. ماین، به طور خاص مورد تأکید قرار گرفته است.

گروه‌های هم‌خون (کوریا) و عشیره‌ها (فایله‌ها) سازمان داده می‌شدند. این نوع ساخت متداول شهر دوران باستان، در اصل به شکلی کاملاً "مستبدانه به منظور دریافت مالیات، تحمیل می‌شد و همان‌طور که مدارک نشان داده، بر اساس اعداد کامل بدون کسری (شهرها به گونه‌ای در قالب اعداد ۳، ۳۰، یا ۱۲ شکل می‌گرفتند) انجمنها، صورت می‌گرفت. اما علی‌رغم وجود این مورد، در روم، مشارکت در سرپرستی و متولی‌گری علامت مشخصه و ممتازۀ بورگر باقی ماند که شرکت در آیین دینی شهر مختص و حق آنها بود و شایستگی لازم را برای تمام اموری که مستلزم ارتباط با خدایان بود داشتند. این امر برای خواسته‌های مربوط به شاعر آیینی قطعی بود. یک انجمن قانونی فقط می‌توانست منکی به اشکال سنتی یا آیین دینی باشد همچون طایفه، انجمنهای دفاعی (قومی) یا انجمن سیاسی یا قبیله‌ای (عشیره‌ای).

تمامی این سنتها در شهر قرون وسطی، به‌ویژه در شمال اروپا، تغییر کرد. در این ناحیه، در آفرینشهای مدنی نو، بورگرها به عنوان اشخاص منفرد، شهروند شدن را می‌پذیرفتند. پیمان شهروندی از سوی فرد پذیرفته می‌شد. عضویت شخصی در انجمن محلی شهر، و نه گروههای خویشاوندی یا قبیله‌ای، مقام قانونی شخصی فرد را به مثابه یک بورگر، تضمین می‌کرد.

شهر اروپای شمالی اغلب گسترش می‌یافت تا نه فقط اشخاصی را که خاستگاهی بیگانه نسبت به محل داشتند، بلکه بازرگانانی را هم که نسبت به قبیله بیگانه بودند در بر گیرد. بنیادهای مدنی نو، امتیاز مدنی را برای جذب تازه‌واردان افزایش می‌داد. این امر تا حدی در تغییر و تبدیل زیستگاههای قدیمتر به شهرها نیز ضرورت داشت. مطمئناً گاهی پیش می‌آمد که به بازرگانانی از آن گونه که در مورد شهر کلن ذکر شد، یعنی نیروهای تازه وارد از سراسر حوزه‌های قضایی باختر از روم تا لهستان، اجازه پیوستن به "گروه شهروندی مشترک" شهری هم‌پیمان محلی که از سوی قشر سهامدار بومی بنیاد گرفته بود، داده نمی‌شد. با این همه، حتی تابعیت افراد کاملاً بیگانه نیز پذیرفته می‌شد.

در سندهای قرون وسطی موقعیت و مقام ویژه‌ای که به مهمان و تازه‌واردهای آسیایی اعطا می‌شد، عمدتاً در اشغال یهودیان بود. اگرچه مدارکی که از راین علیا به دست آمده، اسقف محل بر این امر پافشاری داشته که او یهودیان را "برای برکت و

جلال بیشتر شهر " فرا خوانده و با آنکه در اسناد مربوط به معابد کلن ذکر شده که یهودیان به عنوان زمینداران با مسیحیان درهم می‌آمیزند، با این همه، تحریم مراسم تشریفاتی دینی زناشویی از سوی یهودیان به روشی که برای باختر بیگانه می‌نمود، و همچنین جلوگیری از داخل شدن در جدول "گروه شهروندی مشترک" مانع از اخوت و برادری میان یهودیان و غیر یهودیان و عدم حضور عشاء ربانی، می‌شد. کلیسای شهر، قدیس شهر، شرکت بورگرها در عشاء ربانی و انجام مراسم رسمی کلیسا در شهر، هم نشانه خاص شهرهای باختری بود. مطابق با این سنتها، مسیحیت طایفه را از تشریفات آیینی قبلی خود محروم می‌کرد، چرا که "گروه شهروندی مشترک" مسیحی ذاتاً، یک انجمن اقراری از افراد مؤمن بود و نه یک انجمن تشریفاتی دینی طایفه‌ها. بدین سان، از آغاز یهودیان در خارج از انجمن بورگرها ماندند.

درست است که شهر قرون وسطی گرفتار قیدوبندهای آیینی بود و اغلب (شاید هم همیشه) ناحیه یا قلمرو کلیسا جزئی از اجزاء سازنده جامعه بشمار می‌رفت، اما شهر قرون وسطی نیز مانند شهر دوران باستان بنیادی غیر روحانی داشت. این‌طور نبود که بخشها یا شهرها، مثل انجمنهای کلیسایی توسط نمایندگان کلیسا متحد شوند، بلکه از سوی اعضای غیرروحانی انجمنهای شهر، با هم پیوند می‌یافتند. تشریفات قانونی تعیین کننده به اختیار رؤسای وابسته به قلمرو اسقف "گروههای شهروندی مشترک" بود و فقط به طور اتفاقی، زیر نظر صنفهای بازرگان قرار می‌گرفت. علاوه بر این، یک فرد شهروند، بیشتر از راه برابری دینی گروه اشتراکی بود که شرایط خاص خود را احراز می‌کرد تا با عضویت در طایفه‌های سنتی دوران باستان.

در اصل، در شهر قرون وسطی، هیچ تفاوت دینی بنیادی نسبت به شرایط آسیایی وجود نداشت. خدای شهر آسیایی با قدیس محلی سده‌های میانه پیوند داشت؛ حتی تعیین حق شهروندی بر حسب شعائر دینی "گروه شهروندی مشترک"، خصیصه شهرهای خاور نزدیک در دوران باستان بود. به هر جهت، سیاستهای آرام‌سازی و صلح‌طلبی که پس از پیروزیها به وسیله پادشاهان بزرگ کشورهای خاور نزدیک دنبال می‌شد، گرایش به از میان برداشتن شعائر دینی "گروه شهروندی مشترک" داشت. پادشاهان بزرگ در پی آن بودند که با کوچاندن تمام جمعیت نواحی فتح شده، به برقراری صلح و آرامش پردازند، تا بدین سان نظامهای پیوند محلی را که امکان

داشت به هسته^{۳۰} دفاعی تبدیل شود، نابود کنند. نتیجه و اثر این سیاست آن بود که شهر به چیزی شبیه حوزه^{۳۱} اداری صرف تبدیل شود که تمام ساکنان درون آن با تفاوت‌های آیینی و خانوادگی در شرایط زندگی مشابهی سهیم باشند.

تأثیر سیاست جابجایی جمعیت بر ساختهای مدنی کشورهای خاور نزدیک را می‌توان در سرنوشت محتوم یهودیان تبعید شده نیز مشاهده کرد. آنان در هنگام تبعید خود فقط از آن مشاغل عمومی که لازمه‌اش سواد نوشتن و نیز صلاحیت انجام شاعر دینی^{۳۲} بود محروم بودند. یهودیان در عین حال که بدون محدودیت، مجاز به ورود به هر شغل و مقامی که شهر بابلی عرضه می‌کرد بودند، اما آنان هرگز، "کارگزاران" شهر نمی‌شدند.

در این ناحیه از دنیای قدیم، همان طور که در میان یهودیان تبعیدی هم مرسوم بود، اعضای منفرد قبیله‌های بیگانه، ریش سفیدان و کاهنان مخصوص خود را داشتند. بدین سان آنان شکل "قبیله‌های مهمان^{۳۱}" را به خود می‌گرفتند. حقیقت

۳۰. نگاشتن، به میزان قابل توجهی منشاء در بکارگیری نشانه‌های جادویی به وسیله^{۳۰} موبدان جادوگر داشت و به هر صورت برای مدتی طولانی، در تمدن نخستین، یک انحصار موبدانه و کاهنانه ماند. صلاحیت خدمت در راه دین، خدمت در مشاغل عمومی و دارا بودن مهارت‌های نوشتاری، که در زمان قدیم پدیده‌ای قومی و خویشاوندی بود، هنوز هم در زمان تبعید یهودیان در بابل حفظ شده بود.

۳۱. این پدیده^{۳۱} تغییر وضعیت از یک "گروه شهروندی مشترک" کامل به یک واحد اجتماعی اغلب بی‌زمین و از نظر اجتماعی - سیاسی یقیناً^{۳۱} زیر سلطه، در درون جامعه^{۳۱} گسترده‌تر، آن‌چنان که گرایش به تشکیل یک "گروه شهروندی مشترک" بسته در درون کل گسترده‌تر دارد، پدیده^{۳۱} مورد علاقه^{۳۱} وبر بود. تمام نیروهای هدایت‌کننده در این جهت، از دید وبر به مثابه نتیجه^{۳۱} پدید آمدن نظام کاستی در هند است. البته امکان دارد که یک واحد اجتماعی حتی در سرزمین خاستگاه خود به یک "قوم مهمان" تبدیل شود. این امر در سراسر جامعه^{۳۱} هند و در مورد یهودیان در فلسطین دوران باستان رخ داد. نگاه کنید به:

این است که مثلاً " در اسرائیل پیش از تبعید ، بیگانگان مقیم ۳۲ (gerim) در اصل به دلیل مختون نبودن ، در خارج از " گروههای شهروندی مشترک " آیینی قرار می‌گرفتند . تقریباً تمام افزارمندان فلسطین در دوران باستان ، بیگانگان مقیم شمرده می‌شدند . در کشور هند ، که شاعر آیینی اخوت و برادری ساکنان شهر به سبب تابوهای کاستی طرد شده بود ، قبیله‌های مهمان مشابه چنین افزارمندانسی بودند . پدیده‌هایی مشابه با این عناصر در چین نیز پدید می‌آید که در آن ، هر شهر خدای خود را داشت ، خدایی که در اصل همان مأمور عالیرتبه^{۳۱} پیشین شهر بود که به یک قهرمان فرهنگی تبدیل شده و هسته^{۳۲} مرکزی پرستش آیینی را تشکیل می‌داد . به هر جهت ، در اینجا هم ، مانند اکثر شهرهای آسیایی و خاور نزدیک ، "گروه شهروندی مشترک" یا از دست رفته یا حداکثر چند بازمانده‌ای از آن وجود دارد . اساساً هنگامی که "گروه شهروندی مشترک" شهری پدیدار شود ، فقط در شکل انجمن خویشاوندی است ، که تا فراسوی شهر هم امتداد می‌یابد . در مورد یهودیان پس از تبعید ، "گروه شهروندی مشترک" اقراری با روشی صرفاً خداگرایانه اداره می‌شد .

اعتبار طایفه برای شهر دوران باستان و قرون وسطی

شهر باختر قرون وسطایی از نظراقتصادی جایگاه مبادله و تجارت ، از نظر سیاسی و اقتصادی یک دژ و ساخلو ، از نظر اداری یک حوزه^{۳۳} قضایی و از نظر اجتماعی یک کنفدراسیون هم پیمان ، بشمارمی‌آمد . در یونان باستان انتخاب مشترک رییس بخش ۳۳ گاه نماد غرور و افتخار شهر متمدن بود . در سده‌های میانه نماد شهر به طور اتفاقی در

Don Martindale (Glencoe: The Free Press, 1952).

۳۲ . metics طبقه‌ای از بیگانگان مقیم بدون شهروندی کامل در آتن و دیگر دولت‌شهرهای خاص یونان قدیم بود . gerim ، قرینه^{۳۳} معاصر آن در دنیای عبرانی است .

۳۳ . Prytanis در ایالت‌های خاصی از یونان یک رییس بخش به شمار می‌رفت . در آتن به هر عضو یکی از ده بخش کنسولی یا سنا در دوران سرپرستی آن بخش که معمولاً دوره^{۳۴} آن پنج هفته بود ، اطلاق می‌شد .

"گروه شهروندی مشترک" سوگند خورده‌ها که به منزله صورت قانونی اتحادیه بود، بنیاد می‌گرفت.

"گروه شهروندی مشترک" شهری قرون وسطی، به عنوان یک مؤسسه قانونی، فقط تا حدی پدیدار شد. هنوز تا سال ۱۳۱۳، بنا به نظر هاتشک^{۳۴}، شهرهای انگلیسی قادر به دستیابی به حق رأی و انتخاب نبودند، چرا که بنا بر اصطلاحات عرف جدید، آنان دارای هیچ گونه "شخصیت حقوقی" نبودند. و فقط در دوران فرمانروایی ادوارد اول^{۳۵} بود که شهرها جایگاهی برای مؤسسات صنفی شدند.

نه تنها در انگلستان، بلکه در سرتاسر اروپا، مسأله شهروندی در شهرهای شکل گرفته، در اصل آمیخته به مصلحت‌اندیشی و تدابیری بود که شهر به عنوان یک اتحادیه ایستای آیینی جمعی که اعضای آن بر اساس مالکیت زمین شهری و برخورداری از امور، وظایف و امتیازات ویژه، معین می‌شدند، متعهد به در نظر گرفتن آنها بود. امتیازات ویژه عبارت بود از حق شهروندی به انضمام انحصارات بازار، حقوق تجارت ثابت، جواز مبادله و حق کاهش داد و ستدهای رقابت‌آمیز، مشارکت در امور قضایی و موقعیتهای ویژه برای مقاصد نظامی و مالیاتی. از نظر اقتصادی، مهمترین امتیازات مدنی در قالب حقوقی صوری، به معنای حق داشتن انجمنهای نیمه آزاد شهروندان نبود، بلکه ضامن مالکیت اربابی شهر بشمار آمد.

درواقع، آن حقوق مهمی را که بورگر از راههای اقتصادی مستقیم از آنها بهره‌مند می‌شد، برای محافظ شهر جنبه صوری داشت. عملاً کارگزاران فقط به طور

34. Hatschek

۳۵. Edward I (۱۲۳۹ - ۱۳۰۷)، پادشاه (۱۲۷۲ - ۱۳۰۷) انگلستان، پسر هنری III بود و در جنگ بارون‌ها (۱۲۶۳ - ۱۲۶۷) به طرفداری پدرش جنگید و پیروز شد. برای اول بار ویلز را تحت حکومت انگلستان درآورد (۱۲۸۲ - ۸۴). به سبب اصلاحاتی که در نحوه قانونگذاری کرد، به یوستی نیانوس انگلستان معروف شد. دادگاههای خصوصی و کلیسایی را محدود نمود و واگذاری زمین را به کلیسا بدون اجازه خود ممنوع کرد. در زمان او پارلمان انگلستان تقریباً به صورت کنونی

درآمد [م .]

غیر مستقیم و از راه مالیاتهایی که به بورگرها تحمیل می‌کردند، حق برخورداری از این حقوق را به محافظ می‌دادند. همان طور که در آلمان هم این نوع حقوق در موارد قدیمتر، امتیازات پادشاه بود که به اسقف اعطا می‌شد و او نیز به نوبه خود مجاز بود که همچون یک شخص دارای امتیاز، با اتباع شهری خود رفتار کند. برخی مواقع، همان طور که در انگلستان انگلو-ساکسون مرسوم بود، اجازه تأسیس بازار، امتیاز انحصاری اربابان دستکردی همجوار بود که فقط به آن دسته از بندگان که مالیات بهره‌هایشان اخذ شده بود، اعطا می‌شد.

دادگاه شهر در اصل یا سلطنتی بود یا اربابی. ریش سفیدان و دیگر کارپردازان شهر حتی در مواردی که منتخب بورگرها بوده و کارگزاران دست‌نشانده ارباب نبودند، نیز نمایندگان بورگرها بشمار نمی‌آمدند. برای چنان کارگزارانی، قانون شهری همان قانون اربابی بود. "شهر همگانی" همچنان که در همه جا به زودی به این نام خوانده شد، در اصل تابع و تحت کنترل دیگر شهرها و درآمیخته با دیگر انجمنهای سیاسی و سنیوری بود. اما این اوضاع هم دیری نپایید.

شهر به درجات متفاوت تبدیل به یک انجمن نهادی خود فرمان و خودگردان شد و به عنوان جایگاه یک جنبش اجتماعی^{۳۶} و نه اشتراکی، گرایش داشت که به نوعی "بنیاد صنفی ارضی" فعال مبدل گردد. کارگزاران شهری تماما "یا بعضا" ارکان این نهاد نو به شمار می‌رفتند. از آغاز این رشد نهادی، موقعیت ممتاز بورگر به عنوان حق فردی با توجه به حق شخص ثالث، ارزش‌گذاری می‌شد. این امر تا اندازه‌ای

۳۶. بنا به نظر تونیس آلمانی، در جامعه‌شناسی آلمان، میان "گروه شهروندی مشترک" (Gemeinschaft) و اجتماع (Gesellschaft) تمایز و جدایی بوده. به مثابه گونه‌های اجتماعی، جنبش نخستین نمایانگر کنش متقابل اجتماعی از نوع در هم بافته بسته، خویشاوند بنیاد، و به شدت غانوادگی و محلی است؛ دومی کنش متقابل اجتماعی از نوع نسبتاً غیر متعین و غیر شخصی، ارضی، سیاسی و اقتصادی می‌باشد. و بر این مفاهیم را بیشتر در مورد گرایشهای متقابل "گروه شهروندی مشترک" و انجمن با ارجاع به گرایشهای کنش متقابل "اشتراکی" و "اجتماعی" بکار می‌برد و نه در مورد گونه اجتماعی آن.

نتیجه، ادراک تابعیت حقوقی - شخصی از یک قانون "عینی" عمومی بود که به عنوان مرتبه و مقام اجتماعی اشخاص وابسته به آن جمع شناخته شده بود. این اندیشه و تصور، مختص دوران باستان و سده‌های میانه بود. تکامل حق شهروندی به عنوان یک حق فردی، همان طور که بیرل ۲۷ بر آن تأکید داشته، نیز نتیجه منطقی ادراکی است که هنوز هم در شورای قضایی قانون اساسی آلمان موجود است و مطابق با این ادراک، هر شورای حقوقی یک "گروه قراردادی" بشمار می‌رود؛ بدین معنا که در یک "گروه شهروندی مشترک" قراردادی مشارکت عینی زیر نظارت قانونی عینی وجود دارد، و عنوان بورگر را همین قانون به بورگر داده است و به عنوان یک داور در خود دادگاه هم نقش دارد. ۲۸ چنان قانونی در دادگاههای شهرهای اصلی جهان وجود نداشت. تنها در اسرائیل نشانه‌هایی از یک مورد آن را در شرایط خاصی می‌توان یافت.

در پیدایش شهر قرون وسطی این امر حائز کمال اهمیت بود که در زمانی که منافع اقتصادی بورگرها آنان را به سوی تشکیل انجمنی نهادی هدایت می‌کرد، نه ظهور موانع جادویی یا دینی ایشان را از این امر باز می‌داشت و نه مدیریت خردگرای یک انجمن سیاسی مافوق. حتی در آنجا که یک مورد منحصر بفرد از این

37. Franz Beyerle, *Gesetz der Burgunden* (Weimar: H. Böhlau, 1936).

۳۸. *Dinggenossenschaft*: "گروه شهروندی مشترک" قومی در پیکر قانونی آن. جدایی حکم قانون از اجرای قانون، معمولاً "خصیصه" ویژه قانون آلمان به شمار رفته است. در واقع شورای ریش سفیدان آلمان جایگزین انبیاء الهی قدیم شد. پیکره واحد رشد حقوقی آلمان از سوی وبر به همان شیوه جدایی حکم قانون از اجرای آن، مطرح شده. اعضای "گروه شهروندی مشترک" قانونی که هیأت دادرسان افتخاری نبودند، در روند داوری مشارکت داشتند و ادعای ایشان برای تصویب رأی هیأت منصفه که بنیانگذاران قانون به آن دست یافته بودند، ضروری بود. برای اطلاع بیشتر از این موضوع رجوع کنید به:

Weber, *Law in Economy and Society*. Trans. by Edward Shils and Max Rheinstein (Cambridge: Harvard University Press, 1954) P. 90.

رویدادها رخ می‌داد، مانند آسیا، افراد مقیم در شهر، حتی علی‌رغم منافع اقتصادی مشترک سرشار، نمی‌توانستند به وحدتی مستحکم و پایدار دست یابند. در سده‌های میانه، پیدایش انجمن خودگردان و خود فرمان شهر به همراه عامل اداری و "حاکم" یا "مباشر" یا "کارفرمای بورگر" آن در رأس قدرت، رویدادی متفاوت از رشد مدنی آسیایی و قرون وسطایی آن به شمار می‌رفت. همان طور که بعداً خواهیم دید، هر جا که برای نخستین بار پیکره‌های مشخص پولیس رشد می‌کرد، قانون اساسی شهری نمایانگر انتقال قدرت از قلمرو پادشاه شهر از سوی و ریش سفیدان طایفه از سوی دیگر، به قلمرو حکمروایی اشخاص سرشناس "خانواده‌های" کاملاً شایسته برای خدمات نظامی بود. شهر "خانوادگی" که در دوران باستان گرایش به پدید آمدن داشت، کاملاً متمایز از شهر نمونه قرون وسطایی بود.

کنفدراسیون هم‌پیمان در باختر

هنگام تحلیل نخستین پدیده‌های مدنی گوناگون، عوامل اجتماعی - سیاسی و قانونی صوری، به بهترین وجهی تفکیک می‌شوند، گرچه همیشه این پیش‌نگری در کشمکش درگیر میان "نظریه‌های شهر" در نظر گرفته نمی‌شود. به مفهوم حقوقی صوری، مشارکت شهروندان و کارگزاران آنان، بر حسب امتیازات (واقعی یا غیرواقعی) که قدرتهای اربابی یا سیاسی به آنان اعطا کرده بودند، "توجیه شده" بود. در واقع، مشروعیت مشارکت شهر تنها گه‌گاه این طور نمودار می‌شد. از دیدگاه حقوقی صوری، این امر در واقع نوعی غصب انقلابی حقوق به وسیله بورگرها به شمار می‌رفت.

یقیناً این خاستگاه حقوق شهری در همه جا صادق نیست. شاید بتوان میان ظهور اولیه و ظهور فرعی و ثانویه انجمن اصیل شهر قرون وسطی، تفکیک قائل شد، جایی که مشروعیت فقط با یک عمل غیر قانونی گواهی می‌شد، چرا که در اغلب موارد، گواهی قانونی صوری حقوق کسب شده شهروندی از سوی کارگزاران قانونی، زمانی دیرتر روی می‌داد. بدین سان، انجمن شهروندان به مفهوم فرعی و ثانوی آن، اغلب از طریق عقد قراردادی با قدرت قانونی بنیانگذار شهر یا قائم مقام‌های او و با حقوق گوناگون خودگردانی و خودفرمانی، پدیدار می‌شد.

این الگو مخصوصاً در مورد بنیادهای نو شهرها، به عنوان محصول تلاش برای

حفظ حقوق مدنی ساکنان تازه وارد و جانشینان قانونی آنان، معمول بود. غصب اسیل و انقلابی در جریان رشد "گروه شهروندی مشترک" و تأسیس یک انجمن سوگند خوردگان هم‌پیمان (*Conjuratio*) بورگرها، از نخستین رویدادهای برخی شهرهای بزرگ چون ژنو و کلن بود. به هر جهت، تاسیس "گروه شهروندی مشترک" در قرون وسطی معمولاً "محصول مجموعه" رویدادهایی از نوع دیگر بود. اسناد تاریخی مربوط به شهر، طبیعتاً تأکید بیش از حد بر پیوستگی و تداوم قانونی دارد و به ندرت از انجمنهای برادری غیر قانونی سخنی به میان می‌آورد. از این رو، اغلب به طور اتفاقی وجود یک اتحاد انقلابی در مدارک ذکر شده است. نتیجه چنان گزارشهای یک طرفه‌ای آن است که ظهور "فرعی" شهر - یعنی خاستگاه آن در مشروعیت صوری از سوی عامل اربابی یا شاهزاده‌ای - به نوعی علیه امور واقعی شهرهای موجود، بیش از حد جلوه داده شده است. برای مثال، فقط یک گزارش موجز و کوتاه منحصر بفرد درباره انجمن سوگند خوردگان کلن در سال ۱۱۱۲ وجود دارد.

در کلن، مسند هیأت قضات شهر قدیم و نمایندگان قلمرو کلیسایی، به‌ویژه قلمرو مربوط به حومه مارتینز که زیستگاه تازه بازرگانان (*mercators*) بود، از سوی کارگزاران "قانونی" به رسمیت شناخته می‌شد یا ممکن بود این هیأت و نمایندگان در پی یافتن توجیه مستندی برای عملکردهای خود باشند. در کلن، مسولین امور شهر، در جریان کشمکشهای خود در مورد مشروعیت صوری علیه مخالفان، به این دست‌آویز متوسل می‌شدند که هیأت قضات حاضر در دعوی تحت پوشش پیمان قرار ندارند و این امر خیلی مهم است. بسیاری از دگرگونیهای انقلابی، برای بیان و تصدیق ناخشنودی، شیوه‌های مشابهی داشته‌اند. فرمانهای شاهزادگان کوچک که علیه خودفرمانی مدنی تنظیم می‌شد، لحن کاملاً متفاوتی داشت. این فرمانها نه تنها کوچکترین اعمال فردی را غیر قانونی می‌شمرد بلکه وجود انجمن سوگند خوردگان را هم منع می‌کرد.

درباره سرشت چنان اعمال انقلابی همین کافی است که گفته شود، در کلن حتی در زمانهای بعد هم اعضای ریچرزچه^{۳۹} (صنفی از اشخاص کامیاب) که چیزی جز

یک باشگاه خصوصی ثروتمندان نبود، با موفقیت شرایطی فراهم آوردند که نه تنها حق عضویت در باشگاه، بلکه حق شهروندی را که از نظر حقوقی موردی کاملاً "مستقل بود، برای خود امری بدیهی بشمار آورند. مشابه با این مورد، در اکثر شهرهای بزرگتر فرانسه، قوانین اساسی با شیوه‌ای همانند، از طریق انجمنهای شهروندان هم پیمان فراهم آمد.

اعتبار جامعه‌شناختی وحدت مدنی

ایتالیا جایگاه مناسبی برای انجمن سوگند خوردگان بود. در اکثر قریب به اتفاق موارد، خاستگاه قانون اساسی شهر ایتالیایی چنین انجمنی بود. در این جاست که علی‌رغم کمبود منابع برای کار تطبیقی، می‌توان به سادگی در مورد اعتبار وحدت و پیوستگی مدنی تحقیق کرد. کلیت‌ترین پیش فرض وحدت یافتگی شهر را می‌توان در سازگاری نیمه موقوفه - نیمه فئودالی قدرتهای شهریاری غرب یافت. پیش از شکل‌گیری انجمن سوگند خوردگان، شرایط مدنی، هرچند که در موارد فردی تفاوت‌هایی داشت ولی تقریباً "با همان آشفتگی وضعیتهای مدنی در شهر مکه، در این ناحیه نیز موجود بود. دقیقاً" به همین دلیل بود که شرایط مدنی شهر مکه پیش از این به تفصیل شرح داده شد. همزمان، ادعاهای ناهماهنگ بیشماری برای حاکمیت وجود داشت که در جهت مخالف یکدیگر بودند و عوامل زیر پهلو به پهلو هم دیده می‌شد: (۱) قدرتهای وابسته به قلمرو اسقفی دستکردی با محتوای سیاسی؛ (۲) ویکنتها یا نجیب‌زادگان و دیگر قدرتهای اداری سیاسی ویژه که از سویی به امتیازات اعطا شده و از سوی دیگر به املاک غصب شده متکی بودند؛ (۳) قدرت افراد مقیم شهری دارنده فیفها یا گماشتگان آزاد شده پادشاه و اسقف (کاپینانی) با خاستگاه بسیار متفاوت؛ (۴) نیروهای بیشمار اربابان قلعه‌ها که تحت مدیریت خود ایشان یا دیگری قرار داشت و به عنوان یک سلک ممتاز، دارای موکلین و پیروان سرسخت بنده یا آزاد بودند؛ (۵) قدرت اتحادیه‌های حرفه‌ای طبقات اقتصادی شهری مقیم. و با تجسم نمودن این گروه‌بندی اجتماعی به عنوان سرچشمه‌های اختلاف، و نیروهای رقیب، می‌توان قدرتهای قضایی را که متکی بر قانون دادگاه، قانون فئودالی، قانون ایالتی و قانون کلیسایی بودند، پهلو به پهلو آنها یافت. اساساً، قراردادهای موقتی همانند "پیوندهای خانوادگی

شهر مکه، کشمکشهای گروههای درگیر را که صلاحیت انجام خدمات نظامی را در درون و بیرون شهر داشتند، خنثی می‌کرد. لرد کارگزار قانونی شهر، یا یک واسال سلطنتی بود یا اغلب یک اسقف. اسقف با برخورداری از قدرتهای در هم آمیخته دینی و دنیوی خود، بهترین فرصت را برای استقرار قدرت مؤثر در شهریاری داشت.

انجمن سوگند خوردگان که به عنوان کمون مبارزاتی (یا به هر نام دیگر) راه را برای پدید آمدن اتحادیه سیاسی شهر آینده فراهم می‌کرد، منتهی به مقاصد انضمامی و محدود به دوره‌های محدود زمانی یعنی تا اطلاع ثانوی می‌شد؛ از این رو، این انجمن به راحتی انقضاء پذیر بود. در قدیم، گاهی این امکان وجود داشت که چند انجمن سوگند خورده را در یک شهر یافت؛ اما فقط انجمن سوگند خورده کل "گروه شهروندی مشترک" از اعتبار همیشگی برخوردار بود. و این انجمن گرد آمده از تمامی آن قدرتهایی بود که می‌توانست در لحظه مناسب به انحصار قدرت نظامی و پلیسی درون شهر دست یابد.

در شهر جنوا^{۴۰}، در ابتدا، انجمن سیاسی هر چهار سال تجدید می‌شد. علاوه بر این، شکل انجمن سیاسی بر حسب اینکه با چه نیرویی مخالف بود، تغییر می‌کرد. در سال ۹۸۵ میلادی، در شهر میلان افراد مقیم با صلاحیت شهری، در یک انجمن سوگند خورده علیه اسقف، متشکل شدند. در شهر جنوا اسقف همراه با خانوادهاش "ویسکونت" یا نجیب زاده که به آنها حق سنیوری غیر روحانی واگذار می‌شد (که در زمانهای بعد، این حق در سطح مطالبه مالیات کاهش یافته بود)، در واقع توأمان به عنوان نیروی ضد انجمن سوگند خوردگان شمرده می‌شدند. بعدها، در این شهر نیز مانند دیگر جاها، کمون مبارز نیروی مخالفی علیه قدرت اسقفی و ویسکنتی تشکیل داد.

هدف اصلی انجمن سوگند خوردگان، تشکیل اتحادیه مالکان مقیم محلی، برای مقاصد تدافعی و تهاجمی به منظور حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات داخلی و برای تأمین عدالت در پیوند با منافع شهرنشینان (ساکنان شهرها) بود. هدف دیگر انجمن که نباید از یاد برده شود، در واقع به انحصار در آوردن فرصتهای اقتصادی

شهر بود. تنها هم پیمانان، مجاز به مشارکت در دادوستد شهری بودند. برای مثال در جنوا، عضویت در کنفدراسیون شرط لازمه^{۴۱} مشارکت در سرمایه‌گذاری در شرکت‌های انحصاری تجارت ماوراء بحار بود. مشابه آن، عضویت در انجمن هم‌پیمان سوگند خوردگان، متضمن قبول وظایفی معین نسبت به ارباب (لرد) شهر بود. از این رو، این نوع دادوستد اشتراکی، مبالغ هنگفت یا بهره‌های معین را به جای نرخهای قراردادی، تثبیت می‌کرد. علاوه بر این، انجمن سیاسی تعهد سازماندهی نظامی را به منظور گسترش قلمرو قدرت سیاسی و اقتصادی کمون، پذیرفته بود.

انجمنهای سوگند خوردگان فقط در روند شکل‌گیری، در زمان شروع جنگهای کمون‌ها علیه یکدیگر، وجود داشتند. در اوایل قرن یازدهم، این جنگها کشور را آشفته کرده بود و به پی‌ریزی درونی کمون‌ها شتاب می‌بخشید؛ چرا که در شهر، توده^{۴۲} بورگرها ناگزیر از پیوستن به انجمن برادری کمونی سوگند خوردگان بودند. خانواده‌های اشرافی و نجبای مقیم در شهر، اغلب جریان تأسیس انجمن اخوت را با گرد آوردن تمام ساکنان دارای مالکیت زمین در پیمان مدنی، هدایت می‌کردند. هر کس که به‌طور اختیاری به این پیمان وارد نمی‌شد، به اجبار بدان می‌پیوست. این امر در اصل هیچ ارتباطی با تغییر صوری در سازمان موجود ادارات نداشت. اسقف یا لرد غیر روحانی شهر، اغلب مقام خود را به مشابه پیشوای صوری حوزه^{۴۳} مدنی حفظ می‌کرد و اداره^{۴۴} حوزه از طریق گماشتگان او نیز تداوم می‌یافت. دگرگونی اساسی فقط با ظهور شورای بورگری پیش‌آمد.

سازمان سیاسی قدیم نتوانست به‌طور نامحدود در برابر تغییرات ترکیب شهر دوام آورد. دقیقاً^{۴۵} در دهه‌های آخر قرن یازدهم کنسولها "مشاورانی" که (گاهی هم تعدادشان تا دوازده نفر برای هر شهر می‌رسید) برای مدت یکسال انتخاب می‌شدند و این کنسولها یا از طریق اداری، از سوی کل بورگرها به‌طور مستقیم، یا به نمایندگی نجبا به عنوان یک‌هیأت نمایندگان برای انتخابات، برگزیده می‌شدند. این امتیاز که نجبا از سوی بورگرها انتخاب شوند و فقط با اخذ رأی زبانی تصدیق شوند، در واقع

۴۱. Commenda، در قرون وسطی نوعی "تراست" و اتحادیه^{۴۶} بازرگانی بوده که کالای خاصی را در بست در اختیار اتحادیه^{۴۷} دیگر قرار می‌داده است [م.].

همواره حق رأی دادن را غصب می‌کرد. کنسولها که با حقوق و ضروریات اولیه تأمین می‌شدند، غصب انقلابی را کامل کرده و قسمت اعظم پستهای قضایی و رهبری عالی را در هنگام جنگ به خود اختصاص می‌دادند و اختیارات فزاینده‌ای در اداره تمامی امور کمون داشتند. در ابتدا، مشاوران اغلب از میان کارگزاران ممتاز قضایی یا دادگاه و هیأت انتخابی وابسته به تیولداری، تجدید انتخاب می‌شدند. تنها اختلاف بنیادی در تجدید انتخاب اولیه مشاوران، انتخاب آنان از سوی کنفدراسیون شهروندان سوگند خورده بود و نه منصوب شدنشان از سوی قدرت عالی شهر.

یک هیأت (انجمن) خردمندان (حکمای) یا باورگرایان در کنار مشاوران قرار داشتند و به طور دقیق بر آنان نظارت داشتند. این انجمن در دل سازمان برگزیدگان و ریش سفیدان قدیم - رؤسای خانواده‌های قدرتمند سیاسی و اقتصادی - یعنی کسانی که مقامها را در میان افراد خود تقسیم می‌کردند، رشد کرده و شکل گرفته بود.

نخستین کنفدراسیون‌های مدنی هم پیمان، متضمن تفکیک سلک‌ها به نحو زیر بود: واسال‌های اصلی (کاپیتانی)، واسال‌های مرتبه پایین، گماشتگان، لردهای قلعه (کوتوالی) و اتباع نظامی *Cives miliores* (اشخاصی که از نظر اقتصادی شایسته برای خدمات نظامی بودند). امتیاز نمایندگی فراخور این گروهها در کارگزاری و مشاوره، به آنها اعطا شده بود. به هر جهت، انقلاب اجتماعی جنبش و مقاومتی را که علیه آثار درونی باقیمانده از فئودالیسم رشد داده بود، سریعاً به پیش برد. مشاوران از پذیرفتن فیف^{۴۲} و موقوفه به عنوان واسال‌های لرد منع شده بودند و بدین طریق محل حکمروایی خود را به خارج از کنفدراسیون سوگند خوردگان منتقل می‌کردند. قدرت اصلی سیاسی که با زور به چنگ می‌آمد، حق نابودی قلعه‌های سنیوری، قلمرو کلیسایی و سلطنتی را در شهر تأمین می‌کرد (همان‌طور که در مورد امتیازات به دست آمده از امپراطور سالیک^{۴۳} نیز چنین شد). اصل دیگری که تأمین شد، منع ساختن

۴۲. *fief* (= *feodum*)، صورتی از مالکیت ارضی و از آنجا فئودال به عنوان چیزی که مربوط به فیف است تعریف می‌شود. می‌توان فیف را معادل فارسی تیول دانست [م. نقل از کتاب جامعه فئودالی مارک بلوخ، ترجمه بهزاد باشی].

۴۳. *Salic* (= *Salian*)، منسوب به سالی، قبیله‌ای از فرانک‌ها که در قرن

قلعه‌ها در یک ناحیه^۴ مشخص اطراف شهر بود. علاوه بر این، امپراتور یا دیگر حکمرانان شهر، حق اشغال اقامتگاههای درون شهر را از دست دادند.

در میان امتیازات حقوقی کسب شده در جریان انقلابهای شهر، یکی هم استقرار نوعی قانون شهری بخصوص بود. بورژوا عمدتاً "نگران طرد راه حلهای غیر منطقی، بخصوص ستیز و جدال بود - همان طور که در موارد بی‌شمار اعطای امتیاز در قرن یازدهم پیش می‌آمد. دل‌بستگیها و منافع همسان بورگرها منجر به اعطای امتیازات مشابهی در پادشاهیهای فرانسه و انگلیس می‌شد. در میان دیگر امتیازات حقوقی کسب شده به وسیله بورگرها، حق منع احضار قانونی بورگر به دادگاههای غیر شهری بود. آنان همچنین اصرار به تدوین قوانینی در ارتباط با قانون عقلائی ویژه‌ای برای شهرنشینان داشتند که قابل اجرا به وسیله کنسول‌های دادگاه باشد.

یکی از دستاوردهای جنبشهای شهری انقلابی، رشد یک انجمن سیاسی پایدار بود که اعضای آن را همکارانی حقوقی تشکیل می‌دادند که از جایگاه حقوقی ویژه‌ای چون شهرنشینان برخوردار بودند. بدین شیوه، کنفدراسیون هم‌پیمان صرفاً "شخصی که مورد به مورد انعقاد یافت، به طور پیوسته نهادی شد. قانون شهری نو به طور صوری انقراض اصل قدیم شخصی بودن قانون را عملی کرد. این قانون به طور مادی متعهد بر انداختن نظام فیف و سلک‌های پدر سالار شد، اما نه به نام یک بنگاه ارضی نهادی شده.

بنابراین، قانون بورگر مقرر است در نیمه راه قانون فئودالی قدیم و قانون واحدهای ارضی. این قانون سلکی مربوط به اعضای یک کنفدراسیون هم‌پیمان است. شخص بر اساس عضویت در قشر بورگری یا بر اساس وابستگی به این قشر به عنوان دارنده سند زمین، تابع چنان قانونی می‌شد. حتی در شهرهای قرن شانزدهم که در آن سلطه^۵ خانواده‌های نجبا ابقا شده بود، همانند بسیاری از "گروههای شهروندی مشترک" هلند، نمایندگی در مرتبه‌های کلی و ایالتی، از نوع نمایندگی شهر نبود، بلکه نمایندگی طبقه^۶ نجبای مقیم شهری بود. این واقعیت که علاوه بر نمایندگان خانواده‌های نجبا، نمایندگان صنفها و قشر غیر نجبای شهر نیز مکرراً

۴ میلادی در کنار رودخانه ایزل در ندرلندز مستقر شدند [م].

به چشم می‌خورند، مبین همین امر است. این گروه نمایندگان که بر طبقه نجبا اضافه شده‌اند، اغلب به طور جداگانه رأی می‌دادند و به هیچ وجه لزوماً با نمایندگان خانواده‌های نجبای شهر متحد نمی‌شدند.

در ایتالیا، این پدیده خاص به وجود نیامد، گرچه در اصل وضعیت اغلب همسان بود. با این همه، به طور طبیعی، طبقه نجبای مقیم در شهر، از نظام فیف که مالک قلعه‌های ده و زمین دستکردی (مانوری) افزون بر خانه‌هایشان در شهر بودند، جدا می‌شدند. از این رو، آنان علاوه بر شرکت در انجمن کمونی، مانند لردها (اربابان) یا همکاران خود، در دیگر انجمنهای نیمه آزاد سیاسی نیز شرکت داشتند. در کمون ایتالیایی نخستین، حکومت شهر در انحصار خانواده‌هایی بود که مانند شهسواران، بدون در نظر گرفتن این مسأله که رشد اجتماعی به‌طور صوری چه نتایجی به بار می‌آورد، سهمی موقتی در حکومت داشتند. طبقه نجبای شهسواری از نظر نظامی مسلط بودند.

در اروپای شمالی، به‌ویژه در آلمان، خانواده‌های عضو انجمن شهر قدیم نقشی تعیین کننده‌تر از جنوب اروپا داشتند. در ابتدا، آنان حتی به‌طور صوری کنترل اداری خود را حفظ کرده و بعدها نفوذ مؤثری را که به عنوان یک گروه بسته به انحصار خود درآورده بودند، تقویت کردند. علاوه بر این، گماشتگان اسقف، به عنوان حامیان پیشین اقتدار شهر، با اتکاء بر توزیع قدرت محلی، سهمی از مدیریت را برای خود حفظ می‌کردند. این امر به‌ویژه در مواردی صادق بود که غصب اقتدار مدنی از سوی بورگرها کاملاً موفقیت‌آمیز نبود؛ اسقف و گماشتگان او در شورای سلک‌های شهر مشارکت داشتند. در برخی شهرهای بزرگ مانند کلن و ماگدبورگ، اسقف در اصل تا اندازه‌ای مدیریت خود را از طریق اعضای انجمن شهر آزادی که پس از انقلاب مدنی، از کارگزاران شهسواری اسقف به کارگزاران شهسواری کمون‌ها تبدیل شده بودند، به مرحله اجرا در می‌آورد. ۴۴

۴۴. نمونه‌های مدرن مشابه این پیوستگیهای کارکنان اداری با جابجایی در مسند نهادی اداری، در آن وضعیتهایی پدیدار می‌شود که کارگزاران امریکایی شهر که از طریق ماشینهای حزبی سیاسی مستقر می‌شدند، در جریان جنبشهای اصلاح‌طلبانه ←

به هر جهت ، هنگامی که اعضای خانواده‌های عضو انجمن شهر قدیم قدرت خود را در کنار گماشتگان پیشین اسقف یا لرد (ارباب) حفظ می‌کردند ، نمایندگان انجمن سوگند خورده همواره به آنان می‌پیوستند یا در مدیریت با آنها سهیم می‌شدند . برای مثال ، در شهرهای فلاندر ، برابانت و ندرلندز ، در کنار قضاتی که از طرف دادگاه تعیین می‌شدند ، اعضای شورای شهر یا اعضای هیأت دادرسی یا "شهرداران" نیز به تدریج پدیدار می‌شدند . نمایندگان اداری قشر بورگر ، گرچه گاهی اوقات با شورای اداری قدیمتر گرد هم می‌آمدند ، اما معمولاً "هیأت‌های جداگانه‌ای تشکیل می‌دادند . عنوان آنان ، یعنی اعضای هیأت دادرسی ، خود دلالت بر خاستگاه غصبی انجمن سوگند خورده دارد .

اعضای هیأت دادرسان ، نمایندگان بورگرهایی بودند که اتحادیه‌هایی را تشکیل می‌دادند که حتی در زمانهای بعد نیز به عنوان بنگاه صنفی "*Vroedschap*" بر جای مانده بود . این شرایط نخستین دقیقاً " با توجه به توزیع واقعی قدرت ، بسیار زودگذر و کاملاً " نامنظم بود . هرزمان که افراد کارکردهای چندگانه‌ای را به انحصار خود در می‌آوردند ، نفوذ شخصی به حد نهایی خود می‌رسید . حتی از نهادهای اداری مدنی که از نظر صوری جداگانه‌اند ، مانند اداره‌ها و انجمن شهرهای کنونی ، اثری نبود . همان‌طور که در اینالیا بورگرها معمولاً " در کلیسای جامع انجمن می‌کردند ، کمیته‌های اداری روم ، در اقامتگاههای خصوصی یا معمولتر از آن ، در اطاقهای باشگاه ، گرد هم می‌آمدند . در جریان غصب انقلابی در کلن ، "خانه" ثروتمندان "*domus*) *divitum* با "خانه" بورگرها "*domus civium*) با هم اتحاد می‌کردند تا به امر مدیریت بپردازند . بنابراین تبیین بیلر کاملاً " بجاست که می‌گوید ، رهبران "باشگاه میلیونرها" (*Richerzeche*) دارای آمیختگی بسیار شخصی با التزامات

دوره‌ای ، کارگران حزبی را در طرحهای حفاظتی ، از طریق انتقال تجربه‌های خدمات مدنی به آنها ، تبدیل به کارگران خدمات مدنی می‌کردند و به آنان اجازه می‌دادند تا مقامهای سرپرستی پیشین خود را زیر عنوان مدیریت خدمات مدنی ، در صورت گذر به آن حفظ کنند . برای مثال می‌توان از تصفیه ماشینی حکومتی *Pendergast Machine* در شهر کانزاس ، نام برد .

مسندهای هیأت قضات و دیگر اداره‌های مدنی مهم بودند .

ترکیب قشر سیاسی مسلط شهر ، از مکانی به مکان دیگر ، گونه‌گون بود . برای مثال در کلن ، هیچ گونه مقام شهسواری مقیم وجود نداشت که به اندازه شهسواری ایتالیا اهمیت داشته باشد . در انگلیس و فرانسه ، بنگاههای تجاری نقش هدایت کننده ایفا می‌کردند . در پاریس ، مدیران صنف آب از نظر ضروری به عنوان نمایندگان بورگرها شناخته می‌شدند . به هر جهت ، در کل هم این امر صادق بود که در بسیاری از شهرهای فرانسه ، "گروه‌های شهروندی مشترک" شهری که خاستگاهشان در غصب انقلابی بود ، به وسیله انجمنهای بورگرها اداره می‌شدند . موجران مقیم شهر و بازرگانان ، به ندرت با شهسواران مقیم ، همان طور که در جنوب مرسوم بود ، و با انجمنهای برادری و بنگاههای افزارمندان ، مانند شمال ، متحد می‌شدند تا ائتلافهایی نهایی را که قادر به غصب حقوق سیاسی باشد ، شکل دهند . از این رو ، فرانسه نمایانگر ترکیب انتقالی الگوهایی است که در جنوب و شمال ، یکی پس از دیگری ، پدیدار می‌شوند .

اخوت (برادری) در سرزمین شمالی ژرمن‌ها

انجمنهایی که در پیدایش "گروه شهروندی مشترک" شهری در شمال ، نقش قاطعی ایفا کردند ، همسان با انجمن سوگند خورده جنوب نبودند . کنفدراسیون‌های هم پیمان آلمان شمالی ویزگیه‌هایی باستانی را نمایان می‌کرد که با رشد کمینه خصلت شهسواری پیوند داشت که در کشورهای اروپای جنوبی وجود نداشت . در این جا نیز ، یقیناً " ممکن بود انجمن برادری سوگند خوردگان ، به منظور یکپارچگی سیاسی و غصب قدرت از لرد (ارباب) شهر ، ایجاد نشده باشد . به هر صورت در اینجا ، جنبشهایی انقلابی از این نوع ، می‌توانست نشان ویژه‌ای از پیوند خود با موءسسات امنیتی داشته باشند ، موءسساتی که خاستگاه بسیاری از آنها شمال اروپا و انگلستان بود .

منظور از تشکیل این گونه انجمنهای امنیتی شمالی ، در ابتدا ، داشتن نفوذ سیاسی نبود . این انجمنها در اصل جانشینی برای پیوستگی به یک طایفه با التزامات امنیتی برای اعضای خود بود ، امنیتی که با تناوب ویژه‌ای ، در شهر اولیه قرون

وسطایی کمبودش به چشم می‌خورد. این جامعه‌های محافظ‌خدماتی را به یک فرد عرضه می‌کرد که در خانواده از میان رفته بود و این خدمات عبارت بود از: کمک در موارد صدمه یا تهدید شخصی؛ تعاون به هنگام فشار اقتصادی؛ فرو نشانیدن ستیزه و طرد کشمکش میان اعضای اتحادیه به کمک راه‌حلهای مسالمت‌آمیز؛ حفظ (در بانگ گذاشتن) پول اعضا (به‌ویژه در انگلستان)؛ تدارک فرصتهای اجتماعی برای انجمن برادری با ابقا جشنهای دوره‌ای - مراسمی که از زمانهای پیش از مسیحیت ادامه یافته بود. انجمنهای امنیتی برای انجام نقش خود به عنوان انجمن فراهم‌کننده مایحتاج مراسم سوگواری و تدفین فرد و مشارکت برادرانه در تشریفات به خاکسپاری برای آموزش روح او را از طریق نیکوکاری به عهده می‌گرفت و برای فرد اعانه‌ها و خیرخواهیهای قدسیین قدرتمند را از طریق سهمیم شدن آنان در هزینه‌ها، تأمین می‌کردند. نیازی به یادآوری نیست که چنان انجمنهای امنیتی، نمایانگر پیوستگی منافع اقتصادی نیز بودند.

در حالی که اتحادیه‌های شهر در فرانسه شمالی، در ابتدا به عنوان کنفدراسیون‌های هم‌پیمان برای صلح، بدون هیچ کیفیت سازمانی دیگری شکل گرفت، اتحادیه‌های شهر انگلیسی و آلمان شمالی، همچنان خصوصیات بنگاههای صنفی را حفظ کردند. در انگلستان، بنگاه تجاری که مبادله خرده فروشی را در درون شهر به انحصار درآورده بود، نمونه بود. اکثریت بنگاههای تجاری آلمان بر حسب رشته‌های خاص مبادله، برای مثال بنگاه قدرتمند فروشندگان پارچه پشمی و خرده فروشان، اختصاصی بود. در خارج از این بافتها، صنف به شکلی رشد کرد که مبادله خارجی را سازمان می‌داد؛ نقش ویژه‌ای که هیچ ارتباطی با این امور نداشت.

بر خلاف باور رایج، خاستگاه شهرها در بنگاههای صنفی نبود، اما خود صنف در بافتی پدیدار شد که در شهر نمونه نخستین فراهم آمده بود. علاوه بر این، بنگاه صنفی فقط تا حدودی موفق به دستیابی به حاکمیت در شهر شد. (در شمال، به‌ویژه انگلستان با نام مجمع خانواده‌ها *Summa Convivia*). به عنوان یک قاعده، "خانواده‌ها" که به هیچ وجه همسان با بنگاههای صنفی نبودند، با کاردانی حاکمیت را به دست می‌گرفتند. این بنگاهها از انجمن سوگند خورده، یعنی کنفدراسیون مدنی

هم پیمان نیز متمایز می‌شدند .

باید یادآور شد که صنفها به هیچ وجه تنها نمونهٔ مؤسسات مدنی موجود نبودند . در کنار انجمنهای دینی از نظر حرفه‌ای بی‌طرف ، بنگاههایی صرفاً " اقتصادی و دارای چارچوب حرفه‌ای مشخص نیز ، پدیدار می‌شدند . جنبشهایی که گرایش به یکپارچگی دینی و آفرینش انجمنهای برادری داشته و با جنبشهای صرفاً " حرفه‌ای اقتصادی و سیاسی - صنفی هماهنگی داشتند ، به‌گونه‌های متفاوت با همدیگر برخورد می‌کنند . آنها حتی نقشی هرچند گونه‌گون ، اما بس عمده در میان کارگران یدی ایفا می‌کردند . این واقعیت که قدیمترین بنگاه کارگران یدی قابل استناد در آلمان ، یعنی Bed-Blanket Weavers در کلن (۱۱۸۰) ، قدیمتر از انجمن بافندگان مربوط به آن است ، برتری و حق تقدم هدفهای حرفه‌ای را نه در مورد خاستگاه انجمنها ، بلکه در مورد منش بنیادین آنها ، به اثبات نمی‌رساند . به هر جهت ، رشد صنف بافندگان ، مجال این گمان را می‌دهد که اتحادیه‌های کارگران یدی آزاد ، حداقل در خارج از ایتالیا ، شکل قدرتمند انجمن را آن چنان تثبیت کردند که کارگران یدی اعضای آن و ارباب رأس آن را تشکیل دهد .

در دیگر انجمنهای برادری ، می‌توان آغاز نمونهٔ شاخص بعدی بنگاه را دریافت . همچنان که در نسل پیشین در روسیه ، هنوز هم می‌شد کارگاههایی یهودی را یافت که وسایلی برای یهودیان شایسته از نظر دینی و شعائر آیینی ، تولید می‌کردند و به طور مرسوم کار را فقط پس از خواندن قطعه‌هایی از تورات آغاز می‌کردند و بدین سان در بسیاری از کارگاههای صنفی رسم بر آن بود که کار را فقط پس از رعایت موازین دینی شروع کنند . این امر به هیچ وجه خلاف منافع مادی نبود و همان طور که واقعیت امر هم نشان داده ، کشمکشهای دیرین انجمنهای کارگران ماهر علیه شرایط کار نبود ، بلکه بیش از آن ، به علت آداب و رسوم دینی و نیز امتیاز سلسله مراتبی در حرکت‌های دسته‌جمعی بود . این موضوع نشان می‌دهد که اعتبارهای اجتماعی بورگرهای بی‌طایفه تا چه حد دقیقاً " به‌وسیلهٔ عناصر دینی تبیین شده است . این امر همچنین دلالت بر اختلاف زیادی دارد که از ورای آن گونه وضعیت اجتماعی دارای کاست‌های تابویی بسته نشان داده شده ، وضعیتی که انجمن برادری "گروه شهروندی مشترک" را منع می‌کند .

کلا" انجمنهای برادری اجتماعی - دینی در درون اتحادیه شخصی بسته، در کنار انجمنهای حرفه‌ای اداری، یعنی بنگاههای بازرگانی و صنفهای افزارمند، قرار داشت. نظم و ترتیبی که در آن انجمنهای گوناگون به وجود می‌آمد، در یک مورد خاص دارای اهمیت نیست. انجمنهای حرفه‌ای به طور کلی از "گروه شهروندی مشترک" بورگر، آن‌چنان که تصور می‌رود و گاهی نیز پیش می‌آید، جدا نیست. به عبارت دیگر، این امر نیز صادق است که صنفهای افزارمندان، قدیمتر از انجمن سوگند خوردگان هستند. اما با این همه، صنفهای افزارمندان را نباید به عنوان پیشگامان انجمن سوگند خوردگان قلمداد کرد، چرا که این صنفها در دنیایی شکل می‌گیرند که در آن، هیچ "گروه شهروندی مشترک" بورگری هرگز یافت نشده است؛ معمولاً اثرات آنها غیر مستقیم است. این صنفها احتمالاً "اتحاد بورگرها را در آن هنگامی سهولت بخشیدند که حفظ منافع مشترکشان از راه اتحادیه‌های آزاد معمول بود. آنها الگوهایی را برای ترکیب و ائتلاف خط مشی‌های گوناگون قدرت در دست شخصیت‌های برجسته‌ای که در این گونه اتحادیه‌ها تربیت شده بودند، فراهم می‌آوردند و در نتیجه قادر به تحکیم بخشیدن به راهبری کنفدراسیون‌های مدنی به کمک نفوذ اجتماعی خود بودند.

راهی که شخصیت‌های برجسته از رهبری اتحادیه‌های آزاد تا رهبری "گروه شهروندی مشترک" مدنی طی کردند، در واقع یک رشد طبیعی بود که با رویدادهای بعدی تأیید شد. حتی در شمال، بورگرهای ثروتمندی که علاقمند به استقلال سیاست حمل و نقل بودند، فعالانه در کنار طبقه نجبا، در شکل‌گیری انجمن برادری شرکت می‌کردند. آنان از این انجمن از نظر مالی حمایت می‌کردند و باقی اعضای گروه خود را از طریق پیمان و وظیفه به اتحادیه مقید می‌کردند. روشن است که صلاحیت ثروتمندان برای دستیابی به حقوق مدنی، نشانه‌ای بر این شکل‌گیریها است.

با این همه، باید خاطر نشان کرد که هر جا که انجمنهای بورگرهای ذی‌نفع به‌کار گماشته شده، در کنار طبقه نجبا، در جنبش شرکت می‌کردند تا خودفرمانی "گروه شهروندی مشترک" مدنی را تثبیت کنند، معمولاً فقط بنگاههای بازرگانی به‌کار می‌آمدند. در زمان سلطنت ادوارد دوم در انگلستان، بورگرهای سرسخت خرده‌پا شکایت داشتند که بازرگانان ثروتمند، "فرمانروایان مقتدر"، خواهان فرمانبرداری بورگرها از آنان و از صنفها بودند و بر حسب قدرتهای غصبی، مالیات وضع می‌کردند.

احتمالا" در انجمنهای برادری شهر که خاستگاهی غصبی داشتند، نیز چنین رشد همسانی دیده می‌شد. چرا که غصبهای انقلابی همین که در شهرهای بزرگ با موفقیت‌های پیاپی روبرو می‌شد، لردهای (اربابان) دستکردی سیاسی که شهرهای نو را بنیاد می‌نهادند یا در مقامی بودند که امتیازاتی برای شهرهای موجود کسب کنند، از روی اراده شتاب می‌کردند تا به حقوق بورگرها بدون تأمل کردن برای شکل‌گیری اتحادیه‌های رسمی، چنگ بیندازند. آنان امیدوار بودند که به کمک چنین اقتداری، کنترل خصوصی بر رویدادها را هنگامی که خواهان امتیازاتی بیش از حد ضروری نبودند، حفظ کنند و در نتیجه، میزان مشخصی برای این نوع بخششهای آزاد حقوق وجود نداشت.

دستاورد این کامیابیها، گسترش جهانی اتحادیه‌های مدنی بود. رویدادی که دارای اهمیت خاص است، به این کامیابیها تحکیم بخشید. هرگاه این کامیابیها بار کافی را علیه بنیادگذاران شهر، بر حسب مالکیت یا گروه اجتماعی، به دوش می‌گرفتند، ساکنان واقعی یا فرضی، اغلب تدبیری می‌کردند تا منشورهایی را که مؤید امتیازات قانون شهرداری بود، حفظ کنند. بورگرهای فرایبورگ یک منشور امتیاز قانون مشابه کلن را به دست آوردند. برای شهرهای متعددی در جنوب آلمان نیز، قانون مشابه فرایبورگ صادر شده بود؛ برخی شهرهای شرقی از قانون ماگدبورگ پیروی می‌کردند. از آن پس، آن شهری که قانون به آن اعطا شده بود، برای دادن توضیح در مورد کشمکشها فرا خوانده می‌شد. هرچه بنیانگذار شهر خواهان ثروتمندتر شدن ساکنان شهر بود، امتیازاتی هم که مجبور بود به ایشان اعطا کند، غیر معمولتر می‌شد. بیست و چهار انجمن سوگند خوردگان در فرایبورگ - که خانواده‌های ثروتمند (Berthold of Zeehringen) به بورگرها وعده آزادی در شهرهای جدید داده بودند - نقشی همسان با ریچرزچه در کلن، ایفا می‌کردند. به چنان ساکنان ثروتمندی، تا حد قابل ملاحظه‌ای امتیازات شخصی واگذار می‌شد و آنان در ابتدا، به عنوان کنسولها، حکومت را هدایت می‌کردند.

استقرار حق شهروندی به مثابه یک "شرکت سهامی"، که از سوی یک ارگان مدیریت مانند شورای آلمان رهبری می‌شد، از جمله چیزهایی بود که از سوی شاهزادگان و لردهای (اربابان) دستکردی در هنگام بنیانگذاری شهرها یا پس از آن، اعطا

می شد. حق تشکیل یک شورا، نوعی آزادی به ویژه چشمگیر بورگرهایی بود که ادعای امتیاز خودگردانی و تعیین اعضای خود را داشتند. و این حق بدون مقاومت به دست نیامد. هنوز تا سال ۱۳۹۲، فردریک دوم ۴۵ به بورگرها اجازه نمی داد که تمام اعضای شوراهای شهر و شهرداران را بدون رضایت اسقف، تعیین و نصب کند. در همان زمان، اسقف ورمز ۴۶ برای خود و قائم مقامهایش، مقام مدیریت در شورا و حق تعیین اعضای آن را ادعا کرد. تا اوایل قرن دوازدهم، در استراسبورگ، نمایندگی شهروندان و پنج کارگزار بارونی را که جانشین مدیریت اسقفی شده بودند، به عهده شورایی مرکب از هیأت قضات بود. در بازل، اسقف ترتیبی داد تا شورا پس از اینکه نخستین بار تأسیس شد، و همان طور که هگل هم می گوید، از سوی خود امپراطور تصویب شده بود، ممنوع اعلام شود. در بسیاری از شهرهای جنوبی آلمان، رییس دادگاه شهر که از طرف لرد (ارباب) تعیین و تأیید می شد، همچنان به عنوان سرپرست واقعی شهر باقی می ماند. تنها با به دست آوردن شغل اداری بود که بورگرها توانستند خود را از قید این کنترل رها کنند.

تقریباً " در تمام مدارکی که درباره شهر موجود است، شهردار در ابعادی فزاینده، در کنار رییس دادگاه قرار دارد و در نهایت، به طور کلی نخستین مقام را عهده دار است. در مقایسه با رییس دادگاه، شهردار همواره نمایندگی شهروندان را دارد. مقام اداری او منشاء در تصرف دارد و نه در خدمت لردی (اربابی). بر اساس طبقه بندی اجتماعی در بسیاری از شهرهای آلمان، شهرداری که در قرن شانزدهم مقام حاکم را کسب کرده بود، معمولاً "نمایندگی طایفه ها را نداشت. طایفه ها در یک هیأت منصفه مادام العمر مافوق خاص خود را در برابر شهردار موجود داشتند. شهردار به عنوان پیشکار مانوری اتحادیه های پیشه وری، در زمانی دیرتر ظاهر می شد.

در ابتدا، عضویت فعال در انجمن پورگری ارتباط نزدیکی با مالکیت زمین شهری داشت، زمینی که قابل انتقال، قابل فروش و معاف از خدمات اجباری، یا بهره آزاد

۴۵. Frederick II (1194 - 1250)، امپراطور روم مقدس (1215 - 1250)،

پادشاه سیسیل (1197 - 1250) [م.]

۴۶. Worms، شهری در ایالت هسن کنار رود راین در آلمان غربی [م.]

یا با مبلغی ثابت قابل خرید بود. به هر جهت، این امکان در مورد زمین شهری وجود داشت که برای هدفهای مدنی، با روشی کاملاً "ویژه" آلمان، مالیات بسته شود. در زمانهای بعد، انواع دیگر مالکیت تابع وضع مالیات، به ویژه پول و فلز گرانبها بود. اهالی شهر در اصل مالک زمین نبودند و فقط از مقام سرپرستی شهر، بدون در نظر گرفتن موقعیتشان، برخوردار بودند.

حق شرکت در شغل‌های اداری شهری و در شورا، دستخوش تغییرات زیادی شد. پیش از پرداختن به این مسأله، می‌بایست این پرسش کلی مطرح شود که چرا پیشرفت مدنی نه در آسیا، بلکه در حوزه "مدیترانه و سپس در اروپا آغاز شد. پاسخ به این پرسش، تا آنجا که منظور رشد "گروه شهروندی مشترک" شهری در ارتباط با پدیداری انجمن برادری شهر باشد، از پیش داده شده. در چین، بسته بودن جادویی طایفه‌ها و در هند بسته بودن کاست‌ها، امکان پدید آمدن کنفدراسیونهای مدنی را کاهش داد. در چین، طایفه‌ها به مثابه حاملان آیین پیشینیان، انهدام‌ناپذیر بودند. در هند، کاست‌ها آورندگان نوع خاصی از سبک زندگی به شمار می‌رفتند که زندگی را از دیدگاه رستگاری و تناسخ نظاره می‌کردند. از این رو، کاست‌ها از نظر شعائر آیینی به‌طور مضاعف انحصاری بودند. در هند سدهای آیینی در مقابل پدیداری انجمن برادری، جنبه مطلق داشت، در حالی که در چین، تبعیت از طایفه، فقط حالت نسبی داشت. هرچه به طرف خاور نزدیک می‌آییم، این موانع ضعیفتر می‌شود.

شایستگی نظامی شهروند به عنوان عنصر بنیادین پیشرفت در باختر علاوه بر آنچه گفته شد، هنوز هم مجموعه پیچیده دیگری از عوامل را باید بررسی کرد تا بتوان به خاستگاه "گروه شهروندی مشترک" شهری در باختر دست یافت و آن: نمونه‌های شاخص ترکیب نظامی شهری و به ویژه بنیاد اجتماعی - اقتصادی آن است. خاور نزدیک و مصر، در مراکز قدیم تمدن، با این نیاز روبرو شدند که قانون رفت و آمد و حمل و نقل دریایی را تنظیم و نوعی سیاست آبیاری را رشد دهند. در حدی پایین‌تر، این امر در چین هم روی داد. دیوانسالاریهای سلطنتی رشد کرده بود تا تنظیم قوانین آمد و شد و حمل و نقل دریایی و اجرای سیاست آبیاری را با ترتیب منطقی استقرار روندی که در جهت دیوانسالاری کردن تمام مدیریت هدایت شود،

به عهده بگیرد. این امر به پادشاه اجازه می‌داد تا به کمک کارکنانش، که با درآمدهای سالانه تأمین می‌شدند، ارتش را با مدیریت دیوانی شخصی خود، متحد کند. "کارگزاران" و "سربازان" و ارتش، که با یک برنامه اجباری مدون و طرحریزی شده از سوی سلطان مستبد، تجدید نیرو کرده و مجهز می‌شدند، در واقع اساس قدرت نظامی او را تشکیل می‌دادند. نتیجه چنین گرایشهایی، دور ماندن سربازان از مالکیت وسایل جنگی و درماندگی نظامی سرکردگان بود.

هیچ "گروه شهروندی مشترک" شهروندان نمی‌توانست با چنان بنیادی رشد کند، چرا که هیچ مبنایی برای استقلال نظامی قدرت سلطنتی وجود نداشت؛ و بورگر هم یک فرد نظامی نبود.

مسایل در باختر به گونه‌ای دیگر بود؛ در آن‌جا همچنان تا زمان امپراطوری روم، هم ارتش خودکفا، خواه مجاهدین دهقان، یا ارتش شهبازان، یا نیروی نظامی بورگری حفظ شده بود. از این رو، یک نفر سرباز از استقلال نظامی برخوردار بود. اصلی که هم‌اکنون دلالت بر مقام چلودویگ (Chlodwig) با توجه به ارتش او می‌کرد، این بود که لرد (ارباب) یک ارتش خودکفا، متکی به حسن نیت اعضای خود بود. قدرت او منحصر "به تبعیت مختارانه آنها اتکا داشت. در عین حال که لرد قدرتمندتر از هر عضو یا هر گروه کوچک بود، باز اگر همه انجمنها یا حتی فقط اکثر آنها با هم متحد می‌شدند، او دیگر در مقابل آنان، قدرتی نداشت. لرد (ارباب) فاقد دستگاه دیوانسالار اجباری بود، دستگاهی که به دلیل وابستگی کاهش، کورکورانه تبعیت می‌کرد. اگر افسران لرد (ارباب) علیه او متحد می‌شدند، او نمی‌توانست به راه خود ادامه دهد، چرا که آنان نه تنها از نظر نظامی و اقتصادی مستقل بودند، بلکه او حتی ناچار از تجدید نیروی کارگزاران مدیریت، مقامات عالیه و کارگزاران محلی از دسته‌های خودشان بود.

در غرب، انجمنهای نظامی سربازان خودکفا همیشه به محض این‌که لرد (ارباب) خواسته‌های اقتصادی جدید آنان را به‌ویژه با پرداختهای مالی برآورده می‌کرد، شکل می‌گرفتند. فقط در غرب بود که "سلک‌ها" در چنان انجمنهایی منشاء داشتند. این انجمنها همچنین تشکیل دهنده یک جزء اصلی در امر پیدایش "گروه شهروندی مشترک" شهری خودفرمان و دارای شخصیت حقوقی، بود.

یقیناً، اصناف در چین و هند، و "سمسارهای" بابل، دارای آن چنان قدرت

مالی بودند که به آنها اجازه می‌داد تا پادشاه را تحت فشار قرار دهند و در نتیجه او را وادار کنند که آنها را به حساب بیاورد. به هر حال، صرفنظر از اینکه افراد مقیم شهری تا چه حد ثروتمند بودند، این امر باعث نمی‌شد که آنان متحد شوند و به طور مؤثر و به روش نظامی به مخالفت با لردهای (اربابان) شهر برخیزند. در مقابل آنان، تمامی انجمنهای هم پیمان و اتحادیه‌ها در غرب، که از ابتدای دوران باستان پدیدار شدند، متحدینی از قشر شهری به شمار می‌آمدند که واجد شرایط خدمات نظامی بودند. آنان قادر بودند که در لحظات سرنوشت‌ساز سلاح به دست گیرند و برای منافع خود بجنگند.

فصل ۳

شهر اشرافی^۱ در دوران باستان و سده های میانه

ماهیت حکومت اشرافی

در بسیاری از شکل‌گیریهای مدنی، مجمع عمومی^۲ شهروندان که در ایتالیا "مجمع قانونگذار"^۳ خوانده می‌شد، عالیترین هیأت مقتدر اداری جامعه به شمار می‌آمد، چرا که هم اعیان متنفذ و هم مالکان زمین شهری انجمن سوگند خوردگان^۴ در آن مشارکت داشتند. این امر به صورت مکرر و رسمی صورت می‌گرفت. در زمانهای قدیم، اعیان عملاً از حاکمیت کامل برخوردار بودند؛ اما پس از آن، شرایط حقوقی اداره و خدمت در شورا^۵، حتی به طور صوری، تا حدی به نفع تعداد محدودی از خانواده‌های اشرافی حفظ شد. از ابتدای امر، این موضوع که فقط اشراف واجد شرایط شورا بودند، به طور متعارف استنباط شده بود، گرچه آشکارا بدان عمل نمی‌شد. در جایی که این مورد ایجاد مسأله نمی‌کرد، ظهور اشرافیت ادامه جریان رشد طبیعی بود، چرا که معمولاً، فقط چنان افرادی در شورا مشارکت داشتند و مدیریت عمومی امور^۶ را که می‌توانست فرصت را برای فعالیتهای اقتصادی از آنان دریغ دارد، به

1. Patrician

4. *Cojuratio*

2. Assembly

5. Council

3. "Parlamento"

6. Common management of affairs

مذاکره می‌کشاندند. این مورد به روشنی در انگلستان دیده می‌شد، جایی که مشارکت در امور اداری شهر، در درجه اول نوعی مسوولیت بشمار می‌آمد و تنها به عنوان وظیفه عمومی پذیرفتنی بود. در اوایل سده‌های میانه، بورگر یا بورژوا ناچار بود که در مجمع عمومی (دینگ^۷) سالانه حاضر شود. با این همه، آن شهروندانی که دارای دلبستگی‌های سیاسی مشخصی نبودند، از مجمعی غیر قانونی برکنار می‌ماندند. مدیریت امور به طور طبیعی، به آن کسانی واگذار می‌شد که به دلیل ثروت و شایستگی آنان در خدمات نظامی مورد احترام بودند، صفت‌های ممتازی که به نوبه خود متکی به مالکیت و قدرت نظامی است.

اسناد و مدارک مربوط به پیشرفت مجمع قانونگذار ایتالیا، نشان می‌دهد که این گردهمایی‌های توده‌ای، در کل فقط نمایندگی حضاری را داشت که یا با تحسین، طرحها و پیشنهادات مقامات عالی را تأیید می‌کردند یا علیه آنان می‌شوریدند. در دوره‌های نخستین، چنان مجلس شورایی بر اساس سنجش‌های مدیریت مدنی، هرگز در انتخابات نفوذ پیوسته و قاطعی نداشت. اکثریت اعضای چنان مجلسهایی را اغلب اشخاصی تشکیل می‌دادند که از نظر اقتصادی وابسته به افراد عالیمقام بودند. پوپولو که زمانی دیرتر، به صورت واحدی مستقل از نفوذ افراد عالیمقام پدیدار شد، در اصل جانشین مجمعی عمومی بورگری سرکش بود. پدید آمدن پوپولو توأم با شکل‌گیری یک مجمع عمومی کوچکتر بود که در برگیرنده نمایندگان از قشر کاملاً محدود بورگرهای ممتاز بود. رقابت میان این دو نهاد سیاسی، با این واقعیت گواهی می‌شود که فراخوانی مجمع قانونگذار قدیم که جیرولامو ساوونارولا^۸ درباره آن به مردم فلورانس هشیاری داد، نشانه احیای ستمگران و برانداختن پوپولو بود؛ در واقع

۷. در واقع Dinggenossenschaft، که همان "گروه شهروندی مشترک" به مثابه کل گروه انجمنهای قانونی است.

۸. Savonarola (۱۴۵۲ - ۱۴۹۸)، راهب و اصلاحگر سیاسی و دینی ایتالیایی که پیشگویی نیز می‌کرد، پس از تبعید خاندان مدیچی، فرمانروای روحانی فلورانس شد. پاپ آلکساندر VI وی را به دلیل نافرمانی و بدعت تکفیر و سرانجام به دار آویخت و سپس سوزانیده شد [م. ۰].

این گروهها ضد انقلابی بودند .

بورژوازی شهر ، گرچه همیشه با قانون رسمی سازش نداشت ، اما به عنوان یک گروه بلند مرتبه ، پدیدار گشت که از سوی دسته خاصی از افراد عالیمقام هدایت می شد . موقعیت حساس این افراد عالیمقام دو پیامد احتمالی داشت : یا امکان داشت که این افراد برجسته ترتیبی دهند که یک حکومت قانونی و دقیق انحصارطلب را در شهر رشد دهند یا احتمال داشت که قدرت آنان در نتیجه یک سلسله انقلابها ضعیف شود یا برفتند . شاید بتوان این افراد برجسته را که دست اندرکار انحصارطلبی مدیریت شهر بودند ، با عنوان طبقه اشراف و دوره نفوذ آنان را با عنوان دوره اقتدار اشرافی خواند .

اشرافیت در نقاط گوناگون دارای خصیصه های واحد نبود . تنها عنصر مشترک آنها ، قدرت اجتماعی - سیاسی شان بود که بر مالکیت زمین و درآمدی اتکاء داشت که از بنگاههای دادوستدی خود آنان نشأت نمی گرفت . ارتباط زمین با موضوع تعیین بخشیدن به اشرافیت ، از نقش زمین در اسلوب زندگی قرون وسطایی ناشی می شد ، اسلوبی که در آن ، شکل گیری سلکها از شیوه زندگی مناسب با شهسواران پشتیبانی می کرد . اسلوب زندگی شهسواری دلالت بر سازگاری آن با شمشیربازی سواره در قرون وسطی و پایداری فیفها داشت . اشراف تا آنجا که به این سازگاریها دست می یافتند ، از نظر مقام و مرتبه با شهسواران غیر شهری برابر بودند . حداقل در اینتالیا و همچنین در بیشتر موارد در شمال ، فقط آن قشرهایی اشرافی خوانده می شدند که با شهسواران روستایی برابر بودند . آن جا که هیچ مورد خاص دیگری شناخته نشده باشد برای هر شهری که دارای "خانوادهها"یی است که نمایانگر نوعی اسلوب زندگی شهسواری باشند ، نمونه پیشینی فرض می شود . یقیناً " گذارهای متغیر به دیگر اشکال را نیز باید باز شناسیم . در موارد بسیار زیادی ، حکومت اشرافی پیرامون یک طبقه نجبای شهری مشخص ، پرورده می شد . این امر به ویژه در جایی صادق بود که در آن ، بر اساس سنتهای باستانی ، پیشرفت مدنی با سیاست مستعمراتی تجاری معین می شد ؛ نمونه قدیمی این مورد ونیز است .^۹

9. Heinrich Kretschmayr , *Allgemeine Staatengeschichte* , I

حکومت اشرافی به مثابه فرمانروایی انحصارطلبانه^{۱۰} بسته^{۱۱} نجبا در ونیز سبب پیشرفت ونیز در اصل تمرکزجویی فزاینده‌ای بود که محصول منش حقوقی اقتصاد عمومی بیزانسی و رومی بود. خط مشی سیاسی تمرکز جویی برای گردآوری سربازان تازه نفس نیز پیگیری می‌شد که از زمان حکومت‌ها دریان^{۱۲} آغاز شده بود. سربازان ساخلوی محلی هرچه بیشتر از میان جمعیت مقیم تجدید نیرو و انتخاب می‌شدند. در عمل، مالکان املاک چنان سربازانی را از املاکی که مورد تملک خودشان نبود (کلنی‌ها) تجهیز می‌کردند. افسران عالی‌رتبه، به عنوان فرماندهان دسته‌های سربازان، تابع دوک بودند. مقام یا مسند قضاوت نوعی وظیفه^{۱۳} مشروع صوری و درعین حال امتیازی برای خانواده‌های مالکان املاک وسیع بود که افسران از میان این خانواده‌ها، انتخاب می‌شدند. عنوان و امتیاز اشرافی در واقع در خانواده‌های خاصی موروثی بود. در حالی که دوک تا قرن هشتم از سوی امپراتور بیزانس برگزیده می‌شد.

این امکان وجود داشت که خانواده‌هایی که تریبون‌ها را می‌پروردند، متشکل از نوعی اشرافیت نظامی باشند و این اشرافیت نظامی هسته^{۱۴} قدیمترین اشرافیت شهری را تشکیل می‌داد. با سقوط اقتصاد پولی منطقه^{۱۵} مدیترانه و افزایش میلیتاریزه شدن امپراطوری بیزانس، قدرت اشرافیت دیوانی جانشین *defensores* و مجلس سنای روم شد. نخستین انقلاب ونیز (۷۲۶ م) با روشی مشابه با انقلابات دیگر سراسر ایتالیا به وقوع پیوست و ونیز را در جهت شکل‌گیری شهری راهیابی کرد. این انقلاب در اصل علیه حکومت مستبدانه و کارگزارانش رهبری شد. این نخستین موج انقلابی

Abtl. Geschichte der Europäischen Staaten, 35 Werke, Geschichte von Venedig, I. Bd. (1905); Ernest Meyer, Italien. Verfassungsgesch., 2 Bde. 1909; B. Schmeidler, *Der Dux und das Commune Venetiarum* (v. 1141-1229), 1902; Walter Goetz, *Die Entstehung d. ital. Kommunen im früh. MA* (S. B. Bayr. AK. d. Wiss., Phil.-hist. Abt., Jg. 1944 Heft 1).

۱۰. Hadrian, Publius Aelius Hadrianus (۷۶-۱۳۸): امپراتور رومی

[۱۱۷-۱۳۸] [۰ م]

نائل به پیروزی پایداری شد که همانا حق‌گزینش دوک از طرف اشرافیت دیوانی و مقام روحانیت بود. بلافاصله پس از این جنبش، مبارزه "دوجه" یا دوک جمهوریهای باستانی و نیز ۱۱ با مخالفانش، یعنی با اشرافیت و نظام پدرشاهی، آغاز شد. نبرد برای مدت سه قرن به طول انجامید که در خلال این مدت، فرمانروا در پی تأسیس فرمانروایی از نوع پدرشاهی موروثی در شهر بود. هم اشرافیت و هم نظام پدرشاهی با "گرایشهای مورد نظر" فرمانروا، یعنی تلاش او برای تثبیت قدرت در دست خود، مخالف بودند.

با این‌همه، امپراطورهای شرق و غرب "دوجه" را حمایت می‌کردند. پذیرفتن پسر فرمانروا به عنوان دستیار نایب‌السلطنه، تدبیری کاملاً سازگار با سنت قدیم به منظور تغییر هیأت دادن به انطباق‌پذیری موروثی این مقام بود که امپراطوری بیزانس هم آن را تأیید می‌کرد. هبه^{۱۲} والدرادا^{۱۳} خواهرزاده امپراطور آلمان که به آخرین کاندیدانو^{۱۴} عرضه شد، به معنای افزودن بر تعداد واسال‌ها و همزمان با آن، تقویت هنگ ویژه^{۱۵} شخصی بود که رژیم دوکی از سال ۸۱۲ متکی بر آن بود. منش پدرشاهی - سلطنتی و در عین حال تماماً شهری حکمروایی "دوجه"، در زمان واگذاریهای موروثی فئودالی، همچنان دوام داشت.

"دوجه"، همزمان هم لرد یک مانور بزرگ بود و هم یک بازرگان عمده؛ او ارتباط پستی و حمل‌مال‌التجاره بین غرب و شرق را که از ونیز می‌گذشت، به انحصار خود درآورده بود؛ بعد از سال ۹۶۰، او دادوستد برده را نیز به خود منحصر کرد، چرا که کمیته نظارت روحانیون، نسبت به آن اعمال نفوذ می‌کرد. علی‌رغم اعتراض کلیسا، دوک یا فرمانروا به عزل و نصب اسقفها و کشیشان و راهبه‌ها می‌پرداخت. او سرپرست شورای قضایی بود، اگرچه طبق اصول پیمان دینگ که تحت تاثیر دوک‌نشین قدیمی جنوب آلمان در ونیز نفوذ کرده بود، قدرت او محدود بود.

۱۱. تغییر نام سرپرست کمون از دوک به "دوجه" نشانه حرکت از امپراطوری روم به سده‌های میانه است.

12. Waldrada

13. Doge Pietro Candiano IV (959-976). Cf. Kretschmayr, op. Cit., pp. 401, 436.

با این همه، "دوجه" به عنوان مافوق در امور قضایی، هنوز هم می‌توانست در امر داوری و اتخاذ رأی سالانه در مورد منازعات هیأت منصفه، نقش تعیین کننده داشته باشد. رهبری و اداره امور از طریق کارگزاران قضایی و واسال‌ها و در برخی موارد، با کمک کلیسا، به عهده او بود. کمک کلیسا به عنوان دستاویزی در سیاست خارجی ونیز، مورد علاقه خاص "دوجه" بود. فرمانروا نه تنها از طریق تعیین دستیار نایب‌السلطنه بر قلمرو خود اقتدار داشت، بلکه در صورت تمایل می‌توانست نسبت به مالکیت حقوقی که از مالکیت عمومی جدا نبود حق حاکمیت داشته باشد. او ناوگان را از طریق ثروت شخصی خود تجهیز می‌کرد، دسته‌هایی از سربازان را تدارک می‌دید و برای ترتیب امور، بر کار افزارمندان مزدوری که به پالاتیوم ۱۴ مدیون بودند، تکیه داشت. او گهگاه حتی به عنوان آخرین دستاویز، فشارهای روزافزون ناشی از سیاست خارجی را بهانه بهره‌کشی مستبدانه از مزدوران قرار می‌داد. قیام پیروزمندانه سال ۱۰۳۲ که نتیجه افزایش کار مزدوران بود، خود نشانه آن است که گامی فراتر از حد متعارف برداشته شده بوده است.

اشرافیت هشیارانه و همواره در پی فرصت برای در هم شکستن قدرت فرمانروا بود و قیام پیشه‌وران علیه "دوجه"، به نوبه خود نقش مهمی را به نفع اشرافیت ایفا می‌کرد. در شرایط خودکفایی نظامی همیشه این امر صادق بود که اگرچه دوجه بر هر یک از خانواده‌ها به طور مجزا و بر گروه‌های فامیلی هم برتری داشت، اما در مقابل اتحاد همه آنان ضعیف بود. در بعضی مواقع، اتحاد تنها راه حل عملی بود. از این رو، به محض اینکه دوک با بالا بردن درخواستهای مالی، به طایفه‌ها نزدیک شد، به عنوان یک اصل بنیادی لازم، علاقه‌مند به ایجاد این اتحاد شد.

بنابراین حاکمیت اشرافیت شهری مقیم در محله ری‌آلتو ۱۵، با اشکال قانونی دمکراتیک‌تری آغاز شد. نخستین گام در استقرار این حاکمیت، جلوگیری از انتصاب پسر دوک به عنوان دستیار نایب‌السلطنه بود. چنین تازشی بر حق میراثبری

۱۴. تپه پالاتین palatine Hill، در روم، که آگوستوس خانه خود را بر آن بنا کرد.

۱۵. Rialto، محله‌ای که کهنترین محله شهر ونیز به شمار می‌رود [م. ۰]

(همچنان که در روم هم صادق بود) را می‌توان به عنوان "نخستین اصل جمهوری" تلقی کرد. پس از یک دوره وقفه^{۱۷} پرابهام (Standestaatliches) که در خلال آن، حقوق و مسوئولیتها میان دوک و کمون، همچنان که در نقاط دیگر میان شهریار و لردهای (اربابان) فئودال، تقسیم شد، دوره‌های انتخابات نتیجه^{۱۸} تحولات معین شد. مقام "دوجه" از نظر صوری به مقام یک کارگزار حقوق‌بگیر که با تشریفات محدود کننده تحت کنترل مستقیم بود، تنزل پیدا کرد. مقام اجتماعی او در گروه اشراف، به نخستین در میان اقران، بدل شد. لِنِل ۱۶ در بررسیهای خود محدود شدن قدرت مقام فرمانروا را که از نظر صوری با برخوردهای خارجی پشتیبانی می‌شد، توسط سیاست خارجی نوبه درستی آشکار کرده است. (همان طور که رویدادهای سال ۱۱۴۱ نشان داد) شورای خردمندان سیاست خارجی را در خود متمرکز کرد.

بر این اصل می‌توان زیاد تأکید کرد که مشارکت اشرافیت در مدیریت به دلیل نیازهای مالی یک سیاست بازرگانی و مستعمراتی جنگ طلب اجتناب‌ناپذیر بود و بر همین سیاق، نیازهای مالی جنگهای پر نسی در شرایط خاص اقتصادی، قدرت در حال رشد سلکها را در سطح قاره تثبیت کرد. اردو کشی ۱۷ امپراطور آلكسیوس ۱۸، نشانه پایان سلطه تجاری یونانیان و نقطه آغاز انحصار بازرگانی ونیزیان در خاور، بود. ونیزیان در عوض متعهد به حمایت از بازرگانی دریایی و پرداخت متناوب دیون مالی

16. Walter Lenel, *Die Entstehung der Vorherrschaft Venedigs an der Adria* (Strassburg: 1897) and *Venezianisch-Istrische Studien* (Strassburg: Trübner, 1911).

۱۷. به احتمال زیاد اردو کشی امپراطور آلكسیوس اول، ۱۰۸۲:

cf. Kretschmayr, op. cit., I, 333.

۱۸. Alexius I (Comnenus) (۱۰۴۸ - ۱۱۱۸)؛ امپراطور (۱۰۸۱ - ۱۱۱۸) بیزانس؛ برادرزاده اسحاق اول، با برانداختن امپراطور نیکفوروس سوم، تاج و تخت را به دست آورد. در برابر تاخت و تاز نورمانها، که به فرماندهی روبرگیسکار و بوهموند اول بود، ایستادگی کرد. در جنگ صلیبی اول، رهبران جنگ را بر آن داشت که متعهد شوند که کشورگشایی خود را زیر فرمان او انجام دهند؛ بعداً "بوهموند را وادار کرد که تسلط او را بر انطاکیه قبول کند [م. ۱۰۸۶]."

به امپراطوری خاوری شدند . بخش اعظم ثروت عمومی ، ثروت وابسته به کلیسا و ثروت خصوصی ونیزیان در مؤسسات اقتصادی گوناگون امپراطوری یونان سرمایه‌گذاری شده بود: در تجارت؛ در انواع مختلف *ergastria* ؛ در داراییهای عمومی؛ و در مالکیت زمین . قدرت جنگی ونیز که آن را برای حفظ خود توسعه داد ، به این کشور فرصت داد تا در جنگی شرکت کند که در آن ، بر لاتین‌ها پیروز شود و سه هشتم (*quarta pars et dimidia*) از امپراطوری لاتین را به چنگ آورد . بر اساس دستورات داندولو^{۱۹} ، فرمانروای ونیز ، تمامی متصرفات استعماری به نفع کمون و کارگزاران آن ، و نه به نام فرمانروا ، مشروعیت قانونی یافت . بدین سان حذف قدرت فرمانروا ، مرحله نهایی را هم طی کرد .

بدیهی است که بدهیهای عمومی و هزینه‌های مالی دائمی ، ملازمان این سیاست خارجی بودند . ایفای این تعهدات مالی فقط از طریق میانجیگری اشرافیت انجام پذیر بود . از نظر مالی تنها گروه شایسته و با صلاحیت ، بخشی از آریستوکراسی روم قدیم بود که بدون شک از طرف نجبای تازه به دوران رسیده تقویت می‌شد ، نجبایی که به دلیل اقامت در شهر ، در مقامی بودند که در بازرگانی مشارکت داشته‌وبه روشی نمونه ، با اجاره دادن سرمایه تضمین شده و بخش دیگر سرمایه کار ، سرمایه‌گذاریهای سودآوری می‌کردند . از این رو ، اشرافیت قادر به متمرکز کردن قدرت سیاسی و ثروت مالی در دست خود بود . تسلط یافتن و به انحصار درآوردن قدرت از سوی اشرافیت ونیزی ، موازی با بی‌اعتبار شدن قدرت فرمانرواست . در ده ، بالعکس حقوق سیاسی بیشتر و بیشتر از دست می‌رفت . تا قرن دوازدهم ، افراد عالی‌مقام اصیل روم قدیم از کل قلمرو دوکی ، اسما" در پلاسیتا^{۲۰}ی فرمانروا حضور می‌یافتند . در واقع به نظر می‌رسد که این امر با شکل‌گیری *commune venetiarum*^{۲۱} که در مدارکی در سال

۱۹ . Dandolo (حدود ۱۳۰۷ - ۱۳۵۴) ، در ۱۳۴۳ - ۵۴ دوک ونیز بود .

وی پیش از اینکه "دوج" ونیز شود ، در پادوا استاد حقوق بود . قوانین ونیز را اصلاح کرد و وقایع تاریخ ونیز را نوشت [م .]

۲۰ . *Placita* ، محاکم عمومی خارج از حوزه ارباب [م .]

21 . Weber, *Wirtschaftsgeschichte*, P.274.

۱۱۴۳ به دست آمده، به پایان رسیده باشد. پس از آن، شورا و خردمندان از سوی *cives* برگزیده می‌شدند، خردمندانی که فرمانروا پیمان اتحاد خود را با آنان منعقد کرده بود و به نظر می‌آمد که منحصرًا از مالکان بزرگ مقیم در جزیره ری‌آلتو بوده و دلبستگی اقتصادی به به‌کارگیری سرمایه ماوراء بحار داشتند. بعد از سال ۱۱۸۷ در تمامی شهرهای اشرافی می‌توان شاهد جدایی شورای "بزرگ" (قانونگذار) از شورای "کوچک" (اجرایی) اعیان ۲۲ بود.

طرد سیاسی مجمع عمومی مدنی مالکانی که رأی و ادعای آنان همچنان تا قرن چهاردهم از نظر صوری، حفظ شده بود؛ انتصاب دوجه از سوی یک هیأت کوچک نجبای انتخاب‌کننده؛ محدود کردن حق‌گزینش کارگزاران به خانواده‌هایی که واجد شرایط مشارکت در شورا هستند؛ بسآمد صوری فهرست‌های شهروندی (که از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۵ صورت گرفت؛ به اصطلاح کتاب طلایی)، همه و همه یقیناً رویدادهای اساسی تاریخ و نیز به‌شمار می‌روند، لیکن از نظر ما، تنها ادامه پیشرفت‌های پیشین هستند که شرح و توصیف آنها در اینجا مورد نظر نیست.

سلطه آشکار خانواده‌هایی که در امور اقتصادی و سیاسی ماوراء بحار فرصت مشارکت داشتند، به امر انحصاری کردن قدرت در و نیز سهولت می‌بخشید. فنون اداری و قانونی و نیز بسیار مشهورند، چرا که تحت کنترل شدید خانواده‌های نجبا، یک دولت مستبد پدرسالار به کمک اشرافیت رشد کرد که در سراسر ناحیه بزرگ یک قاره و در بازرگانی دریایی، گسترش یافت. انضباط و نظم اشراف تزلزل‌ناپذیر بود، چرا که آنان نیز همچون اسپارته‌ها، تمامی ابزار قدرت را تحت تسلط یک نیروی سری اداری شدیداً انحصاری درآورده بودند که در هیچ جای دیگر نظیر آن یافت نشده است. این سلطه، که با اشتراک منافع درونی و بیرونی اشراف توجیه می‌شد، در ابتدا بر هر یک از اعضاء ذی‌نفع در سودهای کلان انحصاری انجمن، آشکار می‌شد. این اشتراک منافع، اعضا را ناگزیر به تبعیت از یک نیروی مستبد اشتراکی می‌کرد. از نظر فنی این امر از طریق یک سلسله تدابیر انجام می‌گرفت: (۱) از طریق تفکیک رقابت‌آمیز قدرتها؛ (۲) از طریق تقسیم کار مورد رقابت؛ (۳) از طریق انتصاب‌های اداری کوتاه —

مدت؛ و ۴) از طریق ایجاد یک سیستم نظارت کننده. قدرتهای اداری رقیب در اداره‌های مرکزی بنیان گرفتند و تقریباً تمام شبکه‌های مختلف موجود در مدیریت تخصصی، به طور همزمان با قدرت اداری و قضایی تجهیز شدند. از این رو، ایشان برای احراز صلاحیت ناگزیر از رقابت شدید بودند. این رقابت با تقسیم کار میان کارگزارانی که از طبقه اشراف بودند، تقویت می‌شد. کارگزاران مختلف، عهده‌دار مدیریت مالی، نظامی و قضایی بودند. در عین حال، از قرن چهاردهم علاوه بر انتصاب به کار اداری کوتاه مدت، یک دادگاه سیاسی تفتیش عقاید، "شورای ده نفری"، نیز تأسیس شد. اگرچه این شورا در اصل برای بازبینی اتهامات فردی سازمان یافته بود، اما بعداً "تبدیل به یک اداره تحقیق دائمی برای جرمهای سیاسی شد و به تدریج وظیفه نظارت و نگهبانی بر کل رفتار شخصی و سیاسی اشرافیت را به عهده گرفت. این شورا گهگاه تصمیمات "شورای بزرگ" را نیز لغو می‌کرد و در واقع دارنده نوعی قدرت قضایی بود. شیوه عمل این شورا با روشی مخفی و سریع، برتری آن را در "گروه شهروندی مشترک" حفظ می‌کرد. این شورا تهدیدی برای اشرافیت بود، اما با همه اختلافات، مردمیترین اداره، با مأموران طرد شده از قدرت سیاسی بود که در "شورای ده نفری" با تنها خط مشی مؤثر خود برای دادخواهی موفقیت‌آمیز علیه کارگزاران نجبا، مجهز شده بودند. در این مورد، این شورا بسیار مؤثرتر از هیأت دادرسی رومی بود. ۲۳

انحصاری کردن قدرت در ونیز، نمایانگر یک وضع افراطی خاص و ناب پیشرفت مدنی اشرافی است؛ پیشرفتی که در سراسر قاره ایتالیا تاثیر کرد و از آنجا که کارگران مزدور به طور فزاینده‌ای به نفع کمون از آن پشتیبانی می‌کردند، به سود اشرافیت نیز بود. با این همه، این پیشرفت از آغاز با پدیده دیگری همراه بود، چرا که علاوه بر پرداخت پول به سربازان و جابجایی ناوگان دریایی و تجهیزات جنگی، هزینه‌های رو به ازدیاد "گروه‌های شهروندی مشترک" باعث وابستگی و اتکاء مالی آنان به اشرافیت می‌شد؛ این امر همچنین منتهی به یک تغییر ژرف در مدیریت گشت. اشرافیت در مبارزات خود علیه دوجه، در دستگاه دیوانسالار تقویت شده کلیسایی، نوعی

هم‌کیش مذهبی غربی پیدا کرد. این امر که تضعیف قدرت دوجه همزمان با جدایی دولت از کلیسا در جریان نزاع بر سر اعطای امتیاز اتفاق افتاد، تصادفی نبود. شهرهای ایتالیایی از این جدایی بهره‌مند شدند، چرا که از آن پس تا مدتی، قویترین تکیه‌گاه عناصر فئودالی و پدرسالار، همان قدرت آنان در تأسیس کلیساهای خاص خودشان (قوانین خاص کلیسایی ۲۴) بود. حتی در قرن دوازدهم، کلیساهای و صومعه‌ها، دستگاه قدرت دنیوی را بر جای قبلی خود نشانده و با به اجرا درآوردن امر کشت و زرع در کلنی‌های بیگانه، آن را تقویت بخشیدند. نزاع بر سر اعطای امتیاز، تمام این امور را دگرگون کرد، چرا که در پی برکناری کلیساهای و صومعه‌ها از قدرت سیاسی، از مدیریت نیز حذف شدند.

به هر جهت، بی‌طرفی سیاسی کلیساهای بود که موجب پیدایش کارگزاران روحانی حقوق‌بگیر شد. در ابتدا، این امر فقط در کلنی‌های بیگانه پیش آمد، اما در زمان حکمروایی خاندان داندالو^{۲۵}، در پیشرفت آن برای مدتی وقفه ایجاد شد. نظام انتصابهای کوتاه مدت نه‌تنها مبتنی بر اعتبارات سیاسی بود، بلکه همچنین به‌میل و خواست هر چه بیشتر و بیشتر افرادی بستگی داشت که در انتظار نوبت پذیرش این انتصابها بودند. در برابر ظهور کارگزاری صرفاً "تخصصی سدهایی قرار داشت که به علت‌های زیر به وجود آمده بودند. اولاً "امکان دست یافتن به حکومت برای قشری از نجبا و ثنیا" مدیریت غیر دیوانسالار و کاملاً "وابسته به کلیسایی که اداره کلان - شهرها به عهده آن بود. و این امر ناگزیر، نشأت گرفته از منش حکومت اعیان بود.

رشد اشرافیت در دیگر کمون‌های ایتالیا بدون وجود قرارداد انحصاری

رشد و پیشرفت در دیگر کمون‌های ایتالیایی، حتی در دوران حکمروایی نجبا هم روند متفاوتی را طی کرد. در ونیز، به انحصار درآوردن و غیر قابل نفوذ بودن صنف نجبای شهری در مقابل تازه‌واردان، با موفقیت همراه بود. در ابتدا، پذیرش

24. Eigenkirchenrecht

۲۵. Dandolo، خاندانی قدیمی از مردم ونیز که چهار تن از اعضای آن سمت دوجه یافتند، و عده‌ای دریاسالار و اشخاص برجسته^۶ دیگر نیز از آن برخاستند [م].

خانواده‌های جدید برای ورود به حلقه آن کسانی که شایسته انتخاب برای "شورای بزرگ" بودند، فقط منوط به تصمیم نجبا بود و با در نظر گرفتن اعتبار سیاسی ایشان صورت می‌گرفت؛ بعدها این وضعیت هم عوض شد. به عنوان تدبیری برای امنیت متقابل، نجبا به تمام ستیزه‌های موجود میان اعضای خود خاتمه دادند.

در خارج از ونیز، نیاز به نفوذنا پذیری در مقابل نیروی خارجی و آرامش و امنیت داخلی نجبا، به این شدت احساس نمی‌شد و در هیچ مکان دیگری، انحصاری کردن فرصت‌های بازرگانی ماوراء بحار، چه برای موجودیت نجبا در کل، چه برای پایداری فرد نجیب‌زاده، مساله چندان اساسی و حادی نبود. در پی ستیزه‌های موجود میان دسته‌های گوناگون اشرافیت در هر جا، حتی در دوره قدرت و فرمانروایی کامل آنان، نجبا ناگزیر از توجه کردن و در نظر گرفتن دیگر قشرهای خارج از طبقه اعیان بودند. علاوه بر این، ستیزه‌های درگیر میان خانواده‌ها و سوءظن متقابل و عمیق طایفه‌های بزرگ نسبت به یکدیگر، مانع از پیدایش یک ساخت اداری عقلایی، به روش ونیزی آن می‌شد.

بدین سان، قرن‌ها، در کمون‌های دیگر، خانواده‌هایی که به‌ویژه از نظر مقدار زمین و تعداد گماشتگان غنی بودند، خود را مقابل خانواده‌هایی می‌دیدند که تعدادشان بی‌شمار و ثروتشان اندک بود، اما همه با هم متحد بودند. چنان "گروه‌ها" بی در پی آن بودند که خانواده‌های مخالف و متحدین آنان را از ادارات و جایگاه‌های اقتصادی مدیریت شهر برکنار کنند؛ و در موقع مقتضی، آنان رقبای خود را از شهر طرد می‌کردند. هر از چندگاهی، حداقل بخشی از نجبا، به شیوه‌ای مشابه با شهر مکه برای "پستهای اداری نامناسب تشخیص داده می‌شدند و حتی از خود شهر هم طرد می‌شدند. در مقایسه با نرمش اشراف عرب، نجبای کمون‌های ایتالیایی، اغلب مخالفان خود را از حمایت قانون محروم کرده و دارایی آنان را مشمول مصادره اموال قرار می‌دادند، تا اینکه تغییری ناگهانی شرایط سیاسی را به‌واژگونی مقدرات سیاسی هدایت می‌کرد.

"گروه‌های شهروندی مشترک" بین محلی، طبیعتاً محصول این گونه عملکردها بود. شکل‌گیری گروه‌هایی چون گوئلف‌ها و گیب‌لین‌ها ۲۶ نیز تا حدی نتیجه سیاست‌های امپراطوری بود. در اکثر موارد، گیب‌لین‌ها از خویشاوندان و سال‌های شاهی قدیم یا از پیروان

آنان بودند. در بقیه موارد و در موارد ثابت و پایدار گیبلین‌ها در نتیجه اختلاف منافع میان شهرهای رقیب پیدا می‌شدند، به ویژه در شهرهایی با گروه‌های مختلف نجبا که از نظر محلی سازمان یافته بودند. این گروه‌های بین محلی، به ویژه گروه گوتلف‌ها، عبارت بودند از اتحادیه‌های پایدار و استواری با منزلت و حقوق ثبت شده. در موردی که مالیات بر شهرهای منفرد شهسواری تحمیل می‌شد، این امر به شیوه‌ای شبیه به سهمیه‌بندی در سربازگیری آلمان برای قدرت‌نمایی علیه رومی‌ها صورت می‌گرفت.

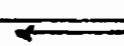
اگرچه وجود شهسوار آموزش دیده در فعالیتهای نظامی نقش تعیین کننده‌ای داشت اما، حتی در دوره تسلط اشرافیت، موجودیت بورگر غیرنظامی برای تأمین مالی جنگها، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. این گونه بورگرهای غیرنظامی، در مقام گروه سومی بودند که در فرصت مناسب، قادر به احراز برتری در رقابت با نجبا بود. در ایتالیا و در برخی نواحی مرزی، علاقه نجبا به اجرای منطقی عدالت از یک سو و شک و سوءظن متقابل گروه‌های نجبا از سوی دیگر، باعث شد که در میدان خالی که نتیجه رقابتهای گروهی بود به طور غیر منتظره یک گروه کارگزاری حرفه‌ای نجیب‌زادگان ایجاد شود. مدیریت پودستا جایگزین مدیریت "کنسول‌ها" شد که دارای خاستگاهی ستیزه‌گر بود و محصول آریستوکراسی محلی به شمار می‌رفت، شورایی که از نظر صوری با انتخابات برگزیده می‌شد، اما در واقع در انحصار چندین خانواده بود. ۲۷

۲۶. *Guelphs and Ghibellines*، گروه‌های رقیب سیاسی در آلمان و ایتالیا در اواخر قرون وسطی. در منازعاتی طولانی که میان پاپ‌ها و امپراطورهای مقدس روم در گرفت، گوتلف‌ها طرفدار پاپ و گیبلین‌ها طرفدار امپراطور، و در ضمن دو خاندان رقیب امیرنشین آلمان بودند. رقابت میان این دو خاندان آلمانی، که هر دو صاحب منافع ارضی عمده در سوابیا بودند، از زمانی آغاز شد که هانری چهارم به امپراطوری رسید. مبارزه در زمان هانری مغرور و هانری شیر آغاز شد، و با انتخاب اوتوی چهارم به اوج خود رسید. در ایتالیا این نامها به دو گروه مخالف تعلق داشت که سالها مملکت را به جنگها و منازعات داخلی کشانیدند [م. ا].

۲۷. *Podesta*، اگر چه بعدها به هر رییس دادگاه یا دادرسی خطاب می‌شد، اما در اصل، در کمون‌های ایتالیا، دارای معنایی ویژه بود. در این جا، پودستا مدیر و

خاستگاه پودستا به دوره‌ای باز می‌گردد که وارث شدیدترین کشمکشهای کمون‌ها با امپراطوران Slaufic بود. این کشمکشها لزوم به اتحاد داخلی شهر و توأم با آن، نیاز به تأمین مالی را تشدید کرده بود. در آغاز نیمه قرن سیزدهم، دوره‌ای با کمال نسبتاً "بیشتر شکل گرفت. پودستا معمولاً" در یک "گروه شهروندی مشترک" که در نتیجه نزع از هم گسیخته شده بود، برای مدت کوتاهی، با بالاترین قدرت قضایی منصوب می‌شد. این نهاد دارای برخی از صفات و حالات یک بازرس اداری یا شاید بهتر بگوییم یک داور اداری فوق‌العاده، بوده است. پودستا یک کارگزار برگزیده با حقوقی ثابت بود که در نهایت با کنسول‌ها برابری می‌کرد. او یک فرد اصیل‌زاده، منتخب شورای قضایی (هیأت قضات، سناتورها) بود، یا همان طور که در ایتالیا نمونه شاخصی به شمار می‌رفت، پودستا هیأتی از نجیب‌زادگان اصیل بود که به منظور داوری منصوب می‌شد. انتصاب پودستا اغلب از طریق مذاکره با "گروه شهروندی مشترک" مسکن مألوف او صورت می‌گرفت. گاه "گروه شهروندی مشترک" طرف مشاوره بود و باید پودستا را تأیید می‌کرد. و گاه از آن خواسته می‌شد که برای این پست نامزدی معرفی کند و بگمارد. افراد منصوب شده، اغلب خود درخواست خانه و مسکن می‌کردند، و این امر را به عنوان تضمینی برای برخورد و رفتار خوب می‌دانستند و موقعیت‌هایی را می‌پذیرفتند که بیشتر لایق یک پروفیسور متجدد است. ایشان به هیچ وجه زیر بار پیشکش‌های نامطلوب نمی‌رفتند. پودستا ناگزیر بود که همراهان شهسوارش و بخصوص افراد وابسته به خود را که نه تنها شامل افسران جزء، بلکه متشکل از افراد آشنا به امور قضایی، یعنی دستیاران و قائم‌مقام‌ها نیز بود، با خود بیاورد. او بیشتر اوقات، تمام کارکنان وابسته به خود را همراه می‌آورد که در این صورت ناچار بود که مخارج آنان را، از سرمایه شخصی خود بپردازد.

وظیفه اصلی پودستا در هماهنگی و مطابقت با انتصابش، تأمین نظم و امنیت و به‌ویژه آرامش شهر بود. در عین حال که او به ندرت عهده‌دار نیروی نظامی می‌شد، همواره کنترل امور قضایی را به دست داشت. او تمام وظایف خود را زیر نظارت کنسول انجام می‌داد؛ نفوذ او بر امر قانونگذاری محدود بود. در اصل، نه تنها خود پودستا



داوری بود که از خارج شهر آورده می‌شد و در ارتباط با جنگهای گروهی، بی‌طرف بود.

شخصاً " مسوؤل اعمال خود بود ، بلکه حوزه‌ای هم که او از آن برخاسته بود ، به شدت در قبال او مسوؤلیت داشت . به عبارت دیگر ، کمون‌هایی که یک پودستا را تأمین می‌کردند ، اهمیت بسیاری برای این مسأله قائل می‌شدند که بورگر آنها در حد امکان ، مقامهای بیشتری را در خارج از کمون احراز کند . ۲۸ هانور ۲۹ به درستی مسلم می‌داند که این امر به دلیل عوامل اقتصادی و سیاسی صورت می‌گرفت . حقوقهای گزافی که خارج از محل زندگی تأمین می‌شد ، برای نجبای محلی یقیناً " مقرری قابل توجهی به حساب می‌آمد . اما شاید هم یگانه کیفیت مهم نهاد پودستا پدید آوردن یک نظام کارگزاری حرفه‌ای اصیل باشد .

هانور ۳۰ ثابت می‌کند که تنها در چهار دهه قرن سیزدهم ، در شانزده شهر از شصت شهر ، هفتاد نفر دو مقام پودستا را اشغال کردند و بیست نفر دیگر شش مقام یا بیشتر را . اغلب اوقات پودستا یک سمت مادام‌العمر محسوب می‌شد . بر اساس تخمین هانور ، در دوره صد ساله‌ای که پدیده پودستاها ، از اعتبار زیاد برخوردار بود ، ۵۴۰۰ مقام قابل حصول به عنوان پودستا در ۶۰ کمون ، وجود داشت . به عبارت دیگر ، در بین نجبا خانواده‌هایی وجود داشتند که به طور پیوسته ، نامزدهای جدیدی به منظور معرفی برای این مقام داشتند . اما اعتبار اداری پودستا به امور اداری ختم نمی‌شد ، چرا که اضافه بر آن ، تعداد بسیاری از دستیاران ناچار بودند که به آموزش قوانین بپردازند . این مسأله نیز دارای اهمیت است که گروهی از نجبا را برای مدیریت صرفاً " عملی ، که تحت نظارت مستقیم افکار عمومی بود ، تربیت می‌کردند . پیامدهای شایع دیگری نیز پدیدار شد . به این منظور که اجرای عدالت در مورد یک پودستای خارجی امکان‌پذیر شود ، باید قانون را تدوین کرده ، به طور منطقی آن

۲۸ . گماشتن یکی از نجبای شهر به عنوان پودستا در جای دیگر ، می‌توانست مزیت‌های اقتصادی و سیاسی داشته باشد .

29. Hanauer, G.

30. G. Hanauer, *Das Berufspodestant im 13. Jahrhundert* (Publication of the Institute for Eastern Historical Research) Vol. 23 (1900).

را ساخته و پرداخته و در قلمرو بین محلی هماهنگ کرده و از نظر اصولی، اجرای قانون را در قلمرو بین محلی امکان پذیر می‌ساختند. در این مورد، حرکت مزبور منجر به تدوین عقلایی قانون و به‌ویژه گسترش قانون رومی می‌شد.

اعمال محدودیت توسط نظام سلطنتی به الیگارشی مدنی شهرهای انگلستان پودستا پدیده‌ای بود که در درجه اول محدود به منطقه مدیترانه می‌شد. نمونه‌های مشابه این پدیده را می‌توان در شمال، برای مثال در رگنسبورگ ۳۱، در سال ۱۳۳۴، یافت، زمانی که بورگرهای بومی از حوزه اداری شهردار ۳۲ رانده شده بودند و یک شهسوار خارجی به این سمت منصوب شده بود که او نیز فقط با کمک دیگر شهرداران خارجی توانسته بود برای مدت صد سال، در اداره امور موفق باشد. و این یک دوره صلح و آرامش نسبی در شهری بود که پیش از این، در نتیجه ستیزه‌های خانوادگی و جنگها از هم گسیخته شده و نجبا و خردمندان را نفی بلد کرده بود؛ به هر جهت، این یک نمونه در شمال نبود.

درحالی که در ونیز، نوعی طبقه نجبای شهری در خارج از قلمرو حکمروایی اعیان، به رشد بی‌وقفه خود ادامه می‌داد و هنگامی که اقتدار طبقه‌ای از اشرافیت، پیشرفت را در دیگر کمون‌های ایتالیایی هدایت می‌کرد، در شمال اروپا نیز، نوعی اشرافیت محدود شهری، استوار بر پایه‌های متفاوت و با انگیزه‌های متفاوت، پدیدار شد. رشد الیگارشی مدنی انگلیس، نمایانگر نوع افراطی آن است.

قدرت پادشاه، به‌ویژه برای پیشرفت در انگلیس مهم بود، اگرچه برخورد این

۳۱. Regensburg ، باستانی رگینوم یا گاسترارگینا، قرون وسطایی راتیسبونا، شهر باواریای شرقی، کنار رود دانوب. بندر رودخانه‌ای و از مراکز صنعتی است. در دوره رومیان از پانگامهای مهم مرزی بود. در سال ۷۳۹ اسقف‌نشین شد. در ۱۲۴۵ - ۱۸۰۳ از شهرهای آزاد امپراطوری شد، در سال ۱۶۶۳ - ۱۸۰۳ محل دائم دیت (مجلس شورا) امپراطوری مقدس روم شد [م.].

۳۲. burgomaster ، شهردار یا رییس انجمن شهر یک شهر یا شهرک در ندرلندز، فلاندر، اتریش یا آلمان [م.].

قدرت با شهر، بعدها به اندازهٔ اوایل کار جدی نبود، حتی پس از غلبه نورمن‌ها. پس از نبرد هستینگز ۱۰۶۶، ویلیام ۱ فاح تلاش نکرد تا لندن را به زور متصرف شود. او می‌دانست که در تملک داشتن شهری به مدت طولانی، برای سلطنت انگلیس امری تعیین کننده است، به همین دلیل، از طریق دادن امتیاز و بستن قرارداد با بورگرها، موفق به استیلا بر سرزمین مادری ایشان شد. چرا که اسقف و "شهبندر ۱۰۶۵" از طرف پادشاه منصوب می‌شدند و نمایانگر آن قدرتهای قانونی بودند که منشور پیروزی به آنها استناد می‌کرد، اما رأی اشرافیت لندن تقریباً "در تمامی انتخابات پادشاهان انگلوساکسون، وزنه‌های سنگین به شمار می‌رفت. حتی بورگرها هم این تعبیر را تصدیق می‌کردند که بدون رضایت و اختیار آنان، پادشاه انگلیس نمی‌توانست بر شهر حکم براند. حتی در دوران استیون ۱۰۶۶ نیز لازم می‌نمود که آنان قدرت شاهی را تأیید کنند. به هر حال، فاح پس از انعقاد اتحاد سوگند خوردگان، بی‌درنگ برج و باروی خود را در لندن برپا کرد. پس از آن زمان هم، شهر همچون هر مکان دیگری، ناچار از پرداخت مالیات مطابق میل و خواست فاح بود.

در دوران فرمانروایی نورمن‌ها در انگلستان، و در نتیجهٔ وحدت و یگانگی امپراطوری، اهمیت نظامی شهر کاهش یافت. این دوره با کاهش تهدیدهای خارجی و ظهور بارون‌های بزرگ فئودال که قلعه‌ها و استحکامات خود را در خارج شهرها بنا می‌کردند، مشخص می‌شد. بارون‌ها با این عمل خود، روند جدایی قدرت نظامی

۳۳. Hastings، شهری در ساسکس انگلستان، در کنار کانال انگلیس، و محل پیروزی ویلیام فاح (نورمان‌ها) بر ساکسون‌ها در سال ۱۰۶۶، است.

۳۴. William I (1027-1087)، دوک نورماندی، که بر انگلستان غلبه یافت و هارولد را در نبرد هستینگز شکست داد؛ پادشاه انگلستان (۱۰۶۶-۱۰۸۷) که به ویلیام فاح معروف بود [م. ۰]

۳۵. "Portreeve"، عالیترین مسند قدرت در یک بندر [م. ۰]

۳۶. Stephen of Blois (1097-1154)، شاه (1135-1154) انگلستان. سوگند وفاداری به متیلدا (دختر هنری I) یاد کرد، اما پس از مرگ هنری، پادشاه اعلام شد. پس از او هنری دوم، از سلسلهٔ پلانتاژنه به قدرت رسید [م. ۰]

فتودال را از بورگرها، با یک الگوی شاخص غرب، در خارج از ایتالیا، سرعت بخشیدند. برخلاف ایتالیا، تقریباً "تمام شهرهای انگلیس سلطه خود را بر حومه‌های شهر، به عنوان مالک زمین با یر خارج شهر، از دست دادند. شهرها به مؤسسات اقتصادی تبدیل شدند. بارون‌ها به نوبه خود، شروع به ایجاد شهرها از طریق واگذاری امتیاز به آنان کردند که این امتیازات در هر مورد بسیار متفاوت از موارد دیگر بود. اما هیچ مدرکی از انگلستان به دست نیامده که دال بر جنگهای شهرنشینان علیه پادشاه یا اعیان شهری باشد. حتی هیچ گزارشی هم در تأیید غصبهای انقلابی وجود ندارد که نشان دهد در نتیجه آن، قصر و قلعه پادشاه یا برخی دیگر از اعیان شهری به زور گرفته شده باشد و او ناچار شده باشد، مانند موارد مشابه در ایتالیا، قلعه خود را به خارج شهر منتقل کند.

پس از این هم درباره انگلستان گزارشی به دست نیامده که تأیید کند نیروی نظامی بومی هیچ شهرکی ناچار از جنگ با لرد (ارباب) بوده و او را تهدید کرده باشد که حق را به مشاور قضایی خودفرمان یا کارگزاران منتخب که جانشین دوجهای منصوب پادشاهانند، واگذار کند. در عین حال هیچ شرح و نشانی هم از منشورهایی که شهرها به آن دست یافته باشند و مواردی که قانون تدوین کرده باشند، وجود ندارد. یقیناً، دادگاههای ویژه شهر در انگلستان، بنا به احکام سلطنتی تشکیل می‌شدند و قادر بودند آیین دادرسی عقلایی دادگاه را بدون درگیری، به بورگرها تأدیه کنند. گاهی اوقات، این گونه دادگاهها، بدعتهای دادرسی سلطنتی، به ویژه هیأت منصفه قضایی را، رد می‌کردند. با این همه، قانونگذاری همچنان از اختیارات پادشاه و دادگاههای سلطنتی به شمار می‌آمد. پادشاه برای نگاهداشتن شهر به عنوان پشتیبان خود علیه قدرت نجبای فتودال، یک مقام قضایی ویژه را احراز کرده بود. شهرهای انگلیس نیز، تا این حد از کشمکشهایی که شاخص دوره فتودالی است، برخوردار می‌شدند.

به هر جهت، مهمتر از امتیازات قضایی که به طور اختیاری از سوی پادشاه اعطا می‌شد، مسأله خودفرمانی شهرها در مدیریت مالی بود؛ واقعیتی که تأیید کننده مقام برتر شاه است. از دید مقامات سلطنتی، تا زمان تودور ۳۷ها، شهر از این جهت که مکانی بود که قابلیت بستن مالیات و کسب پول را داشت، حائز اهمیت بود.

امتیازات بورگرها (gratia emendiet vendendi) و انحصارات سوداگری، در مالیات بندی خاص بورگرها دارای وجوه مشترک بودند. از آنجا که وصول مالیات به افراد واگذار می شد، لذا به طور طبیعی ثروتمندترین کارگزاران سلطنتی، در کنار بورگرها مهمترین وصول کنندگان این گونه عواید بودند. بورگرها به تدریج، با از میدان به در کردن رقبای خود، موفق به در اختیار گرفتن حق وصول مالیاتها شدند^{۳۸} و در مقابل برای این حق، اجاره^{۳۹} خالص و ثابتی به پادشاه می پرداختند. علاوه بر این، ایشان از طریق پیشکش هدایا و پرداختهای خاص، قادر به تأمین امتیازات دیگری برای خود بودند که از همه مهمتر انتخاب شریف بود.

همان طور که بعداً خواهیم دید، علی رغم وجود گروههایی با امتیاز و قدرت اعلام شده^{۴۰} سنیوری، که بارها در میان شهرنشینان پدیدار می شوند، منافع صرفاً اقتصادی و مالی در شکل گیری شهر انگلیس نقش تعیین کننده داشت. در واقع انجمن سوگند خورده^{۴۱} شهرنشینان قاره اروپا^{۴۲}، در شهرهای انگلیس نیز موجود بوده، اما این اتحادیه در انگلیس، از الگوی تشکیل صنف انحصارطلب پیروی می کرد. علاوه بر این، در انگلستان، انجمن سوگند خوردگان در کلیه سطوح پدیدار نمی شود، چرا که به طور مثال، در شهر لندن اصلاً وجود نداشت. در بسیاری شهرهای دیگر نیز، وجود صنف برای وحدت شهر عاملی تعیین کننده بود، زیرا پرداختهای مالی را تضمین می کرد. در انگلیس نیز اغلب مانند ریچرزچه در کلن اعطای حقوق مدنی بستگی به صنف داشت. در شهرهای الحاقی، صنف اغلب قدرت و تسلط خود بر اعضایش را، نه به عنوان بورگرها، بلکه به عنوان اعضای صنف، حفظ می کرد. تقریباً در همه جا، صنف اگر نه قانوناً، که عملاً بر اتحادیه شهر فرمانروایی داشت.

در انگلستان نیز مانند نواحی دیگر، بورگرها فقط شامل کسانی می شدند که به

۳۷. Tudor، نام خاندانی که از ۱۴۸۵ تا ۱۶۰۳ بر انگلستان فرمانروایی کرد.

مؤسس خاندان، اوون تیودور بود. [م .]

38. Max Weber, *Wirtschaft und Gesellschaft*, P. 799; Jul

Hatschek, *Englisches Staatsrecht*, I, 35.

۳۹. Continental، قلمرو مربوط به قاره اروپا بدون جزایر انگلیسی [م .]

پادشاه مالیات می‌پرداختند (عوارضی برای حفاظت، خدمات نگهبانی و قضایی و تعیین مالیات). مقام شهروندی نه‌تنها از افراد مقیم شهر دریغ می‌شد، بلکه برخی طبقات غیر مقیم نیز که دارای حقوق مدنی بودند، از این امتیاز بی‌بهره می‌ماندند. مالکان زمینهای همجوار، اعیان، قانوناً "متعلق به اتحادیه بورگری بودند. در قرن دوازدهم، در لندن، تقریباً تمام اعیان، اسقف‌ها و کارگزاران حومه شهر، اعضای "گروه شهروندی مشترک" به شمار می‌آمدند و بر مبنای خانه‌های شهری خود، افراد مقیم محسوب می‌شدند. در واقع، لندن جایگاه پادشاه و کارگزاران بود، پدیده‌ای همانند جمهوری روم، اما با این تفاوت که نسبت به آن انعطاف‌پذیرتر بود. اگر فردی در موقعیتی نبود که متعهد پرداخت مالیاتهای شهروندی شود، و فقط گه‌گاه مالیاتهای سلطنتی را می‌پرداخت، از قشر بورگرهای فعال بیرون می‌ماند؛ بدین ترتیب، اشخاصی که مالک نبودند، بخصوص خارج از این قشر قرار می‌گرفتند. تمامی امتیازات مربوط به شهر، از طریق اراده مستبدانه وقف یا دهش اربابی یا سلطنتی تفویض می‌شد. از یک جنبه پیشرفت مدنی در انگلستان، جریانی کاملاً "متفاوت از ایتالیا را طی کرد. هنگامی که مفهوم بنگاه صنفی سرانجام به وسیله قانون انگلیس به رسمیت شناخته شد، شهرها به بنگاههای صنفی ممتازی در درون نظام دولتی تبدیل شدند. هیأت‌های اجرایی این مؤسسات دارای حقوق فردی خاصی بودند که از داشتن عنوان حقوقی ویژه‌ای نشأت می‌گرفت و به یک معنا، با حقوق فردی که به عنوان امتیازاتی از سوی افراد و بنگاههای بازرگانی تعیین می‌شد، مشابه بود. در واقع نوعی گذار از "شرکت" ممتاز به صنف یا بنگاه صنفی وجود داشت. مقام ویژه بورگرها به عنوان یک منزلت حقوقی، متشکل از مجموعه امتیازاتی بود که آنان در درون فدراسیونی از سلک‌های دارای منش نیمه فئودالی و نیمه پدرسالاری، برای خود حفظ می‌کردند. مقام شهروندی از عضویت در اتحاد سیاسی ناشی نمی‌شد، بلکه مقامی خارج از انجمن بود.

در ابتدا، شهرها انجمنهایی اضطراری، متفاوت از روستاها بودند که از طریق التزامات عرفی در قید پادشاه قرار داشتند. در بسیاری از شهرها که از سوی پادشاه و لردهای دستکردی بنیانگذاری شده بود، نوعی برابری حقوق و خودفرمانی محدود وجود داشت که مبتنی بود بر امتیازات ویژه که در دسترس بورگرهای مقیم برخوردار از

مالکیت زمین بود. نخستین صنفهای خصوصی از طریق امتیازات سلطنتی به رسمیت شناخته می‌شد و به عنوان تضمینی برای تعهدات مالی مورد قبول قرار می‌گرفت. احتمالاً "پیشرفت شهر با اعطا کردن حق تشکیل بنگاه صنفی به خود شهر، کامل شد. لندن، به یک اجتماع شهری به مفهوم شهر قاره‌ای تبدیل شد. هانری اول، اجازه داد که افراد مقیم، خود بخشداران خود را انتخاب کنند. از پایان قرن دوازدهم، کمون به عنوان یک انجمن بورگری، از طرف شاه جان ۴^۰ به رسمیت شناخته شد و از طریق مدیران و شهرداران آن، که همانند بخشداران و هیأت منصفه^{۴۱} مادام‌العمر^{۴۱} انتخاب می‌شدند، اداره می‌شد. از اوایل قرن سیزدهم، هیأت منصفه^{۴۱} مادام‌العمر، با تعداد مساوی مشاوران قضایی متحد می‌شدند تا شورایی تشکیل دهند. واگذاری حوزه^{۴۲} اداری بخشدار به میدل سکس^{۴۲}، از طریق کمون، باعث برقراری سلطه^{۴۲} آن بر حوزه‌های اطراف شهری شد. تا قرن چهاردهم، عنوان "لرد" بر حوزه^{۴۲} اداری شهردار لندن اطلاق می‌شد.

برخلاف نخستین مراحل شکل‌گیری شهرها در جهت تبدیل به "گروههای شهروندی مشترک"، اکثریت شهرهای به جای مانده، انجمنهایی اجباری با امتیازات ویژه و حقوق سازمانی خودفرمان شدند که به دقت نظم یافته بودند. بحث درباره^{۴۳} رشد و پیشرفت صنف را به بعد وا می‌گذاریم، اما تأکید بر این نکته سودمند است که، صنفها موقعیت شهرها را تغییر ندادند. پادشاه بحث و جدال درباره^{۴۳} این موضوع را که صنفها تشکیل شوند یا گروه اعیان بر سر کار باشند، میانجیگری می‌کرد. شهرها همچنان موظف به پرداخت مالیات به پادشاه بودند، تا اینکه رشد شوراها^{۴۳} پارلمانی حمایت جمعی را در مقابل مالیات بندی مستبدانه تثبیت کرد. این حمایت بدان معنا بود که هیچ شهر یا مجموعه‌ای از شهرها نمی‌توانستند به کمک نیرویی غیر از متحدین خود به موفقیت دست یابند. در عین حال، حقوق شهروندی فعال برای اعضای

۴۰. King John = جان لکلند (? ۱۱۶۷ - ۱۲۱۶)، پادشاه (۱۱۹۹ - ۱۲۱۶)، کلیسا و شهرها ضد او متحد شدند، و امتیازات خود را به موجب منشور ماگناکارتا (۱۲۱۵) تصویب کردند. او از خاندان پلانتاژنه است [م. ۱].

41. Scabini (=jurymen)

42. Middlesex

انجمن موروثی بود. اگرچه در مورد رشد شهری اختلاف بیشتر در مرتبه و درجه بود تا نوع آن، برخی ویژگیهای رشد شهری انگلیس از قانون خاص بنگاه صنفی آن نشأت می‌گرفت، چرا که مفهوم بنگاه ارضی در انگلستان شکل نگرفت.

تحول ویژه^{۴۲} مفهوم بنگاه صنفی در انگلیس، در گرو رشد مدیریت سلطنتی بود، رشدی که هرگز دچار وقفه نشد و حتی بعدها، پس از به سلطنت رسیدن خاندان تودورها^{۴۳} گسترش یافت. یکپارچگی سیاسی کشور و وحدت قانون آن، منکی به همین قدرت بود. یکی از اثرات وجود قدرت بیش از حد سلطنت و دربار آن بود که گروههای ذی‌نفع، از نظر سیاسی و اقتصادی خود را بیشتر با این قدرت هماهنگ کرده بودند تا با "گروه شهروندی مشترک" شهری بسته و فردی، اعطای فرصتهای اقتصادی، امتیازات اجتماعی، انحصارات تضمین شده و توأم با آن، اقدامات چاره‌ساز در مورد سوءاستفاده^{۴۴} انحصارات از امتیازاتشان، انتظاراتی بود که بیشتر از قدرت سلطنتی توقع داشتند تا از شهر.

از سوی دیگر، پادشاهان از نظر مالی آشکارا وابسته به قشری ممتاز جهت رهبری و هدایت مدیریت بودند. پادشاه به دلیل ترس از این قشر، خط مشی سیاسی را برپایه^{۴۵} کنترل شورای مرکزی، طرحریزی می‌کرد. در نهایت، پادشاهان تلاش می‌کردند تا در ساخت مدنی و ترکیب شوراها^{۴۶} شهری فردی، فقط به نفع سیاستهای پارلمانی و با پشتیبانی از الیگارشی اعیان نفوذ کنند. اعیان شهری هم به نوبه^{۴۷} خود از مدیریت مرکزی انتظار داشتند تا از انحصارات آنان علیه قشر غیر ممتاز حمایت کند.

در غیبت تشکیلات مرکزی دیوانسالار و در پی آن متمرکز شدن قدرت سلطنتی، پادشاهان وابسته به همکاری و یاری اعیان بودند. بنابراین، تناقض آشکار آن بود که

۴۲. Tudors، از خاندانهای سلطنتی انگلستان که با پایان گرفتن جنگ گل‌ها (۱۴۵۵ - ۱۴۸۴)، هنری هفتم بر سر کار آمد و با درهم شکستن قدرت سیاسی اشراف فئودال، تاریخ جدید انگلستان با سلطنت او آغاز شد. این دوره یکی از ادوار مشعشع تاریخ انگلستان است. به موازات اصلاح دینی که توسط هنری هشتم وارد شد، انوار رنسانس درخشید. او کلیسا را تحت نظارت شاه درآورد و اختیارات پاپ‌ها را طرد کرد [م. ۰]

در انگلستان، قدرت بورگرها در درجه اول بر اساس یک دلیل منفی تثبیت شد تا به دلیل قدرت نظامی آنان. دلیل منفی عبارت از عدم توانایی مدیریت فئودالی در دستیابی به سلطه پایدار بر کشور، بدون کمک ثابت اعیان ثروتمند بود. در مقابل، این گروه از اعیان را فقط می‌شد از طریق پدیدآوردن یک نیروی متقابل، تحت نظارت درآورد.

در سده‌های میانه، قدرت نظامی اکثریت شهرهای انگلیس چندان درخور اهمیت نبود؛ و اما قدرت مالی بورگرهای شهری داستان دیگری بود. قدرت مالی شهرنشینان دلالت بر نفوذ یک سلک از شهرنشینان ممتاز در درون نظام سلکی "کمون‌ها" در مجلس داشت. هر سود اقتصادی که در خارج به دست می‌آمد، بهره‌برداری اقتصادی انحصارات محلی بر آن متمرکز می‌شد. در این کشور، برای نخستین بار یک دولت ملی بین محلی از بورگرها پدیدار شد. قدرت فزاینده این قشر در میان قشرهای کارگزار قانون و مجلس، قدرت آنان در مقام اجتماعی قشری مرکب از سلک‌های اعیان، رشد جنبشهای مستقل سیاسی قدرتمند را در کمون‌های فردی، منتفی می‌کرد. این قدرت همچنین خصلت بازرگانی شهری الیگارشسی شهر انگلیسی را تثبیت می‌کرد. بنابراین، بنیان وحدت سیاسی را منافع بین محلی و نه محلی اشراف بورگر، تشکیل می‌داد. دقیقاً تا قرن سیزدهم، تحول و تکامل شهرهای انگلیسی موازی با شهرهای آلمانی بود؛ پس از این مرحله، این شهرها به‌طور فزاینده‌ای تبدیل به قلمرو قدرت "اعیان" شدند. این قدرت و سلطه اعیان در انگلستان، هرگز در مقایسه با دموکراسی نسبی موجود در شهرهای قاره‌ای، بار دیگر در هم شکسته نشد. دفترهای اداری افرادی چون هیأت قضات که در اصل متکی بر انتخابات سالانه بودند، هرچه بیشتر تبدیل به جایگاه زندگی آنان شد. چنین پستها و مقامات مدنی، اغلب با همکاری یا پشتیبانی لردهای دستکردی همجوار توزیع می‌شد. به هر جهت، با توجه به دلایلی که تاکنون مطرح شد، مدیریت شاهی، از الیگارشسی اشراف مالک در شهرهای وابسته حمایت می‌کرد.

سلطه اشراف سیاسی و صنفها در اروپای شمالی

تحول مدنی در اروپای شمالی، با تحول مدنی در انگلستان و ایتالیا، تفاوت

داشت. در این ناحیه، رشد اشرافیت نقطهء عزیمت خود را در اختلافات موجود در اقتصاد و سلک‌هایی می‌یافت که در زمان شکل‌گیری انجمنهای بورگری، موجود بودند. این مسأله در مورد شهرهای نوظهور نیز صادق بود.

انجمنهای سوگند خوردگان بیست و چهار نفره در فرایبورگ، از آغاز دارای امتیازات مالی و سیاسی بودند؛ آنان از بخشودگی مالیاتی برخوردار بوده و به عنوان شورا منصوب می‌شدند. به هر حال، در بسیاری از شهرهای نوظهور و نیز در شهرهای تجاری دریایی در شمال اروپا، با آنکه بازرگانان به‌طور طبیعی به حکومت توانگران ۴۴ تمایل داشتند، اما به تدریج محدودیتهای رسمی و صوری در مورد صلاحیت شورا، جا افتاد. حکومت توانگران همان‌طور که ذکر خواهد شد، به‌طور کامل مستقر و تثبیت شد. نیاز عینی به حفظ افراد با تجربه در شورا و عادت به تمرین تابعیت از توصیهء شورا با توجه به پیامد آن، منجر به این شد که انتصاب برای همکاری به یکباره کاهش یابد. باید یادآور شویم که این‌گونه تغییر و تحول می‌تواند در شرایط فعلی نیز روی دهد. علی‌رغم حق رأی و شرکت بورگرها در انتخابات مجلس سنا در هامبورگ، برای کامل شدن مراحل شکل‌گیری، مجلس دوره‌های مشابه را در سالهای اخیر طی کرد. در این مبحث نمی‌توانیم به تفصیل مسیری را که در هامبورگ طی شد، دنبال کنیم، چرا که به هر حال، روندهای مشابهی در همه جا رخ داده است؛ فقط حد و درجه‌ای که این روندها با یک شیوهء قانونی صوری طی کردند، واحد بود.

خانواده‌هایی که صلاحیت و شایستگی انتخاب در شورا را به انحصار خود درآورده بودند، می‌توانستند به سادگی این کنترل را در اختیار داشته باشند، چرا که هیچ قدرت مخالف نیرومندی در میان بورگرهای طرد شده سازماندهی نشده بود. با این همه، به محض اینکه برخورد منافعی با افرادی که در خارج از قدرت مانده بودند، روی می‌داد یا همین که اتکاء به نفس این افراد که با برخورداری از ثروت و آموزش و توانایی در امر مدیریت تقویت شده بود، به حدی افزایش می‌یافت که دیگر نمی‌توانستند از نظر ایدئولوژیکی طرد شدن از قدرت را تحمل کنند، امکان وقوع انقلابهای شهری نو بیشتر می‌شد.

به محض اینکه شرایط در شهرهای شمالی اروپا برای جنبشهای انقلابی بعدی مستعد شد، یک بار دیگر اتحادیه‌های سوگند خوردگان شهروند، به ثمر رساننده این جنبشها شدند. صنفها یا از این اتحادیه‌های انقلابی نو پشتیبانی می‌کردند، یا با آنها همخوانی داشتند. در این ارتباط، مسأله مهم آن است که اصطلاح "صنف" را نباید چه به طور عام، چه به طور خاص، یکسان با واژه "صنف افزارمندان" اطلاق کنیم. جنبشهای ضد خانواده‌های اشرافی، به هیچ وجه اقدام افزارمندان نبود. موفقیت ناپایدار انقلابهای صنفی، در نهایت امر می‌توانست به ترکیبی از شورای انحصاری اعضای صنف بینجامد. در این مورد، شهروندی خود، متکی به عضویت در صنف بود.

برای نخستین بار، با پا گرفتن قدرت صنف، مشارکت کلی "طبقه بورگر" در مدیریت مدنی، به مفهوم اقتصادی آن، صورت گرفت. هر جا که حکمروایی صنف به موفقیت کامل نایل می‌شد، شهر نیز به تبعیت از آن، به بالاترین درجه پیشرفت قدرت خارجی و عظیمترین دستاورد استقلال سیاسی داخلی خود، دست می‌یافت. همانندی رویدادها در این مرحله از رشد شهر، با تحول "دمکراتیک" در شهر دوران باستان بسیار روشن است. شهرهای دوران باستان نجبا که رشدشان از قرن هفتم پیش از میلاد آغاز شد، برپایی ناگهانی قشر وسیع جوینده دمکراسی را در جهت دستیابی به قدرت سیاسی و اقتصادی، تجربه کردند. با آنکه دولت‌شهرهای باستانی بر پایه بنیادهایی متفاوت استوار بودند و مشابهتهایی نیز با شهرهای بعدی داشتند، اما پیش از پرداختن به این مشابهتها، بهتر است که به مقایسه شهر اشرافی دوران باستان با شهر قرون وسطی پردازیم.

طایفه‌های کاریزمایی^{۴۵} دوران باستان

حداقل در تروا^{۴۶} و مسینا^{۴۷}، فرهنگ مسینایی سرزمین مادری یونان، نوعی

۴۵. Charismatic (= فره‌مند)، سلطه‌ای که با تفویض نوعی موهبت الهی یا فره ایزدی (واژه اخیر اول بار از سوی دانشمند بزرگ دکتر احمد فردید به کار گرفته شد) به شخص پیشوا، که دارای خصایل غیرعادی و مافوق بشری است، و اطاعت

فرمانروایی پاتریمونیال دارای خصلت شرقی، با ابعادی محدودتر را موجب می‌شود. برنامه‌های سازندگی که در این نواحی از آن پشتیبانی می‌شد و تا دوره کلاسیک بی‌نظیر بود، بی‌آنکه قید اقطاع غیر نظامی که بر اتباع تحمیل شود، تصور ناکردنی است. نظامی اداری که سندهای نوشتاری خاص خود را در محاسبات به‌کار می‌گیرد و نوعی نظام بایگانی به شیوه مصری آن را حفظ می‌کند، در مرزهای حوزه فرهنگی هلنی، از شرق تا قبرس، گسترش یافته بود. این نظام اداری، نظامی تجاری با خصیصه دیوانسالاری و پاتریمونیال بود. در مقایسه با این نظام اداری، بعدها، حتی در دوره کلاسیک آتن، نظام اداری با شیوه‌ای کاملاً شفاهی، بدون نوشتار، برقرار بود. نظام نوشتاری، و در واقع کل فرهنگ مبتنی بر اقطاع غیر نظامی، بدون بر جای گذاردن هیچ اثری، ناپدید شده است.

صورت اسامی مسافران کشتی ایلید شامل نامهای پادشاهان موروثی است که بر نواحی وسیعی فرمانروایی می‌کردند. این نواحی در برگیرنده تعداد بسیاری از مکانهایی است که بعدها به عنوان شهر شناخته شدند، اما در واقع پژ و قلعه به‌شمار می‌آمدند. نحوه تسلط فرمانروایان بر چنین مکانهای "مدنی"، از ورای شخصیت آگامنون نشان داده شده، که آماده تفویض یکی از این مکانها، به عنوان فیف، به اخیلس بود. ساخت این مکانها تا حدی از ورای شهر تروا تصویر شده، جایی که در آن سالمندان مربوط به خانه‌های نجبا، به دلیل وضعیت سنی خود از خدمت نظام معاف شده و به عنوان مشاوران پادشاه انجام وظیفه می‌کنند. در همین منبع، ساخت نظام اداری نیز نشان داده شده، چرا که در تروا، هکتور پادشاه جنگ بوده است، اما برای عقد معاهدات ناچار به پیدا کردن و آوردن پریام بوده. فقط به یک مدرک اشاره شده که ممکن است نوشته شده باشد. بجز آن، تمامی قرائن این احتمال را که نظام اداری متکی بر اقطاع غیر نظامی و فرمانروایی پاتریمونیال بوده، رد می‌کند.

فرمانروایی، متکی بر کاریزمای^{۴۸} طایفه بود. با این همه، آپنیاس^{۴۹}، بیگانه‌ای

مردم از او، در نتیجه جاذبه وی، موجودیت می‌یابد [م .]

46. Troy

47. Mycenaea

۴۸. مفهوم "کاریزما"، که معنای ادبی آن "عنایت الهی" یا "فره‌ایزدی" است، از مجموعه لغاتی

که از اهالی شهر نبود، مقام اداری پریام را در صورت کشتن اخیلس، تضمین کرده بود. فرمانروایی بیشتر به عنوان یک مقام "افتخاری" قلمداد می‌شد تا نوعی مالکیت. پادشاه که فرمانده ارتش بود، در هیأت قضایی با نجبا مشارکت داشت. از آن جا که او وارث مقام شهریاری بود، تصور می‌رفت که او باید نماینده خدایان و فرمانروای انسانها باشد. با این همه، حدود حقوق او به عنوان یک مقام پیشوای شخصی، در داستان ادیسه نشان داده شده که در آن، مکررا "قدرت پادشاه به صورت نفوذ شخصی مشاهده می‌شد.

در این دوره از تاریخ یونان نیز اردوکشیهای نظامی مستعمراتی، بیشتر حالت ماجراجویی داشت تا نظامیگری صرف. حتی همقطاران را، به شیوه ارتشهای پادشاهان

که در ابتدای مسیحیت در مقون مذهبی بکار رفته، گرفته شده است. رودلف سم (sohm) نخستین بار این واژه را در کتاب خود، *kirchenrecht*، بکار برد. این اصطلاح دلالت بر اساس پیشوایی و بنیان اقتدار می‌کند. اقتدار زمانی فره‌مند است که متکی بر دبستگی به نوعی تقدس ویژه و استثنایی، به منش ستوده یا قهرمانی یک شخص فردگرا و الگوها یا نظم هنجاری باشد که از سوی او آشکار یا مقرر شده باشد. برای ادامهء نظم اجتماعی، یک مسألهء حاد برای تامین نظم اجتماعی، پس از مرگ پیشوا (یا فقدان او) وجود دارد. یکی از راههای حفظ نظم پایداری، انتقال مجدد کاریزما از فرد به ساختی است که او در آن عمل می‌کرده. اگر ساخت مورد نظر طایفه باشد و مقام پیشوایی به دلیل رهبری طایفه به او تفویض شده باشد. آنگاه می‌توان از "کاریزمای طایفه" یا به گفته وبر، "کاریزمای قومی" (کاریزمای ژنس)، نام برد. نگاه کنید به:

Max Weber, trans. by A.M. Henderson and Talcott Parsons,
The Theory of Social and Economic Organization (New York:
 Oxford University Press, 1947) P. 328.

۴۹. Aeneas، پسر آنخیس و آفرودیت (ونوس)؛ از قهرمانان تروا. پس از سقوط تروا، پدر را بر پشت گرفت و گریخت و به کارتاژ و سپس به ایتالیا رفت. یکی از اعقابش رومولوس، شهر روم را بنیاد گذاشت. پس رومیان او را جد خود به حساب می‌آورند [م.].

مقدونی، هتایروی^{۵۰} می خواندند. در واقع همان طور که در کتاب ادیسه شرح داده شده غیبت پادشاه حتی برای مدت چند سال، به هیچ وجه مایه آشفتگی و اختلال جدی نمی شد. زمانی که ادیسه در خارج از کشور، در ایثاکا^{۵۱}، به سر می برد، در غیبت او پادشاهی وجود نداشت. ادیسه خانه و خانواده خود را به یک دوست و مشاور، که هیچ پیوندی با خاندان شهریاری نداشت، سپرده بود. در واقع، عملیات جنگی ارتش شهسواران متشکل از نبرد فردی قهرمانان جنگاور و سربازان پیاده نظام معمولی بود که نقشی کمینه ایفا می کردند.

در برخی از بخشهای منظومه هومر، بازار سیاسی شهری نیز ذکر شده، گرچه ایسماروس^{۵۲} متعلق به پولیس، به معنای "دژ" نیز آمده؛ اما، این دژ، فقط متعلق به یک نفر نیست، بلکه از آن کیکون^{۵۳} است. در بازار، ریش سفیدان خانواده های متنفذ، که متعین به ثروت و قدرت جنگی هستند، در جایگاه اخیلس گرد می آمدند و دادگاهی تشکیل می دادند. افرادی که در این جلسات حضور داشتند با هلله، نسبت به سخنرانیهای گروههای مختلف واکنش نشان می دادند. در بازار، دادخواهی تلماخوس^{۵۴}، موضوع مورد بحث افراد متنفذ و شایسته بود. مباحثات و مجادلات را یک پیشوا یا منادی نظم می بخشید. قرائن نشان می دهد که مالکان زمین و کشتی، که همراه پادشاه و گروههای متنفذ و برجسته، با ارابه هایشان به جنگ می رفتند، نیز در این جلسات حضور داشتند. عقب نشینی لائرتس^{۵۵} پادشاه به قلمرو خود، در واقع معادل با کناره گیری او از قدرت است.

همان طور که در میان آلمانها هم مرسوم بوده، در داستان ادیسه نیز پسران

۵۰. *Hetairoi* (یونانی = دوست)، عنوان عالیترین طبقه روسپیان یونانی [م. ۰]

۵۱. *Ithaca*، جزیره ای در یونان [م. ۰]

۵۲. *Ismaros*، از جزایر افسانه ای یونان [م. ۰]

۵۳. *Kikones*، ضبط دیگر آن *caucons*، مردمی افسانه ای [م. ۰]

۵۴. *Telemachus*، پسر اودوسئوس و پنلوپه. در کودکی بزدل بود، اما بعد آتنه

به او شجاعت بخشید. در دوران سرگردانی پدر به جستجویش رفت [م. ۰]

۵۵. *Laertes*، پدر اودوسئوس یا ادیسه قهرمان جنگ تروا [م. ۰]

خویشاوند‌های اشراف، به عنوان همسفران و یاران (هتایروی) قهرمان، به شاهزاده می‌پیوندند. در میان فیکن^{۵۶}ها، نجبا ادعا داشتند که حق دارند مردم را وادار به سهم شدن در هزینه هدایای ضیافت کنند. موجودیت دهقانان آزاد هرگز در جایی ثبت نشده است، اما هیچ مدرکی هم به دست نیامده که نشان دهد تمامی افراد مقیم در سرزمین هموار یونان، به عنوان مالکان دارای سند مالکیت یا واسال‌های نجیب‌زاده شهری قلمداد شده باشند.^{۵۷} داستان ترسیتس^{۵۸} ثابت می‌کند که حتی جنگجویان عادی نیز که به هنگام جنگ ارباب نداشتند گه‌گاه جسارت ورزیده علیه لرد (مالک) سخن می‌گفتند و این مورد، بی‌شک، به عنوان بی‌احترامی به مقام بالاتر قلمداد می‌شد.

نقش پادشاه به عنوان فرمانده جنگی، از وضوح کافی برخوردار است، اما او در عین حال به کارهای منظم و سبک‌خانه یا مزرعه نیز رسیدگی می‌کند. او وسایل خوابش را خود تدارک می‌بیند و باغش را خود آبیاری می‌کند؛ و همراهان جنگی او خود راندن قایق را به عهده دارند. از سوی دیگر، برده خریداری شده می‌تواند امید داشته باشد که شاید "مزرعه‌ای شخصی" به چنگ آورد. آنچنان که پیداست، هنوز میان بردگان زرخیز و تحت‌الحمايگان ارباب که زمین اجاره‌ای دریافت می‌کردند، هیچ اختلافی وجود نداشت، در حالی که این تمایز بعدها در روم بسیار آشکار می‌نماید. گونه‌ای اقتصاد خانوادگی موروثی، پاسخگوی تمامی نیازهاست. یونانیان معمولاً "کشتیهای شخصی خود را در یورشهای دریایی به کار می‌گرفتند. دادوستد در آن هنگام صلح‌آمیز بود، اما هنوز اختیار آن در دست فنیقیان بود. علاوه بر اقامت

56. Phaaken, *Odyssey* 6.259, 253.

۵۷. این امر به‌ویژه در مورد منظومه‌های هومری صادق است. با این همه، باید یادآور شد که هزیود (قرن ۸ ق.م.)، مدرک و شاهد کافی برای اثبات وجود دهقانان آزاد را فراهم می‌آورد.

۵۸. Thersites، سرباز یونانی در جنگ تروا، چلاق، کوتوله و کچل بود و زبانی تلخ داشت. چون اخیلس را به خاطر عشق ورزیدن به جسد ملکه آمازون‌ها، که اخیلس خود کشته بود، مسخره کرد، وی درجا او را کشت [م.].

شهری و بازاری نجبا، دو پدیده مهم دیگر را نیز می‌توان یافت. ستیزه و جدال (آگونس^{۵۹}) که بعدها کل قلمرو زندگی را فرا می‌گیرد، سرچشمه خود را در مفهوم افتخار و آموزش نظامی شهسواری یک جوان در زمین مشق نظامی^{۶۰}، می‌یابد. سازمان بیرونی این آموزش، در نمایش مراسم تدفین قهرمانان جنگی (پاتروکلس^{۶۱}) پدیدار می‌شود. این آیین در عصر هومر، بر زندگی نجبا حکمفرما بود. دومین پدیده اصلی مربوط به این زمان، علی‌رغم باور به خرافه و دیو، پدیداری بی‌قید و شرط ارتباط با خدایان بود. سروده‌های شاعرانه‌ای که در ستایش خدایان در عصر هومر پدید آمده، بعدها دل افلاطون را هم به درد می‌آورد. این گونه دنیاپرستی و غیر روحانی بودن، فقط می‌توانست در پی مهاجرتها، به‌ویژه مهاجرت‌های ماوراء بحار نضج بگیرد، چرا که در جریان این مهاجرتها، هیچ امکانی برای تماس با معابد و مقبره‌های قدیمی وجود نداشت. از این رو، نفوذ آیینها و باورهای ابتدایی، بر اعتقادات بعدی نیز همچنان پایدار است؛ این مسأله در امور دیگر هم هویداست. برای نمونه، اگر چه روحیه سلحشوری نجبای دولت‌شهر اشرافی تاریخی، در اشعار هومری بازگو نمی‌شود، اما از جنگ تن به تن پیاده نظام، که بعدها به وسیله سازمان منضبط سربازان عادی در تمام مرتبه‌های نظامی صورت می‌گیرد، به‌طور آشکار صحبت می‌شود. جدا از مورد اسپارت و چند مورد دیگر، در دوره کلاسیک یونان، نهاد پادشاهی که متکی بر کاریزمای طایفه بود، تنها در قطعه‌ها و نوشته‌های پراکنده، یا در یادها مانده است. و هنگامی هم که سلطه پادشاهی پدیدار می‌شود، در شکل فردی سلطنت بر یک دولت‌شهر است. اما سلطنت در شکل کاریزمای طایفه، توأم با سلطه مشروع است. به هر روی، به استثنای سنتهای اسپارتی و رومی، فقط امتیازهای افتخاری برای سلطنت طایفه کاریزمایی و نیز در مورد نجبا برجای می‌ماند، در واقع

59. *agones* (=contest)

۶۰. در مورد مراسم تحلیف شهسواری، آموزش نظامی و مفهوم شهسواری می‌توان به کتاب مارک بلوخ، جامعه فئودالی ترجمه بهزادباشی در دو جلد و به‌ویژه جلد نخست ص ص ۶۳ - ۷۵، مراجعه کرد [م. ۱]

61. *Patrocles* (=war-heroes)

هم ، نجبا گاهی همانند پادشاهان توصیف شده‌اند .
 شواهد یونانی نشان می‌دهد که پادشاه این قدرت را به گروه خزانه‌دار خود که در دستهٔ سوداگر متوسط گرد آمده‌اند ، واگذار می‌کند و خود نیز یا وارد دادوستد می‌شود و فرمانهایی را اعمال می‌کند یا از این گونه مبادلات در قبال دریافت وجه مالی ، حمایت می‌کند . نیروی جنگی شهسواری که در آن زمان وجود داشت ، متکی بر استقلال نظامی نجبا بود که ارابه‌های جنگی ، کشتیها و پیروان شخصی را خود تدارک می‌دیدند . این امر انحضار جنگی پادشاهان را در هم می‌شکست . در دورهٔ پس از زمان امپراطوریهای بزرگ شرقی ، امپراطوری مصر و امپراطوری وسیع هتی (کنعانیان) ، مرکزیت امپراطوریهای قدرتمند در حال متلاشی شدن بود ، در حالی که امپراطوریهای بعدی ، مانند لیدیا هنوز به وجود نیامده بود . از این رو ، آن گونه مجموعهٔ شکلی سیاسی که در مینیاتورهای مسینا نمایان شده ، دلالت بر حکومت آن دسته پادشاهان شرقی می‌کند که متکی بر انحصارات بازرگانی و خدمات زمین واگذار شده به غیرشهسوار بودند و بعدها از هم پاشیدند . فرو ریختن بنیادهای اقتصادی قدرت سلطنتی ، دنیای باستان را برای مهاجرین دوری ۶۲ فراهم کرد که در آن امکان کامیابی بود ، اما به علت ضعف نظامی ، تاراج شدن ، سرنوشت محتوم آنان بود . در این زمان ، مهاجرتهای شهسواران دریانورد نظامی به سواحل آسیای صغیر آغاز شد . هومر هنوز امکان شکل‌گیری چنان زیستگاههایی را در نیافته بود ؛ چرا که در عصر او ، انجمنهای سیاسی قدرتمند در سواحل آسیایی وجود نداشت . به هر حال ، ورود هلنی‌ها در داد و ستد فعال ، دیگر آغاز شده بود .

شهر باستانی اشراف‌نشین

به مثابه زیستگاه ساحلی جنگاوران

شهر اشراف‌نشین عهد باستان را می‌توان از روی نخستین نوشته‌های تاریخی ، باز شناخت . چنین جایی اصالتاً " یک شهر ساحلی بوده است . تا زمان اسکندر و جنگهای معروف او با سامنی‌ها ۶۲ ، هیچ پولیس [دولت‌شهر] جدیدی مسکونی

نمی‌شد، مگر آنکه تا دریا به اندازهٔ فقط یک روز راه فاصله داشت. بیرون از حوزهٔ پولیس، زندگانی در روستاها یعنی "کوروی" (Koroi) با اتحادیه‌های سیاسی مربوط به قبایل یعنی "اتنه" (ethne) سازمان می‌یافت. یک پولیس می‌توانست به ابتکار خودش یا به توسط دشمنان متلاشی شود و چیزی که تا آن زمان به آن "دیوئی‌کوئی‌زد" (diokoized) می‌گفتند، به چند روستا تبدیل می‌شد. از سوی دیگر، فرایند موسوم به سینوسیسم^{۶۴}، بنیاد واقعی یا موهوم یک شهر بوده است. یک چنین فرایندی، از "استقرار مشترک" خانواده‌های نجبا در درون یا اطراف یک قلعهٔ دارای استحکامات نظامی تشکیل می‌شده است که یا به فرمان پادشاه انجام می‌گرفت یا بر اساس توافق آن خانواده‌ها.

این گونه استقرارهای اجباری یا داوطلبانه، در قرون وسطی نیز مرسوم بوده است. علاوه بر این، برای آن خانواده‌ها مطلقاً "ضرورت نداشته است که حتماً" به منظور سکونت دایمی در مجتمعهای جدید ساکن شوند. خانواده‌های عهد باستان، مانند خانواده‌های قرون وسطایی، همچنان بخشی از اوقات زندگانی خود را در قلعه‌ها (مثل مورد التوسیس^{۶۵}) جدا از جمعیت شهری می‌گذراندند. رایج بود که خانواده‌های متشخص، در روستاها، ویلاهای شخصی داشته باشند. مثلاً "دکلیا" (Dekeleia) قلعه‌ای متعلق به یک خانوادهٔ نجیب‌زاده بود. بسیاری از روستاهای آتن دوران باستان و برخی قبایل رومی، به نام قلعه‌ها نامگذاری شده بود و حوزهٔ خدایان به چندین برج تقسیم می‌شد.

۶۳. samnium، یک کشور باستانی در ایتالیا مرکزی بوده است که مردم آن با سابی‌نی‌ها (sabines) متحد شدند. جنگهای مورد بحث، جنگهای میان رومیان و سامنیونی‌ها از ۳۴۳ تا ۲۹۰ ق.م. بوده است [م. ۰].

۶۴. Synoecism، اتحاد و آمیختگی چند جامعهٔ طایفه‌ای، که قبلاً "مجزا شده بودند، در یک واحد سیاسی جدایی‌ناپذیر می‌باشد. از طریق سینوسیسم بود که پولیس‌هایی مانند آتن و اسپارت به وجود آمدند [م. ۰].

۶۵. Eleusis، شهرک یونانی، شمال غربی آتن که جایگاه شهری قدیمی در یونان بوده [م. ۰].

با این حال، به رغم همه پیوندهای موجود با روستا، باز هم مرکز ثقل نجبا در شهر قرار داشت. اربابان سینوری‌ها (مانوری‌ها)، گردانندگان سرمایه‌های تجارتي، آنها که به دهقانان اعتبار می‌دادند، آباء سیاست و اقتصاد روستا، در واقع از آستویی (astoi^{۶۶})، یعنی از آن دسته خانواده‌های نجبا تشکیل می‌شدند که در شهرها سکونت داشتند. علاوه بر این، هجوم عملی نجبای روستانشین به شهر، روندی فزاینده داشت. در دوره^{۶۷} موسوم به دوره^{۶۸} کلاسیک قلاع روستا را تخریب کرده یا برمی‌چیدند. نکرپولیس [گورستان^{۶۷}] خانواده‌های نجبا همیشه در شهر بود.

بر اساس یک تعبیر خاص، ضروری‌ترین عنصر تشکیل یک شهر، ایجاد اخوت در میان خانواده‌های نجبا بود که از طریق یک "گروه شهروندی مشترک" کیشی تحقق می‌یافت^{۶۸}. براساس اصطلاحات نهادی، تکوین شهر به یک جماعت آیینی جدید، به صورت جایگزینی پریتانیوم^{۶۹} (Prytaneum) خانواده‌های جدا جدا با یک پریتانیوم مشترک شهر بود که اعضای آن، با هم غذا (صبحانه، ناهار، شام و غیره) می‌خوردند.

66. Max Weber, *Gesammelte Aufsätze zur Sozial-und Wirtschaftsgeschichte* (1924), pp. 116, 122, 217.

۶۷. Necropolis، به معنای شهر مردگان و منظور گورستان زیرزمینی وسیع عهد باستان است [م].

۶۸. این اندیشه مرکز اصلی تحقیق فوسل دوکوپلان زیر عنوان: *The Ancient City* (Garden City: Doubleday Anchor Books, 1956).

است. عنصر بسیار حساس و مهم در تکوین شهر باستانی، نهایتاً این نکته را روشن کرد که چیزی جز معکوس یک ساختار مذهبی قابل درک نبود که عملاً "تشکیل کنفدراسیون عناصر موجود اجتماعی را به وحدت یک شهر امکان‌پذیر می‌کرد و آن را مورد تأیید قرار می‌داد.

۶۹. در املاک و شهرهای یونان باستان *Prytaneum* یک خانه عمومی یا مرکز زندگانی مقامات و صاحب منصبان "گروه شهروندی مشترک" بوده است. مثلاً "بریتانیوم آتن، محلی بود که در آن، از شهروندان محترم یا سفیران و نمایندگان خارجی با میهمان نوازی تمام، پذیرایی می‌شد.

در عهد باستان این نکته بدان معنا نبود که مانند قرون وسطی، انجمن هم‌پیمان شهرنشینان، پس از تبدیل جامعه‌شان به یک کمنون، برای شهر قدیسی پذیرفته باشند، بلکه از آن مهمتر، بدان معناست که این تحول، ریشه و منشاء محل جدید کامنسال یا هم‌غذا شدن (Comensa) جامعه شهری را تشکیل می‌دهد. کلیسای مشترک که در قرون وسطی همه مجبور به حضور در آن بودند، در دوران باستان وجود نداشته است. یقیناً "همیشه غیر از نمادهای مقدس محلی، خدایانی هم بوده‌اند که در سطح بین محلی مورد ستایش قرار می‌گرفتند، هرچند که کیش اختصاصی طایفه‌ها، خدایان بیگانه را از اشکال آیین روزمره‌ای می‌شمردند که منافای انجمن برادری بود و به همین جهت خدایان بین محلی را کنار گذاشته بودند. در قرون وسطی، عکس این جریان انجام می‌شد.

"گروه شهروندی مشترک" - هم‌سفره کیشی شهر اشراف نشین باستان، تقریباً به گونه‌ای مؤکد، مانند کیشهای هندی، تنها به اصل عضویت محدود می‌شد. اخوت تنها در صورتی امکان‌پذیر می‌شد که موانع و سدهای ناشی از تابوهای جادویی وجود نمی‌داشت. اما یکی از اصول بسیار پایدار و بازمانده، این بود که ارواح طایفه، قربانی را فقط از اعضای طایفه قبول می‌کردند. این اصل شامل اتحادیه‌ها نیز می‌شد. از قدیمترین زمانها تا ادوار بعدی در دوران یونان کلاسیک، فایله‌ها و فراتری‌ها^{۷۰} نمایندگی اتحادیه‌ها را برعهده داشتند. و عضویت در همین اتحادیه‌ها، صلاحیت عضویت در شهر را به افراد می‌داد. این اتحادیه‌های مذهبی اخوتی به وحدت آیینی پولیس [دولت‌شهر] متکی بودند.

شک نیست که قدمت فراتری‌ها به دورترین ادوار گذشته پولیس می‌رسد. بعدها، این سازمانها به اتحادیه‌های کیشی تبدیل شدند که تنها برخی از پسرمانده‌های نقش ویژه باستانی خودشان را حفظ کردند. مثلاً در آتن، اتحادیه‌های نامبرده، فقط

۷۰. *Phyle* و *Phratry*، فایله در یونان باستان حکم قبیله (*tribe*) را در روم باستان داشته است و قبیله به چند فراتری که اساس سازمان اجتماعی آنان بود، تقسیم می‌شد که به عنوان شعبه کوچکتر، از فایله منشعب می‌شد و به آن وابسته بود [م. ۱].

حق قضاوت دربارهٔ صلاحیت بچه‌ها برای شروع خدمات رزمی و تعیین ظرفیت ارث‌بری را برای خودشان نگاه‌داشته بودند. اینها حتماً در اصل اتحادیه‌های نظامی بوده‌اند که معادل "خانهٔ مردان" یا "سربازخانه" (یا خوابگاه جنگاوران)^{۷۱} است. نام فراتری (یعنی آندریون *Andreion*) در ایالت‌های جنگاوران دوریانی *Doric* محفوظ ماند و در روم (کوریا *Curia* مساوی است با کوویریا *Coviri*) آن را به عنوان شعبهٔ کوچکتر "گروه شهروندی مشترک" نظامی تلقی کردند که آن اتحادیه به تشکیل پولیس کمک می‌کرد. هم‌سفرگیهای "گروه شهروندی مشترک" (*Syssitia* = سیسیتا) یا مجتمع نظامی اسپارت‌ها، جدا کردن جنگاوران ذی‌صلاح از خانواده‌شان در تمام مدت خدمت نظامی ایشان و زندگانی سخت و سختگیرانه‌ی انضباطی شدید نظامی پسران عضو "گروه شهروندی مشترک" در تمام مدت آموزش نظامی، جنبه‌هایی از نمونهٔ کلی آموزشی بود که جوخه‌هایی متشکل از مردان بسیار جوان، در اتحادیه‌های اصلی جنگاوران می‌آموختند. به استثنای چند اتحادیهٔ دوریانی معدود در ادوار تاریخی، میلیتاریسم بنیادگرای نیمه اشتراکی شهروندی وجود نداشته است. حتی در خود اسپارت، میلیتاریسم شدید اشتراکی، تنها همراه از هم پاشیدگی اشرافیت و گسترش نظامی

۷۱. پژوهشگران مسایل قوم‌شناسی معاصر و پیش از تاریخ، گزارش می‌دهند که موضوع پیدایش اتحادیه‌ای از یک انجمن سری متشکل از جنگاوران ذی‌صلاح قبایل نواحی مختلف، مانند یونان دورهٔ پهلوانی و پولنزیای و ملانزیای معاصر، فوق‌العاده قدیمی است. یک چنین انجمن جنگاوران، سربازخانه‌ها یا باشگاههایی، پیوسته خودش را دور از دسترس زنان و به استعانت جادوگری در بسته و محرمانه نگاه می‌داشت و با دقت بسیار، مراسم جادوگرانه‌ای را که ضمن آن صلاحیت یک جنگاور به آزمون درمی‌آمد و تأکید می‌شد، پوشیده و مخفی می‌کرد. از جمله کارهایی که در این مراسم جادویی انجام می‌گرفت، گاه شکار انسان و آدمخواری جادوگرانه نیز وجود داشته است. ماکس وبر به دلیل دریافت خاص خودش از نقش قدرت، از جمله قدرت نظامی در سازمان اجتماعی، در تحقیقات جامعه‌شناختی خود، این نکته را بارها یادآور شده است.

۷۲. *Doric=Dorian*، در موسیقی نیز گامی باستانی به این نام وجود دارد.

دوریان، جامعه و از این رو، زبان یا لهجهٔ قدیمی یونانی است [م. ۰]

توده‌های مردم روی داد و ضرورت ایجاب می‌کرد که انضباط و تساوی اهلیت تمام جنگاوران تضمین شود. برخلاف اسپارت، در دیگر شهرها، فراتری (Phratry) های معمولی طبقه نجبا (*gene oikoi*) فقط از حق حکومت برخوردار بودند (اسناد و مدارک موتیونیدن این حقیقت را اثبات می‌کند، زیرا طایفه قدیمی هنوز در دکلیا قلعه خود را در تملک داشت). این نکته در مورد آتن نیز صدق می‌کرد، زیرا براساس مجموعه قوانین دراکونی^{۷۳}، "ده تن از بهترین مردان" عضو فراتری، که به دلیل ثروتشان قویترین مردان هستند، برای خونخواهی تعیین می‌شدند.

در تأسیسات بعدی شهر، فراتری‌ها به عنوان انشعابات کوچکتر فایله (مرکب از سه قبیله قدیمی در روم) شناخته شدند و شهرهای معمولی هلنی (یونان باستان) در درون آن تقسیم می‌شدند. اصطلاح "فایله" از لحاظ فنی به مفهوم پولیس مربوط می‌شود؛ و کلمه اتنوس (*Ethnos*) برابر است با واژه قبیله که به عنوان شعبه فرعی در شهر، دوام نیاورد. در دورانهای تاریخی، فایله‌ها به تقسیمات مصنوعی پولیس تبدیل شدند، یعنی همان پولیس‌هایی که به منظور اجرای خدمات عمومی^{۷۴}، به‌تناوب پدید می‌آمدند و در عین حال بنیادی را برای سازمان نظامی و تقسیم عواید تشکیل می‌دادند که از سرمایه‌های عمومی یا مالیات بر معاملات جنسی یا خراج از کشورهای مفتوح به دست می‌آمد (مانند خراجی که از طریق انهدام رودس Rhodes به چنگ آمد).

سه فایله نمونه دوریانی به طور مصنوعی به وجود آمد که با توجه به نام سومی پام فایله (*Pamphyles*)، از نظر سنتهای رومی، معادل قبیله لوکره‌هاست. اصولاً ممکن است فایله در نتیجه ترتیبات اجتماعی و قراردادهای منعقد شده میان جنگاوران

۷۳. Draco، یک قانونگذار آتنی بود که مأموریت یافت (در حدود ۶۲۱ ق. م.) تا قوانینی تدوین کند که از شدت بحران سیاسی - اقتصادی وقت بکاهد. مجموعه قوانین مذکور، به دلیل حدت و شدت آن، معروف شده است.

۷۴. در آتن، هر شاخه‌ای برای پنج هفته منصب را در اختیار داشت. از آنجا که در مراحل اولیه، تمامی شاخه‌های اجتماعی به گونه‌ای عقلایی پدید می‌آمدند، فایله‌ها در واقع اتحادیه‌های کیشی بودند.

ساکن شهر و کسان دیگری که از راه فتح و تصرف، وارد شهر می‌شدند، تشکیل شده باشد. این زمینه می‌تواند احتمالاً "منشاء دو خانواده سلطنتی اسپارتی بوده باشد که درجات اجتماعی غیر مساوی داشتند و با سنتهای رومی مبنی بر پادشاهی دوگانه پیوند داشته است. به هر روی، فایله‌ها بیشتر جنبه شخصی داشتند و کمتر به عنوان اتحادیه‌های ارضی محسوب می‌شدند. سران، "پادشاهان فایله‌ها" که بر حسب کاریزمای طایفه، رهبران موروثی بودند، بعدها به طور انتخابی بر مقام خود مسلط می‌شدند.

هر عضو ارتش پولیس، بسته به اینکه از نظر موقعیت شهروندی، یک شهروند فعال محسوب می‌شد و یا منفعل، در فایله‌ها، قبیله‌ها، فراتری‌ها و کوریا^{۷۵} هم عضو بود. تنها اشراف، به عنوان شهروندان فعال در ادارات اجرایی شهر حضور داشتند. بدین گونه، گه‌گاه یک بورگر شهری، با "رفیق قبیله‌ای" (Tribe Comrade) همانند به شمار می‌آمد. شک نیست که عضویت در طبقه نجبا، در اصل، به کاریزمای طایفه‌ای مقام اجرایی ریاست ناحیه‌ای وابسته بوده است. همراه با پیدایش ارابه‌های جنگی چرخدار و بنای قلعه، "نجیب‌زادگی" صفت خاص شهسواران شد. قاعدتاً باید پیوندهای خویشاوندی در امر پیدایش آریستوکراسی جدید تسهیلات فراوانی ایجاد کرده باشد و این تسهیلات از طریق تبدیل شیوه شهسواری مادام‌العمر به قشر فیف‌داران (تیولداران) اعمال شده چنانکه این امر در سده‌های میانه نیز به حقیقت پیوست.

این واقعیت یکی از شاخصهای عمده این دوره است که فقط عضوی از خانواده اشراف یا نجیب‌زادگان (*Eupatride* و *Patricius*) به عنوان کشیش یا کارگزار، صلاحیت برقراری پیوند با خدایان را از طریق قربانی کردن یا مشورت با رسولان متکلم (*auspicia*)، داشت. اشرافیت متناسب با منشاء فوق شهری خود، خدایان

۷۵. Curia، قدیمترین تقسیم اجتماعی سکنه روم. مطابق روایات رومولوس جامعه روم را به سه قبیله، شامل ۳۰ کوریا، تقسیم کرد. هر کوریا خود شامل تعدادی خانواده یا گنس بود. شارمندی روم منوط به عضویت در این سازمانهای خانوادگی بود [م].

ویژه^۶ خویش را داشت که با خدایان پولیس فرق می‌کردند و کیشهای خصوصی (شخصی) پاتریسین‌ها، جایگاههای آباء و اجدادی خود را داشتند. برخلاف آنچه که تقریباً در تمام آسیا مشاهده می‌شد، در این جا از لحاظ برقراری رابطه با خدایان، هیچ‌گونه انحصار کشیشی وجود نداشت؛ چرا که مقامات اجرایی شهر نیز اجازه داشتند چنین رابطه‌ای را با خدایان برقرار کنند. در عین حال، جدا از چند حریم خاص بین محلی مانند معبد دلفی، روحانیت کشیشی مستقل از پولیس نبود و کشیشان از طرف پولیس به مقام کشیشی منصوب می‌شدند.

هیچ سلسله مراتب مستقلی بر روحانیت خاص دلفی فرمان نمی‌راند. در آغاز، دلفی در اختیار یکی از پولیس‌های مجاور آن بود، اما پس از انهدام این پولیس در جریان جنگهای مقدس، چند "گروه شهروندی مشترک" مجاور آن، با هم متحد شدند و مجموعه^۷ خاصی را پدید آوردند که این مجموعه کنترل دلفی را به دست گرفت. قدرت سیاسی و اقتصادی معابد بزرگ، در این واقعیت تغییری ایجاد نکرد که پولیس، صاحب کامل و تمام عیار دارایی خدایان و عواید مالکانه^۸ کشیشان در کشور هلنی مادر، به شمار می‌رفت [قدرت سیاسی و اقتصادی معابد از آنجا ناشی می‌شد که اینان اربابان املاک، صاحبان ارگاستری‌ها *Ergasteria*، وام دهندگان به اشخاص یا دولت‌ها، بانکداران نگاهدار خزانه^۹ پولی ارتش بودند که از آن به‌طور کلی به عنوان اندوخته (سپرده) بانکی استفاده می‌کردند. در کلنی‌ها، قدرت پولیس در امور مذهبی در حدّ کمال بوده است.

در هلاس^{۱۰} ۷۶، نتیجه^{۱۱} نهایی تسلط پولیس بر امور مذهبی سرانجام این شد که پولیس تمام مقامات کشیشی را به عنوان تدبیری برای محدود کردن ایشان، به حراج گذاشت. حاکمیت نجیب‌زادگان مسلح [نظامی] در این واقعه که بعداً از طریق دمکراسی تکمیل شد، نقش قاطعی را ایفا کرده بود. روحانیت کشیشی، قوانین مقدس [و شرعی] و انواع مختلف معیارهای سحر و جادویی، تماماً^{۱۲} سلاحهایی بود که در دست نجبا قرار داشت. اشرافیت پولیس، مانند مورد ونیز، ضرورتاً^{۱۳} مسدود نبود. معدودی از کنت‌ها با حفظ القاب خانوادگی (*gens Claudia*)، در دسته‌های

۷۶. Hellas، یک ناحیه^{۱۴} بزرگ شهری در شمال شرق یونان باستان [م. ۰]

کوچک مانند طایفه‌های کوچک (*gentes minores*) رومی، به شهرها نقل مکان کرده بودند، هرچند که این نقل مکانها در دوره‌های اولیه، زیادتر بوده است. نجیب زادگان یک "گروه شهروندی" صرفاً وابسته به زمین نبودند. حتی در دوران کلاسیک نیز نجیب زادگان آتنی مانند میلیتارها، متصرفات (*dominions*) خارجی داشتند؛ در این دوره هم مانند قرون وسطی، در درون این قشرها، روابط بین محلی وجود داشته است. مالکیت اشرافی، غالباً "طبیعت سنیوریایی" داشته است. خدمات بردگان، بندگان و تحت‌الحمايگان، که بعداً "درباره آن گفتگو خواهیم کرد، بنیاد اقتصادی این گونه مالکیت را تأمین می‌کرده است. با از میان رفتن بندگی و تحت‌الحمايگی، مالکیت فقط به صورت [مالکیت] عرصه و اعیان کشاورزی باقی ماند.

وجوه موازی چندی میان اشرافیت یونانی و اشرافیت در مکانها و زمانهای دیگر، مشهود است. مثلاً "در بابل باستان، اشرافیت به روشی همانند یونان، با از میان رفتن بندگی و تحت‌الحمايگی روبرو شد که بر اساس اسناد و مدارک موجود، پس از توزیع عمومی داراییهای تجارتخانه‌های بابلی (موسوم به *Egibi*) که طی چندین نسل دوام آورده بودند، رخ داد. در آنجا نیز املاک غیر منقول روستایی، بردگان و احشام را به عنوان داراییهای اصلی و عمده، ثبت می‌کردند. در بابل، در سده‌های میانه و در هلند، تولید مستقیم یا غیر مستقیم تجارت و کشتیرانی، منبع قدرت اقتصادی یک اشرافیت تمام‌عیار شهری را تشکیل می‌داده است. در اکثر این نواحی و جاهای دیگر، صلاحیت اشتغال به تجارت و کشتیرانی به تنهایی برای قبول اهلیت اشرافی اشخاص کافی بود، اما حقیقت کلی در مورد روم این است که این دو حرفه، فقط برای سناتورها ممنوع بوده است. در قرون وسطی، در روم، مانند خاور و اروپا، اقامت و زندگی در شهر را صرفاً "به دلیل فرصتهای اقتصادی آن، می‌خواستند.

افزون بر این، در اغلب نواحی و در زمانهای مختلف، ثروتهایی که از فعالیت‌های اقتصادی شهری انباشته می‌شد، به اشرافیت امکان می‌داد تا آن را در یک رباخواری بزرگ علیه زمینداران آزاد روستا که در حاکمیت سیاسی شرکت نداشتند، به کار اندازند. انبوه عظیم خدمتکاران مدیون و بهترین زمینهای استیجاری (پدپای *Pedia* آتنی) در اختیار آستویی (*astoi*) قرار می‌گرفت که نقطهء مقابل مالکیت اراضی کوهستانی (محل استقرار دیاکریب *Diakrier* ۷۷) بود، مکانی که در اشتغال

کشاورزانی بود که ثروتی تولید نمی‌کردند. قدرت عمل سنیوریایی تا حدود زیادی از یک چنین فرصت‌های اقتصادی شهری نشأت می‌گرفت. به‌استثنای بندگان قدیمی که بر اساس حقوق سنیوری و بندگی، با آنان رفتار می‌شد، دهقانان مدیون یا به صورت نوعی نیمه سرف به کار گرفته می‌شدند یا مستقیماً "به عنوان سرف‌های تمام‌عیار به خدمت اشراف درمی‌آمدند. اهمیت بازار برده فروشی بیشتر شد؛ اما در حقیقت، در هیچ جا و حتی در خود روم هم، دهقانان آزاد به طور کامل از ملک اشرافی ناپدید نشدند. تعداد دهقانان در عهد باستان، احتمالاً "از تعداد آنان در سده‌های میانه، بیشتر بوده است. جنگ‌های جاری در ملک‌های اشراف رومی، نشان می‌دهد که اهلیت حقوقی دهقانان آزاد به حقوق سنیوری متکی نبوده است، بلکه بر حقی کاملاً "متفاوت که در اساس با حقوق سنیوریایی ناسازگار هم هست، استوار بوده است.

مالکان و دارندگان آزاد (*Aroikos, Perioeci, Plebs*) نه از نظر خونی و نه از لحاظ تعلیمات نظامی به نجبای مقیم شهر تعلق نداشتند و به دلیل محرومیتشان از قدرت سیاسی و نیز در نتیجه قوانین شدید و بسیار سخت مربوط به دیون، به طور مطلق در اختیار نجبا قرار داشتند. به دنبال این محرومیت از قدرت سیاسی، محرومیت از شرکت فعالانه در مدیریت بسیار محدود و حساب شده قانون نیز، مشاهده می‌شد. از این رو، دارندگان و مالکان آزاد، تنها هنگامی می‌توانستند حقوق قانونی به دست آورند، که یا به یکی از اشراف رشوه و پیشکش می‌دادند یا با ایشان رابطه وکیل و موکل برقرار می‌کردند. در عین حال دهقانان یک شهر اشرافی چنانکه در مورد خانواده هزیود^{۷۸} نشان داده شده، از لحاظ انتخاب شیوه زندگی و معیشت و به دست آوردن زمین، از آزادی‌های بین محلی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند. این وضعیت با شهر سرباز نشین ادوار بعدی و حتی با دمکراسی بنیادی، تفاوت بسیار دارد. صنعتگران و بازرگانان آزاد مقیم شهر که به اشرافیت تعلق

77. Max Weber, *Gesammelte Aufsätze zur Sozial-und Wirtschaftsgeschichte*, pp. 134, 152.

78. Hesiod = هسیودوس یونانی (حد ۸۰۰ ق.م)، شاعر حماسی یونان باستان که خود مالک کوچکی بود و روی زمین خویش کار می‌کرد [م. ۰]

نداشتند، وضعیتی شبیه پیشه‌وزان "Muntmannen" سده‌های میانه داشتند. ظاهراً هر وقت یکی از پادشاهان روم قدرت کافی داشته، مانند اشراف اوایل سده‌های میانه، برای ایشان نقش حامی را ایفا کرده است. گاه‌گاه اثر و ردّ پاهایی از وجود سازمانهای مذهبی صنعتگران دیده شده است. شاید سازمانهای صنعتگران نظامی رومی دارای چنین منشایی بوده باشد؛ اما نمی‌توان با قطع و یقین در این مورد نتیجه گرفت؛ و نیز نمی‌توان به یقین گفت که آیا همان‌طور که در مورد آسیا و اسرائیل پیش از تبعید صادق بود این صنعتگران هم به عنوان میهمان سازمان می‌یافتند؟ در هر حال هیچ مدرکی دال بر جدایی آیینی، چنانکه معمول کاست‌های هندی بوده، وجود ندارد.

قرینه‌های گروه‌های اجتماعی در شهر قرون وسطایی

حتی در یک مفهوم صرفاً "خارجی"، از قام مضبوط دربارۀ فایله‌ها، فراتری‌ها و خاندانهای اشرافی در ساختار شهر اشرافی عهد باستان، ظاهراً "متفاوت از شهر اشرافی سده‌های میانه است. این نکته از ورای این واقعیت آشکار می‌شود که آن شهرها عمدتاً "تقسیمات نظامی و مذهبی را تشکیل می‌دادند. این گونه تقسیمات چنین توجیه می‌شود که شهر باستانی در درجه اول یک "گروه شهروندی مشترک" نظامی بود و از این جنبه به هوندرت شافت توتونی^{۷۹} شبیه است. این گونه اتحادیه‌های نظامی بنیاد شهر باستانی را تشکیل می‌داد و بیان‌کننده تفاوت‌های ساختاری آن با یک شهر اشرافی قرون وسطایی است.

در دنیای حومه شهر که داراییهای ساختار اشرافی دوران باستان از آن برمی‌خاست، نیز تفاوت‌هایی وجود داشته است. شهر اشرافی قرون وسطایی در بطن یک امپراطوری عمدتاً "قاره‌ای و در تضاد با قدرت سیاسی ایشان رشد می‌کرد. شهرهای اشرافی دوران باستان، در ساحل دریا و در مجاورت جایگاه دهقانان و بربرها برپا می‌شد. از یک جهت، شهر اشرافی از بطن خویشاوندی شهری شکل گرفته است و از

۷۹. Hundertschaft، شهرکهای مخصوص شهسواران و اشراف آلمانی توتونی در

قرون وسطی [م. ۰]

جهتی دیگر، از یک شهر تحت سلطهٔ فتودالی یا کلیسایی پدید آمده است. به رغم وجود چنین تفاوت‌هایی، هر جا شباهت‌هایی در شرایط سیاسی وجود داشته، همانندی‌های صوری نیز میان آنها ظاهر شده است. دیده شده که چگونه امیرنشین و نیز که تا آن زمان دودمانی و پاتریمونیال بود، از طریق منع نامزد کردن نایب‌السلطنگی اشتراکی و تبدیل پست قاضی‌القضات به سرپرست بنگاه شخصیت‌های ممتاز، رسماً "تغییر وضعیت یافت". از نظر ظاهر، این امر معادل است با تغییر وضعیت خویشاوندی‌های شهری دوران باستان و تبدیل آن به شوراها سالانهٔ شهری. موارد زیر گواه بر اهمیت عمدهٔ نامزد کردن یک نایب‌السلطنه اشتراکی که مومسن^{۸۰} بر آن تأکید بسیار کرده است، می‌باشد: (۱) نقشی که آنترکس^{۸۱}ها در روم بازی می‌کردند؛ (۲) بقایای نامزدی پیشین جانشینان و همکاران، که تلویحاً "نامزدی یک دیکتاتور را به وسیلهٔ شورای شهر، به عنوان شرط اولیهٔ انتصاب قانونی‌شان و پذیرش نامزدها و تعبیهٔ مقامات جدید به وسیلهٔ مقامات قدیمی را تأیید می‌کرد؛ (۳) محدودیت اولیهٔ نقش جامعهٔ شهروندی رومی در امور سیاسی مرتبط با به تخت نشینی؛ (۴) انتخاب فقط آن دسته از نامزدها که قاضی اعظم پیشنهاد می‌کرد یا (بعداً) قبول می‌کرد.

انتقال خویشاوندی شهر دورهٔ هلنی به یک شورای سالانه تحت کنترل اشرافیت، خیلی بیشتر از آن مسیر انحرافی که رویدادهای روم تعقیب می‌کردند نسبت به تحول ونیزی منحرف شد. در عین حال، خارج از ونیز در قرون وسطی، قانونمندی شهری انحراف‌های بسیار مهمی را از روند ونیزی آن نشان می‌دهد. از این رو، دراصل، شهر اشتراکی در بُعد وسیع، از یک سلسله پدیده‌های متنوع تشکیل می‌شود که گرد یک هستهٔ واحد گونه‌گونی‌هایی می‌پذیرند.

80. Theodor Mommsen, *The History of Rome* (Glencoe: Free Press, 1957); *Corpus inscriptionum latinarum* (15 vols. Berlin: 1863-1932); *Römisches Staa srecht* (3 vols. Leipzig: 1871-88).

۸۱. اشخاصی که در فاصلهٔ دو پادشاه و به تخت نشینی بعدی، بالاترین قدرت اجرایی را به دست می‌گرفتند.

در یونان، نجیب‌زادگی اشرافی، جای خود را به شورای هومری بخشید که اعضای آن سالخوردگانی بودند که دیگر توانایی انجام خدمات نظامی را نداشتند. شورای جدید غالباً "از رؤسای طوایف تشکیل می‌شد. نمونه‌های این مورد در سنای اشرافی دوران اولیه رومی و شورای اسپارتی ژروچیا^{۸۲} (ریش سفیدان) دیده می‌شود. این شورا فقط یک شورای ساده و ظاهری از پیرمردان نبود، بلکه نجیب‌زادگانی بودند که استحقاق دریافت پیشکشهای همت عالی تحت‌الحمايگان خودشان را داشتند. و از سوی دیگر شورای آتنی پریتان^{۸۳} (prytan) نمونه دیگری از نهادهای اشرافی است. در نوکراتیس^{۸۴} نیز شورایی همانند، به وسیله طوایف، انتخاب می‌شد. در سده‌های میانه هم اوضاع و احوال مشابهی مشاهده شده است، بی‌آنکه دارای برنامه‌ها و طراحی‌های سازگاری باشند که ناشی از ویژگی تقدس طوایف بود.

دستگاه اداری دولتی شهر اشرافی نیز مانند سنای اروپاگوس و روم در اعصار تاریخی می‌توانست از مقامات اداری سابق تشکیل شود. اروپاگوس و سنای تاریخی روم، قرینه‌های میانه‌روی در سده‌های میانه داشته‌اند، با این تفاوت که در قرون وسطی، گهگاه شهرداران و مشاوران سابق را به صورت اعضای افتخاری، به جلسات شورا راه می‌دادند. علاوه بر این، خصلت نظامی و قداست مقام قضاوت، به این قوه، نسبت به همان قوه در قرون وسطی، تأثیر پایدار و قویتری می‌بخشید. همیشه معدودی از خاندانهای نجیب‌زاده وجود داشتند که با یکدیگر در رقابت متقابل بودند، اما گاه اتفاق می‌افتاد که یک خانواده واحد نظیر خاندان باکخیدای^{۸۵} در کورنت^{۸۶} قدرت را به دست می‌آورد و آنگاه مناصب را میان اعضای خود، توزیع می‌کرد. همچنان که معمول همه دولتهای اشرافی و از جمله دولتهای اشرافی سده‌های میانه است، تعداد

۸۲. Gerontocracy، پیر سالاری، یک هیأت حاکمه متشکل از پیر مردان.

۸۳. شورایا سنسایبی که یکی از ده بخش آتن را در مدت ریاست آن بخش، تأمین می‌کرد. این بخش پنج هفته ریاست می‌کرد.

۸۴. Naucratis، کوچ‌نشین دلتای رود نیل [م. ۰]

۸۵. Bacchiadae، از خاندان‌های موکنایی [م. ۰]

۸۶. Corinth [یونانی کورنیتوس]، شهر و بندر یونان قدیم [م. ۰]

صاحب منصبان دولتی در پولیس‌های متکی به طایفه، بسیار کم بوده است. این امر حتی در جاهایی مانند روم هم که اشرافیت بیش از اندازه دوام آورد، صادق است. به محض توسعه اشرافیت، شباهتهای دیگری نیز میان اشرافیت قرون وسطی و اشرافیت عهد باستان ظاهر شد. جنگهای خونخواهی میان طوایف، تبعید طوایف شکست خورده و حمله نظامی متقابل ایشان، جنگ شهسواران مقیم شهر با یکدیگر (مانند نمونه جنگ لاکدایمون در دوران باستان)، مواردی هستند که جلوه‌گرمی شوند. در هر دو دوره، روستا، خارج از شمول قانون بود. شهرهای قرون وسطایی و دوران باستان، هرگاه که زورشان می‌رسید، شهرهای دیگر را زیر سیطره خود درآورده، آنها را تحت‌الحمايه می‌کردند. شهرهای پریویکوی^{۸۷}، اقامتگاههای بعدی آراتی‌ها^{۸۸} در زمان حکومت هارمودیوس^{۸۹} و گروههای شهروندی متعدد تابع آتن و روم وقرینه‌های آنها در سرزمین ونیزی موسوم به ترفارما^{۹۰} و شهرهای تحت تابعیت فلورانس، ژن و دیگر جاها، همه و همه شهرهایی اقماری بودند که تابع کلان شهر محسوب می‌شدند و کلان شهر توسط مقامات اداری خودش اداره می‌شد.

شباهت ساختار اقتصادی شهر اشرافی با ختر و خاور

طوایف دوران باستان و سده‌های میانه، واحدهای خودکفایی را تشکیل می‌دادند که با ابزار و وسایل مستقل خود زندگی می‌کردند. در هر دو دوره، نه تنها اصل و نسب بلکه بیش از آن، سبک و سیاق زندگی شهسواری بود که عضویت در طایفه را ممکن می‌کرد. طایفه‌های قرون وسطی از خانواده‌های صاحب منصبان پیشین دولتی تشکیل می‌شدند و در ایتالیا، از واسال‌های آزاد، شهسواران و زمیندارانی بودند که ثروت کافی، آن اندازه که برای داشتن زندگانی شهسواری لازم است، انباشته بودند. در آلمان و ایتالیا، برخی از طوایف، در خارج از شهر قلعه‌هایی داشتند و هنگامی که میان

۸۷. *Perioeci*، پیرامون نشینان؛ در اسپارت به ساکنان روستاها اطلاق می‌شد [م.].

88. *Aratites*

۸۹. *Harmodius*، یکی از قاتلان هیپارخوس جبار آتنی قرن ششم پیش از میلاد [م.].

90. *Terrafirma*

ایشان و اصناف، جنگی درمی‌گرفت، طوایف به قلاع روستایی خود عقب‌نشینی کرده و از آنجا، تا مدت‌های زیادی به شهرهایی که از آنها اخراج شده بودند، حمله می‌کردند. بهترین نمونه شناخته شده این مورد، طایفه آئور^{۹۱} در رگنسبورگ^{۹۲} است.

در ایتالیا، قشری را که در بطن اتحادیه فئودالی یا روحانی، زندگانی شهسواری را رعایت و دنبال می‌کرد، با عنوان "بزرگان" *maqnates* یا به معنای درست‌تر، "نجبا" *nobili* نام می‌بردند. بعدها، هنگامی که اصناف زمام امور دولت مدنی را به دست گرفتند، خانواده‌های شهسواری بدون قلعه، اکثراً "ناچار به ماندن در شهر و تسلیم شدن به دولت جدید گشتند و حتی بر علیه بزرگان وارد خدمت نظام شدند. از اینجا، سیر تکاملی تحولات بعدی، روی دو خط احتمالی افتاده است. یا خانواده‌های غیر شهسواری می‌توانستند از طریق معامله و انتقال اقامتگاه خارج شهری خود، وارد جامعه اشرافیت شوند یا آنکه خانواده‌های اشرافی می‌توانستند به فعالیتهای بازرگانی خاص خود و متکی به سرمایه شخصی خود، بپردازند و به این ترتیب، شیوه زندگی خود را به عنوان موجرها کنند. این هر دو به مرحله عمل گذاشته شده، اما در مجموع مورد نخستین بیشتر رایج بوده است، زیرا این مورد سیری بوده است که اعتلای اجتماعی خانواده را در بر داشته است.

در سده‌های میانه هنگامی که شهرهای جدیدی توسط ارباب سیاست یا سنیوری تأسیس می‌شد، هیچ خانواده شهسواری به این اقامتگاهها نمی‌پیوسته است، از این رو، هنگامی که جنگ میان اصناف و اشراف در می‌گرفت، آن خانواده‌ها مطلقاً از آن برکنار می‌ماندند. هرچه انسان بیشتر به سمت شرق و شمال پیش می‌رود، در سرزمینهای از نظر اقتصادی بکر، این پدیده را بیشتر و فراوانتر مشاهده می‌کند. در سوئد، بوداگران آلمانی متولد سرزمینهای بیگانه، در کار تأسیس شهرها و انباشتن آنها از سکنه نظامی، شرکت کردند. این مورد در نووگورود^{۹۳} و به‌طور کلی در شرق، بسیار

91. Auer

۹۲. Regensburgh، شهری در باواریای شرقی، بر ساحل دانوب [م. م.]

۹۳. Novgorod، مرکز سیاسی و بازرگانی در شمال غرب شوروی [م. م.]

زیاد اتفاق افتاده است. در اوایل دورهٔ مدنیت در این منطقه، طبقهٔ اشراف و سوداگران، واقعا " شبیه به هم و یکی هستند. دربارهٔ اهمیت اینها، بعداً گفتگو خواهیم کرد.

در شهرهای قدیمی، که گرایش به پدید آوردن قشری از اشخاص داشتند که به عنوان نجبا با ابزار مستقل خود زندگی کرده و بر باشگاههای اشرافی ریاست می‌کردند اوضاع واحوال به کلی متفاوت بود. با این همه، باید توجه داشت که حتی می‌توان در دوران باستان نیز یک اشرافیت واقعا " سوداگرا، به ویژه در سرزمینهای مستعمره^{۹۴}، مانند شهرهای واقع در اپیدامنوس^{۹۵}، پیدا کرد. بدین سان، اقتصاد اشراف از جریانی پر رونق برخوردار بود که فقط می‌توان آن را بر حسب مرکز ثقلش توصیف کرد و این مرکز ثقل، اجاره‌داری بود.

نباید مرتبا " یادآور شد که اقامت اشرافیت در شهر، آرمانها و هدفهای اقتصادی خودش را در امکانات اقتصادی شهر جستجو می‌کرد. بهره‌جویی از این امکانات، در تمام حالات و اوضاع، فقط قدرت اشرافیت را تحقق می‌بخشید. نه اشرافیت اوپاتریدی دوران باستان و نه اشرافیت قرون وسطی، هیچ یک بازرگان نبودند. آن اشرافیت، با توجه به معنای امروزی بازرگان، یعنی کارفرمایی که دارای موءسسهای با دستگاه حسابداری و حسابرسی باشد، حتی عمده فروش هم نبود. آنچه مسلم است او عموماً " در چنین موءسسهای شرکت داشته، اما در این فعالیتها به عنوان صاحب کشتیهای تجارتي یا دارندهٔ فیف موقت^{۹۶} حضور می‌یافته است. گاهی شرکت یکی از اشراف در یک فعالیت تجارتي، صورت یک شریک غیر فعال را به خود می‌گرفت که فقط برای مخاطرات سفر دریایی وام پولی می‌داد و کارهای عملی مانند سفر دریایی یا

۹۴. یکی از مستعمرات کورکورا (یونانی کورفو، شهری در ساحل دریای ایونی، یونان)

[۰ م]

۹۵. Epidamenu، ناحیه‌ای در ایلوریای یونان [۰ م]

۹۶. یک بنفیت یا حق تمتع موقت، در واقع تیول یا ملک یا فرصت بهره‌جویی اقتصادی بود که یک فئودال بزرگتر، به پایین دست خود اعطا می‌کرد. این وضع موقت تا معلوم شدن مالک دائمی ادامه می‌یافت.

انجام مذاکرات را به دیگران وامی گذاشت. بنابراین یک (شراکشی، غیر از مواقع نادر که به عنوان یک بازرگان روشنفکر به طور اتفاقی، برای دادن کمکهای فکری در مدیریت یک مؤسسه بازرگانی شرکت می‌کرد، عموماً " در فعالیت تجاری شرکتی نداشت، مگر شرکت در مخاطرات آن فعالیت و دریافت منافع.

تمامی شکلهای مهم فعالیت انتفاعی، چه در دوران باستان و چه در اوایل سده‌های میانه، به‌ویژه در مورد سرمایه‌های تضمین شده و وام دریایی، برای ادامه زندگی آنگونه وام‌دهندگان پولی، پدید آمده بود. آنها ثروت خودشان را در مؤسسات مستحکم فردی و به‌ویژه ارقام بالا، سرمایه‌گذاری می‌کردند تا از این طریق، خطر زیانهای احتمالی را سرشکن کرده باشند. هر مؤسسه‌ای بر اساس محاسبات و حسابداری جداگانه‌ای اداره می‌شد. در این روند، به سادگی می‌توان انتقال موقعیت یک اشرافی را به کاسب محض، دریافت. یک بازرگان مسافر (پیلهور) که پولی را بر اساس اختیارات محدود (سرمایه موقت) از یک سرمایه‌دار دریافت می‌کرد تا در مؤسسات اتفاقی و پراکنده سرمایه‌گذاری کند، می‌توانست منافع خودش را در این راه به کار اندازد تا خود را به مدیر یک تجارتخانه بزرگ تبدیل کند، تجارتخانه‌ای که سرمایه‌اش از همان سرمایه موقت اولیه پدید آمده و قبلاً " دارای نمایندگیهای خارجی بوده است.

تداخل و درهم آمیختن خطوط فاصل میان یک نجیب‌زاده و یک بازرگان، یقیناً تحولی است که حاصل یک امر بسیار مهم می‌باشد. این تداخل با وفور بسیار، از زمان حکومت اصناف پا به عرصه گذاشت، و آن هنگامی بود که اشرافیت مجبور شد به اصناف ملحق شود تا بتواند در مدیریت دولتی شهر شرکت کند، در حالی که بورگر با آنکه دیگر کاسب فعالی محسوب نمی‌شد، همچنان به عنوان عضو صنف باقی مانده بود. دادن نام "سیوپراتی"^{۹۷} به بازرگانان بزرگ اصناف در ایتالیا، در حقیقت بر همین نکته تأکید دارد. این امر به‌ویژه در مورد شهرهای بزرگ و نمونه انگلیسی و به‌طور خاص لندن، صدق می‌کرد. مبارزه برای نیل به خودمختاری دولتی از طرف بورگرهای تولید کننده که در اصناف سازمان یافته بودند، در نقطه مقابل شیوه

گزینش نمایندگان و صاحب منصبان دولتی "گروه شهروندی مشترک"، ظاهر می‌شود. تا زمانی که امور انتخابات به عهدهٔ حوزه‌های (wards) محلی شهر و نمایندگان ایشان بود، موقعیت و قدرت اشرافیت مقیم دائمی در شهر، محفوظ بود، اما مبارزات به طور فزاینده‌ای منجر به کوششهایی شد که هدفش انتقال امور انتخابات به اصناف (لیوری^{۹۸}) بود. قدرت روزافزون اصناف از وابستگی روزافزون حقوق مدنی به عضویت در اتحادیه‌های حرفه‌ای، آشکار می‌شود. و سرانجام ادوارد دوم مقرر داشت که عضویت در صنف، از اصول بنیادین برای شهروندی لندن می‌باشد. انتخاب شورای وابسته به "گروه شهروندی مشترک"، تا سال ۱۳۵۱ بر اساس همان قانون حوزه‌های شهر انجام می‌گرفت و تا سال ۱۳۸۳ باز چندین بار به کار برده شد تا آنکه بالاخره این شیوه را برای همیشه کنار گذاشتند و به جای آن، انتخابات به وسیلهٔ اصناف را پذیرفتند.

با این همه، به رغم عضویت اجباری هر بورگر در صنف - شاه ادوارد دوم خود به عضویت دوزندگان تاجر (Linen Armourers) درآمده بود - اهمیت بازرگانان فعال و معامله‌گران همچنان تنزل می‌کرد و در عوض، اجاره‌دهندگان از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شدند. به عنوان یک امر اجتناب‌ناپذیر و به مثابه یک ویژگی طنزآمیز، باید گفت، همان‌طور که حضور در اصناف برای آنان که خارج از صنف بودند تنها راه رسیدن به قدرت مدنی می‌نمود، از درون هم نیروهایی به آن رخنه کرده شکل آن را تغییر می‌دادند. از لحاظ نظری، عضویت در صنف، تنها از طریق شاگردی و شروع از نقطهٔ صفر میسر بود، اما در عمل روزبه‌روز مشاهده می‌شد که عضویت در صنف از طریق ارثی یا خرید حق عضویت، تأمین می‌شود. رابطهٔ اصناف با شغلی که صنف به آن نامیده می‌شد، جز با چند مورد استثنا، عملاً "بسیار بسته گریخته و ناچیز بود. فشارهای بحرانی و شدید اقتصادی و اجتماعی، اصناف را متلاشی کرده بود، چرا که صنف در عمل به یک اتحادیهٔ صرفاً انتخاباتی تغییر ماهیت داده بود و اعضای آن جنتلمن‌هایی بودند که به ادارات اجرایی (دولتی) "گروه شهروندی

۹۸. Livery Company، هر شرکت شهری در لندن که از درون صنف سوداگری ابتدایی رشد کرد و ویژگی آن نیز اونیفورم‌های خاص است [م. ۰]

مشترک"، دسترسی داشتند.

همان گونه که در مورد تمام پدیده‌های جامعه شناختی صادق است، انواع اشرافیت در همه جا از خود نفوذ پذیری بسیاری نشان داده، اما این حقیقت نباید مانع تعیین دقیق عناصر خاص و نمونه آن شود. هم در دوران باستان و هم در قرون وسطی، مرکز ثقل اشرافیت در فعالیت‌های او به عنوان یک کاسب حرفه‌ای نبود، بلکه آن را می‌بایست در موقعیت او به عنوان یک اجاره دهنده و گه‌گاه هم به عنوان کاسب جستجو کرد. در نوشته‌ها و مکاتبات قانونی شهرهای راین علیا، تعریف "بیکاره" محترم" تعبیر رسمی برای اعضای اطاق ۹۹ محترمان بود که در مقابل اصناف قرار می‌گرفت. در فلورانس تاجران بسیار بزرگ حرفه و فن^{۱۰۰} و بانکداران، بیشتر اعضای صنف محسوب می‌شدند تا اشرافیت.

البته در دوران باستان کنار گذاشتن کارفرمایان از مجموعه اشراف، جدا " مطرح بود. اما در عین حال این امر بدان معنا نبود که فی‌المثل، در میان سناتورهای رومی، سرمایه‌دار وجود نداشته است. در اوایل دوران باستان، اشراف، از جمله اشراف رومی، در نقش سرمایه‌دارانی عمل می‌کردند که به دهقانان وام می‌دادند. بعدها طایفه‌های سناتوری به صورت وام دهندگانی درآمدند که به عوامل سیاسی خودشان پول می‌دادند. با این حال، در شهرهای دوران باستان و سده‌های میانه، خانواده‌هایی که نجیب‌زاده تلقی می‌شدند، حق نداشتند نقش کارفرما را ایفا کنند.

به دلیل محدود شدن دایره نزاکتی که گه‌گاه قانونی و مشروع محسوب می‌شد، انواع سرمایه‌گذاریهایی که به وسیله اشراف انجام می‌گرفت، فوق‌العاده متنوع بود، اما همیشه، نوعاً با سرمایه‌گذاری کارفرمایان تفاوت‌های جدی داشت. در دوران باستان اگر کسی از اشراف به صورت واضح و چشم‌گیر از خط فاصل میان دو سلوک اقتصادی، یعنی سرمایه‌گذاری مالی و کسب منفعت پولی تجاوز می‌کرد، شرافت اشرافی خودش را از دست می‌داد - و در سده‌های میانه، چنین کسی خود را به عنوان مردی معرفی می‌کرد که فاقد منش شهسواری است. با آنکه در شورا اعضای خاندانهای بسیار قدیمی شهسواری، با اعضای اصناف روی یک نیمکت می‌نشستند و از نظر جسمی عملاً

با کارفرمایان تماس برقرار می‌کردند، در سده‌های میانه حقوق مساوی با نجیب‌زادگان را به ایشان نمی‌دادند. در واقع، این "طمع سودجویی" نبود که به عنوان انگیزهٔ روانی مردود و ممنوع شناخته می‌شد. خانواده‌های اشرافی روم و سده‌های میانه به همان اندازه اشتیاق به جلب منفعت داشتند که همهٔ طبقات تاریخی دیگر. حقیقت این است که هویت طبقه بورگر را شکل کسب گونهٔ تشریفات اقتصادی و یا یک فعالیت منظم اقتصادی، تعیین می‌کرد. اگر نظامنامهٔ فلورانسی *ordinamenti della giustizia* که بر اساس آن، می‌بایست حکومت اشراف در هم می‌شکست، جهت داراییهای متعلق به خانواده‌های نجیب‌زادگان در نظر گرفته شود (با توجه به اینکه نجبا حقوق قانونی خودشان را از دست داده بودند)، پاسخ این می‌شد: تمام خانواده‌هایی که شهسواران به آن تعلق دارند، می‌بایستی از طریق سبک زندگانی اشرافی ایشان باز شناخته شوند. این شیوهٔ زندگی در عین حال همان سبک زندگی است که در دوران باستان باعث شد اعضای اشرافیت از فعالیت کارخانه‌داری برکنار بمانند.

بر اساس آنچه ماکیاول می‌گوید، تأثیر نظامنامهٔ فلورانس این بود که آن دسته از نجیب‌زادگان را که می‌خواستند همچنان در شهر باقی بمانند، ناچار می‌کرد خود را با سبک زندگی بورگرها (شهریها) تطبیق دهند. از این قرار، در این مرحلهٔ اول، ویژگی موقعیت اجتماعی اشرافی هرکس در درجهٔ اول همچنان از شیوهٔ راه و روش زندگانی شهسواری او مشخص می‌شد. کسی که در خانواده متولد می‌شد، به محض آنکه مناصب دولتی را اشغال می‌کرد و صاحب شرف و حیثیت می‌شد، خود به یک دارایی سیاسی مبدل می‌گشت که در شکل‌گیری اشرافیت کاریزمایی (فره‌وری) اهمیت بسیار داشت. اصولاً ادعای داشتن نسب عالی، از جمله مهمترین مدارک لازم برای اثبات لیاقت و صلاحیت اشغال منصبهای اداری بود. این امر در مورد خانوادهٔ شریفهای مکه، نجبای رومی و خانوادهٔ تریبون‌های^{۱۰۱} شهر ونیز هم صدق می‌کند. محدودیت‌های

۱۰۱. Tribune از واژهٔ لاتین *Tribunus*، در لغت به معنای رئیس قبیله (قبیله = *tribe* = *tribus*) و در مفهوم این کتاب، قاضی قبیله است که در روم باستان، به‌ویژه به این منظور به مقام قضاوت منصوب می‌شد تا از حقوق پلبن‌ها در

مربوط به رسیدن به مقامات دولتی، در درجات متفاوت شدت و ضعف داشته است؛ مثلاً "در ونیز به آن شدت روم نبوده است. در روم، آدم تازه وارد [Homo novus] را رسماً از امکان تصدی منصب محروم نمی‌کردند. با این همه، هنگامی که می‌خواستند اعتبار شخصی را برای عضویت در شورا مسجل کنند، یک گروه بازرسی اداری، می‌کوشید معلوم کند آیا یکی از اعضای خانواده او قبلاً "شغلی در شورا یا یکی از ادارات تابعه آن داشته است یا خیر. نظامنامه فلورانس در پی آن بود که روشن کند آیا در نیاکان آن خانواده، حداقل یک شهسوار یا یک نامزد تصدی مقام اجرایی وجود داشته است یا نه. به موازات افزایش انحصار مناصب، انحصاری شدن املاک نیز افزایش یافت.

در صفحات گذشته بارها به دوره‌ای اشاره شده است که در آن دوره، طایفه‌های نجیب‌زاده دارای فره (کاریزما)، موقعیتهای قانوناً ممتاز خودشان را از دست دادند یا ناچار شدند قدرت خود را با توده مردم یونان یا پابرنه‌های روم یا خلق در ایتالیا، زحمتکشان و مستخدمان در انگلستان و اصناف در آلمان شریک شوند، یا به طور کامل قدرت خودشان را به ایشان واگذارند. اگر قرار بود اشرافیت همچنان موقعیت مدنی و اجتماعی خود را حفظ کند، می‌بایست دوباره قدرت را به دست می‌گرفت. این همان رشته رویدادهایی است که اینک ما باید به آن بپردازیم.

فصل ۴

شهرتوده مردم (پلب‌ها)

منش انقلابی "پوپولو"

به مثابه یک انجمن سیاسی غیر قانونی

شیوه درهم‌پاشی حکومت خاندانهای اشرافی، در سده‌های میانه و دوران باستان معادلهای موازی آشکاری داشته است. اگر شهرهای بزرگ ایتالیا را به عنوان نمونه کامل بگیریم، در سده‌های میانه این معادلهای موازی خیلی به هم نزدیک‌اند. و ایتالیا همان جایی است که اشرافیت آن به دلیل خصلتهای درون خودش، متلاشی شده است، یعنی اشرافیت بدون مداخله نیروهای غیر شهری، از هم فرو ریخته است. در شهرهای ایتالیا، پس از پیدایش پودستا، مرحله قاطع و تعیین کننده در

۱. *Plebeians* (پلبین‌ها یا پلب‌ها، هر دو از لفظ لاتین پلبس = Plebs = مردم) یا [در برخی کتابهای فارسی] عوام‌الناس، قسمتی از سکنه روم قدیم که در ازمنه تاریخی آنها را اعیان لاتین‌هایی که تولوس هوسیتلیوس و آنکوس مارتیوس در سرزمین روم سکنی داد، می‌شمردند. در آغاز پلب‌ها مجبور بودند که در ارتش خدمت کنند، اما از تمامی حقوق و مزایای سیاسی محروم بودند. این وضع، در نتیجه افزایش عده افراد این طبقه به سبب فتوحات دولت روم، منجر به مبارزات شدیدی میان پلبین‌ها و پاتریسین‌ها شد [م. ۰]

تحولات شهری، پدیداری پوپولو است.

پوپولوی ایتالیا نیز مانند صنفهای آلمان از نظر اقتصادی از عوامل گوناگونی تشکیل می‌شد که از صنعتگران تا کارفرمایان را در بر می‌گرفت. در آغاز کار، کارفرمایان نبرد علیه خانواده‌های اشرافی را رهبری کردند. از یک سو کارفرمایان وجوه لازم برای تأسیس انجمنهای سوگند خورده^۲ برادری را علیه خاندانهای نجبا تأمین کردند و از سوی دیگر صنفهای صنعتگران نیروی انسانی کافی برای جنگ علیه دشمن فراهم می‌آوردند. هنگامی که انقلاب پیروز شد، صنفها در بیشتر موارد نمایندگان خودشان را در رأس کمون قرار می‌دادند تا به این ترتیب دست‌آوردهایشان را تضمین کنند. پس از آنکه اشرافیت حاکم تبعید شد، زوریخ (در سال ۱۳۳۵) توسط شهسواری به نام رودلف برون^۲ و شورایی مرکب از نمایندگان متساوی‌الحقوق بازماندگان شهسواران، پایوران^۳، صنفهای کسبه، سوداگران نمک و پارچه، زرگران و معامله‌گران خرده‌پا اداره می‌شد. بورگرهای زوریخ، مبانی قدرت خود را آنچنان مستحکم کرده بودند که توانستند در برابر محاصره^۴ نیروهای ارتش امپراطوری نیز مقاومت کنند.

در آلمان، کنفدراسیون سوگند خورده^۵ اصناف عموماً^۶ یک پدیده^۷ موقتی محسوب می‌شد. قانون اساسی شهر معمولاً^۸ به یکی از این دو ترتیب، تغییر شکل می‌داد: یا نمایندگان اصناف را پذیرفته و به شورا راه می‌دادند و یا بورگرها از جمله نجبا را به درون صنف جذب می‌کردند. کنفدراسیون‌های سوگند خورده فقط در برخی شهرهای آلمان سفلی و حوزه^۹ بالتیک شکل دائمی به خود گرفته است. با این همه، حتی اینها نیز در مقایسه با اتحادیه‌های حرفه‌ای اهمیت کمتری داشتند؛ اتحادیه‌های حرفه‌ای چنانکه از ترکیب هیأت‌های مدیره^{۱۰} آنها برمی‌آید، اهمیت بیشتری داشتند. هیأت‌های مدیره^{۱۱} اتحادیه‌های حرفه‌ای از استادان اصناف که از اتحادیه‌های متعدد می‌آمدند، تشکیل می‌شد. در قرن پانزدهم، در اسقف نشین مونستر^{۱۲}، هیچکس بدون تأیید صنف به زندان نمی‌افتاد؛ از این رو، صنف می‌توانست در برابر شورا به عنوان

2. Rudolf Brun

3. Constables

۴. Münster، شهری در شمال غربی آلمان غربی، در شمال راین - وستفالی [م. ۰]

یک حامی حقوقی و قانونی عمل کند. افزون بر این، شورا از لحاظ مدیریت و اداره امور، خواه در مورد مسایل مهم و عمده، خواه در هر امر دیگری، از همکاری و کمکهای صنف برخوردار بود. هیچ کاری بدون مشورت با صنف، عملی نمی‌شد. صنف به عنوان یک اتحادیه حمایت‌کننده، در ایتالیا خیلی بیشتر از شمال قدرت داشته و صاحب نفوذ بوده است.

تقسیم قدرت میان طبقات اجتماعی شهر ایتالیایی قرون وسطی

پوپولوی ایتالیا پدیده‌ای بوده است هم سیاسی و هم اقتصادی که به عنوان یک "گروه شهروندی مشترک" فرعی سیاسی، برای خود، مقامات رسمی، امور مالی و سازمان نظامی داشت؛ واقعیت‌ترین معنای این گروه، دولتی در دل دولت بود. در آغاز کار، یک اتحادیه سیاسی آگاه، غیر قانونی و انقلابی محسوب می‌شد. این اتحادیه تشکیل شده بود تا در برابر اقامت گروهی از خانواده‌های اشراف در شهرها و تشکیل جامعه اشراف شهری با سبک زندگانی شهسواری مبتنی بر توسعه دامنه‌دار قدرت سیاسی و اقتصادی، ایستادگی کند. انجمن پوپولو که با آنان مخالفت می‌کرد، بر انجمنهای برادری تکیه داشت که از انجمنهای نیمه‌آزاد حرفه‌ای (*Paratici*) یا (*arti*) تشکیل می‌شد.

تقریباً در یک دوره همزمان در تعدادی از شهرها پوپولو تشکیل شد: میلانو ۱۱۹۸؛ لوکا ۱۲۰۳؛ لوری ۱۲۰۶؛ پابویا ۱۲۰۸؛ سیه‌تا ۱۲۱۰؛ ورونا ۱۲۲۷؛ بولونیا ۱۲۲۸. از آنجا که این پدیده به عنوان یک انجمن ویژه تشکیل شده بود، به نامهای *Communanza Societas, Credenza, mercadenza* یا خیلی ساده، پوپولو موسوم شد. بالاترین مقام این چنین "گروه شهروندی مشترک" فرعی سیاسی را در ایتالیا عموماً "کاپیتانو پوپولی" (*Capitano popoli*) می‌نامیدند. این شخص مأمور حقوق‌گیری بود که برای مدت کوتاهی که معمولاً از یک سال تجاوز نمی‌کرد، انتخاب می‌شد. این شخص به شیوه مرسوم در پودستا، معمولاً از "گروه شهروندی مشترک" دیگری دعوت می‌شد و او نیز همکاران و مأموران خاص خودش را به همراه

می‌آورد. پوپولو نیز یک نیروی شبه نظامی "میلیشیا" را که از سربازخانه‌های شهری یا از اصناف می‌گرفت، در اختیار این مأمور می‌گذاشت. کاپیتانو پوپولی به شیوه مرسوم در پودستا، همیشه در خانه ویژه خلق که حتماً یک برج هم داشت و دژ پوپولو نامیده می‌شد، اقامت داشت. نمایندگان صنف کاپیتانو را در مدیریت امور مالی، (*anziani* یا *priori*) کمک می‌کردند. این نمایندگان از طرف سربازخانه‌های شهری برای مدت کوتاهی، به آن مقام انتخاب می‌شدند و به عنوان هیأت ویژه انجام وظیفه می‌کردند.

این گونه نمایندگان انتخاب شده از میان اصناف، مستقیماً در تصمیم‌گیریهای کمون شرکت داشتند. آنها مدعی داشتن حق حراست از مردمان در مقابل دادگاه، مخالفت با تصمیمات، ایراد عرضحال در برابر مقامات رسمی کمونی و حتی شرکت در امور قانونگذاری بودند. وقتی پوپولو به توسعه کامل رسید، دیگر کتاب قانون مدون و صورتحسابهای خاص خودش را در اختیار داشت و گهگاه حتی این اصل را نیز به موقع اجرا می‌گذاشت که تصمیمات کمون تنها هنگامی نافذ است که از طرف پوپولو تأیید شده باشد.

پس از آنکه تأسیسات قانونی پوپولو شکل گرفت، اگر قرار بود قانونی اعتبار اجرایی پیدا کند، می‌بایست در کتاب قانون پوپولو و قوانین کمون وارد شده و در آن تثبیت می‌شد. در جاهایی که پوپولو پیروزی به دست می‌آورد، کوشش می‌کرد کتب قوانین مدون خود را مرجح بر قوانین کمون، به خود کمون بقبولاند و در موارد بسیار معدود توانسته بود برای قوانین خود نسبت به قوانین کمون، حق تقدم به دست آورد. (*abrogant Statutis omnibus et semper ultima intelligantur*). علاوه بر تشریفات قضایی پودستا، به نظر می‌رسد تشریفات قضایی مرکانتسیا^۶ یا دوموس مرکانتوروم (*domus mercatorum*)، امور بازار و تجارت را در بر می‌گرفته و دادگاه ویژه‌ای را برای بازرگانان و تولیدکنندگان پدید می‌آورده است و تا درجه‌ای از اهمیت پیش می‌رفته که معمولاً "همه‌مردمان را فرا می‌گرفته است."

6. Max Weber, *Gesammelte Aufsätze zur Sozial-und Wirtschaftsgeschichte*, pp. 368, 442.

در قرن چهاردهم، پودستای پیزا ناچار شد به قید سوگند اعلام کند که او و قضاتش در اختلافات مردم هرگز مداخله نخواهند کرد. گه‌گاه اتفاق می‌افتاد که کاپیتان از لحاظ اقتدارات قضایی، اختیاراتی به دست می‌آورد که با اختیارات پودستا برابری می‌کرد. در برخی موارد نمونه، او حتی توانسته است احکام پودستا را برگرداند. او غالباً بر اجتماع مقامات رسمی "گروه شهروندی مشترک"، ریاست می‌کرد و حق داشت آنها را به تشکیل جلسه دعوت کند یا آنها را مرخص نماید. در مواقع مناسبی نیز قدرت تمامی شهروندان عضو "گروه شهروندی مشترک" را دعوت به اجتماع کند و تصمیمات شورا را در صورتی که پودستا در انجام آن کوتاهی کرده بود، به‌موقع اجرا بگذارد. از جمله اقتدارات اضافی کاپیتان این بود که می‌توانست جواز بدهد، ممنوع کند و در نقش همکار اداری "گروه شهروندی"، امور مالی آن را زیر کنترل خود درآورد و اموال تبعید شدگان را مصادره کند. با آنکه کاپیتان از لحاظ مقام از پودستا فرو دست‌تر بود، مع‌ذلک به عنوان *capitanus populi et communis* یا به لاتین *collega minor* از هر دو مقام بالاتر خود نیرومندتر بود. این مسأله همچنین از آنجا معلوم می‌شود که کاپیتان بر قوای نظامی کمون نیز تسلط داشت و این تسلط به‌ویژه هنگامی به موقع اجرا گذاشته می‌شد که نیروی نظامی از سربازان اجیر (حقوق بگیر) تشکیل می‌شد که دستمزدهای پرداختی به ایشان، از محل مالیاتهای اخذ شده از ثروتمندان تأمین شده بود.

موفقیت کامل پوپولو سبب شد که نجبا از نظر صوری از امتیازات منفی برخوردار شوند، یعنی درهای مناصب اجرایی کمون تنها به‌روی مردمان عادی باز بود و مناصب پوپولو به طور مرتب و متوالی به اشراف داده نمی‌شد. اگر کسی از مردمان عادی از طرف اشراف مورد اهانت قرار می‌گرفت، آن شخص می‌توانست علیه نجیب‌زاده مورد نظر، به دادگاه شکایت برد. گاه فقط تصمیمات پوپولو بود که برای تمامی اعضای "گروه شهروندی" اهمیت داشت. غالباً این طور بود که اشراف را آشکارا از شرکت در امور اجرایی کمونی، به طور موقت یا برای همیشه، محروم می‌کردند.

معروفترین این ترتیبات، همانا مجموعه *ordinamenti della guistizia* جینودلابلا^۷ به تاریخ ۱۲۹۳ است. علاوه بر کاپیتان که فرمانده کل قوای میلیشیای اصناف بود، پرچمداری نیز به نام *gonfaloniere della*

guistizia وجود داشت که یک مقام صرفاً "سیاسی بود که برای دوره‌های کوتاه‌مدت، در این مقام گماشته می‌شد. پرچمدار از مردمان حمایت می‌کرد، اشراف را تحت تعقیب قرار می‌داد یا آنها را به محاکمه می‌کشید؛ بر رعایت و اجرای مجموعه قوانین یاد شده نظارت دائمی داشت و در عین حال بر یک واحد ویژه از میلیشیای خلق به تعداد یک هزار نفر که از طریق قرعه‌کشی انتخاب می‌شدند، فرماندهی می‌کرد. این واحد موظف بود در هر لحظه که ضرورت ایجاب کند، برای خدمت زیر پرچم حاضر شود. عدالت سیاسی در نظام پوپولو با سیستم جاسوسی و خبرچینی رسمی آن، برتری دادن به اتهامات نامعلوم، شیوه‌های عمل تفتیشی (انگیزیسیون) شدت یافته علیه بزرگان و ساده کردن اثبات اتهام (از طریق اشتهار به بدی)^۸، در واقع چیزی جز قرینه‌دمکراتیک محاکمات شورای ده نفری ونیز نبود. عینیت نظام پوپولو از این نکات باز شناخته می‌شد: محرومیت از تصدی مناصب برای همه خانواده‌هایی که به سبک شهسواران زندگی می‌کردند؛ ملزم کردن خاندانهای نجیب‌زاده به داشتن کردار نیک به قید تعهد؛ تحت تعقیب قرار دادن همه افراد یک خانواده اشرافی به عنوان ضامن بقیه اعضای آن؛ تأسیس دادگاه جنایی ویژه‌ای برای جرایم سیاسی بزرگان که اهانت به مردمان از جمله آنها بود؛ منع شدن نجیب‌زادگان از تملک ملکی در مرز املاک مردمان عادی بدون کسب اجازه از ایشان.

پارته گولفا^۹ شکل دولت پوپولو را به خود گرفت. قوانین مدون حزب مذکور، حکم قوانین شهر را پیدا کرد. تنها کسانی که در حزب نامنویسی کرده بودند، می‌توانستند به مناصب دست یابند. ماشین قدرت حزب قبلاً "مورد بحث قرار گرفته است.

از آنجا که حزب اساساً "توسط نیروهای نظامی خانواده‌های شهسواری حمایت می‌شد، ممکن است این طور فرض شود که مجموعه قوانین *ordinamenti* نمی‌توانست به گونه‌ای واقعی، قدرت اجتماعی و اقتصادی اشرافیت را از میان بردارد؛ به عنوان

7. Giano della Bella

۸. تقصیر بر اساس شایعه یا "تقصیر به نظر انجمن" اصطلاحی است که سناتور مکارتی باب کرد.

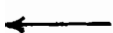
یک واقعیت، در مدت ده سال، که قوانین این طبقات فلورانسی در تعداد زیادی از شهرهای توسکان عیناً تقلید شد، جنگهای خونخواهی یک بار دیگر میان خاندانهای اشراف از نو درگرفت و گروههای کوچک ثروتمندان^۹ به طور مستمر همچنان بر سر قدرت باقی ماندند. حتی مهمترین مناصب پوپولو غالباً در دست نجیبزادگان بود، زیرا حالا دیگر اشراف نیز جزو مردمان عادی پذیرفته می‌شدند. مردود شناختن زندگانی شهسوازی نه همیشه بلکه در برخی موارد عملی می‌شد. برای خنثی کردن منع مذکور، تنها کافی بود که تبعیت و اطاعت سیاسی را تعهد کرده و در یکی از صنفها نامنویسی می‌کردند.

یکی از عوامل عمده‌ای که از لحاظ اجتماعی موجب قدبرافراشتن پوپولو شد، همانا در هم آمیختن خاندانهای مقیم شهری با قشر کم و بیش بی‌شکل صنف پوپولو گراسو *popolo grasso*، یعنی قشری بود که به سبب داشتن تحصیلات دانشگاهی یا ثروت زیاد، ممتاز شده بود. پوپولو گراسو عنوانی بود که به هفت صنف عالی‌مقام داده شده بود: قضات، کارشناسان ممیزی، بانکداران، تجار منسوجات خارجی، تجار واردکننده محصولات پشمی فلورانس، تجار ابریشم، پزشکان، تجار ادویه و تجار خز. در آغاز کار، تمامی مقامات اجرایی شهری می‌بایستی از گروههایی انتخاب می‌شدند که تنها در زمان وجود شهرهای دموکراتیک، اشراف را به آن راه می‌دادند. ظاهراً بعد از چند انقلاب دیگر، چهارده صنف کوچک (*arti minori*) وابسته به تاجران خرده‌پا (*Popolo minuto*)، توانستند به قدرت دست یابند. پس از قیام چومپی^{۱۰}ها در سال ۱۳۷۸، قشر صنعتگرانی که به چهارده صنف مذکور تعلق نداشتند، توانستند به طور موقتی در دولت شرکت کنند. اینان به عنوان یک انجمن صنفی مستقل در دولت سهم شدند. بورگرهای کوچک تنها به طور موقتی و در برخی جاها مانند پروجیا^{۱۱} در سال ۱۳۷۸ موفق شدند نه تنها اشراف، بلکه پوپولوگراسو را نیز از بالاترین شورای حکومتی^{۱۲} اخراج کنند. اگر سخن از طرح خصایص ویژه در میان

۹. Plutocratic (← Plutocracy)، حکومت ثروتمندان [م. ۰]

۱۰. Ciompi، در فلورانس کارگران مزدور نساجی را به این نام می‌خواندند [م. ۰]

۱۱. Perugia، پروس باستانی [م. ۰]



باشد، قشر به فقر کشیده شده^{۱۲} شهروندان صنعتی، در حملات خود علیه پوپولو به همان شیوه^{۱۳} ستمکاران بعدی که با حمایت وسیع قرار یافتند، به گونه^{۱۴} منظمی از حمایت اشراف برخوردار می‌شدند.

از همان اوایل قرن سیزدهم بسیار اتفاق افتاده بود که اشراف و اقشار فرودست متفقا^{۱۵} در برابر بورگرها ایستادگی کنند؛ و توان حمایت، به عوامل اقتصادی بستگی داشته‌است. در مواقعی که "نظام صنعت خانوادگی^{۱۶}" به طور کامل توسعه می‌یافت، بی‌درنگ منافع صنعتگران خرده‌پا با منافع اصناف کاسب‌کار، اصطکاک آشکار پیدا می‌کرد. کنت بروگلیو دو انجانو^{۱۷} ثابت کرده است که "نظام صنعت خانوادگی" در پروجا آن‌چنان سریع توسعه یافته بود که در سال ۱۴۳۷ هر صاحب مؤسسه‌های (کاسب‌کاری) می‌توانست ۱۷۶ نخ‌ریسی و ۲۸ نساجی را در انحصار خویش درآورد. در نظام مذکور، وضع افزارمندان ساده و کوچک بس غریب و پیچیده بود. کارگران خارجی برای به دست آوردن شغل، سخت رقابت می‌کردند. استخدام روزمزدی امری کاملاً معمولی شده بود. علاوه بر این، اصناف کاسب‌کار درست به همان اندازه که صنف افزارمندان (مانند چیماتورها *Cimatori* در پروجا) می‌کوشید از کاهش دستمزدها جلوگیری کند، تمامی نیروی خود را به کار می‌بست تا شرایط قراردادهای مبتنی بر "نظام صنعت خانوادگی" را هرچه یک طرفه‌تر و بیشتر به سود خود تعیین کند.

به هر حال قشر صنعتگران در هبج جا به طور دایمی قدرت سیاسی را به دست نیاورد. به علاوه قشر پرولتاریایی شاگردان و وردسته‌های سیار به‌طور کامل از حکومت

۱۲. شورای نمایندگان اصناف [م].

۱۳. Putting out System (= Domestic Industry)، به چند معنا در فرهنگهای گوناگون آمده، نزدیکترین آن، حق اولویت، حق انتخاب و حق دست‌چین کردن به قیمت ثابتی در زمان معینی است. این نظام که هم تولید و هم خدمت را در بر گرفته، در انگلستان حتی در نهادهای مذهبی نیز وجود داشته است [م].

14. Graf Broglio d'Anjano, *The Venetian Silk Industry and its Organization* (1893).

مدنی به دور نگاه داشته می‌شد. تنها شرکت اصناف فرودست در شوراها، چهره نسبتاً دموکراتیکی به آن شوراها می‌داد. هرچند نفوذ و تأثیر عملی اصناف فرودست در شوراها اهمیت چندانی هم نداشت. هدف از رسم تأسیس کمیته‌های ویژه انتخاباتی در انتخاب مقامات اجرایی که در شهرهای ایتالیا معمول بود، صرفاً جلوگیری از عوامفریبی و خودسریهای سیاسی در انتخاب بزرگان بود که به گونه نامعلوم و غیر قابل ارجاعی ۱۵، نظیر آنچه در دمکراسی‌های اروپای روزگار نو روی می‌دهد، عموماً رخ می‌داده است. با این همه، این گونه کمیته‌های متشکل از مقامات انتخاباتی، دست‌چین کردن مقامات مدنی را بر اساس نقشه و شمول هماهنگ مقاماتی که در جریان انجام وظیفه بودند، ممکن می‌کرد. این روش در پی آن بود که منصب گزینی را به اتحادیه منسجم و بسته خاندانهایی مبدل کند که از لحاظ اجتماعی صاحب نفوذ بودند. شرایط به گونه‌ای بود که نادیده گرفتن قشری که از لحاظ مالی نیرومند بود، غیرممکن می‌نمود. "افکار عمومی" فقط در مواقع رقابت میان چندین خانواده از لحاظ قدرت نسبتاً مساوی، یا در ایام تحریکات و هیجانات مذهبی، می‌توانست در ترکیب مناصب اثر مثبتی داشته باشد.

مدیچی‌ها بدون آنکه مناصب عمده‌ای را در اشغال خود داشته باشند، از طریق نفوذ خاندانی و تخریب دایمی و منظم انتخابات، توانستند بر تمامی شهر مسلط شوند. بعد از خاندان مدیچی، پوپولو تنها پس از جنگهای خونخواهی فراگیر و بی‌وقفه، توانست به پیروزی برسد. وقتی اشراف از هر جهت شکست خوردند، از شهر عقب‌نشینی کردند و از سنگر قلعه‌های خودشان، شهر را مورد تهاجم قرار دادند. سپاهیان بورگرها قلعه‌های مذکور را درهم کوبیدند و خاک آن را به توبره کشیدند و با قوانین مدنی خود، قانون اساسی سنتی سنیورهای روستایی را بکلی متلاشی کردند و این کار، گاه از طریق آزادسازی برنامه‌ریزی شده روستاییان انجام می‌گرفت.

پوپولو ابزار لازم برای قدرت را در وجود سازمانهای صنفی به دست آورد که کمون‌ها از آغاز، برای مقاصد اداری و حکومتی پدید آورده بودند. اصناف، کسبه خرده‌پا را برای نگهبانی دایمی و پاسداری از مراکز قدرتشان، فرا می‌خواندند و

به گونه‌ای فزاینده از ایشان به عنوان سربازان پیاده در میدانهای جنگ استفاده می‌کردند. با پیشرفت فنون رزمی و نظامی، کمکهای مالی صنفهای کاسب، به ضرورتی انصراف‌ناپذیر مبدل شده بود. حقوقدانها و به‌ویژه کارشناسان ممیزی، قضات و حرفه‌ای‌های متحد ایشان، مانند پزشکان و داروسازان نیز حمایت‌های فکری، مدیریت و فن مورد نیاز ایشان را تأمین می‌کردند.

در جامعه پوپولو قشر روشنفکرانی که از طرف اصناف سازمان می‌یافت، موقعیت رهبری را داشت. اینان همان نقشی را ایفا می‌کردند که وکلای مدافع و حقوقدانان فرانسه برای "سومین‌ها ۱۶" انجام می‌دادند. نخستین کاپیتان‌ها از میان اعضای دائمی اصناف یا متحدین ایشان، انتخاب می‌شدند. پودستا مرکاتوروم غالباً نخستین کاپیتان‌های خلق بودند (و همان‌طور که ای. سالتزر ۱۷ به درستی تأکید کرده است، مرکاتورها در این جا نیز به‌ویژه برای خرید و فروش کنندگان و تجار بزرگ طرح شده بود). توسعه و تکامل اولیه پوپولو در جهت ایجاد حراست سازمان یافته از منافع مردمان در برابر دادگاههای کمونی، و اتحادیه‌ها و ادارات حرکت می‌کرده است.

نقطه عطف این روند تکاملی پوپولو، در انکار حقوق غیر اشراف بود که غالباً روی می‌داد. این نکته را می‌توان با نمونه آلمان (آن گونه که از لحاظ تاریخی برای اشتراسبورگ گزارش شده است)، مجسم کرد، که در آن اشراف، مساحان و صنعتگران را به جای آنکه دستمزدهایشان را بدهند، از درگاه خود بیرون می‌رانند و قانون هیچ گونه کمکی به این مردمان کوچک و ساده نمی‌کرد و آن گروه از اشراف که از لحاظ نظامی قویتر و برتر بودند با توهین و تهدیدات گانگسترانه موفق می‌شدند حقوق مردمان ساده را پایمال کنند. درواقع، این روش حتی تا یک قرن بعد از آنکه پوپولو

۱۶. "des tiers"، طبقه سوم ملت فرانسه در مجالس پیش از انقلاب، در انقلابهای فرانسه نیز رهبری روشنفکری طبقه سوم را تأمین می‌کرده است.

17. Ernest Salzer, *The Beginnings of the Signorie in upper Italy, a contribution to Italian Administrative History* (Historical Studies, vol. 14, 1900).

برای حفاظت از منافع خلق پدید آمد، همچنان ادامه یافت. غرور ذاتی شهسواری پیوسته با مقاومت خصمانه طبیعی بورگرها اصطکاک پیدا می‌کرد.

کاپیتانی خلق، در شکل اولیه‌اش، نماینده نوعی حق تریبون (دادستان) مانند بود که مردمان را از گزند خود مقامات کمونی برکنار می‌داشت و در صورت لزوم به مردم کمک می‌کرد. به تدریج کاپیتانی، از این پایگاه به مرجع تجدید نظر کننده تغییر شکل داد و ظاهراً " کمی بعد به مقام هماهنگ کننده کلی مبدل گردیده است. جنگهای خونخواهی میان خاندانهای اشرافی، به بالا گرفتن کار پوپولو کمک کرده است و آن جنگها به منافع اقتصادی بورگرها لطمه شدیدی وارد کرد و باعث شد مقامات اجرایی پوپولو برای نخستین بار در امور مدنی مداخله کنند. عامل دیگری که به برخاستن پوپولو کمک کرد، جاه طلبیهای شخصی برخی از نجبا بود که می‌خواستند با کمک پوپولو حکومت ظلم و استبداد را برقرار کنند. خاندانهای اشراف همه جا از اندیشه چنین امکانی، در هیجان و اضطراب دائمی بودند. با این حال، به علت شکافهای زیادی که در صفوف نجبا و اشراف بود، پوپولو توانست از امکانات نظامی شهسواری، به سود خودش استفاده کند. به علاوه، از یک دیدگاه صرفاً نظامی، این وقایع موجب شد که اهمیت پیاده نظام نسبت به سواره نظام بیشتر شود. در حقیقت اوضاع کلی نظامی گری شهسواری که بر اسب مبتنی بود، از لحاظ اهمیت مرتباً رو به کاهش بود. فنون مهندسی نظامی نیز به زیان شهسواری عمل می‌کرد. "آتشبارها ۱۸" که برای نخستین بار در ارتش فلورانس ظاهر شد، در واقع پیشتازان توپخانه مدرن محسوب می‌شوند.

توازی میان تریبون‌های رومی و افورهای ۱۹ اسپارت

از لحاظ ظاهری، توسعه دموس ۲۰ در دوران باستان خیلی شبیه توسعه پلبها

18. "bombardin"

۱۹. Ephors، در لغت به معنای بازرس و مراقب است و از لحاظ تاریخی به مدعی العمومهایی گفته می‌شود که خاص اسپارتها بوده است. در این زمان، هر مقام دولتی را افور می‌نامند [م.].

۲۰. Demos، دموها در دوران باستان به طبقات فرودستتر جامعه اطلاق می‌شده

بوده است. در روم، یک گروه شهروندی ویژه پابرهنه‌ها با کارگزارانی پدید آمد که با کارگزاران اجرایی گروه شهروندی ویژه پوپولو کاملاً قابل مقایسه است. تریبونهای رومی در آغاز کار، به عنوان ناظران بر چهار محله شهری انتخاب می‌شدند. ادوارد مایر^{۲۱} چنین می‌اندیشد که اشراف، مدیران حریم مشترک کیشی بوده‌اند. و از آنجا که حریم خزانه، گنج محسوب می‌شد، پس اشراف گنجداران پابرهنه‌ها بوده‌اند. مردم نیز خود در یک انجمن برادری هم پیمان شکل گرفته بودند و سوگند خورده بودند که هر کسی را که با عمل خلقی تریبونها مخالفت کند، در هم بکوبند. این مسأله تلویحاً نشان می‌دهد که تریبونها برخلاف مقامات رسمی در جامعه رومی، از نوعی قداست برخوردار بوده‌اند. مشابه این، کاپیتان ایتالیایی خلق نیز صاحب عنوان *dei gratia* [گراتسیا] بود که شوراها، بر عناوین رسمی و قانونی او می‌افزود.

تریبون [دادستان] از قدرت قانونی و رسمی یا حقوق ناشی از آن که بتواند با خدایان رابطه برقرار کند، یا احتمالاً کمکهای آسمانی دریافت کند برخوردار نبود و نیز فاقد مهمترین حق یک مأمور رسمی قانونی، یعنی تنبیه کردن بود. با این همه، تریبون مذکور به عنوان سرپرست پلبها، این قدرت را داشت که بدون صدور حکم، تشریفات لینیج مانندی را علیه هر کس که با انجام وظایف او مخالفت می‌کرد، به موقع اجرا بگذارد. می‌توانست آن‌گونه مقصرین را دستگیر کرده و از فراز تخته‌سنگهای تارپه *Tarpe*، به زیر اندازد. به تدریج مقام رسمی تریبون رومی نیز، مانند مقام کاپیتان و آنتریان *anziani*، توسعه یافته است و این توسعه تکاملی، در حقیقت ناشی از حق تریبون در شفاعت به سود مردمان در جلسات قضاوت و وتو کردن تصمیمات ایشان می‌شد. این گونه شفاعت که در واقع نمایانگر قدرت سلبی در برابر هر مقامی از همان رتبه یا پایین‌تر بود، مهمترین قدرت اجرایی تریبون [دادستان] را شامل می‌شد. و مانند مورد کاپیتان، از این نقطه به بعد پوپولو تدریجاً "به یک اقتدار کلی بازرسی - کننده تغییر شکل داده و نهایتاً" به بالاترین قدرت مدنی داخلی تبدیل شد.

است [م.]

21. Edward Meyer, *Kleine Schriften* (I. Aufl. 1910) I, 373.

با این همه، تریبون [دادستان] قدرت نظامی نداشت، زیرا در مبارزات نظامی حوزه کلي قدرت نامحدود بود. محدودیتهای در حدّ یک شهر - برخلاف اقتدار رسمی قدیمی - خود گواه بر اصالت بورگري مقام دادستان است. دست‌آوردهای سیاسی دادستان در حقیقت از حق وتوی ایشان حاصل می‌شد. اختیارات حق وتویی ایشان حتی حقّ به زیر سؤال بردن احکام جنایی، تعدیل قوانین مربوط به بدهکاران، میانجی‌گری [مداخله] در اجرای عدالت در روزهای بازار به سود دهقانان، تضمین شرکت مساوی در ادارات، حتی در مناصب کشیشی و شورا را نیز شامل می‌شد. ظاهراً در آخرین دوره از حاکمیت در روم، دامنه حکومت پلب‌ها به روستا نیز کشیده شده بود، به نحوی که پلب‌های روستا را نیز در بر می‌گرفت. این امر گاه در کمون‌های ایتالیا نیز روی داده است. این حکومت، وجه مؤلفه تصمیمات پلب‌ها را برای تمامی گروه شهروندی تشکیل می‌داده است.

در عمل پلب بودن معادل انحطاط شکلی اشرافیت به گونه‌ای بوده است که در ایتالیای قرون وسطی رخ داده است. پس از پایان گرفتن نبردهای قدیمی میان سلک‌ها اهمیت سیاسی تریبونی به طور جدی کاهش یافت. دادستان نیز مانند کاپیتان، به یکی از مقامات اجرایی "گروه شهروندی مشترک" تبدیل شد. او حتی به بخشی از ساختار دیوانسالار در حال تکامل بدل گشت که فقط و فقط از سوی مردم انتخاب می‌شد. با این همه، دیگر جدایی اشرافیت از پابرهنگان بی‌معنا شده بود و این امر فضای کافی برای گسترش یک اشرافیت مبتنی بر منصب و ثروت، پدید می‌آورد.

در مبارزات طبقاتی که در این زمان اتفاق افتاده است، نیروهای سیاسی قدیمی از زمان تسلط خاندان گراکی ۲۲ها به تدریج به عنوان ابزار سیاسی در خدمت مصلحان سیاسی قرار گرفتند. این گونه‌اصلاح طلبان سیاسی در رأس نهضت‌های متعلق به طبقه اقتصادی قرار گرفتند که اساساً متعلق به بورگرهای از قدرت برکنار شده‌ای بود که با اشرافیتی که از برکت اشغال مناصب پدید آمده بود، خصومت داشتند. از جمله نتایج

۲۲. Gracchi، یک خانواده پابرهنگه از طایفه سمپرونیا بود که مهم‌ترین نمایندگان این خاندان، دادستان‌های معروف به نام‌های تیرویوس و گایوس سمپرونیوس گراکوس بودند.

این احیای قدرت، تأسیس یک قدرت قضایی به عنوان یک مقام اداری مادام‌العمر، وابسته به شاهزاده در کنار فرماندهی نظامی بود.

یک چنین معادله‌های موازی تکان دهنده میان توسعه ایتالیای قرون وسطی و روم دوران باستان، علی‌رغم تفاوت‌های اساسی سیاسی و اقتصادی میان آنها که بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت، پدیدار می‌شود. در درون شهر، اشکال مدیریت فنی لازم برای به نظم در آوردن روابط سلک‌ها را نمی‌توان به دلخواه تغییر داد. شکل مدیریت سیاسی نیز تابع قوانین خودش بود و نمی‌بایست آن را به عنوان تنها عنصر مافوق ساختاری که بر بنیانهای اقتصادی استوارند تعبیر کرد. ۲۳ در اینکه میان دادستان روم باستان و کاپیتان ایتالیایی هماهنگی آشکاری وجود دارد، جای هیچ شکی نیست. اما شاید حق طرح این سؤال را داشته باشیم که آیا تریبون رومی در همان دوران باستان معادلی موازی داشته است یا خیر، زیرا تا آنجا که اطلاعات موجود نشان می‌دهد، تشکیل انجمن ویژه‌ای مانند انجمن پلب‌های روم و پوپولوی ایتالیا در دوران باستان در هیچ جای دیگری دیده نمی‌شود.

با این همه، در دوران باستان، این مشاهده و بررسی عنوان شده (از سوی سیسرو)، که به رغم تفاوت‌های ظاهری، پدیده‌هایی وجود داشته است که در روابط درونی خود، اساساً شبیه منصب تریبونی بوده؛ که از جمله اینها، منصب افوری در اسپارت ۲۴ است. از نظر اصولی باید این پدیده‌های موازی را به گونه‌ای درست تعبیر

۲۳. ارجاعات وبر آشکارا با تحلیل مارکسیستی درباره سازمان اجتماعی که تولید اقتصادی را پایه و اساس هرگونه تغییرات اجتماعی قرار می‌دهد، مغایرت دارد. در حالی که وبر این مورد را یک امر مافوق ساختاری که روی این پایه استوار است، می‌بیند. جدل وبر دقیقاً "علیه یکتانگری [monism] اقتصادی است. مواقعی هست که باید تأثیرات را از سیاسی به اقتصادی ردیابی کرد، نه آنکه همیشه مانند یک خیابان یک طرفه، یکسویه بنگریم.

۲۴. افورهای اسپارت، مجموعه‌ای از قضات بودند که در بسیاری از نواحی اسپارتی و دوریانی مشاهده شده‌اند. در اسپارت مجموعه‌ای از پنج افور هر ساله توسط مردم انتخاب می‌شدند.

کنیم .

برخلاف پادشاهان قانونی، افورها (بازرسان کل) مقاماتی بودند که سالانه انتخاب می‌شدند. اینان نیز مانند تریبونهای رومی، توسط پنج فایله^{۲۵} ارضی اسپارتنی و به وسیله سه شاخه طایفه‌ای انتخاب می‌شدند. افورها، بورگرها را به تشکیل مجمع فرا می‌خواندند و در امور مدنی و جنایی حق قضاوت داشتند، هرچند که در موارد امور جنایی، حقوق قضایی ایشان نامحدود نبود. افورها حتی پادشاهان را نیز دعوت می‌کردند که بر کرسی خود جلوس کنند. مقامات اجرایی می‌بایست به ایشان حساب پس می‌دادند و قدرت داشتند آن مقامات را از مناصبشان معزول کنند. امور اداری، یکسره در دست ایشان متمرکز بود و همراه با مجلس منتخب ریش‌سفیدان^{۲۵}، افورها در درون محلات اسپارت، از بالاترین قدرت سیاسی برخوردار بودند.

در داخل نواحی شهری اسپارت، پادشاهان منحصرًا از امتیازات افتخاری و نفوذ شخصی برخوردار بودند. در مواقع جنگ، پادشاهان قدرت مطلقاً انضباطی را اعمال می‌کردند، که در میان اسپارت‌ها شدیداً جدی تلقی می‌شده؛ فقط در مراحل بعدی است که افورها نیز به همراه شاه به جنگ می‌رفتند. این حقیقت که افورها در آغاز کار، و حتی احتمالاً پس از نخستین جنگ مسینیایی^{۲۶}، توسط پادشاهان

۲۵. *geronets* (جروسیا، مجلس) جرونته‌ها یا ریش‌سفیدان در آثار هومر در این سیما ظاهر شده‌اند که به پادشاه نصیحت و راهنمایی می‌کنند و در عین حال به کسانی تبدیل می‌شوند که در نقش قاضی عمل می‌کنند و در اسپارت به یک هیأت به تعداد ثابت، و بالاخره به بخش تعیین‌کننده‌ای از قانون اساسی مبدل می‌شوند. شورای ریش‌سفیدان مرکب از سی عضو، از جمله دو پادشاه بوده است. غیر از دو پادشاه، بیست و هشت تن دیگر حتماً بایستی بیش از ۶۰ سال می‌داشتند. اینان به‌طور مادام‌العمر و به اعتبار اکثریتی که در مجمع عمومی تمامی شهروندان با هلهله اعلام می‌شد، انتخاب می‌شدند.

۲۶. *Messenia*، نام یک ناحیه ثروتمند در بخش جنوبی بلوپونز بوده است. تعیین تاریخ دقیق نخستین جنگ مسینیا غیر ممکن است، اما زمانی در حدود قرن هشتم پیش از میلاد روی داده است. آن فتح از لحاظ رشد اسپارت، اهمیت بسیار

منصوب می‌شدند، با کیفیت تریبونی آنها تناقضی ندارد. این احتمال هست که نخستین تریبونهای روم نیز به همین شیوه پدید آمده باشند ۲۷. مهمتر از همه، این واقعیت است که فقدان قدرت شفاعت نیز با منش تریبون‌ها مانند افورها تناقضی ندارد، زیرا این مسأله را می‌توان از این سنت فهمید که افورها در اصل برای محافظت از شهروندان در برابر پادشاه پدید آمده بودند.

پیروزی بدون قید و شرط دموها بر مخالفانشان، فقدان قدرت شفاعت افورها بین مردمان و پادشاه را توجیه می‌کند. اصولاً پادشاهان آنقدر قدرت و نفوذ داخلی نداشتند تا مسأله شفاعت مطرح شود. خود دموها نخست به یک طبقه پلب‌ها و در مراحل بعدی به یک طبقه حاکم بی‌رحم (اولیگارسیک) تبدیل شدند که تمامی کشور را زیر سیطره خود نگاه می‌داشتند. در اسپارت، در زمانهای تاریخی هیچ‌گونه اشرافیتی شناخته نبوده است. پولیس از موقعیت سنیوری در برابر هلوت‌ها ۲۸ مراقبت می‌کرد؛

←
حیاتی داشته است.

۲۷. می‌توان برای وکیل مدافع تسخیری، یعنی وکیلی که خود دادگاه برای متهمی تعیین می‌کند که قادر به دفاع از خود نیست، معادل‌های موازی یافت.

۲۸. مردمان اسپارت یک کاست نظامی تشکیل داده بودند. هر شهروندی خود را وقف خدمت نظامی به کشور می‌کرد. در انجام چنین کاری، برای هر شهروند اهمیت داشت که از قید هرگونه تلاش برای تأمین معیشت خود و خانواده‌اش آزاد باشد. اشراف البته مالک اراضی خانوادگی خود بودند، اما اراضی عمومی جامعه شهروندی که اسپارت‌ها به جنگ می‌آوردند، به قرعه میان هریک از افراد اسپارت تقسیم می‌شد و از پدر به پسر منتقل می‌گشت - چنین اراضی قرعه‌کشی شده را نه می‌توانستند تقسیم کنند و نه بفروشند. صاحبان اصلی زمینهای گرفته شده را به سرف [هلوت] تبدیل می‌کردند تا زمینهای اربابان جدید را کشت کنند. هر سال مالک حق داشت هفتاد حصه از غلات را خودش بردارد و دوازده حصه را برای زنش، به‌علاوه مقدار معینی شراب. بقیه تولید را هلوت‌ها می‌توانستند بردارند. گرچه هلوت‌ها را بیرون نمی‌کردند و نیز اجازه داشتند زمینهایی را مالک شوند، اما زندگانی آنها بسیار سخت بود. وجودشان برای کشور هم یک خطر بود و هم یک ضرورت، از این رو *Krypteia*

←

پولیس در واقع هر سال جنگی را علیه هلوت‌ها آغاز می‌کرد تا بتواند از این راه اهلیت خود را به مرزهای خارج از قانون برده و به جنگهای مذکور جنبه مذهبی بدهد. انحصار سیاسی علیه پریوچی‌ها^{۲۹}، که از اتحادیه نظامی بیرون گذاشته شده بودند، به همان قاطعیت بود که به عنوان یک کیفیت اجتماعی از لحاظ داخلی در میان تمامی شهروندان اعمال می‌شد و اجرای آن از طریق نظام جاسوسی (*Krypteia*) صورت گرفته که نمونه ونیزی آن، از بقایای این نظام بشمار می‌رود. یکی از نخستین اقدامات قانونی لاسدمونیایی‌ها [یعنی اسپارتی‌ها] منسوخ کردن شیوه زندگانی اشرافی بود که به گونه‌ای سنتی از بقیه جدا می‌شدند و حتی از شیوه لباس پوشیدنشان قابل تشخیص بودند. پیمان متقابلی که به طور سالانه میان پادشاهان و افورها منعقد می‌شد، نمایانگر نوعی تجدید ادواری قراردادهای قانونی بوده و ظاهراً "گواه خوبی بر این حقیقت است که محدودیت جدی اقتدارات سلطنتی، هم نتیجه مبارزه و هم حاصل سازش بوده است. فقط باید این امر را با قید احتیاط در نظر آورد، چرا که به نظر می‌رسد افورها توانسته‌اند برخی فونکسیون‌های مذهبی را برای خود محفوظ بدارند. با این همه، آنها بسیار کاملتر از تریبونهای رومی، به مقامات قانونی تبدیل شدند. ویژگیهای شناساگر تعیین کننده و قطعی پولیس اسپارتی نیز مهر یک طرح ریشه‌ای را که بر یک نهاد باستانی تحمیل شده، بر چهره دارند.

معادلهایی کاملاً موازی با نهادهای اسپارتی را نمی‌توان در دیگر "گروههای شهروندی مشترک" هلنی یافت؛ به جای آن، انسان در همه جا شاهد وقوع یک نهضت

یا پلیس مخفی خاصی را برای کنترل دائمی آنها پدید آورده بودند. اسپارتی‌های جوان را با این اختیار که اگر به هلوتی ظنین شوند می‌توانند او را بکشند، به مناطق روستایی می‌فرستادند. [با توجه به این گفته و بر باید گفت، غصب اراضی به این ترتیب، نخستین بار در شهری به نام هلوس صورت گرفته و از آنجا واژه هلوت مشتق شده است م.]

۲۹. *Perioeci*، در لغت یونانی به معنای "ساکنان" است، اما از لحاظ تاریخی، همان ساکنان بسیار قدیمی سرزمین باستانی آخایی هستند که فاتحان دوریانی به ایشان این عنوان را دادند [م.]

دمکراتیک شهروندان غیر اشرافی علیه اشراف است. نهضتهایی در چند مورد به پایان یافتن موقتی یا دائمی تسلط اشرافیت منجر شده است. اما این مورد هم، همان طور که در قرون وسطی دیده شده، نه به معنای تساوی، شمول حق رأی دادن و صلاحیت رسیدن به منصب یا عضویت در شورا برای همه شهروندان بوده و نه به معنای پذیرش همه خانواده‌ها در اتحادیه مدنی. برخلاف روم، برخی از آزادمردان به انجمن بورگری تعلق نداشتند، بلکه برای دستیابی به حقوق، نظامی نردبانی وجود داشته است؛ از حق رأی دادن تا صلاحیت [شمولیت] اشغال مناصب بر حسب اجاره‌های ارضی، صلاحیت خدمت نظام و ثروت. این نوع درجه‌بندی نردبانی در قضیه شهروندی هرگز در آتن به‌طور کامل منسوخ نشده. و مشابه این، در شهر قرون وسطایی، طبقات فوق‌العاده بی‌چیز هم، هرگز به‌طور دائم از حقوق مساوی با طبقه متوسط برخوردار نشدند.

نخستین مرحله دموکراسی مشتمل بود بر اعطای حق رأی در مجمع عمومی خلق به همه زمیندارانی که وابسته به دموها بوده یا در اتحادیه نظامی [Phratry] ثبت نام کرده بودند و یا مشتمل بود بر اعطای حق رأی به دارندگان نوع دیگری از ثروت. در آغاز امر، داشتن صلاحیت ارتش پیاده‌نظام که خود مسلح شده بود، عامل اصلی برخاستن دموکراسی بوده است و می‌دانیم که ظهور آن ارتش با وقوع انقلاب دمکراتیک، رابطه مستقیم داشته است. به همان گونه که در سده‌های میانه معمول بوده ترکیب صوری مجمع مدنی را می‌توانستند به هر شکلی که بخواهند فراز آورند و تواناییهای صوری آن را با چنان دقت و احتیاطی اندازه‌گیری کنند که به هیچ روی قدرت اجتماعی مالداران را از بین نبرد.

تحول و تطور دموها، مسیرهای متغیری را در پیش گرفت. در برخی موارد نوعی دموکراسی ظاهر شده است که از لحاظ ظاهر، بسیار شبیه دموکراسی کمون‌های ایتالیا بوده است. ثروتمندترین قشر غیراشرافی که در سرشماری‌ها یشان به عنوان دارندگان پول، غلامان، *ergasteria*، کشتیها و سرمایه‌های بازرگانی یا وام‌دهی نامیده می‌شدند، در شورا و مناصب اجرایی، در کنار اشراف هم‌طراز که اهلیت اجتماعی ایشان بر داراییهای غیر منقول متکی بود می‌نشستند. معمولاً "قانون، معامله‌گران خرده‌پا، خرده‌فروشان و مردم برخوردار از امکانات متوسط را، از تصدی مناصب محروم نگاه می‌داشت. مواقعی

پیش می‌آمد که همین افراد به دلیل وضعیت ناگزیرشان، حقوق مشروع برای اشغال مناصب را به دست می‌آوردند، اما عملاً "اینان از حق تصدی مناصب محروم بودند و اگر وضع این گونه نبود، به موازات آنکه دمکراتیزه کردن مسیر طبیعی خود را طی می‌کرد، دقیقاً "همین قشر همه" قدرتها را در خود متمرکز می‌کرد. برای جلوگیری از وقوع چنین احتمالی، ایشان می‌بایست چاره‌ای می‌اندیشیدند و این جدایی‌ناپذیری آن اقشار از اقتصاد را، از بین می‌بردند. این کار به دو طریق انجام می‌گرفت، یا از راه پرداخت روزانهٔ مزایا، یا با کاستن از شمار مناصب. با این همه، این مسایل و در کنار آن، در نظر نگرفتن تنزل درجهٔ طبقاتی دموها، فقط در قرن چهارم و آخرین مراحل دوران دمکراسی آتنی روی داده است؛ این تحول در واقع، با سقوط اهمیت نظامی پیاده نظام [هیپولیت‌ها] همراه بوده است.

در دوران باستان، مهمترین نتیجهٔ پیروزی کامل یا نسبی غیر اشراف در ساختار مدیریت سیاسی، نهادگزاریه‌های ۳۰ فزاینده بوده است. این نهادگزاری می‌توانست شکل یک سازمان "گروه شهروندی مشترک" سیاسی را بر یک بنیاد ارضی محلی به خود بگیرد. در سده‌های میانه، حتی در زمان حکومت نجیب‌زادگان، تقسیم "گروه شهروندی مشترک" شهری به ناحیه‌های محلی، برای بخش اعظم بورگرها، اهمیت فراوانی یافته بود. پوپولو، برخی از صاحب منصبان خودش را متناسب با نواحی شهر

۳۰. گاهگاهی ماکس وبر واژه "نهادی" را به گونه‌ای به کار برده است که معنای "آگاهانه" یا خودگرا را بدهد. یعنی تأسیساتی که آگاهانه پدید آمده، و خردگرایانه بنیاد گذاشته شده‌اند. این گونه کاربرد نزد ما، وقتی می‌گوییم چیزی "بنیاد گذاشته شده" یا از "نهاد" نهضت آزادی در سیاستهای شهری سخن می‌گوییم، نیز آشناست. وقتی وبر می‌خواهد بگوید چیزی آگاهانه پدید آمده، دقیقاً همان معنا را می‌دهد.

۳۱. Henry Sumner Maine، همان کسی است که وبر، ارجاع به نظر او را در بسیاری جاها سودمند یافته است. او معتقد است که یک تغییر حالت مضاعف، از ویژگیهای توسعهٔ اجتماعی است؛ یعنی تغییر در وضع اهلیت قانونی هر فرد، از اهلیت به قرارداد؛ یا تغییری در اصل سازمانی عضویت در "گروه شهروندی مشترک" تا خویشاوندی ارضی.

انتخاب می‌کرد. شهر باستانی به نواحی محلی غیر اشراف تقسیم می‌شد. این عمل مخصوصاً " به منظور توزیع کار قانونی و مالیات بندی، صورت می‌گرفت. در روم، افزون بر سه قبیله قدیمی خصوصی متشکل از خانواده‌های کوریا *Curia*، گه‌گاه چهار ناحیه شهری پدید می‌آمد که آن را "قبایل" می‌نامیدند. بعد از پیروزی پلب‌ها، برخی قبایل روستایی نیز بر آنها افزوده شد. در اسپارت، نخست چهار و سپس پنج فایله محلی، به سه فایله قدیمتر افزوده شدند. پیروزی دمکراسی با پیروزی دموها به عنوان یک تقسیم‌بندی فرعی سازمان یافته ارضی و محلی، شبیه بوده است. تقسیم‌بندی فرعی مذکور به تمامی منطقه تعلق داشت و همچون بنیادی برای تمامی حقوق و عوارض درون پولیس بشمار می‌آمد. لازم است که کاربردهای عملی این تغییر، مورد توجه قرار بگیرد. نتیجه این شد که شهر به یک اتحادیه ارضی نهادی شده تبدیل شود، نه آنکه به صورت انجمنهای اشرافی نظامی مبتنی بر پیمان برادری درآید.

نتیجه این رابطه مستقیم پیدایش تغییری در مفهوم طبیعت [ماهیت] قانون بود. قانون به یک شکل نهادی شده، تغییر حالت داد که شامل حال بورگرها و ساکنان شهری و مانند آنها می‌شد. بقایای ساختارهای قدیمتر را قبلاً " ذکر کرده‌ایم. به‌طور همزمان، و به طرز فزاینده‌ای مقررات، تبدیل به قوانین مدون خردگرایانه می‌شد و دیگر آن رویه غیر خردگرایانه و مبتنی بر حقوق ناشی از فره ایزدی کم کم از بین می‌رفت.

آغاز قانونگذاری با انقراض حکومت اشراف موازی بوده است. قانونگذاری در آغاز شکل تدوین مجموعه کاریزمایی را داشت که فرمانداران *aesymetes* ۳۲ پدید می‌آوردند. اما به زودی قوانین تدوین شده دایمی پذیرفته شد. در واقع، قانونگذاری جدید که به وسیله جماعت کلیسایان پی‌ریزی شد، به زودی به چنان امر عادی تبدیل شد که به صورت یک جریان دایمی درآمد. دیری نیابید که یک مدیریت دادرسی مطلقاً " غیر دینی، قوانین را تحت نفوذ تصمیم‌گیری خود درآورد؛ یا

۳۲. فرمانداری که برای مدت معینی گماشته می‌شد و از بالاترین قدرت و اختیارات برخوردار بود *aesymete* خوانده می‌شد.

در روم که همین نفوذ را در مورد تعلیم و تربیت فضات اعمال می‌کرد. ایجاد قوانین جدید چنان جا افتاده بود که مثلاً "در آتن، مسایل را به طور سالانه به خود مردم ارجاع می‌دادند، با این سؤال که آیا تبعیت از قوانین موجود را می‌توان ادامه داد یا بایستی آنها را اصلاح کرد. و از آنجا، این موضوع به عنوان یک اصل پذیرفته شده که اولاً "قوانین ساخته می‌شوند و دیگر اینکه باید مبتنی بر تأییدات کسانی باشد که قوانین بر آنها شمول می‌یابد.

با این همه، یقیناً "این مفهوم قانونگذاری، در دوران کلاسیک و دوران باستان، به یک رسم رایج و ناشی از قوای نامحدود الهی مبدل نشده بود. مثلاً "در آتن قرنهای چهارم و پنجم، همهء تصمیمات (*Psephisma*) دموها، قانون (*nomos*) محسوب نمی‌شد، حتی اگر واجد قواعد معمول هم بود. اگر تصمیمات دموها نامشروع جلوه می‌کرد، هر بورگری می‌توانست در محضر هیأت منصفه (*heliaia*)، دعاوی و علیه آنها اقامه کند. گاهی قانون بر اساس پیشنهاد یک بورگر و نه بنا به تصمیم دموها پدید می‌آمد. دعاوی مربوط به اینکه، قوانین قدیمی و یا قوانین پیشنهاد شده جدید را باید اجرا کرد یا نه، صورت بحث و گفتگوی حقوقی به خود می‌گرفت و این بحث در برابر هیأت منصفهء سوگند خورده (*the nomothetae*) انجام می‌گرفت. این امر در واقع، بقایایی از مفهوم بسیار قدیمتر قانون بود که مدتها معمول بوده است. در آتن، لغو قدرت حق وتوی مذهبی و اشرافی آریوپاگوس^{۳۳} به توسط افیالتس^{۳۴}،

۳۳. شورای پیرمردان، از جمله میراثهای آریایی یونانیان بوده است. این شورا را در آتن *Areopagus* می‌نامیدند. در یونان، آدمکشی جنایت مذهبی محسوب می‌شد که حتماً "می‌بایست از آن براءت جسته می‌شد. این امر باعث شد که مملکت در امور جنایی مداخله کند - به این دلیل که ارتکاب جرایم جنایی، موجب برانگیخته شدن خشم خدایان علیه تمامی اعضای "گروه شهروندی مشترک" می‌شود. از این رو، شورا، دادگاهی تأسیس کرد که تشریفات دادرسی آن، پیوند نزدیک با پرستش سمنای داشت.

۳۴. در قرن پنجم قبل از میلاد در آتن، آرسنید، رهبر دموکراسی محسوب می‌شد، در حالی که سیمون هیچ گونه همدردی نسبت به قانون اساسی دموکراسی نداشت. پس ←

نخستین گام اساسی در جهت ایجاد مفهوم قانون به عنوان یک موجودیت خردگرا بوده است .

تکامل و توسعهٔ دموکراتیک، نوعی انقلاب اداری را با خود به همراه آورد . فعالین اجرایی دموها، یا تقسیم‌بندیهای فرعی آنها، که برای مدت کوتاهی به قید قرعه انتخاب می‌شدند - در برخی موارد می‌توانستند آنها را معزول کنند - جای شخصیت‌های حاکم‌های را گرفتند که قبلاً " به اعتبار نسب طایفه‌ای یا منصبی عمل می‌کردند که به صورت ودیعهٔ الهی به آنها تفویض شده بود . صاحب منصبان جدید در برابر خدمت خود، عواید نسبتاً متوسط یا مزایای روزانه دریافت می‌کردند و از این لحاظ مانند اعضای هیأت منصفه بودند که آنها نیز با قرعه کشی انتخاب می‌شدند . این گونه تصدی کوتاه‌مدت مشاغل که غالباً " با منع جدی تجدید انتخاب آنها در همان مقامات همراه بود، مانع از پدید آمدن حرفه‌ای‌هایی نظیر آنچه در خدمات مدنی روزگار نو موجود است، می‌شد . "پیشه" اداری یا فضیلت حرفه‌ای، در آن روزگار موجود نبود . کسب به عنوان یک منصب اتفاقی آزاد به شمار می‌آمد .

برای اکثریت صاحب منصبان، حجم وظایف آنقدر نبود که خدمت تمام وقت ایشان را ایجاب کند . عوایدی که فقرا از خدمات عمومی دریافت می‌کردند برایشان امری اتفاقی به شمار می‌آمد، هرچند که بسیار مطلوب و مطبوع بود . البته بالاترین موقعیت‌های سیاسی و به‌ویژه مناصب نظامی، به خدمت تمام وقت صاحب‌منصبان نیازمند بود . از این رو، این گونه مناصب می‌بایستی توسط ثروتمندان اشغال می‌شد . در آتن به‌جای آنکه ادارهٔ بیمه یا سازمانی به وجود آورند که بروات معتبر صادر کند، بازرسی بسیار شدید و دقیقی را برای مقامات مالی پدید آورده بودند، اما مقامات همچنان افتخاری مانده بود .



از مرگ آرسنید، سیمون به عنوان نیرومندترین مرد سیاسی آتن، بر جا ماند، اما عدم موافقت او با دموکراسی باعث شد که نتواند برای مدتی طولانی قدرت خود را حفظ کند . رهبران جوانتر رشد کردند و بر پا ایستادند و حزبی در برابر سیمون و مستبدان قدرت طلب پدید آوردند . دو تن از سیاستمداران برجستهٔ این سازمان عبارتند از افیالتس و پریکلس که در مجمع عمومی حزب، نقش بسیار مهمی ایفا کردند .

بعد از زمان پریکلس در آتن، رهبر سیاسی به معنای کامل آن، یعنی شخصیتی که در دموکراسی کاملاً پیشرفته، نقش عوامفریب را بازی کند، رسماً بالاترین مقام محسوب می‌شد. با این همه، قدرت او نه بر قانون و نه بر منصبش، بلکه تماماً بر نفوذ شخصی وی و میزان اعتمادی متکی بود که دموها نسبت به او ابراز می‌داشتند. از این رو، با آنکه تمامی قانون اساسی دموکراسی بر قامت حضور او بریده و دوخته شده بود، منصب مذکور نه قانونی بود و نه مشروع. این وضع مشابه وضع کنونی انگلستان است که قانون اساسی آن مبتنی بر کابینه‌ای است که به اعتبار صلاحیت قانونی حکومت نمی‌کند. منتها با اشکال متفاوت، مثلاً آنجا که عوامفریب را متهم می‌کردند که در امور دموها سوء مدیریت دارد، شبیه رأی عدم اعتمادی است که پارلمان انگلستان می‌دهد و مافوق قانون است. و بالاخره شورایی که اعضای آن از طریق قرعه‌کشی انتخاب می‌شدند، به یک کمیته اجرایی دموها مبدل شد که قدرت قضایی را از دست داد، اما در عوض مباحثات مقدماتی با مردم (از طریق مراجعه به آراء عمومی ۳۵) و رسیدگی به مسایل مالی را به عهده گرفت.

ساختار دموکراسی باستانی در مقایسه با قرون وسطی

استقرار حکومت پوپولو در شهرهای قرون وسطایی، نتایج مشابهی به بار آورده است. این حکومت نیز تعداد زیادی مجموعه‌های تنقیح شده قوانین شهری را منتشر کرد و عرفیات و رویه قضایی (قانون محاکمات) را به نظم درآورد و کتابهای قانون به تعداد زیاد، با انبوهی از مناصب پدید آورد. در شهرهای کوچکتر آلمان، می‌توان چهار یا پنج دوجین از رده‌های مناصب متفاوت را پیدا کرد. افزون بر مناصب سازمانی سرکلانتر و شهردار، عده زیادی فعالین متخصص وجود داشتند که فقط بعضی مواقع در مناصب خود انجام وظیفه می‌کردند. عواید شغلی که عمدتاً از دستمزدهای دریافتی همین فعالین متخصص تشکیل می‌شد، هرچند نادر و اتفاقی بود، اما درآمد رضایت‌بخشی نیز محسوب می‌شده است. علاوه بر این، در شهرهای باستانی و قرون

وسطایی، دست کم در شهرهای بزرگ آن، بسیاری از امور صادره از سازمانهایی بود که اعضای آن از طریق قرعه‌کشی انتخاب می‌شدند. در دوران باستان هلنی، فعالیت این مقامات که سوگندنامه‌های کتبی از ایشان گرفته شده بود، شامل قانونگذاری و فعالیت‌های سیاسی، نظیر عقد قراردادهای فدرال و توزیع عناوین افتخاری از طرف کنفدرات‌ها بود. در سده‌های میانه، انتخاب و ترکیب مهمترین مجمعهای قضایی، غالباً "همینطور بود. انتخاب از طریق قرعه‌کشی، به گونه‌ای معادل انتخاب برای نمایندگان در عصر ماست که در آن اوقات، وجود نداشته است. به‌علاوه، در اوضاع و احوالی که حقوق سنتی سیاسی بر آن مسلط بود، صاحب امتیاز املاک را سازماندهی می‌کرد، نمایندگی جز برای اتحادیه‌ها ممکن نبود. در مورد دموکراسی‌های دوران باستان، نمایندگان را از گروههای کیشی یا کشوری یا حتی از کنفدرات‌های فدرال، برمی‌گزیدند، در سده‌های میانه، این نمایندگان را از میان اصناف یا اتحادیه‌های دیگر، گلچین می‌کردند. علاوه بر این، آنها فقط نماینده حقوق انجمنها بودند، نه حقوق حوزه‌های "انتخاباتی"، مانند آنچه امروزه در میان پرولتاریای مدرن دیده می‌شود.

هم در شهرهای دوران باستان و هم قرون وسطایی، حکومت‌های استبدادی ستمگران، پدیدار شده یا حداقل، کوششهایی برای استقرار آن به عمل آمده است. البته این امر، در هر دو حوزه مورد بحث، پدیده‌ای محدود به محل بوده. در قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد، مستبدین شهر، در تعدادی از شهرهای بزرگ استقرار یافتند که خود آتن از جمله آنها بود، اما آنها فقط برای چند نسل دوام آوردند. آزادیهای مدنی که حکومت‌های استبدادی آن را عرضه می‌داشتند، توسط نیروی برتر نظامی در هم شکسته شد. تأثیرات استبداد در مناطق مستعمراتی، در آسیای صغیر و به‌ویژه در سیسیل، دوام بیشتری یافت؛ و این امر ناشی از شکل تعیین کننده دولت‌شهر بود. در نتیجه، استبداد تا حد فساد کامل در آن نواحی همچنان باقی بود.

مستبد خود محصول جنگ‌های میان املاک بود. گاه مواردی مانند مورد زنده و مصور سیراکوز، پیش می‌آمد، یعنی اشراف که خود را در معرض خطر و تهدید دموها مشاهده می‌کردند، به استقرار حکومت استبدادی کمک می‌کردند اما نخستین کمکهایی که مستبد از آن برخوردار می‌شد، از سوی طبقه متوسط و مردمی بود که از فشار اشرافی

که اموال ایشان را غصب کرده بودند، به جان می‌آمدند. در دنیای باستان، از بابل و بین‌النهرین، تا یونان و ایتالیا، ظاهراً "به‌طور پیوسته میان اشراف مقیم شهر که قادر به انجام خدمات نظامی و دادن وام بودند از یکسو و دهقانان بدهکار از سوی دیگر تضاد طبقاتی وجود داشته است. اشراف بابل تمامی ارض مقدس را به مالکیت خود درآوردند و دهقانان آن را به "کلنی ۳۶" مبدل کردند. در اسرائیل، بندگی به سبب عدم توانایی باز پرداخت دین، موضوع مقرراتی شد که در "کتاب کنفدراسیون" مضبوط است. از زمان ابی ملک تا یهودا ماکابئوس ۳۷، هر رهبر انقلابی، حامیان و یا یاوران خود را تنها در میان فراریانی می‌یافت که به علت عدم توانایی به بازپرداخت دین قانوناً "غلام محسوب می‌شدند و وعده‌ای که به آنها داده می‌شد، این بود که "اسرائیل به همه کس وام خواهد داد"؛ این شعار از "سفر خروج" تورات استخراج شده بود و بدان معنا بود که شهروندان (بورگرهای) بیت‌المقدس اعتبار دهنده و اشراف و دیگر خادمان، مدیون ایشان بوده و روستایی محسوب می‌شدند. تضاد طبقاتی میان هلاس و روم نیز مشابه آن بوده است. به محض آنکه مستبد به قدرت می‌رسید، مجموعهٔ سیاسی بزرگی از نجبا او را احاطه می‌کردند و دهقانان و بخشهایی از طبقهٔ متوسط شهری نیز از او حمایت می‌کردند. استبداد قانوناً و قاعدتاً "متکی بر محافظان شخصی و افراد مسلح اجیر بود، هرچند که تأسیس سازمانهای نظامی شهروندی معمولاً و طبیعتاً "نخستین گام در برپایی استبداد بوده است (چنانکه در مورد پیسیستراتوسی‌ها نشان داده شده است ۳۸). در حقیقت، مستبد غالباً این

۳۶. کلی برای دنیای باستان، اهمیت بسیار زیادی داشته است و نقش قشری را ایفا می‌کرده که برای رسیدن به سرواژ کامل، در حکم مرحلهٔ انتقال بوده است. در این مورد خاص، دهقانان که سابقاً "آزاد بودند، در داخل اراضی خودشان، به میهمان تبدیل شدند و به صورت نیمه برده درآمدند.

۳۷. ماکابی‌ها، خانواده‌ای از قهرمانان بودند و همانها هستند که در جریان اختناق سوریه، از ۱۷۵ تا ۱۶۴ پیش از میلاد، یهودیه را تحویل داده‌اند. اینان دودمانی از سلطنت کشیشی را تأسیس کردند که تا سال ۴۰ پیش از میلاد، همچنان برپا بود.

۳۸. در آتن، Pisistratus حزب جدیدی را سازمان داد که آن را "تپه" ←

سیاست را تعقیب می‌کرد که با برانگیختن سلک‌ها بر علیه یکدیگر، پیوسته تعادل قوای میان ایشان را به سود خود محفوظ نگاه دارد؛ و طرز کار او از این نظر شبیه سیاست اسمنت‌ها^{۳۹} (شارونداس^{۴۰}، سولون^{۴۱}) بود. ظاهراً "راه حل‌های اساسی اسمنت‌ها در آن دوره، یا تجدید نظام بخشیدن به وضع املاک بوده یا بر پا داشتن حکومت استبدادی. سیاست اجتماعی - اقتصادی اسمنت‌ها و مستبدین هر دو، حداقل در قبال کشور مادر، این بود که از فروش زمینهای روستاییان مقیم به اشراف مقیم شهری، جلوگیری شود. آنها همچنین می‌کوشیدند از مهاجرت روستاییان به شهرها، جلوگیری کنند. در برخی جاها، کوششهای دیگری نیز به عمل می‌آمد که هدفش محدود کردن خرید غلامان، اشیاء تجملی، کنترل معاملات واسطه‌ای و صدور غلات بود. تمامی این اقدامات اصولاً "دال بر وجود یک سیاست اقتصادی تنگ‌نظرانه است که کاملاً" شبیه سیاست اقتصادی شهری در قرون وسطی بوده است و باید درباره آن گفتگو کنیم. مستبدان خود را اربابان ناحق و نامشروع تلقی می‌کردند و دیگران نیز درباره

می‌نامیدند، زیرا اعضای آن بیشتر از مردمان فقیر کوهپایه‌های اطراف آتن و اقوام هکتومورها که سولون برایشان کاری نکرده بود، تشکیل می‌شد. علاوه بر اینها، بسیاری از مردان ناراضی که قبلاً "نیز ثروتمند بودند، به عضویت حزب تپه‌درآمدند. این ثروتمندان سابق، توسط سولون که ناگهان دیون قدیمی را غیر قابل پرداخت اعلام کرده بود، ورشکست شدند. روزی پیسیستراتوس در حالی که زخمی شده بود، در بازارچه‌ای ظاهر شد و ادعا کرد که دشمنان سیاسی، او را مورد ضرب و شتم قرار داده‌اند. مجمعی که در این محل از مردان کوهپایه‌ها تشکیل شد، یک گارد محافظ مرکب از پنجاه نفر چماقدار برای پیسیستراتوس انتخاب کردند. نخستین کاری که پیسیستراتوس به کمک این نیروی مسلح انجام داد، تصرف اکراپولیس بود که آن را مرکز قدرت خود کرد و از ۵۶۱ پیش از میلاد، خود را ارباب مُلک قرار داد.

۳۹. فرمانداری که برای مدت محدودی از اختیارات برخوردار می‌شدند.

۴۰. Charondas، یکی از قانونگذاران بسیار بزرگ و تنظیم‌کنندگان قانون، در قرن هفتم بوده است.

۴۱. Solon، دانای آتن از همه معروفتر است.

آنها چنین می‌اندیشیدند. همین نکته از عهد پادشاهیهای قدیم شهری، موقعیت مستبد را از لحاظ مذهبی و سیاسی، مشخص و متمایز می‌کرده است. مستبدان از کیشهای نو عاطفی، مانند کیش دیونیسوس^{۴۲} در برابر کیشهای آیینی نجبا، حمایت می‌کردند. قاعده این بود که، مستبدان می‌کوشیدند شکلهای ظاهری قانون اساسی "گروههای شهروندی" را متلاشی کنند تا به این ترتیب ادعای مشروعیت خود را قابل قبول نمایند. مستبدان به هنگام سقوط، پشت سر خود، اشرافیت تضعیف شده‌ای را باقی می‌گذاشتند و این مسأله، عملاً "اشرافیت را ناچار می‌کرد با مردمان عادی همکاری کرده و از این طریق، امتیازات دامنه‌دار تازه‌ای به دموها بدهد. حقیقت این است که بدون همکاری مردمان عادی، برانداختن و اخراج مستبد تقریباً ناممکن می‌نمود. و از همین طریق بود که دموکراسی طبقه^{۴۳} متوسط کلیستنس^{۴۳}، موفق شد استبداد پیسیستراتوسی‌ها را از میان بردارد. در جاهای دیگر، پلوتوکراسی بازرگان، به جانشینی مستبدان رسید. مستبدان که عموماً از بحرانها و تنشهای اقتصادی استفاده می‌کردند، حداقل در کشور مادر، نوعی تعادل تیموکراتیک^{۴۴} یا دموکراتیک را میان سلکها پدید می‌آوردند. از این رو، استبداد همواره پیشتاز دموکراسی بوده است. در مقابل، در اواخر دوران هلنی، کوششهای موفقیت‌آمیز و یا ناموفقی برای استقرار حکومتهای استبدادی به عمل آمد و این امر ناشی از وجود سیاستی بود که هدفش مغلوب کردن دموها بود. اینها با علایق نظامی، که بعداً^{۴۵} درباره آن بحث خواهیم کرد، رابطه^{۴۶} محکمی داشته‌اند. فرماندهان پیروزمند نظامی مانند الکیبیادس^{۴۵}

۴۲. در نواحی باتلاقی ضلع جنوبی آیروپاگوس، Dionysus یک حریم بسیار باستانی داشت. پیسیستراتوس برای این باگوس خدای، خدانه^{۴۷} تازه‌ای در پای آکروپولیس بنا کرد. این امر نشان دهنده^{۴۸} آن بود که مردمان آن را به عنوان آیین قشر ستم‌دیده به رسمیت می‌شناخته‌اند.

۴۳. Cleisthenes آتنی، قانونگذار آتن (در سال ۵۰۷ مطرح بوده) [م. ۰]

۴۴. Timocratic (Timocracy)، در سیاست ارسطو، کشور و دولتی است که در آن، قدرت سیاسی با میزان دارایی و مالکیت، رابطه^{۴۹} مستقیم دارد. نزد افلاطون، عشق به شرافت و شکوه، اصل راهبری کننده^{۵۰} حاکمان بوده [م. ۰]

و لیزاندر ۴۶، به چنین کوششی دست زدند. تا دوره هلنیستی، این کوششها در کشور هلنی مادر، با شکست روبرو شد. علاوه بر این، شکل‌گیری امپراطوری نظامی دموها، به دلایلی که بعداً شرح خواهیم داد، به انجام نرسید. با این همه، مستبدان در سیسیل سیاست قدیمی توسعه‌طلبی دریایی را در آبهای دریای تیر، ادامه دادند و بعداً "وظیفه دفاع ملی در برابر کارتاژ را نیز به عهده گرفتند. مستبدان بیشتر به ارتشهای اجیر متکی بودند تا به بورگرهایی که رسماً "خدمت زیر پرچم انجام می‌دادند. حکومت استبدادی، خود از خشنترین و بی‌رحمانه‌ترین روشهای خاورزمینی نظیر به تابعیت درآوردن اجباری سربازان و تجدید اسکان [تغییر محل سکونت] اتباع خود استفاده می‌کردند و به این ترتیب، زمینه تأسیس سلطنتهای استبدادی را فراهم می‌آوردند. در روم جمهوری دوران باستان، استبداد، شکست خورد و دولت به دست سلطانی افتاد که زاده شده از بطن خود آن استبداد بود. این واقعه در نتیجه یک فعل و انفعال اجتماعی - اقتصادی روی داد که بعداً به‌طور جداگانه درباره آن گفتگو خواهیم کرد.

جباریت شهری در دوران باستان و سده‌های میانه

حکومت‌های استبدادی سده‌های میانه، منحصر به ایتالیا بوده است. ارنست مایر ۴۷، سنیوریای ایتالیا را با استبداد دوران باستان، مقایسه کرده است. درست مانند نظامهای استبدادی، سنیوریا نیز به گونه‌ای مسلط، توسط خاندانهای ثروتمند در برابر اعضای املاک رشد کرد. این نظام در اروپای غربی، نخستین قدرت سیاسی بود که حاکمیت

۴۵. Alcibiades، پسر کلانیاس، نزد خویشاوند خود پریکلِس، در سنت‌های دمکراتیک تحصیل کرده و تعلیم دیده بود، اما در باطن، اعتقاد صمیمانه‌ای نسبت به دموکراسی نداشت. او از آرمانهای حزب دموکراتیک تنها تا آنجا حمایت می‌کرد که با منافع شخصی خودش سازگار بود.

۴۶. Lysander، دریاسالار اسپارتی که از تواناییهای استثنایی برخوردار و جاه‌طلبی‌های بی‌پایان بود. وی مؤسس امپراطوری اسپارت بود.

47. Ernst Meyer, *Italienische Verfassungsgeschichte*, II, 39.

را از راههای خردگرا (از طریق افزایش بی‌وقفه مقامات انتصابی) اعمال کرد و ضمن آن برخی شکلهای معین قانون اساسی گروههای شهروندی را همچنان نگاه داشت .

با این همه، میان استبداد و سنیوریا تفاوت‌های مهمی وجود داشته است . این امر به‌ویژه در مورد آن نوع سنیوری صدق می‌کند که مستقیماً " از بطن مبارزه برای کسب اهلیت اجتماعی رشد می‌کرد و نیز بدان جهت است که سنیوریا نخستین بار، در پایان دوره توسعه و تکامل و همراه با پیروزی پوپولو ظاهر شده است و تا حدودی بعداً " نیز تکامل یافته است . وانگهی سنیوریا غالباً " از مناصب قانونی پوپولو زاده می‌شد، در حالی که در دوران باستان هلنی، استبدادها به طور طبیعی یک پدیده گذرا میان حکومت اشراف و تیموکراسی یا دمکراسی محسوب می‌شدند . توسعه سنیوریا، همان گونه که ای . سالتزر^{۴۸} بیان داشته است، به گونه کاملاً " متفاوتی، تحقق یافته است . انبوه عظیمی از این سنیوریا از دل ادارات جدید مردمی و به عنوان محصول شورشهای ایشان پدید آمد .

کاپیتان خلق یا پودستای بازرگانان (*mercadanza*) و پودستای کمون، به توسط پوپولو برای مدت طولانیتری، که همیشه هم تمدید می‌شد، تا آنجا که گاه به انتصاب مادام‌العمر نیز می‌رسید، انتخاب می‌شدند . در قرن سیزدهم هنوز در جاهایی مانند پیاچنتزا، پارما، لودی و میلان یافت می‌شدند . در پایان قرن سیزدهم، ویسکونتی در میلان، سکالیجر یا اسکالیجر (*Scaliger*) و استه (*Este*) در مانتووا (*Mantua*) عملاً " موروئی شده بودند . توسعه حوزه اقتدار این گونه مقامات عالیرتبه، به موازات توسعه به سمت تصدی مادام‌العمری منصب، صورت گرفته است و این روند ابتدا در عمل انجام می‌گرفت، اما بعداً " به حق قانونی تبدیل شد . سنیوریا که در آغاز کار صرفاً " از قدرت سیاسی میانجیگرانه در امور قانونی و حقوقی برخوردار بود، به یک قدرت کلی و فراگیر (*arbitrium general*)، تبدیل شد که می‌توانست ضمن رقابت با شورای "گروه شهروندی مشترک" به میل خود احکام و فرامین خود را صادر کند و در عمل، چنان تسلط یافت که می‌توانست آزادانه بر شهر حکومت کند (*libero arbitrio*)، مناصب دلخواه را اشغال نماید و به تأیید قانون، فرمان

صادر کند .

توسعه و تکامل مورد بحث ، از دو منبع سیاسی متفاوت ، اما مقارن یکدیگر ، شروع شد و ادامه یافت؛ شاید بتوان گفت که یک منبع ، حاکمیت حزبی بوده است . طبقه پایینتر به طور دائم برای زندگی سیاسی و غیر مستقیم برای زندگی اقتصادی مالکان املاک بزرگ خطری فراهم می‌آورد که بسیار مهم بوده است . اشرافیت در واقع به جنگهایی که بر علیه خودش انجام می‌شد و توطئه‌هایی که همیشه متوجه او بود عادت داشت . و این امر برای اشرافیت ایجاب می‌کرد که سرکردگان حزبی قدرت و اختیارات نامحدود داشته باشند . جنگهای خارجی و امکان شکست از "گروههای شهروندی مشترک" همسایه یا دیکتاتورهای دیگر ، نیز عوامل تشدید کننده آن شرایط محسوب می‌شد . وقتی شرایط ایجاب می‌کرد که یک فرماندهی نظامی ویژه ، یعنی کاپیتان جنگی معین شود که ممکن بود یک شاهزاده یا رهبر بیگانه باشد ، این سمت بیشتر به سنیوریا تعلق داشت تا به منصب کاپیتان خلق به عنوان رهبر حزب .

تسلیم شهر و مبدل شدن آن به حوزه "تحت‌الحمايه" یک پرنس ، به علت وجود تهدیدهای خارجی ، غالباً "با تعریف بسیار مبهم و نارسایی از دامنه" اختیارات حامی شروع می‌شد . با این همه ، در داخل شهر ، دیکتاتور به سهولت می‌توانست قلوب قشر بسیار گسترده‌تر فرودستان را که تا آن زمان در مدیریت شرکت داده نشده بودند ، به دست آورد ، زیرا تغییر متحدین ، باعث از دست رفتن چیزی نمی‌شد ، در حالی که یک دادگاه اربابی نیز حضور داشت که وعده مزایای اقتصادی می‌داد . افزون بر این ، توده‌های مردم ، بیشتر مایلند که به گونه‌ای عاطفی و احساسی ، به رهبری شخصی پاسخ مثبت بدهند . در واقع ، آنها که در آرزوی تملک سنیوریا بودند ، به طور طبیعی از پارلمان به عنوان وسیله‌ای برای انتقال قدرت استفاده می‌کردند .

گاه به طور اتفاقی ، وقتی اشرافیت با بازرگانان خود را در معرض خطر مخالفان سیاسی و اقتصادی خود می‌دیدند ، سنیوریا را متصرف می‌شدند و سنیوریا در آغاز به عنوان یک نهاد دایمی برای سلطنت دودمانی تلقی نمی‌شد . شهرهایی مانند "جنوا" بارها محدودیت‌های جدی و سختی را بر سلاطین نیرومندی تحمیل کردند که خود تسلط آنها را بر شهر پذیرفته بودند . از جمله این محدودیتها ، این بود که سلطان می‌بایست ارتش کوچک و محدودی داشته باشد و پرداختهایش میزانهای ثابتی

داشته باشد. گاهی اوقات شهرها حتی خود سنیوریا را از مقامش معزول می‌کردند. این وضعیت گاهی در مورد پادشاهان بیگانه امکان‌پذیر می‌شد، چنانکه پادشاه فرانسه توسط قدرت "جنوا"، از سمت سروری آن معزول شد. اما داشتن چنین استقلالی، در مواقعی که سنیوریا خود در شهر اقامت می‌گزید، بسیار دشوار بود.

به این نکته باید توجه کرد که هم توانایی و هم تمایل بورگرها در امر مخالفت و ضدیت به مرور زمان کاهش یافت. از سوی دیگر، سنیوریا حالا بیش از پیش به اتکای ارتشهای مزدور و اتحاد با مقامات قانونی حکومت می‌کرد. به استثنای ژن (جنوا) و ونیز، بعد از به اطاعت درآوردن اجباری فلورانس با کمک نیروهای اسپانیا در ایتالیا، سنیوری، آخرین شکل شهر را تشکیل می‌داد که با شناسایی از طرف امپراطور یا پادشاه جنبه قانونی و مشروع یافت.

کاهش مخالفت بورگرها با سنیوریا را می‌توان با یک رشته وقایع و اوضاع و احوال منفرد، توجیه کرد. نخست اینکه دربار سنیوری محفل بسیار جالب توجهی را برای اشراف و بورگرها پدید آورده بود و به مرور زمان، تعداد افرادی که به دلایل اجتماعی و اقتصادی به آن دربار علاقه‌مند می‌شدند، افزایش می‌یافت. در عین حال، یک رشته عوامل باعث شد که علاقه به سرنوشت سیاسی شهر، با سرعت زیادی کاهش یابد:

- (۱) بالا رفتن بی‌امان نیازمندیها؛ (۲) کند شدن رشد و توسعه اقتصادی، به‌علاوه افزایش حساسیت آن گروه از بورگرها که از نظر اقتصادی بالاتر بودند نسبت به برهم خوردن نظم و آرامش در امور تجاری؛ (۳) کاهش عمومی علایق سیاسی در سوداگران، به علت افزایش رقابتهای اقتصادی و افزایش ثبات اقتصادی و اجتماعی (عواملی که به نوبه خود این همه توجه به فعالیتهای سودبخش اقتصادی یا اجاره‌های مادام‌العمر را توجیه می‌کنند)؛ (۴) و بالاخره سیاست کلی پرنس، که به علت منافع خویش از هر دو جریان گفته شده، حمایت می‌کرد. حکومت‌های سلطنتی بزرگ نظیر سلطنت‌های فرانسه و سنیوری‌های بزرگ شهری، می‌توانستند روی منافع قشر فرودست، هم از لحاظ آرام کردن شهر، و هم با ایجاد یک سیاست اقتصادی، حساب کنند.

شهرهای فرانسه مغلوب پادشاهان شدند، پادشاهانی که در مبارزه خود از طرف همان بورگرهای کوچکی حمایت می‌شدند که حامی سنیوریای ایتالیا نیز بودند. اما با این همه، آنچه از هر عنصر دیگری مهمتر بود، پدیده سیاسی آرام کردن و سازش با

بورگرها بود، کاری که از راه تأمین نیازمندیهای شغلی ایشان، معاف کردن آنان از خدمت نظام و خلع سلاح برنامه‌ریزی شده آنها به توسط پرنس انجام گرفت. در آغاز کار، این یک سیاست شاهی نبود، در حقیقت، قبلا "تنی چند از پرنس‌ها، شگرد خردگرای سربازگیری را در شهرها، به موقع اجرا گذاشته بودند؛ اما به اقتضای ضرورت‌های یک ارتش حامی، این شگردها به زودی روی فقرا و عناصر بی‌چیز پیاده شد و سربازگیری در میان فقرا، موجب پیدایش سپاهی شد که با روح ارتشهای بورگری دوران جمهوری، بکلی بیگانه بود. توسعه ارتشهای مزدور و تأمین مالی نیازمندیهای آن به وسیله رهبر کسبه یا بنگاههای اقتصادی (*Condottieri*)، به دلیل تفکیک‌ناپذیری بورگرها از اقتصاد، و ضرورت تربیت یک سپاه تعلیم‌دیده حرفه‌ای، تمام راهها را برای پرنس هموار کرد. حتی در دوره کمون‌های آزاد نیز این عوامل دست اندرکار بودند و راه را برای آرام کردن و خلع سلاح بورگرها هموار می‌کرد. اتحاد شخصی پرنس با سلسله‌های بزرگ سلطنتی، عامل دیگری بود. زیرا هرگونه شورش بورگرها در برابر چنین ترکیب نیرومندی از قدرت، یقیناً "محکوم به شکست بود. به تدریج، تفکیک‌ناپذیری اقتصادی بورگرها، بی‌صلاحیت شدن قشر تحصیلکرده بورگرها برای انجام خدمات نظامی و اعتلای فنون نظامی که وجود ارتشهای حرفه‌ای را ایجاب می‌کرد، به موازات توسعه قشرهای اشراف، اجاره‌دهندگان و مستمری‌بگیران کلیسا که در دربار شاهی، صاحب منافع اقتصادی بودند، به سنیوریا کمک کرد تا به یک پادشاهی موروثی مبدل شود. از آنجا بود که سنیوریا به زمره یکی از قدرتهای حقوقی و قانونی درآمد.

یک نکته خاص که درست در همین جا بسیار جالب توجه و واجد اهمیت می‌نماید، این مسأله است که سیاستهای سنیوریا با سیاستهای استبداد دوران باستان، همساز است: میل به در هم شکستن قدرت سیاسی و اقتصادی شهر که در برابر روستا عرض اندام می‌کرد، موجب شد که ساکنان مناطق روستایی اغلب به شیوه‌ای شبیه به دوران باستان، به دیکتاتور کمک کنند تا حکومت شهر را وادار به تسلیم کند (مانند مورد پاویا Pavia در سال ۱۳۲۸). شهروندان آزاد، پس از پیروزی بر نجبا، غالباً "اراضی املاک اربابی (مانوری) را با توجه به منافع اقتصادی و سیاسی خود، خرد می‌کردند، روستاییان را آزاد می‌ساختند و امکان می‌دادند زمینها از راه فروش به

ثروتمندترین خریداران، منتقل شود. انتقال اموال غیر منقول اربابان فئودال به توده‌ها توسط بورگرها و استقرار نظام سهم‌بری ارباب رعیتی، به جای نظام اجاره‌داری قبلی، در توسکانی در زمان حکومت پوپولو گراسوانجام گرفت. نظام متزادریا^{۴۹}، در اساس بر این پایه استوار بود که ارباب، عمدتاً "و بیشتر اوقات، ساکن شهر بود و پیوند او با روستا، در اقامت اتفاقی و کوتاه‌مدت او در آنجا صورت می‌گرفت؛ علاوه بر این، مستأجران او نیز کشاورزان آزادی بودند که آنها نیز به گونه‌ای اتفاقی گاه‌به‌گاه روی زمین کار می‌کردند. با این همه، و به رغم آنکه دهقانان، مالکان آزاد اراضی روستایی محسوب می‌شدند، باز هم از شرکت در قدرت سیاسی محروم بودند. از آنجا که متزادریا را متناسب با منافع مؤسسات انتفاعی خصوصی، ایجاد کرده بودند، سیاستهای شهری در قبال روستا نیز بر منافع مصرف‌کنندگان شهری انطباق داده می‌شد. و بعد از پیروزی صنفها، سیاستهای شهری را نیز با نیازهای تولیدکنندگان شهری تطبیق دادند. و هنگامی که سیاست پرنس به‌طور کلی همه این تمهیدات را تغییر داد، نه امری ناگهانی بود و نه کاملاً "فراگیر. سیاست فیزیوکراتیک^{۵۰} گراند دوک لئوپولد، دوک اعظم توسکانی در قرن هجدهم، متأثر از برخی مفاهیم قانون طبیعی بود و به هیچ وجه یک سیاست درجه اول کشاورزی و حافظ منافع آن محسوب نمی‌شد. در تمامی موارد، سیاست پرنس متوجه ایجاد تعادل میان منافع و جلوگیری از اصطکاکهای شدید بود و دیگر صرفاً "سیاست شهرنشینان نبود که بتواند روستا را وسیله‌ای جهت نیل به هدف قرار دهد.

غالباً "چندین شهر تحت اقتدار و تسلط پرنس قرار داشت. اما این اقتدار موجب پدید آمدن یک انجمن یکدست و متحدالشکل مملکتی به معنای امروز نمی‌شد،

۴۹. *mezzadria*، از واژه *mezza* گرفته شده، میزان برداشت محصول بر اساس دو بخش برابر است [م.].

۵۰. *Physiocracy*، آیین اقتصادی فیزیوکراتها (Francois Quensnay [۱۶۹۴ - ۱۷۷۴]) که معتقد بودند جامعه باید بر اساس نظم طبیعی که در وجود خودش مضمّن است، اداره شود و زمین و محصول آن تنها منبع واقعی ثروت است و مالیات بندی مستقیم بر زمین، تنها عایدی حقوقی و طبیعی است [م.].

بلکه چیزی بود که تا آن زمان، از سرزمینهای شهری مستقل به وجود می‌آمد. شهرهای تقریباً "منفاوتی" که به رهبری اربابی واحد با هم متحد می‌شدند، هم حق و هم فرصت این را داشتند که از طریق مبادلهٔ سفیر، با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند. قانونهای اساسی ایشان به هیچ وجه هماهنگ نبود و در عین حال حاضر نبودند قوانین خود را تا حد شمول بر اهلیت گروههای شهروندی تابع خود، تنزل دهند، در حالی که همان گروههای شهروندی، به اعتبار داشتن حق نمایندگی کشوری، انجام بخشی از وظایف مملکتی را به عهده داشتند.

این توسعه و تکامل خیلی تدریجی و به موازات تغییر شکل هماهنگ ممالک موروثی، صورت گرفته است. نمایندگی املاک که قبلاً "برای امپراتوری سیسیل در سده‌های میانه و نیز دیگر سلطنتهای موروثی، موضوع مألوف و آشنایی بوده است، در تغییر شکل‌های دولتی ناشی از اتحاد سرزمینهای شهری، اثری از وجودش نیست. ابداعات اساسی سازمانی، عبارت بودند از: (۱) پیدایش صاحب منصبان شاهی که برای دورهٔ نامحدودی در مقامات گماشته می‌شدند و از صاحب‌منصبان امور جنایی که برای مدت محدود و کوتاهی انتخاب می‌شدند، جدا بودند و (۲) ایجاد و توسعه یک مجتمع مرکزی از قضات و دادرسان، برای مقاصد مالی و نظامی. وجود غیر عادی آمار و سوابق مالی و نظامی گروههای شهروندی در این گروهها، از لحاظ فنی به استقرار مدیریت پرنس شهرنشین، به گونه‌ای منطقی کمک کرده است. علاوه بر این، هنر دفترداری دابل در محاسبات موجود در شعبات بانک شهر، فوق‌العاده پیشرفته بوده است. هر دو امپراتوری سیسیل و ونیز، در ایجاد مدیریت معقول و خردمندانه، تأثیر انکارناپذیری داشته‌اند. هرچند که در عمل، آنان که تحت تأثیر این نفوذ قرار می‌گرفتند، عیناً "چیزی را از سیسیل و ونیز اقتباس نمی‌کردند و به‌طور غیرمستقیم تأثیر می‌گرفتند.

جایگاه ویژهٔ شهر قرون وسطایی ایتالیا

توسعهٔ دورانی شهرهای ایتالیا از بخش تابع یک انجمن پاتریمونیال یا فئودالی به حکومت مستقل یا حکومت شخصیت‌های برجستهٔ خودشان پس از نهضت‌های انقلابی، منجر به رژیم صنفی شد؛ اما مجدداً "به زیر حکومت سنپوریا درآمدند و سرانجام، به

بخش تابع یک انجمن پاتریمونیال نسبتاً " معقولتر تبدیل شدند. نظیر یک چنین دور و تسلسلی، در هیچ جای دیگر باختر، دیده نمی‌شود. در جاهای دیگر، تکامل شهر همواره اقتدار سنیوریا را در هم کوبیده و اگر هم گاهی جلوه‌ای داشته، نوع ابتدایی آن است. در برخی مناطق واقع در شمال آلپ، کاپیتان خلق، در حد بورگماسترهای بسیار قدرتمند است.

با این همه، تکامل تسلسلی شهر، از یک لحاظ خاص، در همه جا یکسان بوده است. شهرهای عهد کارولنژین‌ها، به عنوان نواحی اداری و دولتی، اهمیت چندانی نداشتند و این ناشی از ویژگیهای خاص ساختار دولتها بود. در دوران متأخرتر، دولتهای پاتریمونیال آن شهرها دوباره تقریباً " به همان وضع باز می‌گردند و تنها از طریق امتیازات درهم آمیخته، قابل تشخیص‌اند. در دوران انتقال، همه آنها گروههای شهروندی محسوب می‌شدند و از حقوق سیاسی و سیاست خودمختار اقتصادی برخوردار بودند. تکامل در دوران باستان نیز چنین بوده است. با این حال، هیچ یک از این دو، یعنی سرمایه‌داری نو و کشور به معنای جدید آن، بر اساس شهرهای دوران باستان پدید نیامده‌است. در حالی که تحول شهری در قرون وسطی، حامل هر دو پدیده بوده‌است و هرچند که نمی‌توان آن را به عنوان عنصر تعیین کننده به شمار آورد، اما عامل اصلی و بسیار مهمی در اصل و منشاء آنها بوده است.

به رغم تمام شباهتهای ظاهری، با مقایسه انواع شهرها از لحاظ ویژگیهای ظاهریشان به سهولت می‌توان تفاوتهای بسیار وسیع را میان آنها مشاهده کرد. با این حال لازم است نخست آن تفاوتهای ساختاری را به نظام یافته‌ترین صورتی که میان شهرهای قرون وسطایی وجود داشته، تعیین کنیم. همچنین بد نیست که موقعیت عمومی و کلی شهرهای قرون وسطی را در دورانی که از بیشترین میزان استقلال، برخوردار بودند، روشن کنیم. چنین روشی شاید به ما امکان دهد خطوط عمده معرف آنها را کشف کنیم. در روزگاری که شهرها از بیشترین میزان خودمختاری برخوردار بودند، از لحاظ شکل و روند، تفاوتهای استثنایی از خود نشان داده‌اند.

وضع کلی شهرهای قرون وسطایی در اوج خودمختاری سیاسی
 "گروه شهروندی مشترک" قرون وسطایی به درجات مختلف، از خودمختاری

سیاسی برخوردار بود تا آنجا که حتی گاهی اوقات سیاستهای امپریالیستی [برون مرزی] را در سیاستهای خارجی اعمال می‌کرد. به موازات این، ساخلوهای دایمی شهری ظاهر شدند که از سربازان خود شهر تشکیل می‌شد. حاکمیت این گونه شهرها که تحت حمایت نظامیان خودی قرار داشت، عهدنامه امضا می‌کرد، به برپایی جنگهای بزرگ اقدام می‌کرد، مناطق وسیعی از خاک دیگران را به تصرف خود درمی‌آورد و گاهی اوقات شهرهای دیگر را سخت مطیع خود می‌کرد و حتی مستعمرات واقع در آن سوی دریاها [overseas] را فتح کرده و مالک می‌شد. البته فقط دو شهر دریایی ایتالیایی هست که توانست مستعمرات برون‌مرزی به دست آورد. برخی "گروههای شهروندی مشترک" بسیار بزرگ در ایتالیای شمالی و مرکزی، سوییس و تا حد کمتری در فلاندر و آلمان شمالی - شهرهای هانزا (Hansa cities) - نه تنها توانستند تسلط موقتی خود را بر مناطق خیلی بزرگ بگسترانند، بلکه از اهمیت بین‌المللی هم برخوردار شدند. اما اکثریت قاطع شهرها، هیچ‌گونه اهمیت سیاسی قابل ملاحظه‌ای به دست نیاوردند، جز آنکه اراضی کشاورزی نزدیک و گاهی شهرهای کوچک واقع در مجاورت خودشان را تحت سلطه درآوردند. این امر در مورد شهرهای جنوب ایتالیا و جنوب فرانسه برای مدتی کوتاه و شهرهای فرانسوی برای مدتی طولانیتر صادق بوده است. به استثنای برخی شهرهای شمال آلمان، فلان، سوییس و جنوب آلمان که قبلاً "نیز یادآور شدیم، در شهرهای انگلیسی و آلمانی، امپریالیسم شهری، از همان آغاز، امر ناشناخته‌ای بود. این موضوع جز در دوران کوتاه شهرهای فدراسیونی، در مورد اکثریت شهرهای واقع در غرب آلمان نیز صدق می‌کرده است.

بسیاری از این شهرها، ساخلوهای دایمی داشتند (چنانکه در فرانسه تا مدت‌های مدید این وضع ادامه داشت) یا آنکه - قاعده بر این بود که - یک میلیشیای مدنی اجباری داشتند که از شهر نشینانی تشکیل می‌شد که از دیوارها دفاع می‌کردند و ضمن اتحاد فدراسیونی با شهرهای دیگر، قدرت داشتند که زمینها را آرام کرده، دژهای غارتگران را ویران کنند و در جنگهای خونخواهی میان جناحهای مختلف امپراتوری، مداخله کنند. با این حال، آنها هرگز جویای آن نبودند که مانند شهرهای ایتالیایی و هانزایی، به گونه‌ای دایمی در سیاستهای بین‌المللی، دخالت داشته باشند، بلکه بیشتر نمایندگان به ممالک امپراتوری یا مجموعه‌های ارضی، اعزام می‌کردند. با آنکه

از لحاظ اجتماعی و حکومتی رده^۶ زیردست و درجه دومی را تشکیل می دادند؛ مع ذلک به دلیل وضع برتر و مستحکم مالی، غالباً^۷ در امور تصمیم‌گیری نقش بسیار مؤثری داشتند. نمونه^۸ اولیه^۹ این مورد، عوام انگلیس بود که آنقدرها نماینده^{۱۰} کمون‌های شهری به مثابه سلک‌های اشتراکی نبود.

به هر حال، شهروندان بی‌شماری بودند که چنین حقوقی به دست نیاوردند (مستندات و جزئیات تاریخ حقوقی این امر را در این جا، دنبال نخواهیم کرد). در سطح قاره [اروپای بدون احتساب انگلستان]، بوروکراسی‌های موروثی نو، اکثریت شهروندان را از خودمختاری سیاسی و نیروی نظامی، محروم کردند و از لحاظ افراد مسلح، از آنها فقط برای مقاصد پلیسی استفاده کردند. فقط در جاهایی مانند آلمان که تکامل شکل خاص ویژه‌ای به خود گرفت، به بعضی حکومت‌های شهری اجازه داده می‌شد در کنار دولت‌های موروثی، در شکل‌های مستقل، بر جای بمانند.

در انگلستان نیز تکامل شهر، شکل خاصی به خود گرفت و این نشانه‌ای از آن بود که در آنجا بوروکراسی موروثی، نتوانست پدید آید. هیچ یک از شهرهای انگلیسی در داخل چارچوب استوار و انحراف‌ناپذیر حکومت مرکزی، هرگز نتوانست برای خود، آرمان‌های خودمختاری سیاسی فرض کند، درست به این جهت که، در پارلمان نماینده داشتند. آنها برخلاف شهرهای قاره، وارد کنفدراسیون‌های سیاسی نشدند، بلکه توانستند وارد انحصارات تجاری شوند. اینان در واقع، اتحادیه‌هایی متشکل از اقشار برخوردار از امتیازات معینی بودند که حسن نیت ایشان از لحاظ مالی، برای پادشاهان اهمیت داشت. "تودورها" [از دودمان‌های پادشاهی انگلستان] کوشیدند امتیازات ایشان را نابود کنند، اما سقوط استوارت‌ها، به این ماجرا پایان داد. از آن زمان به بعد، آنها همچنان به صورت اتحادیه بر جای ماندند و حق داشتند در پارلمان رأی بدهند و در واقع برای خود "قلمروی نفوذ" پدید آوردند. و اشرافیت از همین پایگاه سلطه، به عنوان یک بلوک رأی دهی، استفاده کرد و با سهولت ساده — اندیشه‌ای، برای خود اکثریت پارلمانی به دست آورد.

قانون خودمختار شهر و صنف‌های آن

قانون از لحاظ سیاسی مستقل شهرهای ایتالیا و گاهی اسپانیا و انگلیس و تا حدّ

قابل ملاحظه‌ای شهرهای فرانسوی و آلمانی بدون آنکه اظهار شود یا به تأیید منشوری رسیده باشد، در عمل به وسیعترین شکلی اجرا می‌شده است. در مورد مسایل مربوط به مالکان اراضی، بازار، حمل و نقل و تجارت، دادگاههای شهری، به گونه‌ی عرفی، قانونی خودمختار به کار بسته می‌شد که در آن، عده‌ای از شهروندان به عنوان هیأت منصفه شرکت می‌کردند. این گونه نهادها حقوقی، یا از طریق متداول شدنشان در عمل پدید می‌آمدند، یا به توسط یک منشور، یا به وسیله تقلید و یا از نهادی نشأت می‌گرفتند که شهر دیگری اعطا کرده باشد و به هر حال براساس قانون معینی عمل می‌کردند که برای همه شهروندان، مشترک و مألوف بود. این گونه دادگاههای شهری، در تشریفات دادرسی، به شکل فزاینده‌ای با توسل به وسایل غیر عقلایی و جادویی، به عنوان مدرک اثبات جرم، مخالفت می‌کرد. وسایل مذکور، عبارت بود از دوئل^{۵۱}، آزمایش دشوار^{۵۲} و سوگند خانوادگی. آنها ترجیح می‌دادند از مدارک منطقی و عقلایی، استفاده کنند، و البته افزایش فشار دادگاههای شهری برای رسیدن به قوانین عقلایی، نمایانگر گونه‌ای تکامل بسیار مستقیم و هماهنگ نبوده است. حتی گاهی اتفاق می‌افتاد که یک دادرسی شهری را دقیقاً بدان جهت تجدید [اعاده دادرسی] می‌کردند که بر اساس ابداعات عقلایی حکومت‌های سلطنتی انجام گرفته بود، در حالی که می‌بایست بر اساس شکل‌های قدیمیتر قوانین انجام می‌گرفت. برای نمونه، شهرهای انگلستان، هیأت منصفه عقلایی‌تر پادشاه را اقتباس نکردند؛ یا در موردی دیگر، شهرهایی را مشاهده می‌کنیم که چندین قانون قرون وسطایی را محفوظ نگاه داشتند تا راه رخنه قانون رومی را ببندند. با این همه، به‌طور کلی، در سطح قاره، نهادهای حقوقی قابل اقتباس، از طرف سرمایه‌داری در قانون شهری ظاهر شده است و منشاء این امر، بیشتر در خودمختاری طرفهای ذی‌نفع بوده است تا در عرفیات رومی (یا آلمانی).

51. duel

۵۲. ordeals، شیوه‌هایی بوده است که شخصی مثلاً "با گذشتن از آتش، بی‌گناهی خود را اثبات می‌کرده؛ این مورد قابل مقایسه با شیوه رایج در تاریخ دوران باستان ایران است. برای آگاهی بیشتر در مورد اروپا می‌توان به کتاب جامعه فئودالی مارک بلوخ، ترجمه بهزادباشی، مراجعه کرد [م. ۰]

دستگاه حاکمه شهر نیز به نوبه خود کوشید تا مانع آن شود که اصناف و اتحادیه‌ها، بدون اجازه آن دستگاه، برای خود منشورهایی به دست آورند. اگرچه انجام این مقصود میسر نشد، اما شهرها حداقل کوشیدند برای منشورهای صنفا و اتحادیه‌ها، محدودیتهایی در آن حد پدید آورند که حوزه عمل ایشان را در منطقه معینی، به طور دائمی، محدود نگاه دارد. دقیقاً "از آنجا که تمام شهرها برای تثبیت خودمختاری خودشان، ضرورتاً با یک ارباب مانوری یا سیاسی کنار می‌آمدند، به‌ناچار در همه جاهای بیرون از شهرهای ایتالیایی، تقسیم قدرت قانونی میان شورا و اصناف پیش آمد که خود به مسأله قدرت تبدیل می‌شد.

پیدایش ممالک بوروکراتیک موروثی در همه جا، میانبرهایی به درون خودمختاری شهرها باز کردند. در انگلستان، "تودورها" نخستین کسانی بودند که به‌طور منظم این اصل را به کار بردند که شهرها همانند اصناف، نهادهای دولتی هستند که به‌گونه یک بنگاه برای مقاصد معین، سازمان یافته‌اند و نباید از حدود امتیازات پیش‌بینی شده قانونی که ایشان را فقط شهروند می‌شناسد، تجاوز کنند. ارتکاب هرگونه خلافی علیه این محدودیتها، مورد مناسبی برای فسخ خودبه‌خود منشورها، تلقی می‌شد. (مانند مورد لندن در زمان پادشاهی جیمز دوم). بر اساس این مفهوم، ممکن است بتوانیم بگوییم شهر دراصل یک "اتحادیه ارضی" نبوده است، بلکه سازمان سلک‌های برخوردار از امتیازات در حاکمیتی بود که شورای سلطنتی به‌گونه فزاینده‌ای در کار آن مداخله می‌کرده است. در فرانسه، در قرن شانزدهم، آیین دادرسی شهری را — خارج از مسایل، در حد رسیدگی پلیس — حذف کردند به‌طوری که برای تمام مسایل مهم مالی، حکم تأییدیه مقام کشوری لازم بود. در اروپای مرکزی، خودمختاری شهرهای ارضی به طور کامل نابود شد.

اتوسفالی^{۵۳}: یک دادرسی خودمختار قانونی و دولتی

. بیرون از ایتالیا، فقط معدودی از شهرها توانستند به اتوسفالی کامل دست‌یابند.

۵۳. Autocephaly، بر اساس تلفظ فرانسوی یا انگلیسی و در تلفظ آلمانی اتوکفالی، یعنی خودی سروری (نه خود سروری) یعنی ریاست از طرف خودیها و عکس

بسیاری از شهرهای غیر ایتالیایی نیز تنها به طور نسبی به اتوسفالی دست یافتند، آنهم فقط در مورد آیین دادرسی در حاکمیت قضایی در سطوح پایین‌تر که غالباً با حق فرجام‌خواهی از دادگاه عالی سلطنتی همراه بوده است. مواقعی که داوری قانونی در دست اعضای هیأت منصفه‌ای که از میان بورگرها انتخاب شده بودند، قرار داشت منافع شخصی لرد دادخواه در اصل مسأله پول بود. شهر لازم نمی‌دید که یک دادرسی رسمی بر پا کند یا [حق] آن را خریداری کند. مهمترین مسأله برای شهرها این بود که صاحب حوزه قضایی متعلق به خود باشند و آیین دادرسی از طریق هیأت منصفه‌ای انجام گیرد که از میان خودشان انتخاب شده باشند. این ترتیب حداقل برای دادرسیهای در سطوح پایین‌تر و گاهی نیز در دادرسی عالی، در دورانهای نسبتاً قدیمی، رعایت می‌شده است. انتخاب شخصی اعضای هیأت منصفه یا همکاری بدون مداخله ارباب، تا حدود زیادی، موفقیت‌هایی بود که بورگرها به دست آورده بودند. مهمتر از این، امتیازی که شهروندان به دست آوردند، این بود که فقط در برابر دادگاه شهر مسؤول باشند.

تکامل و توسعه سازمان اداری خود شهر، یعنی شورا، مبحثی است که نمی‌توان آن را در اینجا دنبال کرد. اینکه چنین ساختار مجهز به مدیریت، با اختیارات فوق‌العاده وسیع، باید در اوج اعتلای قرون وسطی ظاهر شود، خود نشانه وجود "گروه شهروندی مشترک" در غرب و شمال اروپاست؛ شیوه ترکیب آن به وجه شدیدی متفاوت بود و به توزیع قدرت بین مجموعه متنوعی از گروه‌ها بستگی داشت: (۱) گروه اشرافیت ممتاز، از جمله اربابان، پولداران و وام‌دهندگان و سوداگران اتفاقی [نه بازرگانان دایمی]؛ (۲) سوداگرانی که شهر یا اصناف به آن سازمان می‌داد، و (۳) متناسب با اوضاع و احوال، انبوه بزرگ سوداگران یا (در حالت جمعی) انبوه بزرگ خرده‌فروشان و ترابران [گردانندگان امور حمل و نقل] کالاهای صنعتی. از سوی دیگر، ساختار شورا نیز متناسب با اینکه ارباب فئودال یا ارباب سیاسی تا چه حد در تعیین اعضای آن شرکت می‌کرد متفاوت بود.

شهر هم، متناسب با توزیع قدرت اقتصادی میان بورگرها و ارباب شهرها، در

بخشی هتروسفالی ماند. گهگاهی نیاز به پول ارباب، داوری اتفاقی-او را امکان پذیر می کرد؛ عکس این موضوع هم گاه پیش می آمد که به دلیل قدرت مالی شهرها بود. اما با این همه، اگر شهر فاقد وسایل و قدرتهای سیاسی بود، دیگر نیازهای مالی خزانه داری شهر و بازار پول شهر به تنهایی، عوامل تعیین کننده محسوب نمی شدند. در فرانسه، در زمان فیلیپ اوگوستوس، پادشاه خود را با شهرها (و تا حدودی با اربابان غیر شهری) متحد کرد. قبلاً "در قرن سیزدهم، نیازمندی بسیار شدید پادشاه به پول، سبب پیدایش سهم "برابر" در توزیع مناصب حکومتی، کنترل برحق قدرت اجرایی دادرسی و به ویژه، در مدیریت مالی مورد علاقه پادشاه و نیز حق تأیید شوراها انتخابی شد. قدرت پادشاه بر شهرها، به گونه روزافزونی همچنان رشد کرد تا به جایی رسید که در قرن پانزدهم، نماینده ویژه شاه بر مجمع عمومی بورگرها ریاست می کرد.

در عصر لودویکا ۵۵، مناصب شهری به طور کامل در دست ملتزمین و محارم پادشاه بود و نیازهای مالی مملکت، به فروش مناصب شهری و مملکتی منجر شد. مملکتهای بوروکراتیک موروثی، ساختار اداری شهر را به یک اتحادیه نمایندگان برخوردار از امتیازات تغییر دادند که فقط در قبال چهارچوب منافع اتحادیه ای مستقل بود، اما از لحاظ هدفهای حکومتی هیچ گونه معنایی نداشت.

انگلستان ناچار شده بود شهر را در حالت اتوسفالی آن بپذیرد، چرا که شهرها حوزه های انتخاباتی پارلمان محسوب می شدند. در انگلستان هرگاه شهر می خواست به وظایفی عمل کند که اتحادیه های کمونی معاصر، از طریق اتحادیه های محلی انجام می دادند، بی رحمانه مورد بی اعتنائی قرار می گرفت. کارها و امور جدید مملکت، یا به وسیله سازمانهای کلیسایی انجام می شد که تمامی اعضای اتحادیه های برخوردار از امتیاز و تمامی اهالی ذی صلاح به آن تعلق داشتند، یا به وسیله اتحادیه های نوبنیاد. با این همه، بوروکراسی های موروثی در درجه اول و قبل از هر چیز، دستگاه

۵۴. provost، مقامی قدیمی بود که در حال حاضر در اسکاتلند، معادل شهردار

است [م.]

دادرسی را در کنار دیگر نهادها ، به یک اقتدار شاهانه تبدیل کردند .

اقتدار مالیات بندی بر بورگرها و اقتدار خراج بندی و معافیت از مالیات برای خارجیان

قدرت مالیات بندی خود بورگرها به تناسب کارآیی اربابان شهری ، فرق می کرده است . در انگلیس ، شهرها هرگز نتوانستند به طور کامل چنین قدرتی را به دست آورند ، اما برای وضع مالیاتهای جدید ، رضایت پادشاه لازم بود . رهایی از خراج و تعهدات مالیاتی به خارج نیز ، تحقق یافته بود . مالیات خارجی و رهایی از خراج ، توفیقی بود که شهرهای از لحاظ سیاسی هتروسفالی به دست آوردند ، آن هم فقط پس از آنکه یکبار و برای همیشه مبالغ هنگفتی به طور منظم به ارباب شهر پرداخت شد . وقتی این کار عملی شد ، شهر توانست مالیاتهای شاهی را جزو مدیریت خود قرار دهد (برای نمونه ، *firma burgi* در انگلستان) . موفقیت کامل در رهایی از پرداختهای خارجی ، در ارتباط با عوارض ناشی از روابط قانونی اشخاص یا روابط برده و برده دار ، تحقق یافته بود .

بوروکراسی موروثی ، پس از پیروزی ، از یک دیدگاه صرفاً فنی ، بر شهر و روستا مالیات بست . بوروکراسی می کوشید با وضع مالیات بر دارایی ، همزمان ، هم از تولید مالیات بگیرد و هم از مصرف . در واقع شهرها در جمیع شئون از قدرتهای مالیاتی خودمختارشان محروم شدند . در انگلستان ، مالیات بندی اتحادیه ای ، اهمیت و ارزش چندانی نداشت ، زیرا مالیاتهای جدید دولتی بدون استثنا شامل حال تمامی گروههای شهروندی دیگر هم می شد . در فرانسه پس از مازارن ۵۶ ، پادشاه نصف مالیات بر داراییهای شهری را به عملیات مالی شهر اختصاص داد و مسأله مالیات بندی و مالیات گیری را زیر کنترل دولت درآورد . در اروپای میانه ، سازمانهای شهر ، تقریباً تبدیل به ابزاری برای وضع مالیات شدند .

۵۶ . Jules و Mazarin (۱۶۰۲ - ۱۶۶۱) ، قانونگذار فرانسوی و یکی از رجال

دوره لویی چهاردهم [م] .

مقررات بازار: سیاست صنعتی و تجارتي وقدرتهای استثنایی انحصاری

هر شهر قرون وسطایی، بازاری داشت که شورای شهر، حق نظارت بر آن را در همه جا و به مقیاس قابل ملاحظه‌ای از ارباب شهر گرفته بود. نظارت پولیس بر تجارت و تولید، متناسب با ترکیب قدرتهای محلی بود و یا در دست عده‌ای از مقامات مدنی متمرکز می‌شد یا به دست یک بنگاه صنفی حرفه‌ای می‌افتاد که مستقل از ارباب شهر، دارای اختیارات وسیع بود. پولیس صنایع دستی آنقدر خیره بود که می‌توانست بر مرغوبیت محصولات که در بخشی به سود افزایش حسن شهرت صاحبان حرفه و نیز به سود تجارت خارجی و تا حدی به سود مصرف کنندگان بود، نظارت کند، کنترل قیمت‌ها مخصوصاً "به سود مصرف کنندگان مدنی انجام می‌گرفت. پولیس صنایع همچنین از فرصتهای حیاتی بورگرهای کوچک و خرده‌پا حراست می‌کرد، به این ترتیب که تعداد شاگردان و وردستها و در برخی شرایط تعداد استادکاران را نیز محدود نگاه می‌داشت. مخصوصاً "با کاهش فرصتهای حیاتی، نهضتهایی پدید آمد که هدف آن، انحصاری کردن مقام استادکاران در صنایع خانوادگی و به‌ویژه پسران استادکاران بود. از سویی، اصناف هر جا که اقتدارات پولیس را به دست خود می‌گرفتند، می‌کوشیدند تأسیس مؤسسات سرمایه‌داری توسط عوامل خارج از صنفها یا مؤسسات بسیار بزرگ را ممنوع کنند، آنان برای رسیدن به این هدف می‌کوشیدند نظام سرمایه‌گذاری را ممنوع کنند، وام سرمایه، مقررات و سازمان وارد کننده مواد خام را نیز تحت کنترل خود درآوردند. گاهی اوقات، اصناف می‌کوشیدند حتی بازار را هم در کنترل خود داشته باشند.

اما پیش از هر چیز، شهر می‌کوشید قدرت رقابت روستاهایی را که تحت تسلط خود درآورده بود، از میان بردارد. و نیز می‌کوشید روستا را از فکر تجارت و تعقیب امور تجاری منصرف کرده و از این نظر آن را سرکوب کند و روستاییان را وادار کند نیازهای خودشان را از شهر تأمین کنند. این امر همچنین به سود شهر بود که روستاییان تولید خودشان را فقط به شهر بفروشند. علاوه بر این، شهر به منظور حفظ

منافع مصرف کنندگان و نیز تا حدی حفظ منافع صنایع، اجازه نمی‌داد انبارهای مواد خام در جایی بیرون از محوطه بازار ساخته شود. و بالاخره شهر به خاطر منافع بازرگانان شهری، می‌کوشید انحصارات حمل و نقل و دلالان را تأمین کرده و در عین حال از تجارت آزاد خارجی، امتیازاتی به دست آورد.

این انبان به اصطلاح سیاست اقتصادی، به تناسب امکانات ناشی از سازش میان منافع متضاد بی‌شمار، از تنوع وسیعی برخوردار بود. با این همه، خطوط اصلی آن را می‌توان در همه جا پیدا کرد. گاهی اتفاق می‌افتاد که راه آن سیاست را فرصتهایی تعیین می‌کردند که در آنها [فرصتها] امکان کسب منفعتی بود. در این مورد قدرت توزیع هریک از طرفین [سود و زیان] را در نظر نگرفته‌ایم. توسعه این سیاست در مراحل اولیه استقرار، موجب بزرگتر شدن ابعاد بازار شد. محدودیتهایی که در اواخر قرون وسطی در این سیاست پدید آمد، با میل به انحصاری کردن، همراه بوده است. به‌طور کلی، هر شهری سیاست خاص خودش را داشت که رقابت یا برخورد منافع، آن را تعیین می‌کرد. به‌ویژه در شهرهای جنوبی که بر تجارت خارجی تکیه داشتند، سیاستهای شهری، شکل یک مبارزه برای مرگ یا زندگی را به خود می‌گرفت.

پس از آنکه شهرها مطیع شدند، دولتهای پاتریمونیاال بوروکراتیک، در آغاز کار نه‌تنها سیاست اقتصادی شهر را رد نکردند، بلکه کاملاً برعکس رفتار کردند. شکوفایی اقتصادی شهرها، رشد صنایع آن و محفوظ ماندن جمعیت شهری، از برکت حراست از منابع اساسی مورد نیاز برای زیستن دقیقاً "منطبق با منافع مالی دولت بود ۵۷. از سوی دیگر، تحکیم تجارت خارجی بر اساس سیاستهای بازرگانی خاصی انجام می‌گرفت که از روی سیاستهای اقتصادی شهری نسخه‌برداری شده بود. حاکمیت می‌کوشید از طریق سیاستهای دوستانه کاپیتالیستی، اصطکاک منافع میان شهرها را از بین برده و به نحوی آنها را با هم سازش دهد؛ کاری که از دیدگاه منابع حیاتی می‌توانست اتحادیه‌های مدنی را نابود کند. حتی تا آخرین لحظات انقلاب فرانسه، حاکمیت موروثی، همان سیاست اقتصادی سنتی را تعقیب می‌کرد، مگر در مواقعی که

۵۷. پشم گوسفند را باید قیچی کرد، اما قیمت پشم را بعداً متناسب با وزن و کیفیت آن، تعیین می‌کردند.

انحصارات محلی و امتیازات بورگرها، سدّ راه امتیازات فزاینده کاپیتالیستی و سیاستهای انحصاری می‌شد، که خود بنیان گذاشته بود. موارد منفردی نیز اتفاق افتاده است که بروز چنین حالتی، به اختلال در امتیازات اقتصادی بورگرها منجر شده باشد. با همه این احوال، تمام اینها موارد نادر محلی بود که به‌طور استثناء در تداوم تکامل سنتی، روی می‌داد.

اما به هر تقدیر، با وضع مقررات اقتصادی، خودمختاری شهر، از بین رفت و این امر می‌توانست به‌طور غیر مستقیم بسیار مهم باشد. چیزی که در این حالت دارای اهمیت تعیین کننده است، این بود که دیگر شهر نمی‌توانست قدرت سیاسی و نظامی را به همان شیوه و معیار پرنس سرزمین موروثی بوروکراتیک، در خدمت منافع خودش، به دست گیرد. تنها موارد استثناء، شهرهایی بودند که مانند پرنس، می‌توانستند به عنوان انجمنها، در فرصتهای پیش آمده اقتصادی سهم شوند که به نازگی، به وسیله سیاستهای موروثی، باب شده بودند. و این وضع در ماهیت امر تنها برای افرادی میسر بود که از لحاظ اجتماعی، دارای امتیازات ویژه بودند. این‌گونه شبه سرمایه‌داران به‌ویژه از اربابان املاک و اعضای مراتب بالای صاحب منصبان دولتی تشکیل می‌شدند، اما در انگلستان و نیز در فرانسه، علاوه بر خود پادشاه، عده نسبتاً معدودی از بورگرها، در انحصارات نهادهای وراثتی داخلی یا خارجی برخوردار از امتیاز، شرکت داشتند. گاه اتفاق می‌افتاد که شهرهایی مانند فرانکفورت، به شکل مؤثر و قابل ملاحظه‌ای، در تعهدات تجاری احتکاری خارجی، شرکت کنند. بیشتر شهرهایی که این گونه عمل می‌کردند، در واقع خود را با مخاطرات جدی و مرگبار روبرو می‌کردند زیرا فقط یک شکست یا یک قصور، کافی بود که آنها را به عنوان یک شکل مهم سیاسی، بگلی نابود کند.

بعد از قرن شانزدهم، انحطاط اقتصادی تعداد بی‌شماری از شهرها که حتی در انگلستان نیز روی داده است فقط تا حدودی ناشی از جابجا شدن راههای تجاری بوده است. ۵۸ و نیز فقط تا حدودی ناشی از پدید آمدن صنایع عظیم خانوادگی بود که

۵۸. احیای تجارت مدیترانه در دوره رنسانس، موجی از تکامل مدنی را در تمامی اراضی اروپا یا مناطقی که در خدمت آن بودند، به دنبال آورد. کشف دنیای نو و

دیگر متعلق به نیروی کار سلک‌ها نبود، بلکه عمدتاً " ناشی از این حقیقت بود که شکل‌های سنتی کسب، که اقتصاد شهر آن را سازمان می‌داد، دیگر نماینده فعالیت نبوده که می‌بایست منافع هنگفت و عظیم اقتصادی به بار آورد. همان‌طور که انقلاب در دوره معینی، از فنون نظامی فتودالی بهره جست، تغییرات انقلابی نیز در فعالیت‌های تجاری و صنعت سرمایه‌ای متمرکز شد که خود ساخته و پرداخته سیاست بود. حتی هنگامی که این فعالیت‌ها در شهر واقع می‌شدند، نیز، این سیاست اقتصادی شهر یا سازمان‌های فردی بورگری محلی نبود که آنها را فعال و سرپا نگه می‌داشت.

فعالیت‌های جدید کاپیتالیستی در اماکن جدیدی مستقر شد؛ و از آنجا که این فعالیت‌ها تقاضای نیروی کار را داشتند، مؤسسات حرفه‌ای نیاز خود را با نیرویی برآورده می‌کردند که با آنچه "گروه شهروندی مشترک" شهری محلی تأمین می‌کرد، فرق داشت. ۵۹ در انگلستان حتی ناراضیان ۶۰، که در توسعه سرمایه‌داری آن نقش

وقایع دیگر، سبب شد تجارت اروپا از نواحی خاور نزدیک فاصله بگیرد، در نتیجه به شهرهای خاور نزدیک که از آن تجارت سود می‌بردند، سخت لطمه وارد شد. هرچند که این نکته تنها عامل منحصر به فرد مؤثر نبوده است، اما به یقین، به انحطاط تکامل و توسعه در آن عصر، جدا کمک کرده است.

۵۹. این نکته به گونه‌ای چشمگیر نمایشی به وسیله رشد پدیده‌های سرمایه‌داری در آلمان قرن نوزدهم جلوه‌گر شده است و این بدان جهت است که آلمان توانست تکنولوژی پیشرفته کاپیتالیستی را بدون آنکه مانند انگلستان از مراحل اولیه و دشوار صفر شروع کند، به دست آورد. یکی از سرمایه‌های غیر منتظره آلمان در کاپیتالیستی شدن صنایع آن، عقب ماندگی جمعیت آلمان از نظر صنعتی بوده است. و دقیقاً به دلیل آنکه نیروی کار آلمان از نظر صنایع عقب مانده بود، توانست خود را با صنایع بسیار پیشرفته تطبیق دهد، بدون آنکه مساله آموزش یا تجدید آموزش برای آن مطرح باشد.

۶۰. اعضای یک فرقه مذهبی در انگلستان که از کلیسای رسمی تثبیت شده، جدا بودند. هرچند کاتولیک‌های رومی انگلستان را قبلاً در پیش‌نویس اصلی قانون‌رهایی ۱۷۸۱ "ناراضیان معترض کاتولیک" می‌نامیدند، با این حال، این عنوان محدود به

عمده‌ای ایفا کردند نیز، طبق مدلول قانون مدارا، به اتحادیه‌های مسلط و برتر شهری تعلق نداشتند. شهرهای بزرگ و مدرن تجارتي و صنعتي انگلستان در خارج از حوزه قضايي يا قلمرو قدرت اتحاديه‌هاي صاحب امتياز، برپا شدند و رشد کردند و دقيقاً به همين دليل در ساختار قضايي خود، بسياري از عناصر عهد عتيق را محفوظ داشتند که از جمله آنها، مي‌توان به تنفيذ اعتبار دادگاههاي قديمي اراضي اشاره کرد. چنانکه دادگاه مزرعه و دادگاه اربابي^{۶۱}، حتی تا عصر جديد در منچستر و ليورپول بر جای بود، و با این همه، اربابان سابق املاک، حالا به عنوان لردهای جامعه انگلیسی، دوباره قامت راست کردند.

برخورد مشروط شهر قرون وسطایی با قشر غیر مدنی

از ویژگیهای غریب اقتصادی و سیاسی شهر قرون وسطایی، پیوند آن با قشر غیر مدنی، است. این موضوع به صورت مجرد در هر شهر منجر به پیدایش تصویرهای کاملاً متفاوتی شده است. آنچه در همه آنها مشترک و یکسان بود، ضدیت اقتصادی سازمان یافته آنها با اشکال زمینداری بود که دارای وضعیت مافوق شهری بودند — یعنی بازار در برابر اقتصاد اویکوسی^{۶۲}. البته نباید این ضدیت را ساده‌اندیشانه به مبارزه اقتصادی میان لردان سیاسی یا زمینداران از یک سو، و شهر از سوی دیگر، تعبیر کرد. یقین است که چنین مبارزه‌ای به‌طور طبیعی در مواقعی در می‌گرفت که شهر به دلیل مصالح خود در توسعه قدرتش، افرادی را دور هم گرد می‌آورد که از لحاظ سیاسی یا سنیوری، وابسته بودند و یک ارباب می‌توانست تسلط خود را بر آنها حفظ

←

"انفصالیون پروتستان" بود که در بخش دوم قانون مدارای ۱۶۸۸، به آن اشاره شده بود.

۶۱. Court Leet، از اصطلاحات قرون وسطایی و دوران فئودالیت، در واقع این دادگاه از مجموعه‌ای از برگزیدگان ارباب تشکیل می‌شد که بر گذشته افراد آگاه بودند و سوابق را نگاه می‌داشتند و نیازهای اطلاعاتی ارباب را تأمین می‌کردند [م. ۰]

۶۲. به عبارت دیگر، وبر بنیادیترین ضدیتها و مبارزات را میان بازار و اقتصادهای خانوادگی، قرار می‌دهد.

کند. چنین اشخاصی را به درون حصارهای شهر راه می‌دادند یا آنها را به عنوان شهروندان خارجی که عضو اتحادیه‌های بورگری بودند، قبول می‌کردند. حداقل در شهرهای شمالی (Nordic) امکان حالت دوم خیلی زود توسط سازمانهای پرنسی، از بین برده شد یا منع مستقیم پادشاه جلوی آن را گرفت.

با تمامی این احوال، توسعه اقتصادی شهر در اصل از جنبه‌های سیاسی آن سرچشمه می‌گرفته است. در غالب موارد، همیشه وضع چنین بود که منافع اقتصادی ارباب، با سیاستهای حمل و نقل و گرایشهای انحصارطلبانه شهرها، اصطکاک پیدا می‌کرد و به گونه اجتناب‌ناپذیری، سازمان جنگی فئودالی، به رهبری شخص پادشاه، تنها کاری که می‌توانست بکند آن بود که به پیدایش دژهای خودمختار در داخل حوزه قدرت و منافع خودشان، با سوء ظن شدیدی نگاه کند. جز در موارد بسیار استثنایی، پادشاهان آلمان همیشه نسبت به شهرها ظنین و بدگمان بوده‌اند. برعکس آنها، پادشاهان فرانسه و انگلستان، همواره نسبت به شهرها برخورد دوستانه داشتند و آنها را در برابر بارون‌ها، متحدان خود تلقی می‌کردند و از لحاظ امور مالی نیز برای ایشان اهمیت قائل بودند.

گرایش اقتصاد بازار به منحل کردن ساختار مانوری و به‌طور غیر مستقیم ساختار فئودالی، ضرورتاً شکل "مبارزه" شهرها علیه منافع دیگران را به خود نمی‌گرفت. و برعکس بسیاری از گروههای دارای منافع، گستره وسیعی از زندگی را زیر سیطره نفوذ خود درمی‌آوردند. لردهای سیاسی و مانوری، به دریافتهای نقدی که به عنوان مالیات بر مستأجران خود می‌بستند، علاقه بسیار زیادی داشتند و شهر برای تولیدات همین مستأجران، بازار مناسب را پدید می‌آورد و در این بازار، امکان داشت به جای روش سنتی مبادله اجناس یا خدمات، به تولید کنندگان، پول نقد پرداخت شود. بازار مذکور همچنین به لرد امکان می‌داد عواید خود را به جای آنکه خودش مصرف کند، برای خرید آنچه نیاز دارد، به فروش برساند. این گونه عواید جنسی را می‌توانستند هم در بازارهای محلی به فروش برسانند و هم در بازارهای خارجی و این کار به‌طور روزافزونی با سرمایه‌گذاری همراه می‌شد. اربابان سیاسی و سنیوری، از این امکانات به گونه فعال و نیرومندی استفاده می‌کردند و این کار از طریق پافشاری ایشان در گرفتن پول نقد از دهقانان، صورت می‌گرفت. علاوه

بر این، آنها منافع خود روستاییان را نیز در افزودن بر تولید که بازار محرک آن بود، به کار می‌انداختند و این کار نیز از طریق تأسیس واحدهای اقتصادی بزرگتر، صورت می‌گرفت. این‌گونه واحدها، می‌توانستند سهام بزرگی را در تولید طبیعی پدید آورند و خود اربابان می‌توانستند مازاد تولید را در بازار به فروش برسانند.

هرچه راههای حمل و نقل بین محلی بیشتر توسعه می‌یافت، برای لردهای سیاسی و سنیوری نیز بیشتر امکان داشت درآمدهای پولی خود را که از اشکال گوناگون عواید ناشی از حمل و نقل، میسر می‌شد، افزایش دهند. این مورد، در سده‌های میانه در غرب آلمان، به وضوح بسیار جلوه‌گر شده است. از نظر مؤسسان شهرها، تأسیس شهرها امری بود که هدفش افزایش درآمدهای پولی بوده است. به دلیل خود سود بخشی اقتصادی که حتی تا دوره اختناق و تعقیب یهودیان در مشرق اروپا، به‌ویژه در لهستان، ادامه داشت، تأسیس بسیاری از شهرها توسط نجبا انجام گرفته است. این گونه "شهرها" که جمعیت آن را حدود یکصد نفر سرشماری می‌کردند، از سکنه‌ای تشکیل می‌شد که نود درصد آن یهودیان بودند.

این گونه پایه‌گذاری شهرهای ویژه قرون وسطایی، در شمال اروپا نیز نوعی "شغل" محسوب می‌شد و چنانکه بعداً خواهیم دید، با بنای دژهای نظامی که پولیس‌های عهد باستان آن را نمایندگی می‌کردند، کاملاً فرق داشت. تبدیل تقریباً تمامی ادعاهای شخصی و مادی به ادعاهای اجاره‌ای که توسط اربابان زمین و قانون انجام می‌گرفت، به آزادیهای دامنه‌دار قانونی و عملاً "اقتصادی روستاییان منجر شد. هر جا که شهر ضعیف می‌شد، این تحول رخ داده است. از این رو، در نتیجه عواید اربابان اراضی و سیاسی در نواحی خاصی که در آن، توسعه شهری پس دامنه‌دار و گسترده بود، بیشتر می‌توانست به گونه فزاینده‌ای از فروش تولید روستاییان در بازار یا از محل مالیاتهای پرداختی روستاییان، یا به طور کلی از منابع دیگری باشد که کلاً "اقتصاد مبادله‌ای آن را پدید می‌آورد و کمتر از محل خدمات اقتصادی قدیمی اویکوسی (خانوادگی) و تحمیل نیازهای خانه به گونه مستقیم، بر خود آنها، بوده است. در نتیجه این وضع، خود ارباب و در حد کمتری وابستگان او، به شکل روزافزونی در فعالیتهای ناشی از اقتصاد پولی، شرکت کردند. در مجموع، تغییر حالت اقتصاد خانوادگی به اقتصاد پولی، از طریق فروش اموال غیرمنقول (املاک) به

بورگرهای شهر، که آن را به یکی از شکل‌های مالکیت اقتصادی خردگرا درآوردند، پرورش و قوام یافت. این تحول، محدود به سرزمین‌هایی بود که سازمان‌های وفادار به دارندگان سلک‌های اشرافی، زیر نظارت ملک واسالی^{۶۳} با مستثنی کردن اشرافیت، قرار داشت. این امر، در درجه اول، در تمام نواحی واقع در شمال آلپ، صادق بود. به هر حال، صرفاً بر اساس چنان اقتصاد پولی، هیچ‌گونه برخورد و اصطکاک منافی میان اربابان سیاسی و فئودالی روی نمی‌داده است. برخورد، تنها در مواقعی روی می‌داد که لردها به منظور افزایش درآمد خود، تصمیم می‌گرفتند شخصا وارد تولید اقتصادی شوند. و البته این نیز هنگامی روی می‌داد که نیروی کار فراوانی برای آن مقاصد، وجود می‌داشت. وقتی چنین برخورد منافی روی می‌داد، آتش برخورد میان شهرها و لردها نیز برافروخته می‌شد. در دوران‌های جدید، دقیقاً در داخل ممالک بوروکراتیک موروثی بود که چنین برخوردهایی با حدت و شدت بسیار رخ می‌داد و برعکس، در سده‌های میانه اصولاً چنین مسأله‌ای وجود نداشته است. منسوخ کردن سازمان قدیمی مانوری و به رعیت درآوردن روستاییان به علت اقتصاد پولی، بدون هیچ‌گونه مبارزه‌ای انجام گرفته بود. در انگلستان، تحول مذکور چنین صورت گرفت. در جاهای دیگر، به یقین شهرها آگاهانه تکامل و توسعه را پیش می‌بردند و بر دامنه آن می‌افزودند. و چنانکه دیدیم، این مسأله در حوزه قدرت فلورانس، صدق می‌کرده است.

حاکمیت بوروکراتیک موروثی، می‌کوشید میان منافع شهرها و نجبا، که همیشه در برابر یکدیگر قرار می‌گرفتند، گونه‌ای تعادل پدید آورد. از سویی، چون بوروکراسی موروثی، آرزو داشت از نجیب‌زادگان به عنوان افسران نظامی و صاحب منصبان کشوری استفاده کند، فروش سلک‌های اشرافی را به غیر اشراف^{۶۴} ممنوع کرده بود.

۶۳. escheatment، اعاده ملک واسال متوفی به ارباب یا دولت، در صورتی که واسال وارثی نداشته باشد.

۶۴. این مسأله البته تا حدودی فقط در مورد آلمان تحت حاکمیت پروس، صادق بود.

شهر و کلیسا

در سده‌های میانه، برخورد و کشمکش میان زمینداران وابسته به کلیسا و به‌ویژه صومعه‌ها از یک سو و شهرها از سوی دیگر، چه بسا شدیدتر و قویتر از برخورد میان شهرها و اربابان غیر روحانی فتودال بوده است. در داخل شهرها، پس از جدایی دولت از کلیسا در نتیجه قانون معروف تملک املاک مانوری، سوی یهودیان، مقام کشیشی تنها هیأت بیگانه محسوب می‌شد. اموال کشیشان به عنوان سلک‌های روحانی، از معافیت‌های مالیاتی و مصونیت‌های بسیار دیگر، برخوردار بود. و به این ترتیب، از حوزه قضایی رسمی خارج بودند و خود کشیشان نیز به عنوان یک سلک روحانی، از انجام بسیاری از خدمات رسمی و دولتی که شامل حال بورگرها می‌شد نیز، معاف بودند. همزمان، ادامه وقف کردن که توسط برخی بورگرهای مؤمن انجام می‌گرفت، دارایی کلیسا را هرچه انبوه‌تر می‌کرد و بر تعداد افرادی که از معافیت‌های خدمات بورگری برخوردار می‌شدند افزوده می‌شد.

علاوه بر این، صومعه (دیر) نیروی کار عظیمی از برادران غیر روحانی را در کنار خود داشت که هیچ‌گونه تعهدی برای اداره خانواده خود نداشتند و این نیروی کار، در مواقعی که صومعه، صنعتی را به راه می‌انداخت - که غالباً هم می‌انداخت - به آسانی می‌توانست کمر هرگونه رقابتی را بشکند. به علاوه، صومعه‌ها و بنیادهای خیریه، درست مانند موقوفات ۶۵ در اسلام قرون وسطایی، در تمام سده‌های میانه، دقیقاً

۶۵. *Vakuf*، وقف بنیاد مذهبی بود که به عنوان ملک در "دست مرده" بی حرکت می‌شد. این مسأله در زمان امپراتوری عثمانی (در میان اعراب هم وجود داشته است) با اهمیت بسیار تلقی می‌شد و دو سوم تمام دارایی را در بر می‌گرفت. سلاطین عثمانی در فتوحات خود، یک پنجم تمام اراضی مفتوحه را به وقف تبدیل می‌کردند. توسعه خارق‌العاده این سازمان، دلایل اقتصادی خصوصی هم داشته است. در جاهای دیگر در قرون وسطی، زمین را به کلیسا می‌دادند تا انتقال آن را به وراثت مرده ضامن شود، اما در عمل به ندرت تمامی زمین به وراثت مرده پس داده می‌شد. مدیریت عمومی وقف به غیر از آنهایی که متعلق به بنیادهای غیر اسلامی بودند، در دست سازمان ویژه‌ای به نام اوقاف قرار داشت.

مالکیت منابع دایمی اجاره پولی مانند ساختمانهای [دکانهای] بازار، مراکز عمده فروشی از هر نوع آن، کشتارگاهها، آسیابها که نه تنها از پرداخت مالیات معاف بودند بلکه مستقل از سیاست اقتصادی شهر نیز عمل می‌کردند را در دست داشتند. گاهی اوقات صومعه‌ها بر این منابع دریافت اجاره، حق کنترل انحصاری داشتند. حتی از نقطه نظر جنبه‌های نظامی نیز، مصونیت صومعه در داخل دیوارهایش، واجد اهمیت بود. افزون بر همه، قانون کلیسایی منع رباخواری، برای کسب شهری، یک خطر کلی محسوب می‌شد. شهر می‌کوشید در برابر انباشته شدن املاک در "دست مرده ۶۶"، یعنی وقفی برای تضمین منافع خود، به همان اندازه نجبا و پرنس‌ها، زمینها را از طریق پدید آوردن قوانین خاص، غیر قابل وقف کند.

از طرف دیگر بنیادهای مذهبی و تصاحب اماکن زیارتی نیز، در جای خود فرصتهای بسیار مغتنمی را برای تجارت سودبخش شهری، پدید می‌آوردند. افزون بر این، بنیادهای مذهبی، آنجا که بورگرها می‌توانستند به آنها دسترسی داشته باشند، خانه‌های سالمندان (آسایشگاه و خانه‌های خیریه و غیره) را برای بورگرها تأمین می‌کرد.

پیوند میان کشیشان و راهبان دیرها از یک سو و رابطه کشیشان با شهروندان از سوی دیگر، در اواخر قرون وسطی به هیچ وجه خالی از صمیمیت نبوده است. و عوامل ذکر شده می‌توانست در لحظات مهمی مانند دوره "اصلاحات"، به تصمیمات اقتصادی منجر شود. نهادهای کلیسایی و صومعه، برخلاف آنچه از قانون شرع فهمیده می‌شود، به هیچ وجه غیر قابل رخنه نبودند. به درستی روی این نکته انگشت گذاشته شده که، در آلمان، دقیقاً پس از کاهش قدرت پادشاه، در نتیجه مبارزات منتج به قانون تملک مانورها، بنیادهای کلیسا و صومعه مهمترین حامی صاحب منفعت خودشان را از دست دادند و دیگر یارای مقابله با قدرت مردمان خاکی و غیر روحانی را نداشتند. در بسیاری از موارد، شورای شهر دوباره به شیوه کهن، زیر سرپرستی

۶۶. *mortmain* [در اصل از دو واژه لاتین "مرده" و "دست" تشکیل شده]، التزام زمین یا اجاره‌ای بود که به کلیسا سپرده می‌شد، اما بنیادهای کلیسایی حق نداشتند آن را به غیر، منتقل کنند.

قضایی قاضی قرار گرفت که آنها را برای پذیرش سرپرستان قیم مانند و وکیل در کار مدیریت، به بهانه‌های گوناگون و نامهای مختلف، شدیداً " زیر فشار گذاشتند. و مدیریتی که از این طریق پدید می‌آمد، یکسره هماهنگ با منافع بورگرها عمل می‌کرد. پایگاه روحانیت از نظر موقعیت در درون سازمان بورگری، سخت متنوع بوده است. در برخی حالات او از لحاظ شرعی و قانونی، خارج از اتحادیه شهر قرار می‌گرفت. و وقتی چنین نبود - او با توجه به امتیازات خاص و حتمی‌اش - یک وجود بیگانه، ناراحت و غیر قابل هضم بوده است. اصلاحات، در قلمرو خود، به این وضع پایان داد. اما در هر حال، شهرهایی که خیلی زود تحت تسلط مدیریتهای موروثی قرار گرفتند، از این دگرگونیها بهره‌ای نبردند.

در مورد اخیر، تکامل مذکور در دوران باستان، خیلی متفاوت بوده است. هرچه انسان توجه خودش را به گذشته دورتر معطوف دارد، شباهت اقتصادی بیشتری میان معابد دوران باستان و کلیسا و به‌ویژه صومعه اوایل سده‌های میانه، مشاهده می‌کند این موضوع به‌ویژه در مورد کولونی‌های ونیزی، صدق می‌کند. با این همه، توسعه و تکامل در عهد باستان، همان مسیری را طی نکرده است که تکامل در زمان کلیسای قرون وسطی داشته است. جهت تحول دومی، جدایی روزافزون کلیسا از دولت و افزایش خودمختاری در نواحی تحت نفوذ مذهب بوده است. یعنی کاملاً " برعکس. خاندانهای اشراف شهری، مناصب کشیشی را به عنوان منابع مادی و نیز منبع قدرت، به تملک خود درمی‌آوردند. در حالی که دموکراسی دوران باستان، همان مناصب را به طور کامل سیاسی کرده بود و آنها را به مشاغل سرقفلی‌دار، تبدیل کرده و به مزایده می‌گذاشت، نفوذ سیاسی روحانیت را در هم کوبیده و از میان می‌برد و مدیریت اقتصادی را به دست "گروه شهروندی مشترک" می‌سپرد. در حقیقت معبد عظیم آپولو در دلفی و آتنا در آتن، گنج‌خانه‌های دولت هلنیستی یا بانکهای پسرانداز برای بردگان بودند و بخشی از آنها به همان صورت زمینهای بزرگ باقی ماندند. با این همه، در شهر دوران باستان، رقابت اقتصادی با صنایع بورگری، هنوز به صحنه نیامده بود. مالی و دنیوی کردن دارایی روحانیت نه صورت گرفت و نه می‌توانست صورت بگیرد. اما "مالی و دنیوی کردن" تجارت زیر نظر معابد، گرچه نه به شکل کامل، اما عملاً " به صورت منطقی‌تری نسبت به سده‌های میانه، انجام گرفت.

دلیل اصلی این وضع ، فقدان سازمانهای خودمختار صومعه‌ای متعلق به کلیسا ، به عنوان یک سازمان بین محلی بوده است .

ستیز شهروندان با قدرتهای مانوری در عهد باستان ، به همان اندازه سده‌های میانه و مراحل آغازین عصر نو ، امر آشنایی بوده است . شهر دوران باستان نیز برای خود سیاست دهقانی و کشاورزی داشت که توسط آن ، فئودالیسم را در هم شکسته و نابود کرده بود . با این همه ، ابعاد این سیاستها آنقدر بزرگ و اهمیت آنها برای تکامل شهر چنان نامتجانس بود که ، در مقایسه با سده‌های میانه ، اختلاف میان این دو قلمرو ، بسیار آشکار است . لازم است که کل این مجموعه شکلی مورد مطالعه دقیق قرار گیرد .

فصل ۵

دمکراسی دوران باستان و قرون وسطی

نمونه شهرهای جنوبی و شمالی اروپای قرون وسطی
در مقایسه با شهرهای باستانی

تضاد اقتصادی شهروندان با غیر شهروندان و اسلوب زندگی آنان نبود که شهر قرون وسطی را با ویژگیهای تاریخی آن پدید آورد؛ بلکه بیشتر، موقعیت خود شهر درون کل سازمان اجتماعی و سیاسی بود که به این امر انجامید. دقیقاً با توجه به این جنبه‌هاست که شهر نمونه قرون وسطی به‌طور مشخص از شهر دوران باستان باز شناخته می‌شود. شهر قرون وسطی به نوبه خود می‌تواند به دو صورت فرعی تقسیم شود، با امکان انتقال پی‌پی بین آنها؛ اما با دگرگون شدن شهر قرون وسطی به نابترین شکل خود، مشابه شهر باستانی می‌شود. شهر جنوب اروپا، به‌ویژه شهر ایتالیا و جنوب فرانسه، علی‌رغم تمام اختلافات، بیشتر به پولیس دوران باستان شبیه بود تا به شهرهای شمالی اروپا، یعنی شمال فرانسه، آلمان و انگلستان. از این رو ضروری است که یکبار دیگر، انواع شهر قرون وسطایی قدیمی را، در این فرصت،

۱. Police = Polis، دولت‌شهر یونانی که با واژه پولیس از یک ریشه‌اند. ضبط لاتین آن politia و یونانی آن Politeia است، در لاتین به معنای دولت و اداره کل رفاه عمومی آمده [م].

با دیگر شهرها مقایسه کنیم .

شهسواران نجیب‌زاده^۶ شهرهای اروپای جنوبی دقیقاً " به همان شیوه^۶ سرداران و قانونگذاران^۲ باستانی ، مالک قلعه و دره و همچنین مالک زمین در خارج از شهر بودند . برای مثال ، دارایی و قلعه‌های گریمالدی تا کناره‌های سواحل پرووانس^۳ ادامه داشت . این مورد به ندرت در شمال به چشم می‌خورد و بعدها هم در شهر نمونه^۶ اروپای میانه و شمالی ، اثری از آن دیده نمی‌شود . به عبارت دیگر ، اشکالی از طبقات اجتماعی مانند توده^۶ مردم آتنی^۴ که متکی به بخششهای مدنی و توزیع بهره و مقید به قدرت سیاسی محض بودند ، تقریباً " به‌طور کلی در متن شهر قرون وسطی حضور ندارند . یقیناً " سهمی شدن در سود حاصل از داراییهای مدنی قرون وسطی و حتی "گروه شهروندی مشترک" مدرن ، همسان با توزیع بهره^۶ حاصل از معادن لواریون^۵ آتنیان است ، اما با این همه ، چنین مواردی نسبت به شکل اصلی اجتماعی ، اتفاقی و تصادفی‌اند .

تضادهای طبقاتی در دوران باستان و سده‌های میانه

تضاد قشر پایین‌تر طبقات نسبت به دیگر اقشار بسیار شدید بود و شهر دوران باستان ، وجه امتیاز اقتصادی را علتی می‌شناخت که این تضاد را به خطری فزاینده

2. Miltiades

۳ . Provence ، ایالت سابق جنوب شرقی فرانسه در مدیترانه ، حدود ۶۰۰ ق م ، که یونانیان و فنیقی‌ها در سواحل آن سکنی‌گزیدند . رومی‌ها در قرن دوم ق م در آنجا مهاجرنشین تأسیس کردند و این ناحیه را نخستین ایالت رومی آن طرف آلپ ساختند [م . ۰]

4. Attic demos

۵ . در مورد معادن نقره لواریون مراجعه کنید به :

Max Weber, *Gesammelte Aufsätze Zur Sozial-und Wirtschaftsgeschichte*. P.18; Ettore Ciccotti, *Greek History* (1st Edition 1920), P.98; Hermann Bengtson, *Greek History*, P.153.

تبدیل می‌کند. از این رو، تمامی گروه‌ها، هرچند به شیوه‌های گوناگون، در پی پیشگیری از ظهور طبقه‌ای از افراد جدامانده از خانواده‌های شهروند بودند که دچار از هم گسیختگی شده و این افراد با بدهکاری، بدون هیچ مالکیتی رها شده و قادر به آماده‌سازی خود برای خدمت نظام نبودند. این چنین قشری می‌توانست پشتیبانی برای یک حکومت ستمگر باشد. حکومتی که توزیع دوباره زمین، رهایی از بدهکاری و نگاهداری ابزار عمومی را وعده می‌داد. اعضای این قشر تقاضای توزیع مواد اولیه، برخورداری از ضیافتهای رایگان، میدانهای بازی و نمایش عمومی و برداشت مستقیم از خزانه عمومی یا به عهده گرفتن مدیریت ضیافتهای را در اختیار داشتند. در سده‌های میانه قشر مشابهی شناخته نشده. این گونه قشر بندی در عصر حاضر، در ایالات متحده وجود دارد، جایی که در آن، "اقشار فقیر سفیدپوستان" با حکومت توانگر - سالاری که متکی به برده‌داری بود، مقابله می‌کردند. در سده‌های میانه، برای مثال در ونیز قشرهایی از نجبا، که به دلیل بدهکاری، از طبقه خود جدا افتاده بودند، پدیده مشابه این قشر بودند. در زمان کاتیلینا^۶ در روم هم مشابه ایشان دیده شده است.

به هر حال، علی‌رغم برخی همسانیها، این اقشار نقشی بسیار کم اهمیت در شهر قرون وسطی، به‌ویژه در ایالت‌های دمکراتیک ایفا می‌کردند. آنان نقطه آغاز سنت مبارزه طبقاتی در دوران باستان نبوده‌اند. از ابتدای دوران باستان، مبارزه طبقاتی میان اشراف مقیم شهر، به مثابه بستانکاران، و دهقانان به عنوان بدهکاران، دوشادوش بردگان وامدار فاقد مالکیت، شکل گرفت. پرولتاریای^۷ مدنی که از شهروندی کامل محروم شده بود، بی‌طبقه شد. در دوران متأخر، فردی به نام یونکر^۸ وامدار،

۶. Lucius Sergius Catilina (۱۰۸ - ۶۲ ق م) سیاستمدار رومی و طرفدار سولا؛ به دلیل اتهام سوء عمل از طرف کنسول‌ها از داوطلبی مقام کنسولی محروم شد، پس در پی کشتن کنسول‌ها برآمد که موفق نشد [م. ۰]

۷. Proletarius (لاتین) = Proletariat، طبقه‌ای با پایین‌ترین مقام اجتماعی در روم باستان [م. ۰]

همچون کاتیلینا، به عنوان رهبر حزب انقلابی رادیکال، علیه قشر مالک و ثروتمند مبارزه می‌کرد. بهره‌های مورد نظر قشر ممتاز مخالف در دولت‌شهر باستانی در اصل از وامداران و مصرف‌کنندگان دریافت می‌شد. در واقع، این مجموعه^۹ شکلی بهره‌ها در قلمرو شهرهای دوران باستان، مربوط به افت کیفیت سیاست اقتصادی شهر بود که گرایش به بسط بهره‌های تولیدی داشت، مجموعه‌ای که جهت اصلی سیاستهای شهر دمکراتیک در سده‌های میانه را تشکیل می‌داد.

"سیاستهای معیشتی" صنفی دارای منش اقتصاد شهری که در دوران قدیم رواج داشت با پیدایش دمکراسی دوران باستان، کنار گذاشته شد؛ حداقل آن جنبه‌هایی که مربوط به بخش تولیدی بود، حذف شد. از آنجا که شهروندان مدنی مشمول دمکراسی هلنی کاملاً^{۱۰} پیشرفته و همپای آن، مشمول قلمرو رومی کاملاً^{۱۱} پیشرفته^۹ اعیان می‌شدند، ضمن مبادله فقط به بهره‌های مصرف‌کنندگان توجه می‌شد. منع صدور مواد که در دولت‌شهر یونانی، شهر قرون وسطی و در سیاستهای دولتی مرکانتالیستی^۹ برقرار بود، در دوران باستان از میان برداشته شده بود. در واقع، تدارک عمومی و مستقیم واردات مواد، بر سیاست اقتصادی حکمفرما بود. پرنس‌هایی که به طور دوستانه مواد را در آتن عرضه می‌کردند، به شهروندان فرصت اولیه‌ای به منظور تجدید نظر در سفارش خود می‌دادند تا مواد نامطلوب، حذف شود. پس از نابود شدن محصول در انبارهای غله^{۱۰} پونتوس^{۱۰}، آتن ناچار شد که از بدهکاری هم‌پیمانان خود صرف‌نظر کند. این امر گواهی است بر اینکه کارآیی اقتصادی تا چه حد متکی به قیمت نان بود. خرید مستقیم محصول به وسیله^{۱۱} دولت‌شهر نیز در قلمرو یونان هلنی برقرار بود. نمونه^{۱۱} شاخص تحمیل باج و خراج مواد به ایالتها، به منظور استقرار شهروندی، در آخرین روزهای جمهوری رومی پدیدار می‌شود.

شخص نیازمند نمونه^{۱۱} قرون وسطی، پیشه‌ور فقیر بود، پیشه‌وری بیکار؛ فرد نیازمند نمونه^{۱۱} دوران باستان، پرولتاریا، شخصی بود از نظر سیاسی رانده شده از طبقه، زیرا دارای هیچ گونه مالکیتی نبود. در دوران باستان، اقدامات ویژه برای

۹. Mercantilistic، مکتبی که مبانی نظری آن بر سوداگری نهاده شده [م. م.]

۱۰. Pontus، کشوری باستانی در شمال شرقی آسیای صغیر، در کنار دریای سیاه [م. م.]

پاسخگویی به نیاز پرولتاریا، از طریق کارهای همگانی عظیم انجام می‌گرفت، همچون کارهایی که نهاد آن از سوی پریکلس^{۱۱} گذاشته شد. به هر حال، نقش تعیین کننده کار بردگی در اقتصاد، مانع از ورود بردگان به حرفه‌ها می‌شد^{۱۲}.

یقیناً، در شهرهای قرون وسطی نیز، بردگان دایم بسیاری وجود داشت. علاوه بر این، در شهرهای مدیترانه‌ای، تجارت برده تا آخر سده‌های میانه دوام آورد. در عین حال، شهری قاره‌ای چون مسکو، پیش از آزادسازی سرف‌ها، دارای خصیصه^{۱۳} یک شهر شرقی بزرگ در عصر دیوکلتین بود. شهر مسکو نمایانگر مکانی بود که در آن، اجاره‌های حاصله از مالکیت زمین، برده و درآمد اداری، مصرف می‌شد.

به هر حال، در شهر نمونه^{۱۴} قرون وسطایی شرق، اقتصاد بردگی به انحطاط گرایید تا آنکه سرانجام تمام اهمیت خود را از دست داد. صنایع قدرتمند نمی‌توانستند کار بردگانی را تحمل کنند که به یک ارباب در حال رقابت با حرفه‌های

۱۱. Pericles (حدود ۴۹۵ - ۴۲۹ ق م)، مرد بزرگ یونان که عصر وی درخشانترین ادوار علم و هنر یونانی بود (۴۶۰ - ۴۳۰) اصلاحات بسیار در تمامی امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به وجود آورد [م. ا.]

۱۲. از آنجا که امتیازات کارهای همگانی به وسیله شهروندان ثروتمند، از طریق بردگان، حاصل می‌شد، از این رو، بردگان به شهروندان بی‌طبقه نیازمند تبدیل شدند. بر همین سیاق، مالکان برده پیش از جنگ داخلی جنوب آمریکا، مانع از برقراری یک نظام اقتصادی به وسیله کشاورزان سفید پوست بدون مالکیت برده شدند. با آن که هجده درصد از مزارع زیر کشت بود، با این همه، آنان هنوز هم قادر به تسلط بر کل اقتصادی بودند که مالکان بدون برده را در جهت تبدیل به "سفید پوست فقیر فرو دست" سوق می‌داد. در دورانهای اخیر، کسب امتیاز مشابه حاصل شد و آن هنگامی بود که کمک هزینه‌های کشت و زرع در آمریکا، در حد امتیاز کشاورزان بزرگ و متوسط افزایش یافت.

۱۳. Diocletian [Gaius Aurelius Valerius] (۲۴۵ - ۳۱۳)،

امپراتور روم (۲۸۴ - ۳۰۵) [م. ا.]

آزاد باج شخصی می‌دادند. دقیقاً "عکس این امر نیز در دوران باستان صادق بود، دورانی که افزایش در ثروت، به طور ثابت دلالت بر افزایش میزان مالکیت برده داشت. هر جنگی، تعداد بردگان را که به بازار بردگی رونق می‌دادند، افزون می‌کرد. این نوع بردگان، در اصل، در جهت خدمت شخصی برای مالک، سوق داده می‌شدند. ۱۴ در دوران باستان، مالکیت بردگان، یکی از عناصر اصلی اسلوب زندگی شهروندان کامل بود. در زمان جنگهای باستانی، سرباز پیاده مسلح یونان قدیم، همان قدر برای رها شدن از کار بردگان توانایی داشت که شهبسوار سده‌های میانه قادر به خلاص شدن از کار دهقانی بود. هر آن کس که ناچار بود بدون مالکیت برده پیشرفت کند، در تمامی وضعیتهای، پرولتاریا (به مفهوم باستانی آن) محسوب می‌شد.

خانواده‌های ممتاز نجبای رومی، بردگان را در کمیته‌های متفاوت، برای خدمت شخصی، به کار می‌گرفتند - این امر از تقسیم انبوه کار شاق گسترده چنان خانواده‌هایی انتظار می‌رفت. وجود بردگان همچنین در حدّ قابل توجهی برای نیازهای تولیدی اقتصاد اویکوسی، لازم بود. به هر صورت، مواد غذایی و پوشاک بردگان، عموماً خریداری می‌شد. در آتن، نوعی اقتصاد خانوادگی، معمول بود که به طور کامل متکی بر یک بنیاد پولی است؛ این اقتصاد نخستین بار در شرق هلنیستی، حکمفرما شد. این نکته به‌ویژه لازم به یادآوری است که پریکلس در پاسخگویی به درخواستهای افزارمندان، نیازهای خود را تا آنجا که امکان داشت بیشتر از طریق بازار و نه از طریق خانواده‌ها خریداری می‌کرد. در همان زمان، یک بخش قابل توجه از تولید صنعتی شهر، در دست بردگان غیر وابسته بود. همان‌طور که قبلاً یادآور شدیم، در *ergastria*، در کنار کارگران غیر آزاد، افزارمندان و سوداگران آزاد نیز پدیدار شدند. همزیستی بردگان و پیشه‌وران آزاد را می‌توان در مقاطعه‌کاری مختلط در ارختئوم ۱۵، نیز دید. بنابراین، رقابت برده‌ها از نظر اقتصادی و چه از نظر

۱۴. این امر بدان مفهوم است که خدمت آنان بیشتر به عنوان بخشی از اسلوب زندگی مالک به کار گرفته می‌شد، تا آنکه از سوی مالک برای مقاصد تولیدی به‌کار رود.

۱۵. نخستین یونانی که آکروپولیس پلاسی را فتح کرد، احتمالاً "کروپس بود. دیگر ساکنان یونانی فاتح در آتیک، بر آکروپولیس مسلط شدند و توأمآ "آیین پرستش آتنا را

اجتماعی، نقش خود را بر الگوهای کار ثبت می‌کرد. بهره‌کشی کامل از کار بردگان در قلمرو هلنی درست در عصر شکوفایی دمکراسی صورت می‌گرفت.

دمکراسی باستانی دهقانان کوچک؛

دمکراسی قرون وسطایی سوداگران حرفه‌ای

همزیستی برده و کارگر آزاد، آشکارا تمامی امکانات رشد و تحول صنفها را در دوران باستان از بین برد. احتمالاً "در مراحل اولیه" تشکیل دولت‌شهر، نخستین نطفه‌های سازمانهای پیشه‌وری نیز شکل گرفت - البته این امر را نمی‌توان به یقین اذعان داشت. اما تمامی قرائن گواه بر آن است که این سازمانها متعلق به پیشه‌وران نظامی قدیم جنگهای مهم بوده - مانند مبارزه مقامی سنتوریا فابروم^{۱۶} در روم و دموورگی ۱۷ در آتن. با این همه، نخستین نطفه‌های یک سازمان سیاسی، با برقراری نظام دمکراسی، از میان رفت. در شرایط خاص ساختار اجتماعی اقتصاد، به‌سختی

با خود به همراه آوردند. پوسیدون ارختئوس، خدایی که ککروپس می‌پرستید، ناچار از آن بود که به رب‌النوع میدان دهد. الوهیت عزل شده از میان نرفت، بلکه ارختئوس، در شکل یک مار، مجاز بود که بر بالای تپه آتنا زندگی کند و قدیمیترین معبد که برای رب‌النوع ساخته شده بود، پذیرای خدا نیز بود. این برخوردها پیوند ایدئولوژیکی جنبشهای سیاسی و اقتصادی را بازگو می‌کند که از سوی وبر بازبینی شده است. قصد از کارهای همگانی در بخشی، تدارک کار برای پیشه‌وران آزاد و از سوی دیگر، بازشناسی رب‌النوع‌های کوتونی طرد شده^{۱۷} پیشین بود. در عین حال، حضور بردگان در این نوع طرحها، به معنای آن بود که بیشترین امتیاز اقتصادی حاصل از آن، در درجه اول متعلق به ثروتمندان است.

16. fabrum

۱۷. در دوران حاکمیت پادشاهان و اشراف، ساکنان آزاد آتن به سه طبقه تقسیم می‌شدند: *Eupatridae* یا اشراف؛ *Georgi* یا دهقانان، که مزرعه‌های شخصی خود را کشت می‌کردند و *Demurgi* یا کارگران همگانی، که از طریق مبادله و بازرگانی امرار معاش می‌کردند.

می‌توان گفت که راه حلی جز این موجود بود. یقیناً "پیشه‌وران باستانی می‌توانستند همراه با بردگان، به یک "گروه شهروندی مشترک" رمزی (همچنان که در هلاس)، یا به یک انجمن صنفی (همان‌طور که دیرتر در روم انجام شد)، بپیوندند. به هر حال، آنان نمی‌توانستند عضو سازمانی باشند که ادعای برخورداری از حقوق سیاسی مشابه با صنفهای سده‌های میانه را داشت.

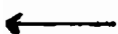
پوپولو سده‌های میانه، در مقایسه با اشراف، بر اساس صنف سازمان یافته بود. در عهد عتیق، در دوره حکومت مردمی، هیچ اثر دقیقی از صنفها نمی‌یابیم. دمکراسی باستانی بر اساس صنفها سازمان نیافته بود، بلکه بر پایه بخشها ۱۸ یا براساس طایفه‌هایی که از نظر فضایی و در واقع (به‌طور صوری) از نظر ارضی و منطقه‌ای شکل گرفته بودند، سازمان یافته بود. طبیعتاً "تقسیم فرعی شهر به بخشهای متعدد، تنها در شهرهای دوران باستان یا سده‌های میانه معمول نبود، بلکه در شهرهای شرقی و آسیای شرقی نیز عمومیت داشت. این بخشها در واقع به شکل‌گیری بنیاد سازمان سیاسی که مبتنی بر "گروههای شهروندی مشترک" محلی بود و بیش از همه، در جهت گسترش یافتن به یک ناحیه سیاسی کامل - به انضمام حومه‌های شهر - تحت حاکمیت شهر، خدمت می‌کردند. این ناحیه سیاسی، به شیوه‌ای خاص که در سده‌های میانه و شهرهای دیگر نواحی ناشناخته است، به بخشهای فرعی شهر تبدیل شده بود. بخشهای دمه شباهت کامل با سرحدات روستایی، که از نظر تاریخی به‌طور ویژه شکل گرفته یا پدید آمده بودند داشت.

دمه‌ها تحت نظارت آلمنده^{۱۹} و کارگزاریهای محلی قرار داشتند. بر این شکل خاص، نمی‌توان به عنوان یگانه بنیاد ساختمان شهر مربوط به پولیس دمکراتیک دوران باستان، تأکید بیش از حد داشت. به عبارت دیگر، سازمانهای حرفه‌ای فقط در آغاز دوران باستان به مثابه اجزاء سازنده شهر، و سپس در کنار سازمانهای عرفی پدیدار می‌شوند. این سازمانها از نظر امر گزینش مهم بودند، همان‌طور که در روم، سنتوریا فابروم^{۲۰} در کنار سنتوریا اکویتوم^{۲۱}، در طبقات نظامی قدیم وجود داشت. نقش

۱۸. قلمرو یک طایفه "دمه یا بخش" خوانده می‌شد.

19. *Almende*

20. *Centuriae fabrum*



مشابه را طبقهٔ دموورگی در آتن در زمان استقرار قرار داد عرفی ماقبل سولون، برعهده داشت. این نوع ساختها احتمالاً " در تصمیم‌گیری داوطلبانه ریشه دارد - همان‌طور که دقیقاً " در مورد ترکیب سیاسی کالگیوم مرکاتوریس^{۲۲} یا هیأت مدیرهٔ بازرگانی^{۲۳} وجود الههٔ بازرگانی حرفه‌ای مرکوری^{۲۴} در روم، به چشم می‌خورد. درعین حال، امکان داشت که این ساختها از طریق اتحادیه‌های عرفی که برای مقاصد نظامی تشکیل شده بود، پدید آمده باشند. در اصل، شهر باستانی یقیناً " نیازهای خود را از طریق کشت زمینهایی برآورده می‌کرد که توسط بورگرها به غیر شهسوار (سوکیج)، واگذار شده بود.

در جهان باستان، پدیده‌هایی صنف‌گونه وجود داشت. برای مثال، سازمان آیینی رقصهای مخصوص آپولون در میلئوس، اگرچه از نظر محتوا ناشناخته است، اما وجود آن به قدر کافی برای گزینش سالانهٔ پیشوای سازمان مهم می‌نمود. از سازمانهای مشابه می‌توان از صنفهای شمال اروپای قرون وسطی یا صنفهای رقاصان جادویی مربوط به قبیله‌های سرخپوست آمریکا، جادوگران (براهمه) در هند، و لاویان^{۲۵} در اسرائیل نام برد. با این همه، نباید تصور کرد که این نوع صنف واحد قبیله‌ای بیگانه‌ای است که وابسته به یک سازمان حرفه‌ای پر جاذبه است. در دورانهای تاریخی، این نوع صنف در واقع، باشگاهی از افراد عالیمقام بوده که با مشارکت در تشکیلات دسته‌جمعی آپولون، معین می‌شدند و در نتیجه دارای پیوند بسیار با ریچرزچه در کولون است. در تنها موردی که نمی‌توان به‌این مقایسه پرداخت، مورد انطباق نمونهٔ باستانی



21. *Centuriae equitum*

22. *Collegium mercatoris*

23. *Collegium mercatoris*

24. Professional god Mercury

۲۵. Levites (لاتین)، در نزد عبریان قدیم، طبقهٔ خاص مذهبی، از اعقاب لاوی پسر یعقوب. لاویان از ۱۲ قبیله یا اسباط اسرائیل به‌شمار نمی‌آمدند. و زمینی مخصوص در کنعان نداشتند، ولی بعضی از شهرها موظف بودند که هرکدام عده‌ای از آنان را نگاهداری کنند. لاویان خدام معبد اورشلیم بودند و بعدها معلمان قانون شریعت شدند (خروج؛ اعداد؛ تثنیه؛ یوشع؛ اول تواریخ؛ دوم تواریخ؛ و عزرا) [م. ا.]

"گروه شهروندی مشترک" آیینی ویژه، با اتحادیه سیاسی حاکم در قرون وسطی است. هنگامی که در لیدیا، در اواخر دوران باستان، انجمنهای پیشه‌وران با استادان موروئی آن، که احتمالاً "جایگزین طایفه‌ها شده‌اند، پدیدار می‌شود، به نظر می‌رسد که این انجمنها به‌طور حتم از درون قبیله‌های پیشه‌وران بزرگ رشد کرده‌اند. این نوع انجمنها بیشتر بازماندهٔ جامعهٔ هند هستند تا نتیجه تحولات جامعهٔ غربی. در غرب تقسیم پیشه‌وران بر اساس تخصص‌هایشان، برای اولین بار در اواخر فرمانروایی رومیها و آغاز پیدایش صنعت دستی مانوری پیشه‌وری^{۲۶} و حرفه‌ای^{۲۷} صورت گرفت. پس از آن، در سده‌های میانه، کارگران صنایع دستی شهری پدیدار شدند که محصولاتی برای عرضه در بازار تولید می‌کردند، اما شخصا "مقید و وابسته به یک لرد بودند. این پیشه‌وران هنگامی در چارچوب انجمنها موجودیت می‌یابند که لرد (ارباب) آنها را در سازمانهای آیینی، به منظور سهولت در امر گردآوری مطالبات متشکل می‌کند. در کنار این انجمنها که با گذشت زمان ناپدید شدند، اتحادیه‌های کارگران دستی نیز وجود داشت که برای مقاصد اقتصادی انحصارطلبانه سازمان داده می‌شدند. این اتحادیه‌ها نقشی تعیین کننده در شورش شهروندان علیه اشراف، ایفا کردند.

در دمکراسی دوران باستان، هیچ یک از این اتحادیه‌ها حضور نداشتند. صنفهای مشروع که احتمال دارد در مراحل نخست رشد شهر موجود بوده‌اند، جدا از انجمنهای نظامی و مردمی رومی یافت نمی‌شدند. این صنفها در حکومتهای مشروع - حکومتهای مطلقه دوران باستان - نیز وجود دارند یا دوباره پدیدار می‌شوند. یقیناً "انجمنهای آزادی در عصر دمکراسی کلاسیک پدیدار شده‌اند؛ علاوه بر این، آنها تمامی قلمروهای احتمالی زندگی، بجز خصیصهٔ صنفی را در بر می‌گرفتند. چنین انجمنهایی هم اکنون دیگر دارای اهمیت نیستند. اما توده‌های عظیم کارگران دستی برای موجودیت خود، مجبور بودند که خصیصهٔ صنف را کسب کنند. این امر را می‌توان از رویدادهای شهر قرون وسطی دریافت، رویدادهایی که رخصت نمی‌دادند تا تمایزی میان اعضای آزاد و

26. *officii*

27. *artificii*

غیر آزاد وجود داشته باشد. پایداری تمایز میان اشخاص آزاد و غیر آزاد در شهر قرون وسطی، قدرت تأثیرگذاری سیاسی را از بین می‌برد و می‌توانست زیانهای اقتصادی مهمی داشته باشد، همان‌طور که پس از این خواهیم دید.^{۲۸} دمکراسی دوران باستان متکی بر انجمن شهروندان آزاد بود. این کیفیت کل جهت‌گیری سیاسی را معین می‌کرد. صنفهای آزاد یا اتحادیه‌های مشابه آن، دقیقاً "زمانی ظاهر شدند که نقش سیاسی دولت‌شهر باستانی به پایان رسید.

در نظام دمکراسی این احتمال که کارگران صنعتی غیر آزاد و شهروندان نیمه‌آزاد (آزاد از بندگی، مزدوران آزاد) تحت کنترل قرار بگیرند، طرد شوند یا به‌طور مؤثر محدود شوند، وجود نداشت. چنین تمایلاتی آشکارا در هنگام مبارزه بر سر مقام اجتماعی، به‌ویژه در عصر قانونگذاران و مستبدان ظاهر می‌شود. این گرایشها با پیروزی دمکراسی ناپدید شدند. نظامی که در آن، بردگان لردهای (اربابان) خصوصی، در کنار شهروندان و مزدوران آزاد، در بناهای عمومی و تولید دولتی کالا، در اوایل سلطه حکومت مردمی به کار گرفته می‌شدند، و آشکارا مشاهده می‌شود که لردها مایل نبودند از سود حاصل از کار این بردگان، که خود قدرت جلوگیری از ممنوعیت آن را داشتند، صرف‌نظر کنند. در غیر این صورت، یقیناً "از وجود این بردگان - حداقل در فعالیتهای دولتی - استفاده نمی‌شد.^{۲۹}

۲۸. برای مثال می‌توان گفت، تأثیرگذاری سیاسی شهروندان تا حدی متکی به این واقعیت بود که آنها خود را به عنوان صنفی از هم‌پیمانان حقوقی، تشبیت کرده بودند. در این صورت، ادامه تمایز میان شهرنشینان آزاد و غیر آزاد در درون دسته‌های آنان، این تأثیرگذاری را از بین می‌برد. علاوه بر این، چنین رویدادی، شهروند آزاد را در صورتی که نمی‌توانست وارد روابط قراردادی با دیگران بشود، در وضعیتی ناممکن قرار می‌داد، چرا که آنان آزاد نبودند. نتیجه این رویداد می‌توانست در عین حال برای اقتصاد شهر مخرب باشد، زیرا داشتن یک فرد ناآزاد مقیم در شهر، که به طور ناگهانی از سوی لرد به حومه روستا فرا خوانده می‌شد تا درآمدهای او را از شهر خارج کند، امری نامعقول بود.

۲۹. موردی را که می‌توان یادآوری کرد، واکنش کارگر امریکایی به صدور کارگر باربر،

در عین حال پیشه و صنعت شهروندان آزاد، برای برآوردن نیازهای اصلی دولت و جامعه کافی نبود. در این جاست که اختلاف ساختاری بنیادین میان شهر باستانی به رشد کامل رسیده و شهر قرون وسطایی، یکی با حکومت مردمی و دیگری زیر سلطه پوپولو، نمایان می‌شود. در شهر دمکراتیک باستانی که زیر سلطه ارتش پیاده‌نظام قرار داشت، پیشه‌وران رقیب از نظر اقتصادی، عملاً "نقشی سیاسی ایفا نمی‌کردند. در سده‌های میانه، کارگزاران اجرایی شهروند مقیم (*popolo grasso*) و پیشه‌وران سرمایه‌دار کوچک (*popolo minuto*) نقش اصلی سیاسی را به‌عهده داشتند؛ در حالی که این قشر هیچ نقش مهمی در جامعه شهروند باستانی ایفا نمی‌کرد. سرمایه‌داری باستانی، از نظر سیاسی در تولید کالاها، بناها و تجهیز کشتیهای دولتی و اعتبار دولتی (که در روم، از ابتدای جنگهای کارتاژی حائز اهمیت بود)، توسعه دولتی و تاراج بردگان و زمین، تحمیل خراج و تأمین امتیازات برای خرید و وام به سلکها و زمین، مبادله و حمل و نقل با شهرهای تابع، جهت‌گیری می‌کرد. به هر جهت، بورگرهای کوچک مقیم در شهر، مستقیم یا غیر مستقیم، متکی به تحصیل خراج از "گروههای شهروندی مشترک" وابسته، بناهای دولتی، درآمد حاصل از تأترها، پرداخت هلیاستها^{۳۰} و توزیع محصولی که دولت از اتباع خود جمع‌آوری می‌کرد، بودند. از نظر موقعیت قشر زمینداری که ارتش پیاده‌نظام یونانی را در دوره پیروزی آن، در زمان کلیستنس^{۳۱} و در روم، در زمان برقراری توافق مقامات دسمویری^{۳۲}، تجهیز می‌کرد، اتخاذ سیاست صنفی به شیوه قرون وسطایی آن کاملاً"

در سال ۱۸۸۵، از طرف راه آهن‌های سراسر قاره‌ای است.

۳۰. یک بخش از اصلاحات اساسی سولون که پایه دموکراسی آتنی شد، بر پا کردن مجمع و دادگاهی از تمام شارمندان بود. افراد بسیاری می‌توانستند در هیأت‌های منصفه عضویت داشته باشند، در نتیجه فقیرترین بورگرها نیز می‌توانست این حق را داشته باشد. افراد به صورت گروهی در دیوان عدالت که داوران سوگند خورده به این نام می‌خواندند، قرار می‌گرفتند.

۳۱. Cleisthenes، قانونگذار آتنی که در سال ۵۰۷ ق م مطرح بوده [م].

۳۲. *decemviri* ها اعضای یک کمیسیون یا شورای ده نفری در روم باستان بودند

غیرممکن بود. چنان سیاستی نمی‌توانست اتخاذ شود، چرا که نیروی مصرفی حاکم علاقه‌مند به تولیدات ارزان است. حکومت بعدی هلنی حکومت مردمی بود که تحت تأثیر گروه‌های ذی‌نفع افراد مقیم در شهر قرار داشت و دیگر به این نوع تولید یا امکان چنین تولیدی، وابسته نبود.

هدف سیاسی و ابزار دمکراسی در دوران باستان اساساً "منفاوت از نوع قرون وسطایی آن بود، همان‌طور که در اختلافات ساختاری چندگانه آشکار شد. با آنکه در سده‌های میانه، اشراف به‌طور کامل از صحنه قدرت محو نشدند، اما به جهتی ناچار از پیوستن به صنفها بودند، و این امر آنان را در موقعیتی قرار می‌داد که از حق رأی محروم شده و از نظر صوری بخشی از نفوذ خود را از دست می‌دادند. البته اغلب اوقات عکس این جریان اتفاق می‌افتاد و صنفها، دقیقاً "به شیوه لردها و آزادگان در لندن، در مسیری قرار می‌گرفتند که نهایتاً تبدیل به مؤسسات حرفه‌ای نجبا می‌شدند. چنان رویدادهایی همواره متضمن اهمیت فزاینده قشر درون شهری بود که بی‌واسطه به سوداگری و صنعت به مفهوم مدرن آن، دل‌بستگی داشتند.

هنگامی که در دوران باستان، به‌جای سازمانهای اشرافی شخصی قدیم، طایفه‌ها و قبیله‌های و قبیله‌های، کنار آنها تقسیم نواحی شهر به دمه‌ها یا قبایل صورت می‌گرفت و هنگامی که این واحدها و نمایندگان آنان قدرت سیاسی انحصاری را در اختیار می‌گرفتند، این جریان دارای اهمیت دوگانه بود. نخست آنکه نفوذ اشرافیت را زیر پوشش قرار می‌داد. قدرت اشراف که به وامها بسته بود، و وجود دیونی که حق اقامه دعوی را سلب می‌کرد، به‌طور عمده از میان رفت، چرا که این قدرت دیگر نمی‌توانست به برتری کاملی دست یابد، بلکه فقط قادر بود از طریق دمه‌های فردی کوچک عمل کند. از آنجا که دارایی در دمه فردی به ثبت رسیده و مالیات‌بندی شده بود، این امر دلالت بر تباهی بیشتر قدرت سیاسی مالکیت‌های بزرگ داشت تا امروز که ۳۳ تلفیق نواحی سلکی (حصارهای) شرق آلمان در "گروه‌های شهروندی مشترک" روستایی انجام گرفته. علاوه بر این، تعدیل کل قلمرو شهر به دمه‌ها، مستلزم جابجایی تمامی مقامهای اداری

که مأمور تدارک نظامی از قوانین و آزمون قدرتهای مطلقه حکومتی شدند [م. ۰]

و شورایی، همراه با نمایندگانشان بود، همان‌طور که در هلاس یا در سازمان کمینیا، بر اساس قبیله‌ها (۳۱ روستایی و ۴ شهری) صورت گرفت و همچنان که در روم انجام شد. حداقل منظور اصلی استقرار برتر و مقدم ساکنان روستایی بود نه ساکنان شهری. این تمایل وجود نداشت که مرتبه سیاسی شهروندی صنعتی، همچون پوپولو، تشویق شود، بلکه این امر بیشتر در مورد روستاییان ترغیب می‌شد. از آغاز سده‌های میانه، اقشار بازرگان، آورندگان دمکراسی بودند؛ و در دوران باستان، در زمان کلیستنس بنیادگذار دمکراسی، روستاییان بودند.

وجود ناهمگونی در سیر تکامل هلاس و روم

به‌طور طبیعی اهمیت دهقانان فقط در روم دیرپا بود. در آتن، عضویت در دمه‌ای که شخص قبلاً "بدان تعلق داشت، یک کیفیت موروثی مستقل از اقامت، مالکیت زمین و حرفه به شمار می‌آمد - این مورد همانند پیوند شخص با قبیله و خانواده^{۳۴} توسعه یافته‌ای بود که او در آن زاده شده بود. خانواده‌ای از یک دمه، مانند فائنیان^{۳۴}، که دموستن^{۳۵} متعلق بدان بود، قرن‌ها از نظر حقوقی منصوب به آن دمه باقی مانده و موظف به انجام وظایف و به اتمام رساندن بسیاری از این وظایف برای ادارات آن بود، بدون توجه به اینکه او از نظر اقامت و مالکیت هنوز به آن دمه متعلق است یا خیر. در واقع دمه‌ها خصلت ویژه اتحادیه‌های شخصی محلی بورگرها را دارند، همان‌طور که قبیله‌ها داشتند. در آتن، بورگرها که عملاً "در قلمرو دینی حضور داشتند، نه فقط از حضور خود خشنود بودند، بلکه به‌طور صوری اکثریت دمه‌های روستایی را تشکیل می‌دادند.

اوضاع در روم متفاوت بود، گرچه به نظر می‌رسد که یک اصل همانند در مورد چهار قبیله شهری قدیم اعتبار داشته باشد. با این همه، قبایل روستایی متأخر، فقط شامل افراد مقیم شده و ملک شخصی آنان می‌شد. با از دست دادن مالکیت یا حق خرید ملک تازه در جای دیگر، شخص قبیله خود را تغییر می‌داد. برای نمونه، زمانی

۳۴. Paeonian، پدر دموستن یک شهروند آتنی متعلق به دمه فائنیان بود.

۳۵. Demosthenes [= یونانی دموستنس] (? ۳۸۴ - ۳۲۲ ق م)، خطیب یونانی [م. ۰]

ژنس‌کلاودیا، عضویت در قبیله‌ای را که بدان نام خوانده می‌شد، از دست داد. نتیجه امر را ناحیه‌ای بسیار توسعه یافته‌تر از آتن، تأیید کرد. فقط آن اعضای قبیله‌مقیم شهر که عملاً "در کمیتیا حضور داشتند، مورد توجه بودند. در مقایسه‌ای کاملاً ویژه با آتن، فقط آن دسته از مالکان روستایی به مقاصد سیاسی توجه می‌کردند که وسعت املاکشان آن اندازه بود تا گردش کار سلک آنان همچنان در اختیار کارگر مزدبگیر باقی بماند. در نتیجه اداره شهر در دست مالکان زمین بود. پس از پیروزی پلب‌ها، مالکان بزرگ و کوچک زمین، بر کمیتای رومی مسلط شدند. اختلاف اساسی میان شهر آتن و روم در این امر نهفته است که منطقه مسکونی شهر روم، تحت سلطه نجبای صاحب زمین بود و در آتن در اختیار توده مردم.

پلب‌های رومی، در واقع با پوپولو، یعنی اتحادیه‌ای از صنفهای سوداگر و پیشه‌ور تفاوت داشتند. مرکز ثقل در دست سلک مالکان روستایی بود که با عنوان هیپولیت‌ها مشخص می‌شدند. رسم بر این بود که فقط آن دسته از اعضاء سلک، سلطه سیاست را به دست داشته باشند که مقیم شهر بودند. نه دهقانان کوچک پلبین به مفهوم امروزی آن، و نه دهقان به معنای قرون وسطایی آن، هیچ یک وجود نداشتند. اینان مالکانی بودند که شایستگی نظامی‌گری را داشتند. با آنکه این افراد متعلق به سرزمین فلات و هموار بودند، باز "طبقه متوسط" به شمار نمی‌آمدند، بلکه "خرده مالکانی" بودند که به هنگام ترقی مقام، مالکیت و سبک زندگی طبقه متوسط خاص بورگرهای کشاورز را حفظ کرده بودند. با سپری شدن زمان، به نفوذ گرد آورندگان بهره‌ا اقامتگاه شهری افزوده می‌شد، در حالی که کل جمعیت پیشه‌وران شهری بدون برخورداری از نفوذی بر جای مانده بودند.

نجبای هیأت رهبری رمی، همواره این وضعیت را به‌طور دقیق حفظ می‌کردند. گراک^{۳۶}ها تا حد بسیار زیادی به دور از تغییر این نظم یا خواست برقراری "دمکراسی"

۳۶. تیبریوس و گائیوس گراخوس اصلاحگران دهقانی بودند. آنان در پی محدود کردن امکان سلطه نجبا برآمدند که به کمک قوانین ارضی، املاک بزرگ زراعی را در میان شهروندان آزادی که از سوی طبقه اشراف سلب مالکیت شده بودند، تقسیم می‌کردند. Tiberius Gracchus (162-133 BC)، در سال ۱۳۴ ق م به عنوان

نمونه هلنی آن بودند. ذات ارتش رومی که مرکب از دهقانان بود، امکان برقراری سلطه خانواده‌های سنتوری دارای اقامتگاه بزرگ شهری را فراهم می‌آورد. در مقابل، دمکراسی هلنی، شورای اجرایی را با قرعه‌کشی میان افراد آزاد، تعیین می‌کرد و قدرت وتوی آریوپاگوس ۳۷ را که از دیوان مردان قدیم ترکیب شده بود و همانند سنای روم بود، از بین می‌برد. از سوی دیگر، سنای روم به مثابه ارگان اولیه شهر برجای ماند و هرگز هم تلاشی در جهت تغییر این امر صورت نگرفت. در خلال دوران توسعه عظیم، فرماندهی دسته‌های نظامی همواره به عهده افسران نجبای شهر بود.

همانند تمامی اصلاحگران اجتماعی ویژه دوران باستان، گراک‌های عصر جمهوری پسین نیز خواهان تجدید قدرت نظامی سازمانهای سیاسی بودند تا از بی‌طبقه شدن و پرولتاریزه کردن مالکان زمین روستایی و در پی آن، خریداری این زمینها توسط مالکان بزرگ و تقویت افراد خود و تجدید بنای ارتش خودکفای شهروندی پیشگیری کنند. از این رو، این گروه در درجه اول، یک گروه روستایی بود. در واقع، با امید واقع بینانه به پیروزی، گراک‌ها در پی جلب پشتیبانی شهسواران، علیه نجبای دیوانی بودند. این شهسواران گونه‌ای قشر سرمایه‌دار را تشکیل می‌دادند که به دلیل فعالیت اقتصادی خود، از مشارکت در امور اداری محروم شده و علاقه‌مند به وامهای

تریبون برگزیده شد و بی‌درنگ، قوانین قدیمی لی‌سینیا را که مربوط به زمین بود و بر اساس آن، هیچ فردی مجاز به نگاهداری بیش از پانصد ژوژرا زمین برای خود و دوپست و پنجاه ژوژرا زمین اضافی برای پسران خود، نبود، از نو عنوان کرد. یک تریوم ویرات (Trium Virate) برگزیده شد تا این قوانین را از قوه به فعل درآورد، اما اقدام آنان با ترور تیبریوس از طرف اشراف، متوقف شد. در سال ۱۲۳ ق م، (۱۳۳-۱۶۲ ق م) Gaius Grachus، در پی آن برآمد تا عملیات را از سر گیرد. قوانین ارضی با یک قانون ارزاق کامل شد که بر اساس آن، غلات با قیمت پایین در اختیار شهروندان پایتخت قرار گرفت تا آنان نیز از این قانون بهره‌مند شوند.

۳۷. Areopagus (= تپه مریخ)، تپه سنگی، محلی در آتن، که در آن جا،

شورای دایمی رؤسای قبایل (بوله) تشکیل می‌شد. [م. ۰]

عمومی و فرآورده‌های عمومی بودند .

سیاست سازندهٔ پریکلس دقیقاً " در جهت به کارگماری پیشه‌وران بود ، از آنجا که این سازندگی با پیشکشهای مالی هم پیمانان تأمین می‌شد ، در نتیجه ، آنان آخرین منبع امکانات اقتصادی بودند . به هر جهت ، همچنان که مدارک ثابت کرده ، کار مشترک مزدوران آزاد و بردگان نشان می‌دهد این امکانات اقتصادی بی‌تردید فقط در اختیار پیشه‌ورانی قرار داشت که شهروندان کامل به‌شمار می‌آمدند . در عصر پریکلس ، "پرداختهای بیکاری" که در خور قشر پایین‌تر بود ، همانا پرداخت به دریانورد از محل غنیمتهای جنگی ، به‌ویژه غنیمت از دزدی دریایی بود . دقیقاً " به همین دلیل ، توده‌های مردم با خوشرویی آمادهٔ جنگ و پیروزی بودند . بورگرهایی که از نظر اقتصادی بی‌طبقه شده بودند ، در واقع همه چیز را باخته بودند و دیگر چیزی برای از دست دادن نداشتند . از سوی دیگر ، در دوران باستان یک سیاست اقتصادی مبتنی بر تولید ، ابداً" به عنوان عامل تعیین‌کننده در رشد و تحول دمکراتیک مطرح و شناخته نشده بود .

نخستین سمت‌گیری گرایشهای نظامی در شهر دوران باستان

نخستین سمت‌گیری سیاستهای شهر دوران باستان ، مشابه با شهر قرون وسطی ، در مورد نیازهای مصرفی شهر انجام می‌گرفت . با این همه ، استحکام این سیاست در دوران باستان ، بسیار بیشتر بود ، چرا که برای شهرهایی چون روم و آتن ممکن نبود که نیازهای اساسی خود را تنها به کمک سوداگران خصوصی فراهم آورند ، یقیناً " به‌طور تصادفی نشانه‌هایی از سیاست تولیدی شهر دوران باستان نیز بر جای مانده است ، همان‌طور که سودآوری بسیار ، در مورد برخی اشکال مهم صادرات تأیید شده است . به هر صورت ، این پدیده‌ها بیشتر فرعی و تصادفی بودند تا اصلی و متمرکز ؛ سیاست اقتصادی دوران باستان ، در درجهٔ نخست نه با تولید صنایع بستگی پیدا می‌کرد و نه با سلطهٔ دولت‌شهر از سوی تولیدکنندگان ذی‌نفع .

سیاست ، به‌ویژه در شهرهای بازرگانی دریایی ، بر اساس سودهای مالکان و شهسواران در بازرگانی و باجگیری دریایی ، یعنی بر اساس ثروت آنان ، تعیین می‌شد ، پس از آن زمان ، سیاست با توجه به سودهای مالکان آزاد پیاده‌نظام سنگین سلاح که

فقط در دمکراسی آغازین مدیترانه‌ای دوران باستان رشد کرد، تعیین می‌شد. و بالاخره سیاست شهر دوران باستان تحت تأثیر بهره‌های پولی و صاحبان برده از یک سو، و قشر بورگر خرده‌پا از سوی دیگر، شکل می‌گرفت. هر دوی این گروه‌ها، هرچند از طرق گوناگون، در نیازهای دولتی و غنایم جنگی ذی‌نفع بودند، اما این قشر اخیر بورگرها، به چند گروه کوچک و بزرگ سرمایه‌دار، اجاره‌دار، جنگاور و دریانورد تقسیم می‌شد.

بنا به دلایلی که قبلاً "درباره" بنیاد تشکیل شهر گفته شد دمکراسی شهر دوران باستان متفاوت از دمکراسی قرون وسطایی بود. این تفاوتها نه فقط جغرافیایی، بلکه نظامی و فرهنگی نیز بودند. شهر مدیترانه‌ای قرون وسطی به هنگام استقرار، زیر نفوذ موجودیت قدرتهای نظامی و سیاسی ماوراء شهر، که از نظر تکنیک پیشرفته بودند، قرار نداشت. شهر دوران باستان خود مبتکر فن نظامی پیشرفته، در برترین حد آن بود. این امر اساساً "در مورد شهر اشرافی دوران باستان و فالانژهای شهسواری آن صادق بود؛ این مسأله بعداً" در مورد شهر دمکراتیک یعنی شهری که متکی به ارتش پیاده نظام انضباط یافته بود نیز درست می‌نمود. یادآوری این نکته حائز اهمیت است که، هر جا که شهرهای قرون وسطایی نقش همتهای نظامی را ایفای کردند، همانندهای تحولی گسترده‌ای در ارتباط با شکل‌گیریهای مدنی دوران باستان نیز پدیدار می‌شد. همان‌گونه که در مورد دولت‌شهرهای بازرگانی دریایی اروپای جنوبی صدق می‌کرد، همانند دوران باستان، ترکیب اشرافی سازمان شهر در شهرهای اروپای جنوبی نیز، تحت تأثیر خوی اشرافی مهارت نظامی تعیین می‌شد. در واقع، این شهرهای بازرگانی دریایی، و در کنار آنها، شهرهای داخلی نسبتاً "تسهیدست که زیر سلطه مالکان اشرافی مقیم قرار داشت (همچون برن ۳۸) و نیز نواحی تابعه آنها، کمترین گرایش به تحول را در جهت دمکراسی، نشان نمی‌دادند.

در برابر سلطه نسبتاً "مقاومت‌ناپذیر شهر بر سرزمین وابسته به آن، شهرهای داخلی صنعتی، به‌ویژه شهرهای قاره شمالی اروپا، در بافت اجتماعی خاصی استقرار یافته بودند که زیر سلطه سازمان کارگزاری و نظامی پادشاهان و قلعه - واحد مسکونی

شهسوارانی قرار داشت که در سراسر شهرهای داخلی جامعه پخش بودند. استقرار شهر آنقدرها هم محصول اهمیت سیاسی یا نظامی نبود، بلکه بیش از آن، نتیجه انگیزه‌های بنیانگذارانی بود که مایل به دریافت درآمد از عوارض بازار، هزینه‌های آمد و شد و مالیات بودند. استقرار شهر بیشتر یک امر نظامی بود تا اقتصادی. هر جا که منافع نظامی در کار بود، سودهای اقتصادی کم کم اهمیت خود را از دست می‌دادند. آن خودمختاری که شهر باختری سده‌های میانه از آن برخوردار بود، محصول عواملی بود که کاملاً "با شهر دوران باستان مغایرت داشت. این خودمختاری، محصول ضعف آن دسته قدرتمندان غیر شهری بود که هنوز یک هیأت تربیت شده کارگزاران را در اختیار نداشتند تا بتوانند از عهده مسؤولیت‌های اداری شهر، تا آن حد که برای رشد اقتصادی شهر لازم می‌نمود، برآیند. در این مورد به نفع قدرتهای ماوراء شهری بود که رشد اقتصادی آزاد شهر را روا بدارند.

در اوایل قرون وسطی مدیریت اجرایی و حقوقی پرنسی متمرکز بر موضع و پایگاه مقامی افراد عهده‌دار آن بود. این افراد از پیش زمینه دانش فنی و پیش‌نگری برخوردار نبودند و واقع‌گرایی بخردانه لازم برای بهره‌برداری کامل از بازرگانی و تجارت شهر را فرا نگرفته بودند. در آغاز امر، بهره‌های صاحبان قدرت به درآمد مالی منحصر می‌شد. در آن هنگام که شهروندان خواهان کسب آزادی به منظور تدبیر امور خود می‌شدند، احتمال می‌رفت که صاحبان قدرت ماوراء شهری، بدین امر پاسخ گویند. در واقع، از نظر ایشان هرگونه مداخله بورگرها در فرصتهای اقتصادی مؤسسات شهر خودشان، که منجر به رقابت با دیگر صاحبان قدرت می‌شد، به منزله خطری برای منابع درآمد آنان به شمار می‌آمد. رقابت قدرت ماوراء شهری، به‌ویژه رقابت میان قدرت سلطنتی، و اسال‌های بزرگ، و قدرت اسقفان اعظم و کشیشها، به نفع شهرها تمام می‌شد. همزمان با این رقابت، بورگرها، با دستیابی به قدرت مالی شهر، می‌توانستند امتیاز تعیین‌کننده‌ای از قدرت مربوطه کسب کنند. شهرها اغلب در موقعیتی بودند که مورد توجه قدرتهای گوناگون قرار می‌گرفتند. در واقع، هرچه سازمان ساخت سیاسی، متحد و متشکلت‌تر بود، به همان میزان خودمختاری سیاسی شهر کمتر میسر بود. تمام قدرتهای فئودالی که با پادشاه همگام بودند، نسبت به رشد شهرها نظر مساعد و اعتمادی نداشتند. فقط فقدان یک دستگاه اداری دیوانسالار، و نیازهای

مالی بود که پادشاهان فرانسه پس از فیلیپ اگوست و پادشاهان انگلیس، پس از ادوارد را ناچار از آن می‌کرد که بر شهرها تکیه کنند. هماهنگ با این پادشاهان، پادشاهان آلمان خواستار پشتیبانی استقفاها و دریافت کمک از ارباب کلیساها بودند. در نتیجه، مبارزه بر سر انتقال قدرت مالی، پادشاهان آلمان این پشتیبانی را از دست دادند و در پی آن، دوره کوتاهی پیش آمد که در آن دوران، پادشاهان سالیک نیز به شهرها توجه کردند. با این همه، به محض اینکه ابزار قدرت مالی مؤثر می‌افتاد یا اینکه مدیران پاتریمونیال تقویم اراضی، دستگاه اداری خاص خود را گسترش می‌دادند، پادشاهان بار دیگر در پی لغو خودمختاری شهرها برمی‌آمدند.

خودمختاری شهر قرون وسطی وابسته به اوضاع و احوالی متفاوت از دوران باستان بود. هر چه شهر دوران باستان شاخصتر بود، به همان اندازه قشر فرمانروای آن، یعنی سرمایه‌داران و حتی بورگرهای آن، بیشتر سمت‌گیری نظامی و سیاسی داشتند. ارتش پیاده نظام منضبط خودکفا، متحمل لطمه‌های سنگین مبارزه علیه نجیبزاده‌ای می‌شد که از قدرت نظامی و سیاسی عزل شده بود. فرایند این خلع قدرت، بسیار گسترده و شدید بود؛ گاهی اوقات این امر منجر به نابودی طبقه نجبا می‌شد، همان طور که در مورد اسپارت پیش آمد. در موارد دیگر، این رویداد به جابجایی و محدود کردن پایگاه اجتماعی نجیبزاده منتهی می‌شد، که تقاضای داوری معتبرتر و عقلایی، تحت حمایت قانون قرار گرفتن و کاسته شدن از شدت قانون وام را روا می‌داشت؛ در عین حال، جایگاه واقعی نجیبزاده در قلمروهای دیگر، مانند روم، همچنان دست نخورده باقی ماند. در برخی مواقع نیز این تغییر پایگاه اجتماعی، به ائتلاف اجتماعی نجبا با مجمع خلق یا همگونی نجبا با گرایشهای تیموکراتیک^{۳۹} می‌انجامید، همان طور که در آتن، در عصر کلیستنس، پیش آمد. مادامی که سرباز پیاده نظام روستایی نقش تعیین کننده در شهر ایفا می‌کرد، تمایل شدیدی برای حفظ تمرکز قدرت در دولت اشرافی نیز وجود داشت.

درجه میلیتاریزه شدن نهادی، در نوسان بود. سلطه پیاده نظام اسپارتی، کل زمین متعلق به جنگاوران و افراد غیر آزاد مقیم آن را تبدیل به مالکیت "گروه شهروندی مشترک" کرد و حقوق اجاره زمین را به هر جنگاور شایسته اعطا می‌کرد. همیشه دولت شهر دیگری تا این حد پیش نرفت. در برابر عودت زمین به گروه

خویشاوندی، قابلیت انتقال آزاد دارایی به‌طور گسترده رایج بود. یقیناً "در بقیه" نقاط تا مدتها بعد هنوز هم محدودیتهایی بر نقل و انتقال دارایی جنگاوران و زمین موروثی اعضای صنف شهر، وجود داشت. با این همه، چنین امری در همه جا روی نداد و بعدها هم این مورد به‌طور کلی حذف شد. در اسپارت، مالکیت زمینهای بسیار و پهناور در دست مردان نبود، بلکه زنان عهده‌دار این امر بودند. و این مسأله خود به‌طور اساسی بنیاد اقتصادی طبقه زمینداران^{۳۹} را که بالغ بر بیش از ۸۰۰۰ نفر شهروند کامل آماده جنگ می‌شدند و سرانجام فقط چند صد نفری از آنان برجای می‌ماندند، متحول کرد. سهم دادن برای سفره عمومی^{۴۰} که شهروندان کامل متکی بدان بودند، بسیار مشکل شد. ۴۱ در آتن، روندی واژگونه در مورد به اتمام رساندن

۳۹. homoioi "برابران" که به نوبه خود در سپاه خدمت می‌کردند و به سهم خویش غذا به سفره عمومی می‌رساندند [م].

40. Sysites (=Pubic mess).

۴۱. سرانجام بخشهای کوچکی که کم و بیش از اسپارت پشتیبانی می‌کردند، به صورت سلک‌هایی به هم آمیختند و آنگاه شهروندان پراکنده تفکیک شده، دیگر به چشم نمی‌خوردند. شاید که هرگز حتی یک مورد هم نتوان یافت که کوشش کاملی برای میلیتاریزه کردن کل "گروه شهروندی مشترک" انجام گرفته باشد. بلافاصله پس از تولد کودک، او را در برابر سالمندان قرار می‌دادند تا تصمیم بگیرند که باید او را زیر سرپرستی خود قرار دهند یا او را به حال خود رها کنند. پسران از سن هفت سالگی، از نظر برنامه تربیتی زیر نظر دولت قرار می‌گرفتند، که این برنامه شامل ورزش جسمانی و موسیقی و ادبیات می‌شد. سن بیست سالگی از نظر اسپارتیان سنی بود که فرد وارد خدمت نظام می‌شد. نوجوان همواره در کنار سفره عمومی غذا می‌خورد، و در سن سی سالگی، حقوق و وظایف کامل شهروندی را به دست می‌آورد. قانون، اسپارتیان را از داد و ستد باز می‌داشت. ثروت در نتیجه کشتکاری اسیران بر تکه‌ای زمین که به اسپارتیان اختصاص داشت و اسیران سالانه دین خود را می‌دادند، فراهم می‌شد. با این همه، همان‌طور که وبر هم اشاره می‌کند علی‌رغم چنین کوششهایی برای برابر کردن دارایی، باز هم تفاوتی در ثروت وجود داشت. قانون اپیدائوس منع

آزادی فروش زمین در ارتباط با مفهوم دمکراتیک توزیع و تقسیم زمین صورت گرفت که برآیند افزایش نیازهای کشت و زرع مزرعه بود. در روم، شق دیگری پیش آمد، بدین شکل که آزادی واگذاری زمین که از زمان تدوین قوانین الواح دوازده‌گانه برقرار بود، پیامد بسیار متفاوتی داشت و آن، از هم گسیختگی ترکیب روستا بود. در هلاس، هرگاه که مرکز ثقل قدرت نظامی از پیاده نظام به نیروی دریایی انتقال می‌یافت (در آتن از زمان سقوط کرونیون) دمکراسی پیاده‌نظام از میان می‌رفت. از آن زمان به بعد، آموزش نظامی شدید همراه با نهادهای اقتدارگرا، آغاز به افول کرد و شهر زیر سلطهٔ مجمع خلق (*demos*) درآمد.

نخستین سمت‌گیری اقتصادی در شهرهای قرون وسطی

شهر قرون وسطی هیچ استنباطی از فلسفهٔ مقید صرفاً "نظامی نداشت. پیروزی پوپولو در درجهٔ نخست متکی به بنیادهای اقتصادی بود و شهر داخلی قرون وسطی نیز دارای منش اقتصادی بود. قدرتهای سده‌های میانه در مرتبهٔ اول پادشاهان یا نجبای شهر نبودند. جدا از شهرهای بازرگانی دریایی با نیروهای دریایی‌شان، شهرهای قرون وسطی از نوع خاصی تکنولوژی نظامی بهره‌مند نبودند. با آنکه در دوران باستان، ارتش پیاده نظام و آموزش ارتش و بهره‌های نظامی جایگاه اصلی را در سازمان شهر داشت، اما در مقابل، در سده‌های میانه بسیاری از امتیازهای مدنی با کاهش خدمات نظامی برای انجام وظایف ساخلو، در جهت صلح‌آمیز به‌کارگرفته می‌شد. از نظر اقتصادی، شهرنشینان به‌طور فزاینده‌ای علاقه‌مند به بهره‌های صلح‌آمیز از راه داد و ستد و صنعت بودند و قشر پایین‌تر شهر بیش از همه، همان‌طور که در مورد مخالفت سیاسی پوپولو مینوتو (*popolo minuto*) نشان داده شده، در تضاد با قشر بالاتر ایتالیا قرار داشتند.

وضعیت سیاسی شهروند قرون وسطایی، از او تصویری به دست می‌دهد که در

حقوقی بخشش یا اعطای زمین به افراد را ملغی کرد. تعداد شهروندان که در آغاز قرن پنجم پیش از میلاد به ۸۰۰۰ نفر می‌رسید، در زمان ارسطو به ۱۰۰۰ نفر و در سال ۲۴۴ ق م، به ۷۰۰ نفر کاهش یافت.

جهت تبدیل به یک انسان اقتصادی^{۴۲} سیر می‌کند، در حالی که در دوران باستان، در عصر شکوفایی دولشهر (پولیس) که حکومت حامی فن نظامی اتحاد جنگی بود، وضعیت سیاسی شهروند، نقطهء مقابل وضعیت سیاسی در قرون وسطی بود؛ شهروند دوران باستان یک انسان سیاسی^{۴۳} بود. همچنان که در مورد شهرهای اروپای شمالی مشاهده کردیم، شهسواران و اطرافیان بارون، اغلب بیرون از شهر قرار داشتند. مالکان غیر شهسوار که نقش سادهء حامی یا سرپرست شهر را ایفا می‌کردند و گاهی هم در صنفها سازمان می‌یافتند، در مقام باغبان و کشتکار درخت مو، هیچ نقش سیاسی مهمی را در سیاست شهر به عهده نداشتند. به عنوان یک قاعدهء کلی، حاکمیت بر حومهء شهر، موضوع مطالعهء سیاست شهر قرون وسطی نبود. شهر نمونهء قرون وسطی در مقامی نبود که حتی رویای یک دوره توسعهء استعماری را در سر بپرورد.

مقام اجتماعی گروههای فاقد امتیاز عرضه کنندهء تکنولوژی اقتصادی دوران باستان با طرح این مقولهء اقتصادی، ما به یک نکتهء بسیار مهم می‌پردازیم و آن مقایسهء ساخت مقام اجتماعی در شهر دوران باستان و قرون وسطی است. افزون بر بردگان که پیشتر دربارهء آنان گفتگو کردیم، دولتشهر (پولیس) دوران باستان در برگیرندهء شماری قشرهای اجتماعی بود که فقط در آغاز سدههای میانه نشانی از آنان می‌یابیم یا اصلاً در آن مرحله هم وجود ندارند یا فقط در مناطق بیرون از شهر حضور دارند. این افراد به ترتیب اهمیت عبارتند از: (۱) بندگان؛ (۲) بردگان وابسته؛ (۳) تحت‌الحمايگان ارباب؛ (۴) بردهء زر خرید آزاد شده. در کل، سه قشر نخست فقط بد دورهء پیش از دمکراسی نظامی یونان تعلق داشتند و پس از آن، در مرتبهء ساکنان شهر قرار گرفتند. از سوی دیگر، افراد آزاد شده، نقش مهم رشد یابندهای را در اواخر دوران باستان ایفا می‌کنند.

42. *homo Oeconomicus* (=economicman)

43. *homo politicus* (=Politicalman)

بندگان

بندگان پاتریمونیال به عنوان نوعی شکل‌گیری اجتماعی، در درجه نخست در قلمروهای فتح شده دولشهر دوران باستان پدیدار می‌شوند. به هر روی، وجود این بندگان باید رواج گسترده‌ای در اوایل دوره فئودالی رشد شهر، داشته باشد. در عین حال که آنان از نظر خصیلت‌های خاص با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند، اما قشر بندگان در سراسر جهان دارای همانندی‌های بنیادی بوده‌اند. بندگان دوران باستان یونان، چندان تفاوتی با بندگان سده‌های میانه این کشور نداشتند. بندگان در هر جا که پدیدار شده‌اند، بیشتر از نظر اقتصادی به کار گرفته شده‌اند. رشد یافته‌ترین قشر بندگان در نوع خود، در برخی نواحی تابع حکومت هلنی، یعنی مناطقی که سازمان شهری در آن شکل نگرفته بود، یافت می‌شد. در ایتالیا و در شهرهایی با سازمان نظامی آهنین، بندگان بیشتر بخشی از مالکیت دولتی^{۴۴} به شمار می‌آمدند تا دارای اربابان.

خارج از این نواحی، در زمان حکمرانی ارتش پیاده نظام، قشر بندگان تقریباً ناپدید شد. آنان دوباره در عصر هلنیستی، در آن قسمت از مناطق باختری شرق که تابع سازمان شهر بودند، پدیدار شدند. بسیاری از سرزمین‌های وسیع که ساخت قبیله‌ای خود را حفظ کرده بودند، به شهرهایی واگذار می‌شدند که بورگرهایشان یک ساخلوی هلنی (یا هلنی شده) را به نفع پادشاهان نیمه خودمختار، تشکیل می‌دادند. با این همه، این نوع بندگی صرفاً "سیاسی و ابتدایی مردمان قبیله‌های غیر هلنی (اتنه^{۴۵})" دارای منشی کاملاً "متفاوت از وابستگان پاتریمونیال عصر شکفتگی بوده و به هیچ وجه متعلق به دوره‌ای که نمایانگر شهرهای خودمختار است، نبوده است.

بردگان وابسته

بردگان وابسته، به عنوان منابع نیروی کار، نقش بسیار برجسته‌ای در دوران

۴۴. همان‌طور که اسیران اسپارت نیز چنین بودند.

باستان ایفا می‌کردند؛ آنان در واقع بورگرهای بی‌طبقه شده به شمار می‌آمدند. موقعیت خاص آنان، مسأله اجتماعی ویژه‌ای را در مبارزات اجتماعی قدیم، میان پاتریسین‌های برخوردار از سکونت در شهر و پیاده نظام ساکن روستا، شکل می‌داد. در قوانین هلنی در الواح دوازده‌گانه در قانون مربوط به وام و در سیاست ستمگران، بسیاری راه‌حلهای مصالحه برای مسایل مربوط به قشر دهقان بی‌طبقه ساکن روستا، پیشنهاد شده بود؛ این راه‌حلهای گوناگون بود. بردگان وابسته، همان بندگان نبودند، بلکه مالکان آزاد پیشین بودند که با خانواده خود محکوم به بردگی درازمدت شده بودند. یا آنکه خودشان به‌طور اختیاری این مقام اجتماعی را برای خود برگزیده بودند تا در معرض فروش عموم گذاشته نشوند. از آنان به تناوب در زمین طلبکاران خود، به عنوان کشاورز استفاده می‌شد. خطری که ممکن بود آنان را تهدید کند، از سوی حکمرانان در الواح دوازده‌گانه نشان داده شده و آن مجاز شمردن فروش وامداران در خارج از زمینی بود که بر آن کار می‌کردند.

تحت‌الحمایگان ارباب

این افراد را باید هم از بندگان وابسته و هم از بندگان متمایز شمرد. آنها مانند بندگان مورد تحقیر قرار نمی‌گرفتند؛ آنان پیروانی مشروع شمرده می‌شدند، تا حدی که علقه قانونی بین ارباب و تحت‌الحمایه او، گونه‌ای تقدس دینی قلمداد می‌شد. تمایز او از برده و وابسته به این واقعیت آشکار می‌شود که بهره‌کشی اقتصادی در پیوند میان ارباب و تحت‌الحمایه‌اش، غیر متعارف بود. این تحت‌الحمایگان، ملازمان شخصی و سیاسی ارباب بودند، نه وابستگان اقتصادی او. آنان دارای گونه‌ای پیوند وفاداری با ارباب بودند که بر پایه درونمایه این پیوند، نه یک قرارداد قانونی، بلکه نوعی فرمان عرفی حاکم بود که پیمان شکنی نسبت به این فرمانها پیامدهای مصیبت‌بار به دنبال داشت (شکستن عهد و پیمان نوعی رسوایی شمرده می‌شد).

این گونه تحت‌الحمایگی، که از زمان مبارزات شهسواری و سلطه نجبا باب شده بود، در اصل، نشان دهنده نوعی پیروی شخصی از ارباب بود؛ فردی از سوی او به نبرد فرا خوانده می‌شد و ناچار از دادن پیشکش و هدایا بود، تا در زمان نیاز و شاید هم در مورد کار خدماتی مناسب پشتیبانی برای ارباب باشد. ارباب نیز به نوبه

خود، با دادن زمین، برای تحت‌الحمایگان امکاناتی فراهم می‌کرد و در مقابل دادگاه و مراجع قدرت، همچون وکیل و حامی آنان عمل می‌کرد؛ اما به زبان سده‌های میانه، نمی‌توان این افراد را خدمتکار به شمار آورد. آنان همچون مینیستریال‌های متأخر، جزء دارودسته^{۴۶} شهسواری محسوب نمی‌شدند، بلکه افرادی خرده پا با املاک استیجاری دهقانان فقیر - قشری از پلین‌های دارای مالکیت فیف‌های جنگی - بودند. تحت‌الحمایگان نه در مالکیت‌های زمین "گروه شهروندی مشترک" محلی سهم داشتند و نه در سازمان نظامی شرکت می‌کردند. این افراد (در روم از طریق درخواست و التزام خواهی) دارای گونه‌ای پیوند حمایتی و تأمینی با سرپرست خانواده^{۴۷} اشرافی (پاتر) بودند یا از سوی یک پادشاه، ابزار و زمین به آنها اعطا شده بود. (که در روم از نظر فنی پیشکش^{۴۸} خوانده می‌شد). معمولاً، این پیوند از نیاکانشان به آنها به ارث می‌رسید؛ و این همان معنای قدیمی تحت‌الحمایگی است. نجبای سده‌های میانه دقیقاً همانند تحت‌الحمایگان سابق^{۴۷}، در شرایط مساوی در دوران باستان، بسیاری از دهقانان خرده‌پا نیز به‌طور اختیاری و داوطلبانه تحت‌الحمایگی را می‌پذیرفتند تا حمایت و وکالت قانونی را برای خود تأمین کنند. در روم، این نوع حمایت سرمنشاء اشکال آزاد تحت‌الحمایگی بود که بعدها پدید آمد. در مقایسه، اشکال قدیمی‌تر تحت - الحمایگی، به ارباب قدرت تقریباً "نامحدودی را نسبت به موکلش می‌داد. هنوز تا سال ۱۳۴ پیش از میلاد هم سکیپیو^{۴۸} به عنوان فرمانده ارشد، تحت‌الحمایگان خود را به خدمت فرا می‌خواند. در دوران جنگ‌های داخلی، کولونی (املاک استیجاری کوچک) مالکان بزرگ جایگزین مالکیت‌های قبلی شد.

در روم، تحت‌الحمایگان دارای حق رأی به شورای نظامی بودند و براساس سنت (لوی)، نقش بسیار مهمی را به عنوان پشتیبان اصلی پاتریسین‌ها ایفا می‌کردند. با

46. *adtribuere*

47. *Muntmannen*

۴۸. Scipio، خاندانی از پاتریسین‌های رومی که به جهت دانش دوستی و شرکت در جنگ‌های روم معروف است. در این مورد اشاره به سکیپیو آفریکانوس مینور [سکیپیوی آفریقایی] (حدود ۱۸۵ - ۱۲۹ ق م)، در سال ۱۳۴ مجدداً کنسول شد [م].

این همه، احتمال کنار گذاشتن محدودیتهای قانونی در مورد تحت‌الحمایگان، در هیچ سرزمینی وجود ندارد. کامیابی در فنون پیاده‌نظام نیز اهمیت نظامی تحت‌الحمایگان را کاهش داد و بعدها تحت‌الحمایگی فقط به عنوان یک نهاد تثبیت کننده^{۴۹} موقعیت اجتماعی اربابان، حفظ شده بود. از سوی دیگر، در دمکراسی هلنی این نهاد به کلی از میان رفت. در شهر قرون وسطایی به این نهاد فقط در هیأتی برمی‌خوریم که اصطلاحاً "مونتوالت شافت"^{۴۹}، یعنی سلطه^{۴۹} شهروند کامل بر نیمه شهروند خوانده می‌شد. که براساس قانون شهروند کامل تأمین نیمه شهروند را به عهده دارد. نظام تحت‌الحمایگی قانونی همراه با از میان رفتن سلطه^{۴۹} اشرافیت، ناپدید شد.

آزاد کردن برده زرخرید

شهر دوران باستان نیز در برگیرنده^{۴۹} قشری از بندگان آزاد شده بود؛ شمار این افراد بسیار زیاد و نقش آنان به‌ویژه از نظر اقتصادی، بسیار مهم بود. از لوحه‌ها و نوشته‌های خطی که از سوی پژوهشگران ایتالیایی به دقت بررسی شده، چنین برمی‌آید که نیمی از این بندگان آزاد شده^{۴۹} دوران باستان، از جنس مؤنث بوده‌اند. در این مورد، آزاد کردن برده^{۴۹} زرخرید، می‌بایست به منظور اعتبار بخشیدن به مقدمات ازدواج صورت گرفته باشد که در واقع از طریق مراسم نامزدی انجام می‌شد. تمام اسناد و مدارک مضبوط نشان‌دهنده^{۴۹} شمار بسیار زیاد اشخاص آزاد شده‌ای است که در اصل خدمتکار خانوادگی و برخوردار از آزادی در انجام امور شخصی خود بوده‌اند. شمار کلی و صوری این افراد احتمالاً "کاملاً" صحیح نیست چرا که دقیقاً "همین دسته از افراد آزاد شده، بیشترین شانس را در مورد ضبط نامشان در نوشته‌های خطی و لوحه‌ها داشته‌اند. فرضیه^{۴۹} کالدومینی^{۵۰} در ارتباط با این امر که شمار خدمتکاران خانوادگی آزاد شده، درگیرودار مشکلات اقتصادی - سیاسی افزایش می‌یافت و در زمان تثبیت نسبی اقتصاد کاسته می‌شد، منطقی و معتبر می‌نماید. کاهش امکان تحصیل بهره^{۴۹} اقتصادی، اربابان را ناچار از آن می‌کرد که شمار مستخدمین خانه را محدود کنند و

49. *Muntwalschaft*

50. *Caldomini*

همزمان با آن، بد فرجامی‌های بعدی، این خطر را در بر داشت که ممکن بود ایشان خود به برده مبدل شوند. همین شرایط تحمیلی بود که برده را وادار به طغیان علیه قیوداتش و نسبت به ارباب می‌کرد. پژوهشگران مسایل ارضی، آزاد کردن بنده را همچون تدبیری برای حفظ خدمات ممتاز اقتصادی توجیه کرده‌اند. یک ارباب اغلب ترجیح می‌داد که برده^{۵۱} خانوادگی را آزاد کند، نه آنکه از او به گونه^{۵۲} یک برده بهره‌کشی کند، چرا که در صورت آزاد کردن، بنا به گفته^{۵۱} استراک^{۵۲}، مسوءولیت کمتری در قبال بنده^{۵۱} آزاد شده داشت.

به هر حال، پدیده‌های دیگری نیز می‌بایست وجود داشته باشد که حداقل به عنوان منشاء آزاد کردن بندگان در خور اهمیت بوده است. برده‌ای که اربابش او را در شغلی مستقل در برابر دریافت دستمزد به کار گماشته بود، در موقعیتی قرار داشت که با بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی خویش، می‌توانست به گردآوری پول برای پرداخت هزینه^{۵۱} آزادی خود، بپردازد؛ این امر در مورد بندگان روسی نیز صادق بود. اضافه بر این، خدمت و فی^{۵۲} که اربابان از بندگان آزاد شده^{۵۱} مقید دریافت می‌کردند، باید نقش بسیار مهمی را در رشد این قشر اجتماعی ایفا کرده باشد.

اساساً "در طی نسلها، آزاد کردن بنده در خانواده^{۵۱} اربابی به مثابه یک سنت موروثی بر جای ماند. شخص آزاد شده نه تنها در قبال خدمت و پرداخت فی که اغلب بسیار سنگین بود، نسبت به ارباب تعهداتی داشت، بلکه موقعیت خاص موروثی بودن بنده^{۵۱} آزاد شده، همان طور که در مورد بندگان غیر آزاد سده‌های میانه نیز مشاهده می‌شود، می‌توانست منبع اخاذی فوق‌العاده‌ای برای ارباب باشد. علاوه بر این، بنده^{۵۱} آزاد شده از طریق قیودات شخصی، به اشکال مختلف تن به انقیاد در می‌داد که این خود به موقعیت اجتماعی ارباب اعتبار می‌بخشید و قدرت سیاسی او را تثبیت می‌کرد. پیامد این امر برای نمونه در آتن، آن بود که بندگان آزاد شده، به‌طور کامل از حقوق مدنی محروم بودند و جزء^{۵۱} metics به شمار می‌آمدند. در روم، قدرت اعیان شهری هرگز از بین نرفت و گرچه آنان همسنگ پلین‌ها به شمار می‌آمدند، اما قدرتی که

51. Strack

52. Fee

به پلبین‌ها اعطا می‌شد، فقط محدود به چهار قبیله شهر بود. اعیان از ترس این‌که مبادا آنان پایه حکومت استبدادی را پی‌ریزی کنند، این قدرت را به آنها واگذار می‌کردند.

سنسور آپیوس کلاودیوس^{۵۳} در تلاش برای بنیان‌گذاری گونه‌ای جباریت پلبین‌ها متعهد به توزیع آزادی برابر در میان چهار قبیله شد و به همین دلیل، کنترل عملی انتخابات را به آنها واگذار کرد. تشکیل این هیأت ویژه را همان‌طور که ادوارد میز^{۵۴} هم اذعان می‌دارد، نمی‌توان کوششی برای پدید آوردن مجمع خلقی "پریکلسی" دانست. اقتدار پریکلسی متکی به افراد آزاد شده نبود، چرا که این افراد در آتن، بر اساس قانون دمکراسی، از حقوق مدنی محروم شده بودند؛ بلکه دمکراسی پریکلسی بیشتر وابسته به منافع صنف شهروندان کامل بود که در توسعه سیاسی شهر نقش داشتند. از سوی دیگر، افراد آزاد شده دوران باستان کلاً "پیشه‌وران آزاد، هومینس اوکونومیسی بودند که در مقایسه با شهروندان کامل دمکراسی باستان، پیوند نزدیکی با شهروندی اقتصادی سده‌های میانه و سده‌های مدرن داشتند. از این رو،

۵۳. آپیوس کلاودیوس به عنوان سنسور در سال ۳۱۲ ق م. برگزیده شد. در دوران سانسوری (نظارت بر امور انتی‌باتی و اخلاقی جامعه) نبود، علی‌رغم قانون له آمیلیا که مدت این ماموریت را به ۱۸ ماه محدود کرده بود، چهار سال این مقام را برای خود حفظ کرد. او پستهای خالی سناربا افرادی از طبقه پایین و گاه حتی با افراد آزاد شده، پرکرد. او اساس حق انتخاب اتباع آزاد را که چون ملک طلق پاتریسین‌ها بود، درهم ریخت و شهروندان آزاد شده و بی‌زمین را نیز در مقام سناتوری و تریبون‌ها جای داد و این افراد را در میان چهار قبیله تقسیم کرد تا به این طریق کنترل عملی انتخابات را به آنان نیز واگذار کند. در سال ۳۰۴ ق م. استقلال آزادشدگان بی‌زمین و فقیرتر در حوزه چهار قبیله شهری محدود ماند و اقدام کلاودیوس بی‌اثر شد. نگاه کنید به:

Mommsen's appendix to his Roman History (vol.i); also the treatises by W. Siebert (1863) and F.D. Gerlach (1872).

54. Eduard Meyer, *Wirtschaftliche Entwicklung des Altertums* (1895); *Geschichte des Altertums* (3rd ed. 1909).

با توجه به آنچه واقعیت نشان داده است امکان اینکه یک نماینده مردمی بتواند با کمک مردم گونه‌ای دمکراسی پریکلسی را بنا نهد، وجود ندارد. ناکامی آپیوس - کلاودیوس نیز این امر را تأیید می‌کند. در روم، ارتش دهقانی به‌طور طبیعی زیر سلطه نجبای شهر بود و این سلطه به عنوان یک عامل تعیین کننده همچنان ادامه یافت.

بهبتر آن است که جایگاه بنده آزاد شده را در سیر بعدی خود در جامعه روشن کنیم، چرا که آنان در واقع نمایانگر قشری در دوران باستان بودند که با بورژوازی مدرن پیوند نزدیک دارد. بنده آزاد شده در هیچ سرزمینی به مشاغل شهر و رهبریت دینی دسترسی کامل نداشت؛ و در هیچ جا علاقه‌ای به ازدواج با این قشر نشان داده نمی‌شد. فقط گاهی اوقات و یقیناً در مواقع ضروری، به ارتش فرا خوانده می‌شد. با این همه، آنان مجاز به بهره‌گیری از تعلیمات نظامی (gymnasium) و احراز پست مدیریت دادگاهها نبودند. در روم نیز، این آزاد شدگان حق ارتقاء به مقام شهسواری را نداشتند و کلاً در تمامی جوامع وضعیت حقوقی آنان در حدی نامطلوبتر از آزادگان بود. وضعیت قانونی ویژه آنان دارای آنچنان قدر و اهمیت اقتصادی بود که آنان را از درآمدهایی چون مقرری سیاسی و حکومتی خاص بورگرها، به‌ویژه حق تملک زمین و سودهای حاصل از بهره‌های مالکانه، محروم می‌کرد. حق دریافت بهره زمین همچنان به عنوان حق مشخصه منحصر برای شهروندان کامل، و دقیقاً در دوران غلبه دمکراسی، بر جای ماند. در روم، جایی که این افراد در آن شهروندان درجه دوم شمرده می‌شدند، عدم صلاحیت آنان برای کسب مقام شهسواری، نشان‌دهنده آن بود که (حداقل به عنوان کارفرما) از مقاطعه مالیات و اعتبار دولتی که در انحصار قشر شهسواری قرار داشت، محروم بودند. آنان در مقایسه با شهسواران، گونه‌ای پلبین طبقه دوم به‌شمار می‌آمدند. این امور به معنای آن بود که افراد آزاد شده به عنوان یک قشر، از سنخ ویژه وابسته به سرمایه‌داری سیاسی دوران باستان، برکنار مانده بودند؛ و در واقع در مسیر رشد به سمت سنخ نسبتاً مدرن متمایل به حرفه بورگری، قرار گرفتند.

بنابراین افراد آزاد شده مهمترین حاملان یک شکل اقتصادی بودند که به بهترین وجه نمایانگر منشی منطبق با خرده سرمایه‌داری مدرن است. به هر صورت در چنین

شرایطی، این امر دلالت بر تمرکز ثروت نزد طبقه متوسط، در مقایسه با توده مردم نمونه شهروندان کامل شهر هلنی می‌کود، که بهره‌های مشروط سیاسی را در انحصار خود داشت؛ یعنی بهره‌های دولتی، جیره روزانه، رهن و اجاره، و بهره زمین. سازمانهای پیشه‌وری بردگی که با امکان دستیابی به آزادی، همچون محرکی در جهت هدایت خردمندان اقتصاد به نفع افراد غیر آزاد دوران باستان فعالیت می‌کردند، همان قدر قدرتمند بودند که در روسیه مدرن^{۵۵} ملاحظه شده است. از سوی دیگر، توده مردم در دوران باستان، از نظر سیاسی و نظامی به کارگماشته می‌شدند. افراد آزاد شده از قید و بند، به عنوان قشری از افراد دارای منافع صرفاً اقتصادی، در درون "گروه شهروندی مشترک" آیینی آوگوستوس رهایی‌بخش، به صلح طلبی گرایش داشتند^{۵۶}. لقب "آوگوستوس" [خجسته، محترم] که در این کیش بنیاد گذاشته شد، به

۵۵. در این مورد وبر به قرن نوزدهم روسیه اشاره می‌کند.

۵۶. هنگامی که قیصر، پومپیوس را در جنگ داخلی شکست داد، بلافاصله آماده تسخیر قدرت او نبود؛ چرا که امپراتوری از لندن تا دمشق، با ساخلوهای مرزی، با هزاران میل امتداد گسترده بود. بی‌تردید برای پایان دادن به جنگ، به یک فرمانده بی‌منازع نیاز بود. نه مجمع عمومی شهروندان و نه سنا، هیچ یک شایستگی لازم برای حکمروایی بر این قلمرو وسیع را نداشتند. سنا از گروهی از نجبای خودخواه و جاه‌طلب تشکیل شده بود که مدتهای طولانی از مسئولیت‌های مستقیم در قبال مردم به دور بودند. قیصر حکومت را مجبور کرد که به او گونه‌ای مقام دیکتاتوری موقت اعطا کند که البته بی‌درنگ اقدام به دایمی کردن این دیکتاتوری کرد. او تلاش کرد تا نوعی کیش رمزی با الوهیت خاص خود را به عنوان ابزاری برای حکومت مطلقه فردی توسعه دهد، اما در پیشبرد این طرح شتاب بسیار کرد و هنگامی که سنا به مقاصد او پی برد، به قتلش کمر بست. پس از سیزده سال جنگ داخلی، آوگوستوس دوباره موفق شد تا کنترل کامل امپراتوری را به دست گیرد، اما در همان حال زیرکانه متوجه خطر ناشی از نجبا نیز بود. او تمامی عناوین و افتخارات غیر معمول را کنار گذاشت و کار خود را بر اساس دادگاههای سنتی به پیش برد. او مقام پرو کنسولی را برای سرپرستی ایالات مرزی و برای کنترل ارتش و قدرت تریبونی در نظارت بر قانونگذاری،

شکلی در پیوند با "اعلیحضرت همایونی شاهنشاه ۵۷"، اروپای غربی است. افراد آزاد شده از قید، فقط در شهر پیش از سده‌های میانه، به عنوان یک قشر ویژه شناخته شده بودند. در شهرها، سرف‌ها که بخشی از میراث لردی را تشکیل می‌دادند، بنا بر این اصل که، "فضای شهر انسانها را آزاد می‌کند" نسبتاً "یا کاملاً" ناپدید شده بودند. یک عامل مهم، امتیازات مربوط به شهر بود که از سوی امپراتور

به کار می‌گرفت. بدین سان، سنا می‌توانست در آرامش، به مثابه یک هیأت اجرایی، در کنترل حکومت ایالات آرام شده‌ای که ارتش نداشت، مجاز به ادامهٔ وظیفهٔ خود باشد. در واقع آوگوستوس گونه‌ای حکومت فردی تأسیس کرده بود که فقط مقامات و اقتدار کافی را به سنا واگذار می‌کرد تا خرسندی آن را فراهم آورد. حدود سال ۱۲ پیش از میلاد، گرایشهای قیصرانه [امپراتورانه‌ای او شکل گرفت. در ایالتها، مجمعه‌های خلقی جشنهایی برای بزرگداشت و سنایش الهگان "رومی" و "آوگوستوس" برپا نمودند و معابدی به این مناسبت بنا می‌کردند. معابدی در ایتالیا نبود—در واقع معدودی معبد بنا شده بود—اما آوگوستوس "خجسته" می‌بایست جایگاهی با مجسمه‌های الهگان داشته باشد، و کیش نوهم باید از سوی گروه برگزیده‌ای از افراد آزاد شده در هر شهر، اداره می‌شد. کیش امپراتوری به هموار کردن راه حکومت کردن در ایالتهای خاوری و در میان آزاد شدگان، کمک می‌کرد. این کیش همچنین در حفظ عناصر نامتجانس ارتش سلطنتی، نقش مهمی ایفا می‌کرد.

۵۷. برای دو قرن، این کیش منحصرًا به تقدیس امپراتورهای مرده می‌پرداخت، هرچند کالیگولا و دومیتین در زمان حیات خود نیز، عنوان خدایگان [Deus] را برای خود برگزیدند. دیوکلتین این کیش را با آیین میتراپیستی که در میان ساکنان خاوری امپراتوری نفوذ داشت، پیوند داد. او خود را نمایندهٔ "خورشید تسخیر ناپذیر" در زمین می‌دانست. جانشین او کنستانتین دین اتباع مسیحی خود را از نظر قانونی به رسمیت شناخت. در تمامی این شکل‌گیریهای سیاسی—اجتماعی، حکومت فردی، قشر اجتماعی قدیمتر را که از نظر سیاسی و نظامی دارای انعطاف بیشتر بود و نیروی خود را بر بنیاد صرفاً "اقتصادی متمایل به خاور و عناصر آشتی‌پذیری می‌گذاشت نادیده می‌گرفتند. نمونهٔ آن در میان افراد آزاد شده نمایان شده است.

اعطا می‌شد و آن، منع ابقای ادعای موروثی لردها نسبت به بورگرهای شهر بود. این روند نمایانگر آن است که رشد شهر^{۵۸} از نخستین مرحله تا تکامل یافته‌ترین مراحل آن، زیر سلطه صنفها قرار داشت. هرچند در دوران باستان، وجود یک سازمان صنفی در برگیرنده شهروندان کامل، آزادگان، و پیشه‌وران غیرآزاد، در اصل به مثابه یک بنیاد سیاسی شهر و به عنوان یک سازمان نظامی ممکن نبوده، اما در مقایسه، ترکیب صنفی قرون وسطایی، دقیقاً " با چشمپوشی از اختلافات پایگاه غیر شهری به منصفه^۶ ظهور درمی‌آمد.

مقایسه^۶ پولیس دوران باستان به عنوان صنف جنگاور
با شهر بازرگانی درون مرزی سده‌های میانه

به‌طور خلاصه می‌توان گفت: از زمان پیدایش مقررات هیپولیت، پولیس دوران باستان یک صنف جنگاور بود. در هر جایی که شهر سیاستهای ارضی فعال را دنبال می‌کرد، ناگزیر، کمابیش به‌وضعی شبیه اسپارت سوق داده می‌شد: و آن، پیدایش یک ارتش هیپولیت [پیاپیانه نظام] آزموده^۶ متشکل از شهروندان بود. آرگوس و تب^{۵۸} در زمان توسعه^۶ خود، سهمیه‌های بسیاری از جنگاوران ماهر داشت. در تب، این سهمیه از گروههایی بود که با روابط دوستانه^۶ شخصی با هم پیوند داشتند. شهرهایی که از چنان دسته‌هایی برخوردار نبودند، بلکه فقط دارای هیپولیت‌های بورگری بودند، مانند آتن، اغلب ناچار می‌شدند که از سرزمین خودشان دفاع کنند. در هر سرزمینی که انحطاط و سقوط اشرافیت رخ می‌داد، هیپولیت‌های بورگر در شمار طبقه^۶ تأثیرگذاری بودند که متشکل از شهروندان کامل بود، نه در اروپای قرون وسطی و نه در هیچ سرزمین دیگری قشر مشابهی مشاهده نشده است.

اسپارت، تنها شهر هلنی با منش یک شهر نظامی دایمی نبود. پولیس هیپولیت از آغاز متحمل گونه^۶ شدیدی محصور بودن در برابر خارج شد و در مقابل مهاجرت در عصر هزیود نسبتاً آزاد بود. علاوه بر این، محدودیتهای وسیعی نیز برای واگذاری و انتقال سهمیه‌های نظامی^{۵۹} وجود داشت. به هر صورت، این ترتیب امور خیلی زود

۵۸. Thebes، شهر عمده^۶ بئوسی، یونان قدیم [م.].

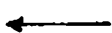
در بسیاری از شهرها برافتاد و تحولات آرامی در جهت پیدایش ارتشهایی با سربازان حرفه‌ای یا نیروی دریایی صورت گرفت. ارتشهایی که در شهرهای دریایی نیز پیشروی می‌کردند. با این همه، در چنین مواردی هم نیروی نظامی در حفظ سلطه سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و شهرها منش صنفهای نظامی را برای خود ابقا کردند.

نظر به محدودیت قایل شدن بر بسیاری از شهروندان، این دقیقاً "دمکراسی ریشه‌ای آتن بود که سیاستهای توسعه‌طلبانه روءیایی را که هدفش محاصره و تسخیر مصر و سیسیل بود، دنبال می‌کرد. مسأله شهروندی به اختیار خود فرد تعیین می‌شد. شهر سلطه خود را بر اقتصاد، به‌ویژه در ارتباط با مصرف بیش از حد سهمیه‌های موروثی جنگاوران، حق طلاق، روابط نادرست پدر و پسر، برخورد خشونت‌آمیز با سالمندان، اعمال می‌کرد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت، هر نوع عملی که ممکن بود نظم مدنی و ارتش را به خطر اندازد یا باعث خشمگین شدن خدایان نسبت به پولیس شود، به شدت کیفر داده می‌شد و این امر خلاف بیانیه مشهور پریکلس در خطابه تدفین توسیدید است که اعلام می‌داشت، آتنیان به هر فردی اجازه می‌دهند که هر طور دوست دارد زندگی کند. ۶۰ تکامل و توسعه‌ای مشابه در روم، به تأسیس سنسورها



۵۹. سهمیه نامبرده، سهمیه زمینی بود که به مثابه یک بنیان ثابت غیر قابل انتقال، برای تقویت جنگاور، به او اعطا می‌شد.

۶۰. "شیوه حکومت ما به گونه‌ای است که هرگز به رقابت با نهادهای دیگران نمی‌پردازد. ما از همسایگان خود تقلید نمی‌کنیم، اما برای آنها سرمشق و نمونه هستیم. به حق حکومت ما را دمکراسی خوانده‌اند، زیرا مدیریت در دست افراد بسیار است نه در اختیار اقلیتی اندک. در عین حال که قانون، عدالت همسان را برای همه، در منازعات خصوصی تأمین می‌کند، اما ادعای برتری و فضیلت نیز به رسمیت شناخته شده؛ و هنگامی که یک شهروند، به هر طریقی، متمایز شود، برای انجام خدمات عمومی ارجحیت دارد، نه به عنوان اعطای امتیاز به او، بلکه به مثابه پاداشی به شایستگی‌اش. فقر فلاکت نیست و یک انسان می‌تواند در هر شرایط اجتماعی که باشد به کشورش سود برساند. در زندگی عمومی ما هیچ‌گونه انحصارطلبی وجود ندارد و در روابط شخصی‌مان نیز دچار بدگمانی نسبت به یکدیگر نیستیم و اگر همسایه ما هرطور



[Censors] انجامید. دراصل، از آزادی شخصی، نمی‌توان هیچ سخنی به میان آورد، و اگر هم این آزادی برقرار می‌شد، درواقع از طریق قدرت مقاومت سواره‌نظام بورگری حفظ می‌شد. پولیس هلنی، از نظر اقتصادی نیز قدرت بی‌قید و شرطی برای اعمال نفوذ بر ثروت فردی داشت. این وضع به این دلیل هنوز در عصر هلنیستی برقرار بود که، افراد وامدار و دارایی آنان نزد طلبکاران به گرو و رهن گذاشته می‌شد. بورگر در درجه اول یک سرباز باقی ماند. بنا به گفته پائوسانیاس^{۶۱} در آتن علاوه بر چاههای آب، بازار، بناهای اداری و یک ژیمنازیوم نیز متعلق به شهر بود. بیشترین وقت یک شهروند، در بازار یا ژیمنازیوم می‌گذشت. ارائه عرضحال شخصی او به وسیله اکلزیا به هیأت منصفه، خدمت او در شورا، خدمت اداری نوبتی و برتر از همه، نبرد نظامی او برای قرن‌ها و سالهای متمادی، همه از اموری بودند که در دورانهای قدیم در آتن برقرار بود و به دشواری می‌توان از نظر تاریخی، شکل مشابه آن را در فرهنگ دیگر، چه قبل و چه پس از آن دوره، یافت.

پولیس دمکراسی بر هر گونه تمرکز ثروت انبوه بورگری مالیات می‌بست. خدماتی چون تیرارشی^{۶۲}، سلسله مراتبی که متعهد به تجهیز و تأمین فرماندهان کشتیهای

که میل دارد، رفتار کند، بر او خشم نخواهیم گرفت؛ ترشرویه و با نظری تند به او نخواهیم نگریست، چرا که این رفتار اگر صدمه زننده نباشد، ناخوشایند است. هرچند در روابط شخصی خود دچار محدودیت هستیم، اما روح احترام به هموع، در کنشهای عمومی ما دمیده می‌شود؛ ما با احترام به حاکمیت و قوانین از انجام امور نادرست پیشگیری می‌کنیم و به آن قوانینی که به منظور محافظت افراد از ناروا و گزند وضع شده و نیز قوانین نوشته نشده‌ای که تخطی از آنها عواطف عمومی را جریحه‌دار می‌کند، توجه خاص مبذول می‌داریم. " نگاه کنید به: Pericles Funeral

Oration Thucydides, Peloponnesian War, Book II, Ch. 37.

۶۱. pausanias (قرن دوم پس از میلاد)، سیاح و جغرافیدان، احتمالاً " متولد

لیدیا [م. ۱۰]

۶۲. تیرارش‌ها در آتن، وظیفه تجهیز ناوگانهای جنگی برای خدمات عمومی را عهده‌دار بودند.

جنگی^{۶۳} بود، پرداخت پول برای جشنها و نمایشهای بزرگ و پرداخت دستمزد به گروههای آوازه‌خوان، وام اضطراری در مواقع نیاز، نهاد آنتی "آنتی‌دوسیس"^{۶۴}، همه و همه، تمامی ذخیره^{۶۵} ثروت بورگری را به یک خزانه^{۶۶} وامدهی تبدیل کرد. قاضی دادگستر که به‌طور مطلق مستبد بود، در دادگاه عمومی (محاکمات مدنی در برابر صدها نفر هیأت منصفه‌ای که از نظر حقوقی تعلیم نیافته بودند) یقین حقوقی قانون را آنچنان به خطر می‌انداخت که وجود قدرت دادگاهها در واقع به گونه‌ای معجزه بسته بود، همچون شگفتی خاصی که با عمل نمایشی پرهیبت هر خطا یا شکست سیاسی همراه است. این موضوع همان اندازه نابود کننده بود که هر رویداد دیگری؛ مثلاً "ناسپاسی عمومی نسبت به بردگان که سبب خدشه‌دار شدن این عرف شد. از سوی دیگر دمکراسی به‌طور فزاینده‌ای، تولید، بنا و جمع‌آوری مالیات را به سرمایه‌داران واگذار می‌کرد.

آن طبقه^{۶۷} سرمایه‌دار ملی محض که در میان قشر شهسواری روم، رشد و تکامل یافت، در هلاس به وجود نیامد. بسیاری از شهرهای یونانی، با مسأله برخوردی کاملاً "متضاد می‌کردند، یعنی معتقد بودند که از طریق واگذاری سرمایه‌ها و انگیزه‌های مالی، می‌توان از موضع قدرت با بازرگانان خارجی رقابت کرد، چرا که شهری با وحدت ارضی، کوچکتر و ضعیفتر از آن است که بتواند فرصتهای مناسب برای کسب سود ارائه دهد. حق مالکیت زمین و بخصوص بردگان، که به لرد خراج می‌دادند یا به عنوان کارگر (Nikias) به کار گرفته می‌شدند، در کنار سهام سرمایه و کشتی، مهمترین اشکال سرمایه‌گذاری شاخص ثروت بورگری بود. علاوه بر این موارد، در شهرهای حاکم و متنفذ^{۶۵}، فرصتهایی برای سرمایه‌گذاری در زمین و رهن و اجاره^{۶۸}

۶۳. triremes، کشتیهایی بود که معمولاً "سه ردیف پاروزن داشت که دسته‌جمعی و در آن واحد به پارو زدن می‌پرداختند و این کشتیها در حکم کشتیهای جنگی و ناو به شمار می‌رفت [م.]

۶۴. Antidosis، نهادی بنیان گذاشته شده از سوی آنتی دوتوس (۴۵۰ - ۴۵۱ ق م) که بنا بر آن، تنها کسانی که از پدر و مادر آنتی زاده شده بودند، از حقوق مدنی برخوردار می‌شدند [م.]

خارجی نیز وجود داشت چنان سرمایه‌گذاریه‌های خارجی فقط هنگامی امکان‌پذیر بود که انحصار زمین محلی متعلق به صنف بورگری حاکم، در هم شکسته شده باشد. درآمدهای حاصل از زمینهای عمومی، که در آتن به‌اجاره داده می‌شد یا به کلروشی ۶۶ آتنی واگذار می‌شد، و دستیابی آتنیان به مالکیت زمین در شهرهای مورد بحث، هدف اصلی دومینیون بازرگانی دریایی بود. در خلال دوران اولیه دمکراسی، مالکیت‌های زمین و انسان، نقش قاطعی در وضعیت اقتصادی بورگری ایفا می‌کرد. این جنگ، که تمامی روابط وابسته به مالکیت و دارایی را زیر سیطره نظامی گرفته بود، بسیار حساب شده بود؛ در مقایسه، جنگ شهسواری دوران اشرافیت، ناشی از بی‌توجهی و ساده‌دلی بود. تقریباً "هر نبرد پیروزمندانه‌ای با قتل عام دستجمعی زندانیان همراه بود. فتح هر شهر با مرگ یا برده شدن تمامی ساکنانش پایان می‌گرفت؛ و هر پیروزی به تشدید مبادله برده می‌انجامید. دموسی از این نوع، که چنان رویدادهایی در آن به‌وقوع می‌پیوست، ضرورتاً "نمی‌توانست در جهت فعالیت اقتصاد آزاد گام بردارد که متکی به شیوه‌های خردمندانانه بود.

شهروندی در سده‌های میانه، از نخستین مراحل رشد خود، جریانی کاملاً متفاوت را گذراند. نزدیکترین موارد مشابه شهروندی با دوران باستان، در شهرهای بازرگانی دریایی پدید آمد: شهرهای ونیز و ژن (جنوا)، شهرهایی بودند که در آنها ثروت، متکی به قدرت استعماری ماوراء بحار بود. مرکز ثقل فعالیت اقتصادی در لاتیفوندیا قرار داشت که، از سویی تأسیس کلنی و مالکیت مانوری زمین در آن برقرار بود و از سوی دیگر، فعالیت اقتصادی بر امتیازات بازرگانی و زیستگاه‌های مبادلاتی تکیه داشت و آن هم نه به شکل وابستگی به پرداخت نظامی کلروشی یا اعطای امتیازات از سوی مجمع قبیله به توده‌های شهروند، مانند دوران باستان. شهر صنعتی درون مرزی سده‌های میانه، از نظر کیفی از انواع شهر دوران باستان



۶۵. برای مثال، مانند شهرهای آتن در دوره فرمانروایی کنفدراسیون.

۶۶. در آتن دوران باستان، هر شهروندی را که در قلمروهای خارجی تسخیر شده، سهمیه زمین دریافت می‌کرد و همچنان یک شهروند آتنی به‌شمار می‌رفت، *Cleruch* می‌خواندند.

بسیار دور شده بود. یقیناً " با پیروزی پوپولو، کارفرمایان صنفهای اصلی اغلب به وجهی که انتظار نمی‌رفت، غیرعادی، نظامی بودند. به هر صورت از میان رفتن رقابت، تسلط بر راه و جاده یا آزادی باج و خراج راه، انحصارات بازرگانی و حقوق وابسته به بازار کالا، همه و همه نقش تعیین کننده‌ای در رشته‌های فعالیت خود ایفا می‌کردند.

در درون شهر قرون وسطایی، معنا و مفهوم مالکیت زمین، در نتیجه پیروزی شهر بر دنیای اطراف و دگرگونی در حاکمیت حزبی خود شهر، دچار تحول شد. به‌ویژه در ایتالیا، مالکیت زمین پیشین و یا حزب دشمن، این فرصت را به حزب حاکم می‌داد که زمین را به صاحب منصبان مدیریت سیاسی به اجاره واگذار کند یا از فروش آنها، منافع مستقیم دریافت دارد. علاوه بر این، هر پیروزی یک "گروه شهروندی مشترک" بیگانه، میزان زمین تسخیر شده و واگذار شده به شهروند پیروز و در پی آن، امکان بهره‌برداری از چنان زمینی را، افزایش می‌داد. به هر حال، رادیکالیسم نقل و انتقال مالکیت، قابل مقایسه با انقلابات در دارایی و زمین که معمولاً " هر انقلاب یا جنگ پیروزمند خارجی، در اواخر دوران باستان به بار می‌آورد، نیست. و علی‌رغم چنان پدیده‌هایی در ایتالیا، عامل پیشتاز در توسعه منافع اقتصادی، مالکیت زمین نبود.

در شرایط حاکمیت صنف، شهر قرون وسطایی، در جهت سرمایه‌گذاری بر اساس الگوی اقتصاد خردگرایانه، به شیوه‌ای کاملاً " متمایز از اقتصاد شهر دوران باستان در تمام دوران حاکمیت پولیس مستقل، زیر فشار قرار می‌گرفت. در دوران باستان، تمام این امور، با محو اقتدار شهر در اواخر استیلای رومی و با از دست رفتن فرصت برای سرمایه‌گذاری اقتصادی، به دلیل توسعه نظامی، دگرگون شد. به طور قطع، شهرهای منفردی مانند فلورانس، در سده‌های میانه وجود داشته که در ارتش آنها، توپخانه ایجاد شد و نماینده پیشرفت نظامی زمان خود بودند. علاوه بر این، شورش شهروندان لمباردی ۶۷ علیه فردریک اول، نمایانگر ابداعات فنون نظامی مهمی است. با این همه، ارتش شهسواری، در تمام امور حیاتی، در مقامی همسان با ارتش شهر

باقی ماند و فقط در فتح و تسخیر مناطق حومه شهر، برتری داشت. شهروندان نیروی نظامی کافی برای نگاهداری یکپارچگی شهر درون مرزی داشتند، اما این نیرو نمی‌توانست به عنوان بنیانی برای سودآوری اقتصادی نیز، خدمت کند. بدین سان شهرهایی که در مرحله تکامل ابزار اقتصادی خردمندانه بودند، پایگاهی برای نیروهای عالی میلیتاریستی به شمار نمی‌رفتند.

تشکیلات عمده و قدرتمند چهارگانه‌ای در پولیس دوران باستان عهده‌دار وظایف بودند: کنفدراسیون آتنی، حلقه نفوذ سیسیلی دیونوس^{۶۸}، قلمرو قدرت کارتاژ و امپراتوری رومی - ایتالیایی. در اینجا از ذکر نام کنفدراسیون‌های پلوپونزی^{۶۹} و بئوسی^{۷۰} چشمپوشی کردیم، چرا که سلطه و قدرت آنان گذرا بود. هریک از این تشکیلات متکی به بنیانی متفاوت بود. قدرت دیونوس متکی به سربازان ارتش شهروندی بود که از یک حکومت مطلقه صرفاً نظامی پشتیبانی می‌کرد. این مورد چندان شاخص نیست و بررسی آن توجه خاص ما را بر نمی‌انگیزد. کنفدراسیون آتنی محصول دمکراسی و همچنین انجمن بورگری بود. این کنفدراسیون ناگزیر در جهت استقرار در یک جریان توسعه و تکامل نوعی سیاست حقوق مدنی سوق داده شد که لزوماً "شهر هم‌پیمان (Confederated)" را تابع سازمان شهر حاکم کرد. میزان خدمتی که شهرهای تابع باید انجام می‌دادند، در هیچ موافقتنامه‌ای تثبیت نشده بود، بلکه گه‌گاه در آتن آن‌هم نه به وسیله خود دموس، بلکه از سوی یک کمیسیون متشکل از گروه‌های متضاد برگزیده دموس، از پیش تعیین و تثبیت می‌شد. تمامی امور حقوقی هم‌پیمانان به آتن احاله شده بود و هیچ صنف بورگری کوچکی هم در نواحی محلی نمانده بود که بتواند امپراتوری گسترده لردها را محدودیت بخشد. از آن پس نیز، بجز موارد استثنایی، وظیفه تجهیز کشتیها و اخذ سهمیه مالیاتی، از طریق پرداختهای مالی، به افراد تابع واگذار و تحمیل می‌شد، در حالی که شهروندان (آتنی‌ها) فرمانروا، عهده‌دار خدمت ملوانی بودند. فقط نابودی کامل ناوگان جنگی

۶۸. Dionysius I (? ۴۳۰ - ۳۶۷ ق م)، جبار سیراکوزی یونان [م ۱۰]

۶۹. Peloponnesus یا پلوپونسوس به زبانی یونانی، شبه جزیره، یونان [م ۱۰]

۷۰. Boeotia، ناحیه، یونان، شمال غرب آتیکا [م ۱۰]

دموس ممکن بود به سلطه^۶ دموس پایان دهد. ۷۱

پایگاههای قدرت در کارتاژ، توسط اشراف ثروتمند بزرگ اشغال شده بود که، علاوه بر مالکیت زمینهای وسیع، با اسلوب نمونه^۷ دوران باستان، از طریق تجارت و مبادله دریایی نیز کسب سود می‌کردند. این املاک به شیوه^۸ سرمایه‌داری و به وسیله^۹ کار برده‌ها کشت و زرع می‌شد و یک ارتش متشکل از سربازان مزدور نیز از آن حمایت می‌کرد. (همگام با سیاستهای توسعه طلبی خود، کارتاژ، برای نخستین بار در تاریخ به ضرب سکه اقدام کرد). فرمانده^{۱۰} ارتش، فرماندهای که ارتش او وابسته به شخص خودش بود و سرنوشت آن در گرو شانس دست یافتن به غنیمت جنگی فرار داشت، نمی‌توانست با خانواده‌های اشرافی شهر پیوند و رابطه‌ای بدون تنش و برخورد داشته باشد. تا زمان والنشتاین^{۱۱} ۷۲ نیز این امر صادق بود که، هر جنگی که با افراد تازه‌نفس مزدور ادامه یابد، بی‌شک به نابودی خود فرمانده^{۱۲} جنگ خواهد انجامید. همچنان که سوء‌ظن و بی‌اطمینانی پایان‌ناپذیر میان ارتش متشکل از سربازان مزدور و اشراف، عملیات جنگی و نظامی را آنچنان تضعیف کرد که ارتش حرفه‌ای درگیر جنگ علیه میلیشای بورگر ایتالیایی، نتوانست برای مدتی طولانی برتری خود را حفظ کند. به محض اینکه ارتش پشتوانه^{۱۳} محکمی برای شخص فرمانده^{۱۴} دایمی ناحیه شد، افسران جزء و سربازان ارتش مزدور نیز، به رقیبی برای اشراف تبدیل شدند. سوء‌ظن و بدگمانی ثروتمندان کارتاژی و افورهای اسپارتی نسبت به پیروزیهای فرمانده^{۱۵} ناحیه، در ارتباط با توسعه و تکامل نهادی به نام استراسیسم^{۱۶} ۷۳ در دموس آتنی بود.

۷۱. همان طور که در فاجعه^{۱۷} ماجراجویی سیسیل به فرماندهی نیکياس، پیش آمد.

۷۲. Wallenstein, Albrecht (۱۵۸۳ - ۱۶۳۴)، ژنرال اتریشی در جنگهای

سی ساله [م .]

۷۳. Ostracism از کلمه^{۱۸} یونانی *Ostrakon* به معنای صدف گرفته شده، در یونان باستان صاحبان رأی، آراء خود را روی صدف دربار^{۱۹}ه^{۲۰} اینک^{۲۱}ه آیا در بین شما کسی هست که برای دولت خطرناک باشد؟ می‌نوشتند [م .]

در آتن، در عصر کلیستنس، یک نهاد جدید پایه‌گذاری شد که موقعیت آریوپاگوس را با محروم کردن آن از کارگزاری سیاسی تضعیف کرد تا قانون دموکراسی را تحکیم بخشد

شماری از عوامل، جنبه خود تحدیدی لاینفک تشکیلات و سازمانهای قدرت — مدار جهان کلاسیک را آشکار می‌کند. در حکومت‌های مطلقه نظامی آن زمان، بی‌میلی قشر حاکم نسبت به سهیم شدن در قدرت با مردم تابع خود، امکانات توسعه‌طلبی آنان را تضعیف می‌کرد. علاوه بر این، تمامی نظام‌های هیپولیت (پیاده‌نظام) دوران باستان، به وسیله قدرت اقتصادی سودآور انحصارات سیاسی که شهرها نماینده آن بودند، سرکوب می‌شدند. گروه‌های متنفذ درون شهرها مایل به گسیختن حلقه محدود کننده شهروندی نبودند، چرا که با این کار، راه دسترسی به امتیازات را برای انجمن‌های سیاسی می‌گشودند. این امر عملاً "توسعه و تکامل شماری از" گروه‌های شهروندی مشترک شهر منفرد را به یک نظام حقوقی واحد، زیر لوای قانون مدنی کمونی، غیر ممکن می‌کرد. در این سرزمین بایر و عقیم تمامی گرایش‌های معطوف به شکل‌گیری "گروه شهروندی مشترک" بین محلی بر اساس قانون شهری، به کلی در نطفه نابود شد. "گروه شهروندی مشترک" شهر منفرد، نمایانگر هر آن چیزی بود که بورگر آن را راستین و برای مقام خود اساسی تلقی می‌کرد و بورگر آرمان‌گرا به همان نسبت به استفاده از فرصت‌های اقتصادی مشروط به عضویت او در انجمن نظامی بورگری ارج می‌گذاشت، که به انحصارطلبی خشک "گروه شهروندی مشترک" کیشی، و این یک اقتدار محدود کننده برای شکل‌گیری دولت متحد بود.

با شکل‌گیری کنفدراسیون بئوسپایی^{۷۴} عملاً ثابت شد که وجود اشکال بین

و دولت را علیه جباریت محافظت کند. اوستراکیموس فرمانی بود مشعر بر اینکه، در ششمین فرمانروایی هر سال مدنی، این پرسش از مجمع قبیله خواهد شد که آیا، مایل به برگزاری استراسیسم هستند یا نه. چنانچه پاسخ مثبت بود، یک شورای فوق‌العاده در مکان بازار تشکیل می‌شد. شهروندان در قبیله‌ها تجمع می‌کردند و در آنجا هریک از اعضا می‌توانست روی صدف یا قطعه‌ای گل رس نام کسی را که به نظر او "خطرناک بود" بنویسد. هر کسی را که برای دولت بیش از همه خطرناک تشخیص می‌دادند، می‌بایست ظرف ده روز آتن را ترک می‌کرد و تا ده سال قدم به آنجا نمی‌گذاشت. با این همه، او می‌توانست دارایی خود را همچنان حفظ کند و یک شهروند باقی بماند.

محلی "گروه شهروندی مشترک" امری کاملاً غیرممکن نیست، کنفدراسیونی که متشکل از یک کمون حقوق مدنی بئوسیایی، کارگزاران کمون که در نمایندگان شهر منفرد متجلی بودند، مجامع خلق، یک کمون ضرب سکه، و یک کمون نظامی به موازات خودمختاری شهرهای منفرد، بود. با این همه، این نمونه، یک مورد منحصر به فرد در دنیای باستان به شمار می‌رفت. کنفدراسیون پلوپونزی هیچ شباهتی با این کنفدراسیون پلوپونزی هیچ شباهتی با این کنفدراسیون نداشت و شکل‌گیری کنفدراسیون‌های دیگر هم به موازات ابعاد دیگر اجتماعی و سیاسی، بود. فقط شرایط اجتماعی ویژه "گروه شهروندی مشترک" رومی بود که توسعه و تکامل یک نمونه کاملاً "همگرای سیاست بین‌المللی را ممکن می‌کرد.

منش ویژه دمکراسی رومی در مقایسه با همتای یونانی آن

بیش از هر پولیس دوران باستان، در روم، سلطه سیاسی در کنترل اشرافی بود که از تبار کاملاً فتودالی بودند. به استثنای وقفه‌های گذرا، اقتدار آنان بر "گروه شهروندی مشترک" پیوسته از نو احیا می‌شد. نفوذ و تأثیرشان بر نهادهای گوناگون حتی امروزه هم آشکار است. پیروزی پلبها سبب توزیع دوباره قدرت در معنای هلنی آن نشد، چرا که شهر، در عین حال که نمایانگر شکلی از دومینیون متشکل از دهقانان قومی و قبیله‌ای بود، در واقع، زیر سلطه مالکان مقیم شهری بود که بر حیات سیاسی شهر نظارت داشتند. شهر به تنهایی، از نظر اقتصادی "قابل چشم‌پوشی" ۷۵ و

۷۴. Boetian Confederation، بئوسی ایالت ساحل شرقی یونان و در شمال غرب آتیکا واقع بود که در دوران باستان زیر سلطه تب قرار داشت. کنفدراسیون مزبور با اتحاد با اتحادیه تب در مقابل اسپارت، خط دفاعی تشکیل داد [م.].

۷۵. موقعیت اقتصادی نجبای روم در وضعی بود که اعضای این آزادی را داشتند که تمام وقت به امور سیاسی پردازند. وبر در متنهای دیگر، تمایزی میان افرادی که "جدا" از سیاست و کسانی که "برای" سیاست زندگی می‌کردند، قایل شده است. دسته اول اشخاصی هستند که زندگی خود را از طریق خدمت سیاسی تأمین می‌کنند؛ دسته دوم، که نجبای اداری رومی، نمونه نسبتاً ناب آن هستند، از نظر اقتصادی

درخور سنا بود. قشر نامبرده کم و بیش به گونه‌ای انحصاری شایسته پستهای مهم مدیریت پولیس بودند و خود تشکیل نجبای اداری را می‌دادند. در چنین شرایطی، پیوندهای وابستگی فئودالی و نیمه‌فئودالی از اهمیت و استحکام عجیب برخوردار بود. نهاد تحت‌الحمایگی در روم، با آنکه خوی نظامی قدیم خود را از دست داده بود، اما تا مدت‌های مدید همچنان نقش خود را ایفا می‌کرد. علاوه بر این، همچنان که مشاهده کرده‌ایم، افراد آزاد شده، بنا به طبیعت خود، با وابستگی بندگی برده - مانندشان پدیدار می‌شدند. قیصر یکی از افراد آزاد شده خود را به قید بندگی درآورد، بی‌آنکه در قبال انجام این کار، مورد اعتراض قرار گیرد. نجبای اداری رومی به‌طور فزاینده‌ای نمایانگر قشری بودند که بر حسب مالکیت زمینهای بسیار زیاد خود، کمتر می‌توان همانندشان را در نخستین مراحل عصر هلنیستی یافت. مگر اقشاری چون جباران بی اعتبار وابسته به نجبای بین محلی از نوع میلیتادها. در عصر کاتو، افراد سالمندتر که به عنوان دارندگان سلک قلمداد می‌شدند، از مالکیت زمینهای قابل ملاحظه‌ای بیش از افراد مشابه در عصر آلکیبیادس یا گزنفون برخوردار بودند.

خانواده‌های اشراف منفرد، بی شک تا آن زمان میزان معتنا بهی از این نوع مالکیت را انباشته بودند که بر حسب پایگاه طبقاتی‌شان، بر آن نظارت مستقیم داشتند، در عین حال که از طریق دارا بودن بردگان و افراد آزاده شده وابسته به خود، به گونه‌ای غیر مستقیم در تمامی رشته‌های شغلی سراسر جهان، همکاری داشتند، هرچند که چنین مشاغلی درخور مقام آنان نبود. هیچ قشری از نجبای هلنی، از نظر اقتصادی و اجتماعی، قابل قیاس با اشرافیت رومی در پایان جمهوری نبود. همپای افزایش مالکیت‌های زمین نجبای رومی، کشاورزان نیمه مزدور (کلنی ۷۶) نیز افزون شد.

مستقل‌اند و می‌توانند بدون دریافت پاداش مستقیم، خود را وقف سیاست کنند. نیازی به یادآوری نیست که چنان قشری از افراد که "برای" سیاست زندگی می‌کنند، امور سیاسی را به شیوه‌ای رتق و فتق می‌کنند که لزوماً "موقعیت اقتصادی خصوصی آنان را ارتقا خواهد داد. افراد مستخدم نیروی دریایی کمکی و ذخیره ایالات متحده در جنگ دوم جهانی که برای شرکتهای خودی خدمت می‌کردند، از این گونه‌اند.

۷۶. Coloni، مستأجر مانور با موقعیتی برتر از بنده [م.]

آنان با ابزاری که لردها در اختیارشان می‌گذاشتند، به خدمت گماشته می‌شدند. خدمت و کار اقتصادی آنان تحت کنترل قرار داشت و با هر بحران اقتصادی، هرچه بیشتر گرفتار وام و بدهی می‌شدند. در واقع، وابستگی کامل آنان به لرد، امری موروثی بود. در جنگهای داخلی میان رهبران احزاب (حتی در کشمکشهای میان فرماندهان منطقه‌ای در جنگهای تحت‌الحمایگی نوما) نیز از آنان به عنوان اجیر و مزدور استفاده می‌کردند.

صرفاً افراد منفرد نبودند که گرفتار قید و بند تحت‌الحمایگی می‌شدند. فرماندهان پیروزمند منطقه جنگی، شهرها و نواحی تابع را تحت‌الحمایه شخصی خود می‌کردند و این رسم قیمومت، همچنان در خانواده‌هایشان برقرار می‌ماند. خاندان کلاودیوس‌ها، اسپارت و پرگامون را به عنوان شهرهای تحت‌الحمایه خود در کنترل داشتند. خانواده‌های دیگر نیز شهرهایی را تحت‌الحمایه داشتند که از طریق آنها نمایندگان سیاسی خود را به سنا می‌فرستادند تا نمایانگر خواسته‌هایشان باشند. در دنیا هیچ سرزمینی نبود که در آن، این نوع قیمومت در اختیار خانواده‌های منحصر به فرد و از نظر صوری کاملاً خصوصی قرار گرفته باشد. مدت زمانی بیش از برقراری حکومت مطلقه فردی، قدرتهای لردی ممتاز که بعدها فقط در تملک مستبدین قرار داشت، در اختیار چنین خانواده‌هایی بود.

بی‌شک قدرت این نجبای اداری که متکی بر تحت‌الحمایگان بودند، قادر به درهم شکستن دمکراسی نبود. تحقق بخشیدن به تشکیل کمون‌ها از خویشاوندیهای منفرد و ادغامشان در دمه‌ها و تکامل بخشیدن به سازمان دمه‌ها در حد اجزاء تشکیل دهنده یک سازمان سیاسی با هدف نابودی قدرت سازمان اشراف به شیوه آتنی آن، در روم امکان‌پذیر نبود. حتی شکل‌گیری این روند در حد محدودی در دمکراسی آتنی انجام گرفت و آن هم پس از نابودی آریوپاگوس، با گزینش آزاد دموها به عنوان یک مجمع مدیریت قبیله‌ای و به منظور ادغام تشکیلات شهروندی کامل در یک سازمان سوگند خورده وابسته به انجمنهای حقوقی. در روم، نهادی که نماینده نجبای اداری به شمار می‌رفت و در ارتباط بسیار نزدیک با آریوپاگوس قرار داشت، سنا بود. این اشراف، به عنوان هیأت اجتماعی پایدار مخالف با ساخت رشد یابنده کارگزاران برگماشته، که از نظر مدیریت زیر نظارت مستبدین نظامی پیروزمند قرار داشتند، در

ابتدا از قدرت برکنار نمانده بودند، بلکه فقط خلع سلاح شده و محدود به تصدی مدیریت ایالت‌های آرام شده ۷۷، بودند.

قانون اساسی پاتریمونیا قشر حاکم نیز، در اسلوب هدایت مشاغل رسمی جلوه می‌کرد. در آغاز، کارمندان دیوانها هم از خود کارگزاران اداری تشکیل می‌شدند. در درون مدیریت‌های صلح‌طلب، کارکنان جزء به‌طور گسترده به کار گماشته می‌شدند. سپهبدان، با استفاده از تحت‌الحمایگان و بندگان آزادشده^{۷۸} تابع، توأم با پرسنلی که از پشتیبانان سیاسی آزاد پیروی می‌کرد، یا به کمک خانواده‌های وابسته، در امر رهبری ادارات متبوعه تقویت می‌شد. پرنس هم، که در نخستین مراحل حکومت مطلقه نظامی، مدیریت را بی هیچ محدودیتی هدایت می‌کرد، آنچنان به افراد آزاد شده وابستگی پیدا کرد که، این قشر به عالیترین مقام قدرت ارتقاء یافت و خطر برنشانیدن یک امپراتور کلاودیوسی را در سنا، پیش آورد؛ تا جایی که حتی در برخی شرایط، هدایت مدیریت از نظر صوری، در اختیار پرسنل تابع پرنس قرار می‌گرفت. پرنس نیز مانند اشراف جمهوری طلب اخیر، برای نمونه در عصر نرون، مرکز ثقل قدرت اقتصادی را در نوعی نظام ارباب و رعیتی شدیداً قدرتمند و متمرکز، مانند مورد کشور مصر، یافت. هرچند چنین مناطقی از نظر حقوقی به کار گرفته نشدند و همچنان که بودند، ابقاء شدند، با این همه، عملاً^{۷۹} به شکل یک قلمرو پاتریمونیا شخصی اداره می‌شدند.

گرایشی چنین آشکار به نظام فئودالی پاتریمونیا در آخرین روزهای جمهوری رومی، و مدیریت‌های افتخاری آن، به عنوان یک سنت ناگسستنی دیرین، ویژه روم است. یقیناً^{۸۰} این گرایش در اصل منحصر به حلقه‌های کوچک بوده است. این امر در واقع منشاء بنیادین مغایرت‌های اساسی با سیر تکاملی در دنیای هلنی بود. این

۷۷. قیصر مرتکب این خطا شد که مستقیماً با سنا به مخالفت برخاست؛ و اشراف او را محکوم کردند. آوگوستوس نقش ماهرانه‌تری ایفا کرد؛ هرچند آشکارا سنا را مورد تأیید و عنایت قرار می‌داد، اما در واقع، با تدبیر، آن را به همان مقامی که داشت، موظف کرد، یعنی اداره ایالت‌های آرام شده بدون ارتش. به پانوشت پیش نگاه کنید.

مسأله حتی در ویژگیهای رهبری زندگی خارجی نیز پدیدار می‌شود . در هلاس، در عصر جنگ به کمک ارابه جنگی، نجبا بر آن شدند تا از راه ائتلاف به ستیز پردازند. آگون‌ها^{۷۸}، که نتیجه نبرد شوالیه‌گری فردی و شور و جذبه ناشی از جنگ شهسواری قهرمان‌گرایی هستند، متون اصلی سیر تعیین کننده تکامل تاریخی یونان به شمار می‌رفتند. در مقایسه با شمشیربازی سواره در سده‌های میانه که در آن واگنها و اسبان نقش پیشتاز را به عهده داشتند، از همان آغاز، تفاوت مهمی به چشم می‌خورد. تمامی اشکال جشنواره‌های رسمی، تنها به اسلوب آگون‌ها برپا می‌شد. با پیدایی اقتدار تکنولوژی پیاده‌نظام، گستره عمل آگون‌ها توسعه یافت. تمامی عملیات مربوط به ژیمنازیوم: جنگ با نیزه، کشمکش و زورآزمایی، مشت‌زنی، و حتی مسابقات بوکس، به این صورت انجام می‌گرفت و پس از آن، "از نظر اجتماعی پذیرفته" شد. سرودهای آیینی مربوط به ستایش خدایان و الهگان، با آگون‌های موزیکال همراهی می‌شد. یقیناً، مردان عالی‌مقام نیز به کمک اسبان و واگنهایی که به میدان آورده بودند، سهم خود را ادا می‌کردند. به هر روی، در اصل قضیه، آگون‌های پلبی نیز به گونه مساوی به رسمیت شناخته می‌شدند. آگون‌ها توأم با جایزه داوران و قوانین مسابقه بودند و در تمامی شئون زندگی تأثیر متقابل داشتند. به موازات حماسه‌سراییها، آگون‌ها، به عنوان یگانه عنصر بسیار مهم متحد کننده دنیای هلنی، در مقایسه با تمامی عناصر بیگانه، شاخص شد.

حتی در قدیمیترین سیماهای پیکر تراشی هلنی، صفات ویژه آگون‌ها پدیدار می‌شود: عریانی، به تن داشتن هیچ جامه‌ای و پیکره‌ها که تنها نمایشگر سلاحهاست. از ناحیه اسپارت، یعنی جایگاه برترین تمرینها و مشق نظامی، به شکلی اجتماعی برآمد و در تمام دنیای هلنی گسترش یافت و آن، به کنار گذاردن حتی لنگی بود که به کمر می‌بستند. هیچ "گروه شهری مشترک"ی در کره زمین، چنین شکلی را این‌چنین مد نظر قرار نداده، به طوری که تمامی تمرینهای هنرمندانه و گفتگوها، حتی جدلهای افلاطونی، تحت تأثیر آن قرار داشته باشند. تا آخرین مراحل سلطه امپراتوری بیزانس. جشنهایی که در میدانهای سیرک برپا می‌شد، به اسلوبی انجام می‌گرفت که

۷۸. agones، یعنی مبارزه برای کسب پیروزی. تمرین ورزشی، کشمکش و نزاع.

در آن، گروه‌های مختلف مردمان لباس می‌پوشیدند و بنیانگذاران انقلاب در قسطنطنیه و اسکندریه، حضور می‌یافتند.

در ایتالیا، این شکل، حداقل به وجه تکامل یافته آن در یونان کلاسیک، بیگانه به نظر می‌آمد. در اتروپیا، اشرافیت شهری سلطه خود را بر پلبین‌ها از طریق خوار شمردن آنان با حضور لوکومون‌ها^{۷۹}، تحمیل می‌کرد، البته این عمل به وسیله یک ورزشکار نمونه و برگزیده صورت می‌گرفت. در روم نیز، نجبا معمولاً برای تحقیر افراد، حکم تنبیه را در انظار عمومی به اجرا در می‌آوردند.

۷۹. Lucumo، کاهن یا اشرافیت حاکم که علاوه بر کنشهای دیگر، دارای کنشهای روحانی در میان اتروسک‌های دوران باستان بود.



THE CITY

Max Weber



شرکت سهامی انتشار

تهران - خیابان جمهوری اسلامی (الف) شماره ۱۱۰ تلفن: ۳۱۴۰۴۴

۱۲۰۰ ریال